

بسم الله الرحمن الرحيم

شرح دعاء معاذ من الأخلق

اصغر صادقى



انتشارات بنا

سخنی در آغاز

«شرح دعا و معارف للاحلاق»

مؤلف: اصغر صادقی/لیتوگرافی: نور / چاپ: الون/ چاپ اول: ۱۳۸۸

شمارگان: ۲۰۰۰ نسخه / قیمت: ۳۷۰۰۰ ریال / کد: ۱۳۵ / ۲۰۱

ناشر: انتشارات نبا / تهران، خیابان شریعتی، روبروی ملک، خیابان

شبستری، خیابان ادبی شماره ۲۶ تلفکس: ۰۲-۷۷۵۰۶۶۰-۷۷۵۰۴۶۸۳

ISBN: 978 - 964 - 8323 - 80 - 1 ۹۷۸ - ۹۶۴ - ۸۳۲۳ - ۸۰ - ۱

شابک: ۱ - ۸۰ - ۸۳۲۳ - ۹۶۴ - ۹۷۸ - ۹۶۴ - ۸۳۲۳ - ۸۰ - ۱

سالیانی پیشتر از این، به انگیزه‌ی یافتن نظرگاه پیشوایان دین پیرامون واژه‌ی «تعصب» سر در میان نهج‌البلاغه آوردم و جویای رأی و کلام مولایم علی‌الله‌ی‌در‌این زمینه شدم. پس از کنکاشی کوتاه بخشی از خطبه‌ی ۲۳۴ حضرتش (خطبه‌ی قاصعه) را یافتم. آن را نوشتم و در آن زمینه‌ی خاص مورد نیاز به کار گرفتم. از آن زمان به بعد، هر چند موضوع را به ظاهر تمام شده دانستم؛ ولی در هر جا مناسبتی پیش می‌آمد، این سخن را به میان می‌آوردم تا آن‌جا که از آن بهره‌ها به فراوانی بردم. خلاصه‌ی مطلب چنان بود که به خلاف تصور او لیه که انتظار نفی تعصب را داشتم، حضرتش کاربرد آن را به بیان شیوه‌ای خود در «مکارم اخلاق»، «محامد افعال» و «محاسن امور» روای دانسته بودند، سه تعبیر که در یک کلام همان «اخلاق پسندیده‌ی عملی» را در خاطر زنده می‌کرد. پیش از آن، همواره واژه‌ی تعصب در ذهن من بار منفی داشت. ادبیات رایج

سخن داده است.

در نگرش آغازین دیدم که کلام مولايم گوبي تعاريف خشك و بى روح معمول ذيل واژه‌ي اخلاق را در هم ريخته و از ياد مى برد و خود حوزه‌ي گستره‌های راز بير عنوان اخلاق آورده که در فکر کسی نمى گنجد. علمای اخلاق با همه‌ي زحمت‌ها که کشیده‌اند، هرگز اين چنین پاي در ميدان تنهاده‌اند که امام علی علیه السلام در آن پيروزمندانه فرس رانده است. ديدم که در بينش اين بزرگ مرد الاهي، اخلاق گاهي با تاریخ پيوند مى خورد و گاهي با شخصیت‌های آن درمی آمizد. به سرعت از حوزه‌ي فردی و صرف کنش و واکنش‌های درونی پاي بیرون نهاده مرزهای جامعه را درمی نوردد. ديدم اخلاق، آنسان که حضرتش تعريف می کند اوچ و حضيض تمدن‌ها را موجب می شود و بنای عبرت تاریخي را برپامی دارد. تا آن زمان ندیده و نشنیده بودم که اخلاق در کار بقا و فنای ملت‌ها مؤثر افتاد. اما در سير کلام آن عزيز ديدم که اخلاق با اعتقاد و عقل، دست در دست هم نهاده و پيوند گرفته‌اند. خلاصه ديدم آن‌چه را در ظرف محدود خويش توان دیدن و درياافتني داشتم. حيفم آمد کار را رها کنم. جمعی شيفته را يافتم و در دوره‌اي بالنسبه طولاني يافته‌های خود از اين طرح جامع و زيباي اخلاقی را به مرور با آنان در ميان نهادم و به بحث گذاشت. اين گفت و گوها حاصل را پر بارتر می نمود و شور و شوق آن عزيزان را هم بر سر کار آورد و نهايت چنان شد که اين دفتر فراهم آمد.

اين مجموعه با نقل و توضيح بخشی از خطبه‌ي ۲۳۴ نهج البلاغه-

روزنامه‌اي نيز بر اين باور نه چندان صحيح دامن می زد و يك صدا فرد را به فرار از آن فرامی خواند؛ اما ژرفای سخن مولا را به گونه‌اي ديگر يافتم. به هر حال، آن روزها به همين مقدار بستنده نموده کلام را پي نگرفتم؛ چرا که نيازمن را در آن زمينه‌ي مورد نظر به همين مختصر مرتفع دیده بودم. سال‌ها گذشت و تنها بهره‌ي من از اين خطبه و کلام نوراني همان بود که بدان اشاره رفت. اين زمان نيازی ديگر مرا به مطالعه‌ي دعای «مكارم اخلاق» کشانيد. در همان آغاز، آن را در يابي بي کرانه يافتم که صدف‌های ناسفته در اعماق آن به فراوانی غلتان بود. به مصدق «آب در کوزه و ما تشنه لبان گرد جهان می گردیم»، بر اين همه دوری و مهجوري که تا آن زمان برايم پيش آمده بود، تأسفي فراوان خوردم و رنجي به غایت بردم؛ به ويژه که شاهد کاستی‌های فراوانی در خود و اطرافيانم در زمينه‌های اخلاق عملی بودم. چنین شد که حساس شدم و پيش رفتم. هر چه تاختم، ميدان را گستره‌تر يافتم. بر هر بلنداكه جاي گرفتم، چشم‌اندازی ديگر بر من رخ نمود. هر پهنه که در روانه دیدم، به پاي قله‌اي سر به فلك کشیده رسیدم و آن‌گاه که در اندیشه‌ي پایان راه به فراز قله برآمدم، پهن‌دشتی ديگر در نظر آمد. اين بود و بود تا سرانجام چنان شد که با «بضاعت مزجا» به راه افتادم. يادم از کلام امام اميرالمؤمنين علیه السلام که پيش از اين خاطره‌اش را آوردم. ديگر بار روی بدان كردم؛ اما نه چون سابق که تنها جويای واژه‌ي «تعصّب» بودم؛ بلکه با اين نياز که حال که حضرتش اخلاق را زمينه‌اي شايسته‌ي تعصّب و رزى دانسته، خود چه تعريفی بر آن دارد و چه حوزه‌اي را بر آن می شناسد و خلاصه چگونه داد

و آنان را هشدار می‌دهد که:

﴿كَبُرَ مَفْتَأِ عِنْدَ اللَّهِ أَنْ تَقُولُوا مَا لَا تَعْلَمُونَ﴾^۱

این نکته شایان دقت است که نام کامل همین دعای امام سجاد علیه السلام - که به شرح و بسطش پرداخته‌ایم - «مکارم الأخلاق و مرضی الأفعال» است. آموزگاران الاهی ما، از همان آغاز خواستند که چنین باشیم. آنان کوشیدند تا از سر مهر، بساط تربیتی جامعی برایمان بگسترانند تا در هیچ‌یک از دو زمینه کم نیاوریم؛ ولی ما هر یک با ترفندهایی ویژه - برخاسته از دنیاگرایی خویش - راهی دیگر پیش گرفته و نغمه‌ای دیگر ساز نمودیم. شکفت! با آن که در عمل سر در راهی دیگر نهاده‌ایم، باز هم به زبان، سخن از آنان می‌رانیم.

بگذریم، من این گام را برداشت. لنگ لنگان با آن پدر و این نواده‌ی گرامی و بس عزیز حضرتش همراه شدم. جای جای کلامشان را برگرفتم. کوشیدم تا نه از خود، بلکه به یاری کلام خود آنان و فرزندان پاکشان و فرزندان پاکشان زبان توضیح برگشایم و راهی را که آنان خواسته‌اند، در حد توان خویش بنمایانم.

در این باب تا چه حد توفیق یافته‌ام؟ پرسشی است که خواننده‌ی گرامی عهده‌دار تعیین میزان آن است. باشد که کاستی‌های اخلاقی ما کاهش یابد و واقعیت‌های اعتقادی از ورای عملکرد روشن و صحیح ما چهره بنمایند. در این صورت است که خردورزان با نظاره‌ی ما، به نشان

که آن را «قاصده» نامیدند؛ چرا که در کار کوبیدن و تحقیر شیطان شکل گرفته - آغاز می‌شود. آن‌گاه تلخیص یافته‌هایی از آن، خود مقدمه برای توضیح دعا «مکارم اخلاق» صحیفه سجادیه می‌گردد.

در طول این مطالعه و تحقیق و تدوین، چه بسیار که اندوهی جان‌کاه درونم را در کام خود فرو می‌برد که چرا ما - که به مراتب در پیروی این عزیزان، از دیگران شایسته تریم - این چنین از تعالیم آنان به دور مانده‌ایم؟ چرا ننگ و بوی آنان را نداریم و تا چند باید که بانگ و رنگ این و آن، مارا به خود مشغول دارد و از حقیقت دین - که به تعبیر پیشوایانمان، جز اخلاق نیست - دور بدارد؟ مگر ما پیرو آن دین نیستیم که بنیان‌گذار آن، اساس رسالتش را تکمیل مکارم اخلاق دانسته و یارانش نیز، از رهگذر تربیت او دین را جز اخلاق ندانسته‌اند؟

در آن میانه که سر در سودای طرح و بحث این مسائل داشتم، عزیزی مرا گفت که ما در دانستن کم نداریم؛ بلکه در میدان عمل کم می‌آوریم. گفتمش که این نیز میوه‌ی تلخ نهال مهجوری از واقعیت آموخته‌های دینی ماست که پیوند میان علم و عمل را - آنسان که شاید و باید - برایمان اصولی و محکم نساخته است. نتیجه آن که از دانش و روش در دو وادی دور از هم بی‌هیچ ارتباط به یکدیگر، سخن می‌رانیم! چه بسیارند سخن‌دانانی که در یهنه‌ی سخن، سوارانی تیزتک و در صحنه‌ی عمل، پیادگانی از راه مانده‌اند! حال آن که این مؤمنانند - و نه کافران - که خدا یشان خطاب می‌فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّمَّا تَقُولُونَ مَا لَا تَعْلَمُونَ؟﴾

□ متن کلام امام امیرالمؤمنین علیه السلام درباره تعصّب و پیوند آن با مکارم اخلاق^۱

«[۱] فَإِنْ كَانَ لَابْدُ مِنَ الْعَصَبَيَّةِ، فَلَيْكُنْ تَعَصُّبُكُمْ
لِسَكَارِمِ الْخِصَالِ، وَ حَامِدِ الْأَفْعَالِ، وَ مَحَاسِنِ الْأُمُورِ، الَّتِي
تَفَاضَلَتْ فِيهَا الْمَجْدَاءُ وَ النَّجْدَاءُ مِنْ بُيُوتَاتِ الْعَرَبِ وَ
يَعَاسِبِ الْقَبَائِلِ بِالْأَخْلَاقِ الرَّغِيَّةِ، وَ الْأَخْلَامِ الْعَظِيمَةِ، وَ
الْأَخْطَارِ الْجَلِيلَةِ، وَ الْأَثَارِ الْمَحْمُودَةِ،

[۲] فَتَعَصَّبُوا لِخَلَالِ الْحَمْدِ: مِنَ الْعُفْطِ لِلْجَوَارِ، وَ
الْأَوْفَاءِ بِالذِّمَامِ، وَ الطَّاعَةِ لِلْبَرِّ، وَ الْمَغْصِيَّةِ لِلْكَبِيرِ، وَ الْأَخْذِ
بِالْفَضْلِ، وَ الْكَفِّ عَنِ الْبَغْيِ، وَ الْإِعْظَامِ لِلْقَتْلِ، وَ الْإِنْصَافِ

فروتنی و سرسپاری، سرِ تسلیم در پیشگاه پیشوایانمان فرود می‌آورند و از سر صدق می‌گویند: «آنان بوده‌اند که اینان را ساخته‌اند». خدا را! که این مهم، جز با مدد الاهی و تلاشی فراگیر برخاسته از عمق جان فراهم نیاید؛ و امید که چنین گردد.

در پایان این مقال، بیان نکته‌ای را ضروری می‌دانم. بنا به طبیعت و بافت کلام، گاهی سخن رنگ و آهنگ پند به خود می‌گیرد و زبان به نصیحت گشاده می‌گردد و باید و نباید ها و شاید و نشاید ها در میان می‌آید. آشنایان بر من خُرد مگیرند که «رطب خورده منع رطب چون کند؟» و نگویند که آشنای با این تعالیم، چرا خود چنین تهی دست و بی‌مایه مانده است؟ چرا که زبان قال و حال صاحب این قلم هم‌نوا با خواجه‌ی شیراز است که:

سیاه‌نامه تراز خود کسی نمی‌بینم چگونه چون قلمم دود دل به سر نرود؟
از این روست که خود رانیز به جد، نیازمند پندپذیری و بهره‌گیری عملی
از این رهنمودها می‌دانم. در راستای عهدی درونی بر جبران
کاستی‌هاست که آن امام همام را از سرِ درد و رنج و طلب و شوق و شور و
تعب، به جان می‌خوانم و به آستان بلندش عرضه می‌دارم که:
تو کز «مکارم اخلاق» عالمی دگری وفای عهد من از خاطرت بهدر نرود

والسلام

اصغر صادقی

نوروز سال ۱۳۸۰ ه - ش

آغاز سال ۱۴۲۲ ه - ق

۱. شماره‌هایی که در متن آمده، ناظر به شرح و توضیح بخش‌های مختلف کلام علوی توسط استاد فقید است. این تقسیم برای بهره‌گیری بیشتر از متن به آن افزوده شده است. (ویراستار)

الْأَذِي فِي مُحِبَّتِهِ، وَ الْإِخْتِلَالُ لِلْمَكْرُوهِ مِنْ حَوْفِهِ، جَعَلَ لَهُمْ مِنْ
مَضَايِقِ الْبَلَاءِ فَرَجًا، فَأَبْدَلَهُمُ الْعَزَّ مَكَانَ الدُّلُّ، وَ الْأَمْنَ مَكَانَ
الْحَوْفِ، فَصَارُوا مُلُوكًا حُكَّامًا، وَ أَمْهَمَّ أَعْلَامًا، وَ قَدْ بَلَغُتِ
الْكَرَامَةُ مِنَ اللَّهِ لَهُمْ، مَا لَمْ تَذَهَّبِ الْأَمَالُ إِلَيْهِمْ،
فَانْظُرُوا كَيْفَ كَانُوا حَيْثُ كَانُوا لَا مُلَاءُ مُجْتَمِعَةً، وَ
الْأَهْوَاءُ مُوْتَلِفَةً، وَ الْقُلُوبُ مُعْتَدَلَةً، وَ الْأَيْدِي مُتَرَادِفَةً، وَ
السُّيُوفُ مَتَنَاصِرَةً، وَ الْبَصَائرُ نَافِذَةً، وَ
الْعَرَائِمُ وَاحِدَةً؟! أَلَمْ يَكُونُوا أَرْبَابًا فِي أَقْطَارِ الْأَرْضِينَ، وَ مُلُوكًا
عَلَى رِقَابِ الْعَالَمِينَ؟ فَانْظُرُوا إِلَى مَا صَارُوا إِلَيْهِ فِي آخِرِ
أُمُورِهِمْ حِينَ وَقَعَتِ الْفُرْقَةُ، وَ تَشَتَّتَ الْأُلْفَةُ؛ وَ أَخْتَلَتِ
الْكَلِمَةُ وَ الْأَقْيَدَةُ، وَ تَشَعَّبُوا مُخْتَلِفِينَ، وَ تَفَرَّقُوا مُتَحَارِبِينَ، قَدْ
خَلَعَ اللَّهُ عَنْهُمْ لِبَاسَ كَرَامَتِهِ، وَ سَلَبَهُمْ غَضَارَةَ نِعْمَتِهِ، وَ بَقَى
فَصَصُ أَخْبَارِهِمْ فِي كُمْ عِبْرَةً لِلْمُعْتَبِرِينَ مِنْكُمْ.»^۱

۱- نگاهی کلی^۲

امام علی علیہ السلام در آغاز این بخش از خطبه، سخن از تعصب به میان
می آورد و یادآور می شود که اگر چاره‌ای جز کاربرد آن نبود، تلاش کنید

۱. نهج البلاغه، قسمتی از خطبهی ۲۳۴.

۲. این عنوان و عنوانین مشابه دیگر در سراسر این کتاب، در متن کتاب نبوده و
برای بهره‌گیری بیشتر از متن کلام استاد فقید، بدان افزودیم. (ویراستار)

لِلْخَلْقِ، وَ الْكَظْمِ لِلْغَيْظِ، وَ أَجْتِنَابِ الْفَسَادِ فِي الْأَرْضِ.

[۳] وَ أَخْذَرُوا مَا نَزَلَ بِالْأُمَمِ قَبْلَكُمْ مِنَ الْمُثَلَّاتِ
بِسُوءِ الْأَفْعَالِ، وَ دَمِيمِ الْأَعْمَالِ، فَتَذَكَّرُوا فِي الْخَيْرِ وَ الشَّرِّ
أَخْوَاهُمْ، وَ أَخْذَرُوا أَنْ تَكُونُوا أَمْثَالَهُمْ،

[۴] فَإِذَا تَفَكَّرُتُمْ فِي تَفَاوُتِ حَالِيهِمْ فَاقْرَزُمُوا كُلَّ أَمْرٍ
لَزَمِتِ الْعِزَّةِ بِهِ شَانِهِمْ، وَ زَاحَتِ الْأَعْدَاءُ لَهُ عَنْهُمْ، وَ مُدَّتِ
الْعَافِيَةُ فِيهِ عَلَيْهِمْ، وَ أَنْقَادَتِ الْعَمَّةُ لَهُ مَعَهُمْ، وَ وَصَلَتِ
الْكَرَامَةُ عَلَيْهِ حَبَّلَهُمْ: ۲

[۵] مِنَ الْأَجْتِنَابِ لِلْفُرْقَةِ، وَ الْلُّزُومِ لِلْأَلْفَةِ، وَ التَّحَاضُّ
عَلَيْهَا، وَ التَّوَاصِي بِهَا، وَ أَجْتَنَبُوا كُلَّ أَمْرٍ كَثِيرٍ فِي قَرْتَهُمْ؛ وَ
أَوْهَنَ مُنْتَهَمُ، مِنْ تَضَاعُنِ الْقُلُوبِ، وَ تَشَاحُنِ الصُّدُورِ، وَ
تَدَابُّ النُّفُوسِ، وَ تَخَادُلِ الْأَيْدِي.

[۶] وَ تَدَبَّرُوا أَحْوَالَ الْمَاضِينَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ قَبْلَكُمْ،
كَيْفَ كَانُوا فِي حَالٍ أَمْتَحِنُهُمْ وَ الْبَلَاءِ؟

[۷] أَلَمْ يَكُونُوا أَنْقَلَ الْخَلَائِقِ أَعْبَاءً، وَ أَجْهَدَ الْعِبَادِ بِلَاءً،
وَ أَضْيَقَ أَهْلِ الدُّنْيَا حَالًا؟ أَخْتَدَهُمُ الْفَرَاعَنُهُ عَيْدًا، فَسَامُوهُمْ
سُوءَ الْعَذَابِ، وَ جَرَّعُوهُمُ الْمُرَارَ، فَلَمْ تَبْرُحِ الْحَالُهُمْ فِي ذُلُّ
الْمُلْكَةِ، وَ فَهْرِ الْغَلَبَةِ: لَا يَجِدُونَ حِيلَةً فِي امْتِنَاعٍ، وَ لَا سَبِيلًا
إِلَى دِفاعٍ،

[۸] حَتَّى إِذَا رَأَى اللَّهُ - سُبْحَانَهُ - جَدَ الصَّبْرِ مِنْهُمْ عَلَى

متعصب، نوعاً زمام کار را از دست داده به، بپراهم کشانیده می‌شود. از این‌رو، امام در آن خطابه می‌فرمایند: اگر چاره‌ای جز کاربرد تعصب در میان نبود، آن را مهار کنید و به این نیرو جهت درست بدھید و آن را در زمینه‌هایی از قبیل اخلاق پسندیده، رفتار شایسته، کارهای نیکوبی به کار گیرید که بزرگان و برگزیدگان طوایف مختلف عرب بدان‌ها برابر یکدیگر برتری می‌جستند. آن‌گاه حضرتش این موارد برتری را زیر عناوین اخلاق برتر، عقل‌های سرآمد، مراتب بلند، آثار پسندیده، یاری حق و سرانجام پناه‌دادن به بی‌پناهان مطرح می‌نماید.

در قرآن مجید، واژه‌ی مشابه دیگری در این باب به کار رفته است. این واژه، کلمه‌ی «حمیت» می‌باشد که تا حدود زیادی به لحاظ مفهوم و کاربرد و امکان جهت‌دادن مثبت و منفی به آن، با واژه‌ی تعصب هم خوانی دارد. قرآن مجید می‌فرماید:

﴿إِذْ جَعَلَ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي قُلُوبِهِمُ الْحَمَيَّةَ
الْجَاهِلِيَّةَ﴾^۱

قید جاهلیت در کنار این واژه جنبه‌ی مذموم آن را نشان می‌دهد.^۲

امام صادق علیه السلام می‌فرماید:

«مَنْ تَعَصَّبْ أَوْ تُعَصِّبْ لَهُ فَقَدْ خَلَعَ رَبْقَةَ الإِيمَانِ مِنْ

۱. فتح (۴۸): ۲۶.

۲. در کتاب بحار الأنوار، ج ۷۳، باب «مساوی الأخلاق» باب ۱۳۳ ذیل عنوان العصبية و الفخر و التکاثر، احادیثی در موضوع تعصب را گردآورده است.

تا تعصب خویش را در زمینه‌ی ویژگی‌های اخلاقی پسندیده جهت دهد و در آن راستا هدایت نمایید.

واژه‌ی تعصب عیناً در قرآن نیامده؛ اما مشتقهای و کلمات مرتبط با آن جمعاً در پنج آیه‌ی قرآنی به کار رفته است (چهار بار به صورت عصیبه به معنی نیرومند و یک بار به صورت عصیب به معنی سخت و به هم پیچیده). ریشه‌ی این لغت «عصب» می‌باشد که به معنی «رگ» در لغت آمده است.

در مجموع، این لغت بیانگر نوعی تلاش سخت و به هم آمده و شدید در کارها را نشان می‌دهد، به حدی که انسان دارای چنین حالتی را «متعصب» می‌گویند. آیا واژه‌ی تعصب، آن‌چنان که در فرهنگ ما جلوه دارد، در منطق دین نیز منکوب است؟ پاسخ این است که این امر مطلق نیست؛ بلکه اگر این شدت و حدت در زمینه‌های مثبت به کار گرفته شود، ممدوح و در غیر این صورت مذموم است. امیر المؤمنین علیه السلام در قسمت‌های پیشین همین خطبه به گونه‌ای تعصبات بی‌مورد و ناروای طبقاتی از مردم را برشمرده و آن را نکوهش کرده است.

در بیان دیگری آن حضرت می‌فرمایند:

«إِنْ كُنْتُمْ لَا مَحَالَةَ مَتَعَصِّبِينَ فَتَعَصَّبُوا لِنَصْرَةِ الْحَقِّ وَ

إِغَاثَةِ الْمَلْهُوفِ». ^۱

این کلمات بیانگر حقیقتی انکارناپذیر است و آن این‌که انسان

۱. غرر و درر آمدی، حدیث ۳۷۳۸.

از امام سجاد علیه السلام پیرامون عصبیت پرسیدند. حضرتش مطالبی به این شرح مطرح فرموده‌اند:

«العصبیة الّتی یا شم علیها صاحبها أَنْ يَرِی الرَّجُل
شَارِ قومَه خَيْرًا مِنْ خَيْرِ قومٍ آخَرِین. وَلَیْسَ مِنَ العَصبیة
أَنْ يَحِبَ الرَّجُل قومَه، وَلَكِنْ مِنَ العَصبیة أَنْ یعِنَ قومَه عَلَى
الظُّلْم.»^۱

روشن است که حضرت سجاد علیه السلام در قسمت اول و بخش پایانی روایت، عصبیت جاهلی و مذموم را تعریف می‌کنند که دارنده خود را به وادی گناه و ظلم می‌کشاند. این که او از رهگذر آن تعصب، طایفه‌ی خود را بهتر از نیکان قوم دیگری بداند و این که صرفاً به جهت همین وابستگی با قوم خویش همراه شده و ستم پیشه نماید. در عین حال اگر کسی طایفه‌ی خویش را دوست داشت، به این دوستی تعصب گفته نمی‌شود. همچنین است حمیت مذموم که به بیان امام صادق علیه السلام رسول خدا علیه السلام نیز، از آن به خدا پناه می‌برده است.

«كَانَ رَسُولُ اللهِ يَتَعَوَّذُ فِي كُلِّ يَوْمٍ مِنْ سِتٍّ مِنَ الشَّكْ
وَالشُّرُكَ وَالْحَمِيَّةِ وَالْغَضْبِ وَالْبَغْيِ وَالْمَسْدِ.»^۲

باید دانسته شود که این رذائل اخلاقی در بسیاری موارد از همدیگر مایه و پایه گرفته، یکی دیگری را به دنبال خود می‌آورد و در نتیجه انسان از دامن یکی به دامن دیگری می‌افتد. مثلاً انسان فخرفروش

۱. بحارالأنوار ۷۳: ۲۸۹.

۲. بحارالأنوار ۷۳: ۲۸۸.

عنقه». ^۱

عبارت «ربقة الإيمان» در این روایت، بیانگر این واقعیت است که دین برای دیندار، همانند زمامی است که او را در اختیار گرفته و خلع از این ربقة یعنی رهاشدن انسان به حال خود که خطروی عظیم است.^۲ هم ایشان در بیان دیگری به ثمره‌ی اخروی کاربرد تعصب مذموم اشاره نموده و می‌فرماید:

«مَنْ كَانَ فِي قَلْبِهِ حَبَّةً مِنْ حَرْدَلٍ مِنْ عَصَبِيَّةٍ بَعْنَهُ اللَّهُ
تَعَالَى يَوْمَ الْقِيَامَةِ مَعَ أَعْرَابِ الْجَاهِلِيَّةِ.»^۳

در روایات معصومین علیهم السلام شیطان به عنوان «امام المتعصّبین» معروف شده؛ چرا که به فخرفروشی بر آدم همت گماشت و بدینسان پایه گذار عصبیت جاهلی گردید.

«فَاقْتَحَرَ عَلَى آدَمَ بِخَلْقِهِ وَتَعَصَّبَ عَلَيْهِ لِأَصْلِيهِ.»

مولای متّقیان علیهم السلام در این زمینه می‌فرمایند:

«فَعَدُوا اللَّهُ إِمَامَ الْمُتَعصِّبِينَ... الَّذِي وَضَعَ
الْعَصَبِيَّةِ.»^۴

یعنی که بنیان‌گذار این عصبیت مذموم، همان شیطان است و ریشه‌ی آن فخرفروشی می‌باشد.

۱. بحارالأنوار ۷۳: ۲۸۳.

۲. مرحوم مجلسی ذیل همین روایت در بیان خود به طرح هر دو حالت

۳. بحارالأنوار ۷۳: ۲۸۴.

۴. نهج البلاغه، خطبه‌ی ۲۳۴.

برمی شمارد که با توجه به مطالب بیان شده، نمونه هایی از تعصب ممدوح است. این سرفصل ها عبارتند از:

- ۱- خلال الحمد: خصلت های پسندیده و ارزشمند.
- ۲- الحفظ للجوار: رعایت حقوق همسایه.
- ۳- الوفاء بالذمam: وفای به عهد.
- ۴- الطّاعة للبِرّ: فرمان بری نیکان.
- ۵- المعصية للكبر: عصیان گردن کشان.
- ۶- الأخذ بالفضل: فراگیری احسان.
- ۷- الكف عن البغي: خود نگه داری از سرکشی و تجاوز.
- ۸- الاعظام للقتل: مهم دانستن قتل و خون ریزی.
- ۹- الإنصاف للخلق: به انصاف با مردم عمل نمودن.
- ۱۰- الكظم للغیظ: خشم را فروبردن.
- ۱۱- اجتناب الفساد في الأرض: دوری جستن از تباہ کاری در زمین.

با نگرش به زمینه هایی که مولا علی علیہ السلام از آن سخن به میان آورده اند، موارد زیر را به روشنی می توان به دست آورد:

- اخلاق و عمل بهشدّت با هم مرتبط و به هم آمیخته است.
- اخلاق فردی و جمعی توأمًا مطرح می شود.
- اخلاق پسندیده صرفاً عمل شخصی نیست و این تلقی نادرست از اخلاق می باشد.
- اخلاق پسندیده ضرورتاً افتادگی بی حساب و هدف نیست؛

به ورطه‌ی تعصب مذموم می‌افتد. انسان حسود به بغی و تجاوز و تعدّی مبتلا می‌گردد. انسانی که حمیّت و تعصب ناروا به کار می‌برد، دچار غضب و تنّی ناروا می‌گردد. از این‌رو، انسان باید به گونه‌ای عمل کند که اساساً ریشه‌ها و مقدمات بروز این پلیدی‌های اخلاقی را در خود بخشکاند؛ چراکه رفتن در این وادی‌ها، لغزش و گرفتاری در ورطه‌های دیگر را به دنبال خواهد داشت.

نکته‌ی جالب توجه آن است که مرحوم مجلسی موضوع «مساوی الأخلاق» را در کتاب ایمان و کفر مجموعه‌ی ارزنده‌ی بحار الأنوار جای داده است. چراکه این سیّیّات اخلاقی می‌تواند انسان مؤمن را تا مرز کفر به دنبال خود بکشاند. این نکته نشان‌دهنده‌ی اهمیّت و ارج و قدر مباحث اخلاقی است که پای‌بندی به اصول آن می‌تواند انسان را در بلندای ایمان قرار دهد و بدین‌سان اعتقادات او را محافظت نماید. این خود به روشنی نشان از پیوند میان دو مقوله‌ی اخلاق و اعتقادات در مکتب نورانی اسلام دارد.

[۲]- باسته‌های تعصب

امیر المؤمنین علیہ السلام در ادامه می‌فرماید:

«فَتَعَصَّبُوا لِخَلَالِ الْحَمْدِ: مِنَ الْحِفْظِ لِلْجِوارِ، وَالْوَفَاءِ بِالْذَّمَامِ، وَالطّاعَةِ لِلْبِرِّ، وَالْمَعْصِيَةِ لِلْكَبْرِ، وَالْأَخْذِ بِالْفَضْلِ، وَالْكَفْ عَنِ الْبَغْيِ، وَالْإِعْظَامِ لِلْقُتْلِ، وَالْإِنْصَافِ لِلْخَلْقِ، وَالْكَظمِ لِلْغَيْظِ، وَاجْتِنَابِ الْفَسَادِ فِي الْأَرْضِ.»

در این بخش، امام علیہ السلام یازده زمینه را شایسته‌ی تعصب‌ورزی

تکبّر، پیام «الْتَّكَبُّرُ مَعَ الْمُتَكَبِّرِ عِبَادَةٍ»^۱ را زنده می‌کند. در این عبارات، دو واژه‌ی بزرگ و کبر به جای باز و متکبّر نشسته، تا نیکویی مجسم و تکبّر مجسد را در خاطر آورد. خود نگه‌داری از تجاوز و سرکشی توصیه شده، اما در عین حال، آن‌جا که لازم باشد در راه برقراری صلح و صفا میان دو گروه از مؤمنان باید چنین بود و چنین کرد که:

﴿إِنْ بَغْتَ إِحْدًا هُمَا عَلَى الْأُخْرَى فَقاتِلُوهُ اللَّهُ تَبَعِي
حَتَّىٰ تَفِيءَ إِلَى أَمْرِ اللَّهِ...﴾^۲

حرمت خون انسان‌ها مورد تأکید قرار گرفته، اما در عین حال مقابله با دشمنان خدا- آن‌جا که هیچ منطق و بیانی سدّ راه تجاوز و تعدّی آنان نگردد- به فطرت انسانی و فرمان عقل، و دستور «قاتلوا المشرکین کافة کما یقاتلونکُم کافة»^۳ امری کاملاً منطقی، طبیعی و روشن نماید. همین سان فروبردن خشم، نه توصیه‌ی همگانی و همه‌جایی بی هیچ مراعات سمت و سوی آن است؛ چرا که می‌بینیم گوینده‌ی همین کلام، یار فداکارش- ابوذر غفاری- را در هنگام تبعید به رَبَّذَه- علی‌رغم قدغن‌سازی نظام خلافت- بدرقه می‌نماید، آنگاه با جمله‌ی: «إِنَّكَ غَضِيبٌ لِّلَّهِ فَارِجٌ مِّنْ غَضِيبَتِهِ» مواضع سخت و خشمگینانه‌ی او را در رویارویی با انحرافات نظام و کارگزار اصلی آن- عثمان- تأیید می‌کند. این همه بدان روی آورده شد که روشن شود کاربرد اصول اخلاقی

بلکه تلاش، مبارزه، معارضه و مقاومت را نیز می‌طلبد.

● تمام جنبه‌های منفی می‌تواند در زمینه‌های مثبت بروز کند و باید که چنین باشد.

● همه‌ی این‌ها باید مقدمه‌ای برای پرهیز از تباہی در زمین قرار گیرد. ضرورت این واقعیت را قرآن مجید یادآور شده و می‌فرماید: «فَلَوْلَا كَانَ مِنَ الْقُرُونِ مِنْ قَبْلِكُمْ أَولَوْا بِقِيَةٍ يَنْهُونَ عَنِ الْفَسَادِ فِي الْأَرْضِ إِلَّا قَلِيلًا مَّنْ أَنْجَيْنَا مِنْهُمْ»^۴

يعنی که صحابان اخلاق پسندیده- با مفهومی آن‌چنان گسترده که بدان اشاره رفت- در منطق قرآن خردمندانی هستند که خود پیش‌قاولان مبارزه‌ی بی‌امان با گسترش تباہی در زمین می‌باشند. این خود از یک‌سو تعریف جامعی از اخلاق به دست می‌دهد و از سویی دیگر اثر و نقش آن را در جامعه آشکار می‌سازد.

با اندک دقّت می‌توان گسترده و واقع‌نگری در این کلام نورانی را به خوبی به دست آورد. برای نمونه اگر وفای بر عهد به عنوان عرصه‌ای در زمینه‌ی اخلاق پسندیده بیان شده، گسترده‌ای فراگیر دارد، از وفاداری نسبت به پیمان‌های متدالوی میان اشخاص و پای‌بندی به قراردادها تا بلندای «أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ إِلَّا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ»^۵. فرمان‌بری نیکان ضرورت شناخت نیکی و نیکان را یادآور می‌شود که «أَعْرَفُ الْحَقَّ تَكَنْ أَهْلَه»^۶. روی دیگر سگه عصیان و رویارویی با گردن کشان متکبّر و نفی

.۱

.۲

.۳

.۴. هود (۱۱): ۱۱۶

.۵

امام علی‌الله‌ای در نهج البلاغه، علاوه بر این مورد در سه موضع دیگر نیز این لغت را به کار برد که دقّت در آن‌ها شایان توجه است.

در خطبه‌ی دوم، از جمله ابزار کار پیامبر ﷺ و شیوه‌های تبلیغی آن‌حضرت را تکیه بر این امر دانسته و می‌فرماید که کار حضرتش «تحذیراً بالآيات و تحویفاً بالمثلات» بود.

در خطبه‌ی شانزدهم، مصون‌ماندن از لغش و سقوط را در پیوند با موضوع عبرت‌گیری از حوادث دانسته و می‌فرمایند:

«مَنْ صَرَحَتْ لَهُ الْعِرْبُ عَمَّا يَبْيَهُ مِنَ الْمَثَلَاتِ حِجْزَتْهُ التَّقْوَى عَنْ تَعْحُمِ الشَّهَابَاتِ.»

در خطبه‌ی یک‌صد و چهل و هفت، در بیان رسالت پیامبر ﷺ و آورده‌های حضرتش در جهت هشدار مردم معاصر خویش، می‌فرماید که آن‌حضرت به مردم نشان داد که:

«كَيْفَ مَحِقَّ مِنْ مَحِقٍ بِالْمَثَلَاتِ وَ احْتَصَدَ مِنْ احْتَصَدَ بِالنَّقَمَاتِ.»

از این مطالب به‌دست می‌آید که:

اوّلاً: تاریخ گذشته و اقوام آن را به دقّت مطالعه کنیم.

ثانیاً: نقاط ضعف و قوت تمدن‌ها را شناسایی کنیم.

ثالثاً: از آن‌چه برایشان رفته عبرت‌گیریم.

رابعاً: تلاش کنیم تا همانند آنان نبوده و خود موجب عبرت آیندگان نباشیم.

با توجه به موارد چهار گانه‌ی بالا، از گفتار حضرت چنین به‌دست

در زندگی فردی و اجتماعی لزوماً افتادگی بجهت و بی‌تفاوتی نسبت به مسائل اجتماعی و تنها اکتفا به خود را نمی‌طلبد؛ بلکه اخلاق، عرصه‌ی گسترده‌ای است که تمام فکر و عمل انسان متخلّق به این اصول را پوشش می‌دهد.

[۳]- از گذشتگان عبرت بگیرید!

امام علی‌الله‌ای در ادامه‌ی سخن، با گشودن راهی به گذشته و گذشتگان؛ ضرورت مطالعه، الهام و عبرت‌گیری از سرنوشت آنان را در دو زمینه‌ی اخلاق و عمل یادآور شده، می‌فرمایند:

«وَأَخْذُرُوا مَا نَزَلَ بِالْأُمَمِ قَبْلَكُمْ مِنَ الْمَثَلَاتِ إِسْرَئِيلُ الْأَفْعَالِ وَذَمِيمُ الْأَعْمَالِ، فَتَذَكَّرُوا فِي الْخَيْرِ وَالشَّرِّ أَحْوَالَهُمْ، وَأَخْذُرُوا أَنْ تَكُونُوا أَمْثَالَهُمْ.»

می‌بینیم که با این که موضوع بحث اخلاق است، اما امام علی‌الله‌ای سیار فراتر از این حوزه رفته، گام به سوی تاریخ بر می‌دارد و موضوع «مُثَلَات» یعنی عبرت‌گیری را مطرح می‌نماید. این نکته قابل توجه است که اخلاق در این مکتب، مجموعه‌ای دستورالعمل و تذکر خشک و ساده نیست؛ بلکه سیاق و راه و روش تربیتی فراگیر در تمام حوزه‌های فرد و اجتماع است.

«مَثَلَة» در لغت به معنی عقوبت و نیز کاری که بدان عبرت گیرند، معنی شده است.^۱

امام علی^ع در بیان زمینه‌های اصلی این عبرت‌گیری، بعد از تفکر موارد پنج گانه‌ی زیر را بر می‌شمارد و سرانجام، فرد را به تعهد بر کاربرد پس از شناخت آن عوامل فرا می‌خواند. آن موارد عبارت‌اند از:

- ۱- شناخت موجبات عزّت آن اقوام.
- ۲- دریافت عواملی که دشمن را از آنان قرار می‌داد.
- ۳- عواملی که سلامت و دوام آن مردم را سبب می‌شد.
- ۴- شناخت عواملی که سبب وفور نعمت برای آنان گردید.
- ۵- دقّت در آن چه برای ایشان وحدت و سربلندی به‌دنبال آورد. دست آورده این عبرت‌گیری، آن‌گاه که به راستی با دو عنصر تفکر و عمل همراه شد، آن است که فرد عزّت یافته، دشمن از او خواهد گریخت، از سلامت برخوردار گردد، غرق نعمت می‌شود و سرانجام سربلندی و کرامت، نصیب او خواهد گردید.

[۵]- زمینه‌های منفی عبرت‌گیری

آن چه گذشت، جنبه‌های مثبت این عبرت‌گیری و پی‌آمد آن بود. در مقابل، عوامل منفی نیز وجود دارد که باید از آن‌ها بر حذر بود. تنها در این حالت است که دو نیروی مکش و رانش - که نتیجه‌ی آن حرکت تعادلی است - در رفتار فردی و جمعی آشکار گردیده و اثرگذار می‌شود. امام علی^ع این عوامل را چنین بر می‌شمارد:

«مِنَ الْإِجْتِنَابِ لِلْفُرْقَةِ، وَ الْلُّزُومِ لِلْأُلْفَةِ، وَ التَّحَاضُّ عَلَيْهَا، وَ التَّوَاصِيْ بِهَا، وَ أَجْتَبُوا كُلَّ أَمْرٍ كَسَرَ فَقْرَتَهُمْ، وَ أُوهَنَّ مُنَتَّهُمْ.»

می‌آید که نتیجه‌ی این عبرت‌گیری، مصون‌ماندن از سرنوشت بد آنان است.

به این نکته نیز باید توجه داشت که این عبرت‌گیری صرفاً در موارد منفی نیست؛ بلکه برداشت و دریافت صحیح از کارهای خیر را نیز در بر می‌گیرد. به مصدقه جمله‌ی «فَتَذَكَّرُوا فِي الْخَيْرِ وَ الشَّرِّ أَحْوَالُهُمْ» باید از این دیدگاه نیز تاریخ گذشتگان را مورد مطالعه قرار داد.

[۶]- زمینه‌های مثبت عبرت‌گیری
آن‌گاه امام علی^ع در ادامه‌ی سخن به آموزش عملی دقیق در این زمینه پرداخته و می‌فرمایند:

«فَإِذَا تَفَكَّرْتُمْ فِي تَفَاوُتِ حَالِهِمْ، فَالْزَمُوا كُلَّ أَمْرٍ لَرِمَتِ الْعِزَّةِ بِهِ شَانَهُمْ، وَ زَاحَتِ الْأَعْدَاءُ لَهُ عَمْهُمْ، وَ مُدَّتِ الْعَافِيَةُ فِيهِ عَلَيْهِمْ، وَ أَنْقَادَتِ النُّعْمَةُ لَهُ مَعَهُمْ، وَ وَصَلتِ الْكَرَامَةُ عَلَيْهِ حَبَّلَهُمْ.»

نخستین مطلبی که در سیاق کلی عبارت به چشم می‌خورد، پیوند تفکر و تعهد است که با دقّت در دو واژه‌ی «تفکر تم» و «الزموا» (فکر کنید و پای‌بند شوید) به دست می‌آید. امام علی^ع در این عبارت ضرورت کاربرد اندیشه در دو روی سکه‌ی حیات اجتماعی انسان‌ها را به منظور عبرت‌گیری یادآور می‌شود.

نکته‌ی دیگری که قبلًا هم به آن اشاره رفته، آن است که با توجه به راستای بحث، مجددًا این واقعیت را می‌بینیم که اخلاق از آن حالت فردی و درونی به مراتب فراتر رفته و تا مرز تاریخ پیش می‌رود.

رُزْقَهارَغَدًا مِنْ كُلّ مَكَانٍ فَكَفَرُتْ بِاَنْعَمَ اللَّهُ فَأَذَا قَهَا اللَّهُ لِبَاسٍ

الجَوْعُ وَالخُوفُ إِمَّا كَانُوا يَصْنَعُونَ۔^۱

و نیز می فرماید:

﴿أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ بَدَّلُوا نِعْمَةَ اللَّهِ كُفَّارًا وَأَحْلَلُوا قَوْمَهُمْ

دارَ الْبَوَار﴾.^۲

بنا به تفاسیر مختلف (از جمله کشاف و بیضاوی) مراد از این آیه، دو روی تاریخ مکّه در هنگام ظهور اسلام و دوران هجرت پیامبر از آن شهر است که آن ایام مرکز جذب سرمایه و افراد و اموال بود و سپس به علت کفران نعمت از جمله معارضه با پیامبر اسلام ﷺ دچار انواع گرفتاری‌ها و ذلت و یک دوره جنگ و خون‌ریزی و ناامنی گردید.

[۶]-آمون‌ها

سیدالوصیّین علیهم السلام چنین زمینه‌ای به بیان خویش ادامه می‌دهد و

می فرماید:

«وَتَدَبَّرُوا أَحْوَالَ الْمُاضِينَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ قَبْلَكُمْ، كَيْفَ

كَانُوا فِي حَالٍ التَّسْمِحِيْصِ وَالْبَلَاءِ.»

باید حال و روز مؤمنان ایام گذشته را مورد مطالعه قرار داد و به درستی دریافت که آنان در دو حالت «تصفیه و آزمایش» چگونه بودند.

در اینجا مناسب چنان است که درباره‌ی دو واژه‌ی تمھیص و

پرهیز از جدایی، تعهد بر همراهی، ترغیب به اُفت، توصیه به وحدت، دوری از عوامل شکست آفرین و پرهیز از عوامل سستی زا، راه گریر و بر حذر ماندن از عوامل منفی اثرگذار را نشان می‌دهد. حضرتش آن‌گاه که می‌خواهد عناصر سستی زا را بیان فرماید، آن را در چهار مورد کینه‌توزی، دشمنی درونی، رویگردانی از هم، دست به دست هم ندادن خلاصه می‌نماید، بدین ترتیب که:

«مِنْ تَضَاغْنِ الْقُلُوبِ، وَ تَشَاحِنِ الصُّدُورِ، وَ تَدَابِرِ النُّفُوسِ، وَ تَخَادِلِ الْأَيْدِي.»

آن‌چه در این بخش از کلام مولای متّقیان علیهم السلام مطرح گردیده، می‌توان در موارد پنج گانه‌ی زیر خلاصه کرد:

۱- پیوند تفکر و عمل و بی‌حاصلی یکی بدون دیگری.

۲- ضرورت عبرت‌گیری.

۳- شناخت زمینه‌های این عبرت و حرکت در آن مسیر.

۴- توجه به دست آورده‌ای مثبت این عبرت.

۵- شناخت زمینه‌های شکست و سستی زا در این راستا.

چنین مردمی را با این ویژگی‌ها در کجا می‌توان دید؟ مراجعه به تاریخ پیشینیان و بررسی احوال گذشتگان، زمینه‌ی روشنی برای دیدن هر دو روی سگّه‌ی توفیق و شکست، سعادت و شقاوت، رفاه و تنگ‌دستی، امنیّت و ناامنی، آرامش و طغيان و... به دست می‌دهد. قرآن مجید به این حقیقت گویاست، آن‌جا که می‌فرماید:

﴿وَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا قَرِيْبَةً كَانَتْ آمِنَةً مُطْمَئِنَةً يَأْتِيهَا

البذر ينتقى فيو خذ منه و يلقي قد ميزه التخلص و هذبه
التحيص...»^۱

- آگاه باشید که نگاهبان علم الاهی چنین هستند:
- حافظان آثار ارزشمندی هستند که باید محفوظ بماند.
- تلاشی وافر در نمود هرچه بیشتر این علوم و آثار دارند.
- بر اساس دوستی و محبت با دیگران رابطه برقرار می‌سازند.
- هم خود بهره می‌برند و هم به دیگران بهره می‌رسانند.
- از شکست و تردید و بدگمانی، خویش را ایمن می‌سازند.
- از هجوم غیبیت و بدگویی خود را محفوظ می‌دارند.
- این ملکات فاضله با خلق و خلق آنان در هم آمیخته است. ثمره‌ی این خلق و خوی ارزنده آن خواهد شد که:
- به انتشار فرهنگ دوستی و محبت می‌پردازند.
- به گسترش رابطه و آمیزش اجتماعی مبادرت می‌ورزند.
- به بلندای برگزیدگی واصل می‌گردند.
- و سر بلند از عرصه‌ی تخلیص و تمیحیص (پاکی و تصفیه) بیرون می‌آیند.

در یک نگاه ساده و اوایله به سرفصل‌های بالا، به خوبی ارزش‌هایی چون تعهد و عمل، مقبولیت در جامعه، دستیابی به آرامش و سکونت خاطر و خیال و سرانجام احساس ایمنی برای طرف مقابل

بلاء، با تفصیل افروزن تری دقّت نظر شود تا آگاهی بیشتری در زمنیه‌ی تدبیری که مورد توصیه‌ی حضرت امیر علی^{علیه السلام} قرار گرفته، به دست آید.

«تحیص»: این واژه در لغت به معنی تقطیر و تصفیه آمده است. به بیان امام حسین علیه السلام مؤمن همواره در معرض این جداسازی و ابتلا قرار دارد، آن‌جا که می‌فرمایند:

«الناس عبيد الدنيا و الدين لعنة على الستمهم
يجوطنوه ما دررت به معايشهم فإذا محصوا بالباء قل
الديانون». ^۱

مردم بندگان زرخرب دنیا می‌باشد و دین چونان بار اضافی بر زبان آنان نشسته است. مادام که این دین دکان زندگی و تأمین معاش آنان باشد، بدان پای بندند و آن‌گاه که بساط آزمون و جداسازی گسترده آید، دین داران واقعی بسیار اندک‌اند.

امام علی علیه السلام خود در بیانی دیگر، ثمرات و آثار این تمیحیص و تصفیه را به تفصیل بیان می‌نماید آن‌جا که می‌فرماید:

«وَاعْلَمُوا ان عبادَ اللهِ الْمُسْتَحْفَظِينَ عِلْمَهُ يَصُونُونَ
مَصْوَنَهُ وَ يَفْجُرُونَ عَيْنَهُ وَ يَتَوَاصَلُونَ بِالْوَلَايَةِ وَ يَتَلَاقُونَ
بِالْحَبَّةِ وَ يَتَسَاقُونَ بِكَأسِ روْيَهِ وَ يَجْدُرُونَ بِرِيَّةَ لَاتَشُوبَهُمْ
الرِّيَّةِ وَ لَا تُسْرِعُ فِيهِمِ الْغَيْبَةَ عَلَى ذَلِكَ عَقدَ خَلْقَهُمْ وَ
أَخْلَاقَهُمْ، فَعَلَيْهِ يَتَحَابَّونَ وَ بِهِ يَتَوَاصَلُونَ، فَكَانُوا كَتَفَاضِلَ

۱. نهج البلاغه، خطبه‌ی ۲۵

.۳۸۳: ۴۴. بحار الأنوار

می فرماید:

﴿وَ بَلَوْنَاهُمْ بِالْحَسَنَاتِ وَ السَّيِّئَاتِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ﴾^۱

و نیز می فرماید:

﴿وَ نَبْلُوكُمْ بِالشَّرِّ وَ الْخَيْرِ فَتَنَّةٌ وَ إِلَيْنَا تُرْجَعُونَ﴾^۲

يعنى که آزمون توأمان به نعمت و نقمت در جهان، امری جاری است و انسان باید ظرفیت برخورد در هر دو زمینه را در خویش به بار آورد. این هدف جز با تلاش وافر در درون و پرداختن به ملکات سازنده‌ی اخلاقی و تجلی دادن آن در بیرون، امکان پذیر نخواهد بود.

واژه‌ی «فتنه» بیان دیگری از همان بلا و ابتلا است که پرداختن به آن نیز می تواند تا حدودی حوزه‌ی مطلب را روشن تر نماید. فتنه در لغت به معنی امتحان و فتن در اصل یعنی: گذاشتن طلا در آتش برای گرفتن ناخالصی‌ها و به دست آوردن طلای خالص. سه واژه‌ی فتنه، امتحان و اختیار، نظیر هم هستند.

قرآن مجید، اموال و اولاد را فتنه تلقی کرده و می فرماید: «إِنَّا أَمْوَالَكُمْ وَأَوْلَادَكُمْ فَتَنَّةٌ»^۳ این بدان جهت است که مشکلات ناشی از این دو عامل، می تواند نقش اساسی در زمینه‌ی آزمون و نهایتاً تخلیص انسان-در صورت سربلند بیرون آمدن از میدان آزمایش- ایفا نماید. در بیان دیگر قرآن، از این افتتان به عنوان سنت جاری الاهی یاد می شود،

خود را نشان می دهد. مهم‌تر آن که به بیان آن حضرت «عَلَى ذَلِكَ عَقدَ خَلْقَهُمْ وَ أَخْلَاقَهُمْ» اینان خلق و اخلاقشان این چنین شکل گرفته است. این جمله نیز بار دیگر ریشه داشتن عرصه‌ی گسترده‌ی اخلاق در درون و ارائه‌ی بیرونی آن را به روشنی یادآور می گردد.

آن چه در این بخش گفته آمد، در راستای تمحیص یعنی تصفیه و پاک شدن و خالص گردیدن بود که خود عرصه‌ی گسترده‌ای در حصول و وصول به اخلاق پسندیده است. بدین ترتیب تدبیر در احوال اقوام مؤمن پیشین، از یک سو توان ارزیابی آنان در مواجهه با دو پدیده‌ی تصفیه و آزمون را به بار می آورد و از دیگر سوی، رابطه‌ی محاسن اخلاقی با وصول به بلندای تخلیص و تصفیه را می رساند. این عبارات در مجموع بر ضرورت استقرار ریشه‌ای ملکات اخلاقی در کنه وجود انسان تأکید می نماید.

بلاء: مراد از این واژه و نقش آن در بررسی احوال گذشتگان چیست، که امام علیہ السلام در کنار واژه‌ی تمحیص بیان می فرماید؟

ریشه‌ی این کلمه، بله به معنی فرسوده شدن است و در معانی امتحان، غم و اندوه به کار رفته است. این سه معنی هر یک به عنایتی و با بازگشت به همان معنی اویلیه در کتب لغت مطرح گردیده است. به معنی امتحان به کار رفته، از آن جهت که ممتحن فرد امتحان‌شونده را از بسیاری آزمون فرسوده می نماید. به معنی غم و اندوه آمده، بدان علت که غم، بدن را کهنه و فرسوده می نماید. و سرانجام به معنی تکلیف آمده، چرا که بر بدн گران می آید و آن را می فرساید. قرآن مجید با همین نگرش

۱. اعراف (۷): ۱۶۸.

۲. انبیاء (۲۱): ۳۵.

۳. انفال (۸): ۲۸.

لیخبر بِذلک الشَّكَرَ وَ الصَّبَرَ مِنْ غَنِيَّهَا وَ فَقِيرِهَا.^۱

براساس این حدیث، خداوند به گشادگی و تنگ دستی، انسان را می آزماید. در این جانیز آن چه می تواند انسان را از سرکشی و عصیان در گشاده دستی و کفران در تنگ دستی مصون بدارد، توان اخلاقی است. حضرتش در بیان دیگر، حقیقتی انکارنا پذیر را یادآور می شوند که بروز تنگناها در زندگی، نوعاً نتیجه‌ی عمل نادرست و گناه کارانه است؛ چراکه:

«إِنَّ اللَّهَ يَبْتَلِي عِبَادَهُ عِنْدَ الْأَعْمَالِ السَّيِّئَةِ بِنَقصِ
الثَّرَاتِ وَ حَبْسِ الْبَرَكَاتِ.»^۲

به بیان حضرتش، امتحان، به منظور جداسازی سره از ناسره همواره جریان دارد و موضوع امتحان در بسیاری از موارد بر انسان مشخص نیست. از جمله اموری است که در می فرماید:

«وَ لَكُنَ اللَّهُ سَبَحَانَهُ يَبْتَلِي خَلْقَهُ بِبَعْضِ مَا يَجْهَلُونَ
اَصْلَهُ تَمِيزًا بِالْاِخْتِبَارِ لَهُمْ.»^۳

نتیجه‌ی طبیعی این امر، ضرورت آمادگی مداوم برای حضور در صحنه‌ی امتحان را در پی خواهد داشت. از این رو امام علیهم السلام در نامه‌ی خود به معاویه یادآور می شوند که:

«وَ قَدْ ابْتَلَنِي اللَّهُ بِكَ وَ ابْتَلَكَ بِي فَجَعَلَ أَهْدِنَا حِجَّةً

آن جا که می فرماید:

«أَحَسَبَ النَّاسَ أَنْ يُتَرْكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَ هُمْ
لَا يُفْتَنُونَ وَ لَقَدْ فَتَنَّا الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ...»^۱

قرآن، گسترده‌ی هستی و نعمت‌های دنیوی را موضوع این آزمون بر می شمارد:

«إِنَّا جَعَلْنَا مَا عَلَى الْأَرْضِ زِينَةً لَهَا لِنَبْلُوْهُمْ أَيْهُمْ
أَحْسَنَ عَمَلاً.»^۲

واژه‌ی بلا و مشتقاش در کلام امام علیهم السلام فراوان به کار رفته است. دقت در برخی از آن‌ها خالی از لطف نیست و بسیار آموخته می باشد.

«مَنْ عَظِيمٌ صَغَائِرُ الْمَصَابِ، ابْتِلَاهُ اللَّهُ بِكَبَارِهَا.»^۳
آن‌کس که مصائب کوچک را بزرگ بشمارد، خداوند او را به گرفتاری‌های بزرگتر مبتلا می نماید (می آزماید).

يعنى انسان باید در خود، توان و تحمل به بار آورد و از مواجهه با مصیبت و رنج، هراسی به خود راه ندهد. روشن است که این توان و تحمل، امری درونی و از جمله ملکات اخلاقی است. هم‌چنین می فرمایند که خداوند متعال:

«قَدَرُ الْأَرْزاقِ، فَكَثِرَهَا وَ قَلَّهَا وَ قَسَمَهَا عَلَى الضَّيقِ
وَ السَّعَةِ، فَعَدَلَ فِيهَا لِيَبْتَلِي مِنْ أَرَادَ بِيَسُورَهَا وَ مَعْسُورَهَا وَ

۱. نهج البلاغه، خطبه‌ی ۹۰.

۲. نهج البلاغه، خطبه‌ی ۹۰.

۳. نهج البلاغه، خطبه‌ی ۱۹۲.

۱. عنکبوت (۲۹): ۲.

۲. کهف (۱۸): ۷.

۳. نهج البلاغه، کلمات قصار، شماره‌ی ۴۴۸.

بدان معنی که فرد، چنان توان و تحمل اخلاقی در خود فراهم آورد که آسايش روزگار را زمینه‌ی امتحان بدان و گرفتاری در آن را برای خود نعمت به شمار آورد.

خلاصه‌ی این بخش آن که بنا به فرموده‌ی امیرالمؤمنین علیه السلام در مطالعه‌ی احوال پیشینیان، باید آنان را در دو حالت تمحيص و بلا مورد نظر قرار داد. دقت در این بخش به ما می‌آموزد که:

۱- امتحان و ابتلا سنت جاری حق متعال است.

۲- این سنت در هر دو حالت نعمت و نقمت جاری است.

۳- تقویت بنیه‌ی اخلاقی، ظرفیت رویارویی با همه‌گونه امتحان را به بار می‌آورد.

۴- بروز تنگناها در زندگی چه بسا که ثمره‌ی طبیعی آلدگی‌ها باشد.

۵- همواره باید آمادگی حضور در صحنه‌های مختلف آزمون را داشت.

۶- نشان کمال ایمان، تلقی صحیح از فتنه و بلاست.

۷- بیداری ثمره‌ی طبیعی تحمل بلاست.

۸- میان اجر و بلا و محبوبیت نزد خداوند، نوعی رابطه برقرار است.

[۷]- ویژگی‌های کلی

باید توجه داشت که اساساً نگرش امام علی علیه السلام در مطالعه‌ی احوال گذشتگان، نگرشی خاص است و حضرتش روی نکات ویژه‌ای

علی‌الآخر.^۱

در منطق حضرت علی علیه السلام «دارُ بالباء محفوفة وبالغدر معروفة»^۲ تعریف شده و متّقین به یکسانی حال در گرفتاری و آسودگی‌های آن توصیف شده‌اند که:

«نزلت أنفسهم منهم في البلاء كائني نزلت في الرّباء». ^۳

در این منطق، اجر و بلا با هم پیوند دارند. چه بسا که سیل بلا از آنجا بر سر انسان سرازیر گردد که مورد عنایت و محبت خداست:

«إِنَّ عَظِيمَ الْأَجْرِ مَقَارِنَ عَظِيمِ الْبَلَاءِ، فَإِذَا أَحَبَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ قَوْمًا ابْتَلَاهُمْ». ^۴

همچنین موج بلا با هدف بیدارسازی تلقی می‌گردد که: «إِذَا رَأَيْتَ اللَّهَ سُبْحَانَهُ يَتَابُعُ عَلَيْكَ الْبَلَاءُ، فَقَدْ أَيْقَظَكَ». ^۵

و سرانجام، کمال ایمان پیوندی ناگسستنی با تلقی صحیح از آسايش و گرفتاری دارد که:

«لَا يَكُمْلُ إيمانُ المؤمنِ حَتَّى يَعْدُ الرَّباءَ فَتَنَةً وَ الْبَلَاءَ نَعْمَةً». ^۶

۱. نهج البلاغه، نامه‌ی ۵۵.

۲. خطبه‌ی ۲۱۷.

۳. خطبه‌ی ۱۹۳.

۴. غررو درر، ح ۳۵۰۷.

۵. همان، ح ۴۰۴۶.

و سبب شد تا گشايش چشم‌گيري پس از آن دوره‌ي تحمل درد و رنج برای ايشان فراهم آيد.

«حتى إذارأى الله سبحانه جد الصبر منهم على الأذى في محبتة و الاحتمال للمرجوه من خوفه، جعل لهم من مضائق البلاء فرجاً».

محبت خدا در آنان اميد رازنده ساخت و خوف از خدا در ايشان، بيم بهبار مي آورده؛ يعني همان دو عامل سازنده‌ي که اساس رسالت پیامران را تشکيل مي داد که:

﴿وَمَا نُرْسِلُ الرُّسُلَ إِلَّا مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ﴾.^۱

سرانجام اين دو عامل مؤثر افتاد و اين دو نيروي مکش و رانش- که دقیقاً اموری درونی و اخلاقی است- کارساز شد و نشانه‌های اين گشايش در زندگی اجتماعی آن مردم آشکار گردید. در نتيجه بهزودی ذلت جای خود را به عزّت داد، امنیت جایگزین نامنی گردید و برای اين مردم صبور و خداترس، قدرت و پیشوایی بهبار آورد:

﴿فَأَبْدَلَهُمُ الْعِزَّ مَكَانَ الذُّلِّ، وَالْأَمْنَ مَكَانَ الْحُنُوفِ، فَصَارُوا مُلُوكًا حُكَّاماً، وَأَمْمَةً أَعْلَاماً﴾.

در اينجا مناسب چنان است که اشاره شود: حساسیت شدید اين موضع قدرت و پیشوایی یافتن خود به گونه‌ای همان قرارگرفتن در بوته‌ی آزمون الهی است که موضعی بسیار سخت و حساس می‌باشد.

۱. انعام (۶): ۴۸

پافشاری دارد که ضمن آموزندگی، حاوی نکات ارزنده‌ای در مقوله‌ی مردم‌شناسی و جامعه‌شناسی می‌باشد.

امام امير المؤمنین علیه السلام با گذر بر احوال پیشینیان، برخی حوادث و وقایع را در سه زمینه‌ی کلی بر می‌شمارد: ویژگی عمدی مردم، ویژگی عمدی نظام و پیدايش بن بست در چاره‌جويی و رهایی. می‌فرماید:

﴿أَلَمْ يَكُونُوا أَثْقَلَ الْخَلَائِقَ أَعْبَاءً وَاجْهَدَ الْعِبَادَ بِالْبَلَاءِ وَاضْيقَ أَهْلَ الدُّنْيَا حَالًا؟ أَتَخْذِلُهُمُ الْفَرَاعَنَهُ عَبِيدًا، فَسَامَوْهُم سُوءَ الْعَذَابِ وَجَرَّعُوهُمُ الْمَرَارَ، فَلَمْ تَبْرُحْ الْحَالُ بَهُمْ فِي ذَلِكَ الْمُلْكَةِ وَقَهْرَ الْغَلْبَةِ لَا يَجِدُونَ حِيلَةً فِي امْتِنَاعٍ وَلَا سَبِيلًا إِلَى دِفاعٍ...﴾

سيماي آن جامعه چنین بود: زندگی در زیر انواع مختلف فشارهای اجتماعی، قرار گرفتن مداوم در معرض بلا و ابتلا، دشواری گذران حیات در مقایسه‌ی با مردم دیگر نقاطه گیتی، اسارت در دست زورمداران، تحمل انواع درد و عذاب و رنج‌ها، تحمل تلخی‌های پی‌درپی و مداوم روش و منش نظام حاکم بر آنان؛ به گونه‌ای که زیستن در خواری هلاکت‌گونه و تحمل قهر و غلبه، توان هر نوع چاره‌جويی و رهیابی به دفاع از خود را ايشان گرفته بود.

[۸]- گره گشاينه
اینان به انگيزه‌ی محبت الهی، شکیبايی و صبوری راستین پیشه نموده و به انگيزه‌ی خوف الهی به تحمل ناملايمات پرداختند. سرانجام اين دو عامل- که دقیقاً ریشه در اخلاق فردی دارد- به ياري آنها شتافت

امام علی^ع در دنباله‌ی مطلب، ابتدا ویژگی‌های مردم را در یک جامعه‌ی سالم یادآور می‌شود، انسان‌ها را به مطالعه و دقّت در احوال آنان فرا می‌خواند و سپس عواملی را که موجب سلب این عرّت و نعمت از آنان گردید، یادآور می‌شود. این بخش از خطبه، ترسیم بسیار زیبا و گویایی از دو روی سکّه‌ی حیات مردم در چنین جامعه‌ای به‌دست می‌دهد. این مردم تا زمانی که با یکدیگر، همراه، هم‌فکر، هم‌دل، هم‌دست، هم‌رزم، هم‌سو، هم‌نگر و هم‌رأی بودند - که همگی ترکیبی روشن از اخلاق و عمل نشان می‌دهد - پیشوایی و حکومت و قدرت و هیمنت داشتند. اما آن‌گاه که دست خوش تفرقه و دشمنی و پراکندگی در ظاهر و باطن شدند، به انشعابات و گروه‌بندی‌های اجتماعی و موضع‌گیری‌های خصم‌انه در قبال هم گرفتار آمدند. در نتیجه، خداوند آنان را از آن بلندای کرامت به پایین کشانید، نعمت را از ایشان سلب نمود و تنها داستانشان در تاریخ باقی ماند تا خود عبرت دیگران شوند. متن کلام نورانی امام علی^ع در بیان دو روی موفق سکّه‌ی حیات آنان را با هم می‌خوانیم:

«فَانظُرُوا كَيْفَ كَانُوا حَيْثُ كَانَتِ الْأَمْلَاءُ مجْتَمِعَةً، وَ الْأَهْوَاءُ مُؤْتَلَفةً، وَ الْقُلُوبُ مُعْتَدَلَةً، وَ الْأَيْدِي مُتَرَادِفَةً، وَ السُّيُوفُ مَمَنَصِرَةً، وَ الْبَصَائِرُ نَافِذَةً، وَ الْعَزَائِمُ وَاحِدَةً! أَمْ يَكُونُوا أَرْبَابًا في أَقْطَارِ الْأَرْضِينَ، وَ مُلُوكًا عَلَى رِقَابِ الْعَالَمَيْنَ؟»

و در تشریح روی دیگر سکّه یعنی شکست و افول ایشان

قرآن مجید می‌فرماید:

﴿ثُمَّ جَعَلْنَاكُمْ خَلَائِفَ فِي الْأَرْضِ مِنْ بَعْدِهِمْ لِنَنْظُرَ كَيْفَ تَعْمَلُونَ﴾^۱

قرآن با صراحة افزون‌تر یادآور می‌شود که:

﴿وَ هُوَ الَّذِي جَعَلَكُمْ خَلَائِفَ الْأَرْضِ وَ رَفَعَ بَعْضَكُمْ فَوقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ لِيَلْبِلُوكُمْ فِيمَا آتَاكُمْ﴾^۲

خلاصه این که امّت‌ها در این جایگزینی نظام‌ها به شدت زیر نظر تیزبین‌الاهی قرار دارند تا معلوم شود چگونه عمل می‌کنند و در بوته‌ی امتحان سنجیده شوند که آیا راه و رسم‌الاهی و انسانی را در پیش می‌گیرند، یا این که پس از تسلط به سرعت به همان راه و روش پیشینیان خطکار و ستمگر خویش باز می‌گردند.

امام علی^ع در ترسیمی زیبا ابتدا عطا‌یای خداوندی را برابر آن مردم شکیبا و خداترس بر می‌شمارد و می‌فرماید:

﴿وَ قَدْ بَلَغَتِ الْكَرَامَةُ مِنَ اللَّهِ لَهُمْ، مَا لَمْ تَذَهَّبِ الْأَمَالُ إِلَيْهِ بِهِمْ.﴾

آنان مشمول کرامت خداوندی شدند، بر بلندای آن کرامت استقرار یافتند و تمامی آرزوهای آنان - به مراتب بیش از پیش‌بینی و احتمال خودشان - محقق گردید.

[۹]-دوری سکّه

۱. یونس (۱۰): ۱۴. ۲. انعام (۶): ۱۶۵

می فرمایند:

«فَانظُرُوا إِلَىٰ مَا صَارُوا إِلَيْهِ فِي آخِرِ أُمُورِهِمْ حِينَ وَقَعَتِ الْفُرْقَةُ، وَتَشَتَّتَ الْأُلْفَةُ، وَآخْتَلَتِ الْكَلِمَةُ وَالْأَفْنَدَةُ، وَتَشَعَّبُوا مُخْتَلِفِينَ، وَتَرَقُّوْا مُتَحَارِبِينَ، قَدْ خَلَعَ اللَّهُ عَنْهُمْ لِبَاسَ كَرَامَتِهِ، وَسَلَّبَهُمْ غَضَارَةً نِعْمَتِهِ، وَبَقِيَّ قَصَصُ أَخْبَارِهِمْ فِي كُمْ عِبْرَةً لِلْمُعْتَدِّينَ مِنْكُمْ».

آن گاه حضرتش عليه السلام افراید: «فَاعْتَبِرُوا بِحَالِ وَلَدِ إِسْمَاعِيلَ وَبْنِ إِسْحَاقَ وَبَنِي إِسْرَائِيلَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ...». بدین سان به ذکر نمونه های تاریخی این اوچ و حضیض می پردازد، ضرورت عبرت گیری از احوال آنان را در هر دو جنبه ای مثبت و منفی یادآور می شود، و سرانجام این دو روی سکه را قبل و بعد از رسالت و نیز دو زمان گرایش و روی بر تافتن از محتوای آن، به خوبی می نمایاند.

در این بخش و این نگرش بر احوال برخی از اقوام گذشته، به الهام از کلام مولای متّقیان امیر مؤمنان علی عليه السلام به این نتایج دست می یابیم:
 ● باید در احوال پیشینیان، تدبیر - و نه قصه خوانی، بلکه ریشه یابی و نه گذر تند - نمود.

- مردم چنین جوامعی را باید زیر ذره بین ژرف نگری قرار داد.
- به انگیزه های خوف و خشیت الاهی باید ناملایمات را تحمل کرد.
- عوامل سربلندی اجتماعی را باید شناخت و به رعایت آنها متعهد گردید.

- در مواجهه با نعمت های فردی و اجتماعی، از طفیان و سرکشی به شدت باید پرهیز نمود.
 - متقابلاً عوامل شکست و سقوط و نکبت جامعه را باید شناخت و بر پرهیز از آن ها پای بند بود.
 - در این میدان، ضروری است که نقش اساسی و کارساز حسنات اخلاقی چون شکیابی، همدلی، تحمل و... را به درستی باور داشت.
 - و سرانجام بیش از هر چیز، باید نقش مؤثر وحدت و همدلی در جامعه و شناخت آثار ویرانگر تفرقه و جدایی را همواره در نظر گرفت. توجه به لحن قرآن مجید در مورد اخیر جالب است، آن جا که می فرماید:
- ﴿قُلْ هُوَ الْقَادِرُ عَلَىٰ أَنْ يَعْثُثَ عَلَيْكُمْ عَذَابًا مِّنْ فَوْقِكُمْ أَوْ مِّنْ تَحْتِ أَرْجُلِكُمْ، أَوْ يُلْبِسَكُمْ شَيْعًا وَيُذَيِّقَ بَعْضَكُمْ بِأَسْبَعِ بَعْضٍ. أَنْظُرْ كَيْفَ نَصَرَّفُ الْآيَاتِ لَعَلَّهُمْ يَفَهُونَ﴾^۱
- يعنی که جدایی و تفرقه در جامعه، در ردیف عذاب های آسمانی و زمینی چون صاعقه و زلزله تلقی شده است.
- [۱۰]- مرور کلی حکمت علوی در اینجا شرح و توضیح در مقدمه بحث اخلاق را با الهام از خطبه های ۲۳۴ نهج البلاغه حضرت امیر عليه السلام به پایان می بریم و از کلام

در تاریخ در ارتباط با آن دو مسأله، نیز تکلیف موضوع را در بعد عملی روشن می‌نماید. در این واقعیت مهم و انکارناپذیر باید ژرف نگریست که پلیدی‌های اخلاقی می‌تواند انسان را تا سر حد کفر پیش برد و اخلاق پسندیده‌ی او را به وادی ایمان بکشاند. این موضوع نیز جایگاه اخلاق را بیش از پیش در درون ما حسّاس و مستحکم می‌دارد.

۵- یک گام مهم در مسأله‌ی شناخت نظری مسأله، ریشه‌یابی این سیّرات، بررسی ارتباط‌های آن‌ها با هم، طبقه‌بندی آنها و بررسی این موضوع است. باید دید که کدام یک جنبه‌ی ریشه‌ای دارند و پس از این آگاهی باید قوای لازم را برای خشکانیدن این ریشه‌ها تجهیز نمود. اگر این ریشه‌ها امکان رشد یابند، مقدمه‌ی لغزش قرار می‌گیرند و سرانجام سبب می‌شود که شاخه‌های آن نهال، بی‌بار و بر شده و خشک گردد.

۶- آمیختگی بین اخلاق فردی و اجتماعی و اثرگذاری متقابل این دو بر هم امر مهمی است که باید آن را از نظر دور داشت. اخلاق فردی انسان را بی‌نیاز از اخلاق اجتماعی نمی‌کند و یا بالعکس؛ بلکه باید به یقین باور داشت که تنها راه صلاح و اصلاح، آن است که این دو عرصه را با هم آمیخته بدانیم و معتقد به اثرگذاری و ارتباط هر یک بر دیگری باشیم.

۷- تفکّر و تعهد، دو ضرروت مطالعه در تاریخ اقوام و ملل است. ارزیابی و دقّت‌نظر در آن - یا به تعبیر امام علی علیه السلام: عبرت‌گیری از پیش‌آمد‌های مثبت و منفی - شناخت جهات توفیق و شکست و دقّت موشکافانه در این عوامل، از یکسو جامعه‌ای سر بلند، سالم و با فور

حضرتش را به تلخیص می‌آوریم، باشد که راه‌گشای ما برای دریافت اصول و مباحث اخلاقی - با آن عرصه‌ی وسیعی که در اسلام و قرآن و روایات اسلامی به آن پرداخته شده - قرار گیرد.

۱- روح حاکم بر این بخش از خطبه، شمولی جامع در مفاهیم و ارزش‌های اخلاقی است که از تعریف‌های معمول اخلاق و حوزه‌های محدود آن، به مراتب فراتر می‌رود و عرصه‌های مختلف - از جمله تاریخ اقوام و ملل و ضرورت کاربرد دقّت‌نظر در آن - را شامل می‌شود.

۲- نظام اخلاقی موفق، نظامی است که با شناختی آگاهانه از ویژگی‌های درونی انسان، نادیده نگرفتن کنش‌ها و واکنش‌های روحی و روانی او، جهت‌دادن به این نیروها در بارورنمودن نهاد اخلاقی در درون انسان‌ها گام بردارد و بستری مناسب را برای بهره‌گیری صحیح از این نیروها تدارک نماید.

۳- گریز از این امر نادرست که اخلاق، صرفاً در حوزه‌ی درون انسانی مطرح گردد و تنها خود او را اداره می‌کند، بدون این که بروز خارجی و اثرگذاری در رفتار و کردار او داشته باشد. همچنین تأکید روی برقراری پیوند و ارتباط میان درون و برون که با نشأت‌گیری از عقل و بینش و اثرگذاری در خارج صورت می‌گیرد.

۴- باید در مسائل اخلاقی در هر دو بعد نظری و عملی الگو داشت. فقدان هریک از این دو، بخش اعظمی از دست آورده‌های یک نظام اخلاقی را مورد تهدید قرار می‌دهد. شناخت حسنات و سیّرات اخلاقی در بعد نظری ضرورت دارد. آشنایی با چهره‌های مثبت و منفی

بیماری و سلامت، شکست و پیروزی، گرفتاری و آسایش و مانند آنها - را شامل می‌شود.

۱۱- شناخت دو روی سگه‌ی توفيق و شکست در عرصه‌های گوناگون، ثمره‌ی دقّت در بخش اخیر خطبه است. صبوری و داشتن ظرفیت در تحمل ناملایمات، فرج بعد از شدّت را به دنبال دارد و قدرت و رهبری را به بار می‌آورد. در برابر، پیمودن راه خلاف و اختلاف و نفاق و جدایی و گریز از اصول والا و پسندیده‌ای که جامعه‌ای آن چنان را به بار آورده بود، زمینه‌های شکست و سقوط از بلندای کرامت را فراهم می‌آورد. چنین انسان‌ها خود موجب عبرت دیگران شده‌نام و یادشان در تاریخ ثبت و ضبط می‌گردند.

«وَ بَقِيَ قصْصُ أَخْبَارِهِمْ فِيْكُمْ عِبَرَةٌ لِلْمُعْتَرِّبِينَ مِنْكُمْ.»

اینک با رهتوشه‌ای این چنین، بهسوی دعای «مکارم اخلاق» می‌رویم تا رهنمودهای امام سجاد، نواده امیر المؤمنین علی‌الله‌را در این باب بشناسیم و به کار بندیم. باشد که بهره‌گیری از کلام حضرتش و اجرای آن در عمل، ما را در بلندای کرامت جای دهد و بر سریر عزّت بنشاند. *إن شاء الله.*

نعمت- اعمّ از مادّی و معنوی- به ما می‌دهد. از دیگر سوی می‌توان درست در جهت عکس آن گام برداشت، که سقوط و رسوایی جامعه‌ای آن چنان بر اثر گریز و روی‌گردانی از آن ویژگی‌های مثبت است.

۸- جریان «تصفیه و آزمایش» به عنوان دو حقیقت انکارناپذیر حاکم بر تاریخ حیات انسان‌ها، باید به دقّت مورد نظر قرار گیرد. با شناخت مختصات هر یک از این دو، نحوه‌ی تلفّی صحیح از آن‌ها به دست می‌آید. سپس می‌توان در پرتو این شناخت درست، چگونگی رویارویی و حضور موفق در این صحنه‌ها را بازشناخت.

۹- تصفیه‌ی اخلاقی، باید ما را به سوی یک تحول عمیق در فرهنگ درونی پیش ببرد تا آن‌جا که - به مصدق «علی‌ذلک عقد خلقهم و أخلاقهم» - حسنات اخلاقی در ما به صورت ملکات اخلاقی آمیخته با جانمان درآید. تنها در این صورت می‌توان شاهد پی‌آمدہای زیبا و چشم‌گیر حکومت اخلاق در دو زمینه‌ی فردی و اجتماعی بود.

۱۰- برای تدارک انسان‌های اخلاقی، آنسان که در این فرهنگ پیش‌بینی به عمل آمده، افراد همواره با این حقیقت روبرو می‌باشند که به طور جاری در معرض آزمون‌های مختلف، آن‌هم در عرصه‌های گوناگون قرار دارند. این جاست که فرد بر اثر اعتقاد و تمرین و ممارست در می‌یابد که نمی‌تواند و نباید صرفاً خویش را در مرحله‌ی شناخت (نظر) متوقف سازد؛ بلکه همواره در معرض امتحان و اختبار (عمل) قرار دارد. در نتیجه باید در خود توان حضور سریلند در موضع آزمون را به بار آورد. این ابتلا زمینه‌های گوناگون نعمت و نقمت - یعنی فقر و غنی،

گذری بر دعای مکارم الاخلاق

اشاره

نام کامل این دعا در کتب حدیثی به صورت «**دعا علی مکارم**» مکارم **الأخلاق و مرضي الأفعال** آمده است. این نام، پیوند ناگستنی میان درون و برون و اخلاق و عمل را می‌رساند که مکرراً مورد تأکید امام علی علیه السلام در طول خطبه‌ی ۲۳۴ قرار دارد. این نام بیانگر نظریه‌ی اخلاقی اسلام است که باید از این دو عنوان در دو سرفصل جداگانه سخن به میان آورد.

این دعا در مدارک مختلف از جمله در کتاب «الصحيفة السجادية الجامعة» نشریه‌ی مؤسسه‌ی الإمام المهدي - قم - صفحه‌ی ۱۱۰ آمده است. در بخش‌های ۵ و ۶ و ۷ این کتاب، مصادر صحیفه به تفصیل توضیح داده شده که می‌تواند مورد مراجعه‌ی علاقه‌مندان قرار گیرد. هر بخش از دعا با یک صلوات آغاز می‌شود. بر این اساس دعا ۱۹ بخش دارد.

«بِالإِيمَان يُسْتَدِلُ عَلَى الصَّالِحَاتِ».١

در اینجا به منظور آگاهی بیشتر از حکمت علوی^۲ پیرامون هر یک از این چهار واژه، برخی کلمات آن حضرت را مورد دقت و بررسی قرار می‌دهیم:

۱ - **بلغ بایمانی أَكْمَلِ الإِيمَانِ**

● «الإِيمَان شجرة أصلها يقين و فرعُها التّقّ و نورها الحياء و ثمرها السّخاء».٣

در این کلام نورانی، از یک سو پیوند میان ایمان و یقین مورد تأکید قرار گرفته و از سوی دیگر، بازدهی چنین پیوندی تبیین شده که تقوی و حیا و سخاوت را در پی خواهد داشت.

● «زین الإيمان طهارة السّائر و حسن العمل في الظّاهر».٤

در این بیان، پیوند میان درون و بیرون مورد تأکید قرار گرفته بدین معنی که هر یک بدون دیگری عقیم و ناتمام است.

● «الإِيمَان وَ الْعَمَلُ اخْوَانٌ وَ رَفِيقَانٌ لَا يَقْرِئُ قَانُونَ لَا يَقْبِلُ اللَّهُ أَحَدُهُمْ إِلَّا بِصَاحِبِهِ».٥

در اینجا، علاوه بر پیوند میان ایمان و عمل، این نکته مورد نظر قرار گرفته که پذیرش هر یک به دیگری مشروط است. بدین معنی که

بخش اول

در نخستین بخش دعا امام علی^۶ سه سؤال مقدم را پاسخ می‌دهند: چه بخواهیم؟ از که بخواهیم؟ و در چه حد بخواهیم؟ پاسخ پرسش اول، به ترتیب پاسخ ایمان، یقین، نیت و عمل است. در پاسخ سؤال دوم تنها و تنها خدا را مرجع مطمئن برای چنین خواسته‌های ارزنده‌ای معین نموده‌اند و در پاسخ به سؤال سوم، هر یک از این چهار خواسته را در بالاترین سطح ممکن طلب می‌نمایند. متن کلام امام علی^۷ در این بخش چنین است:

۱

«اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَبَلْغِ إِيمَانِي أَكْمَلِ الإِيمَانِ وَاجْعَلْ يَقِينِي أَفْضَلَ الْيَقِينِ، وَانتَهِ بِتَبَيْنِي إِلَى أَحْسَنِ النِّيَّاتِ وَبِعَمَلِي إِلَى أَحْسَنِ الْأَعْمَالِ. اللَّهُمَّ وَفِرْ بِلِطْفَكَ نِيَّتي وَصَحْحُ مَا عِنْدَكَ يَقِينِي وَاسْتَلْعِجْ بِقَدْرِ تَكَّ مَا فَسَدَ مِنِّي.»

[سرآغاز بخش اول]

سه موضوع ایمان، یقین و نیت، جملگی امور درونی است که عمل، ثمره‌ی بیرونی آن‌ها و نشأت‌گرفته از درون است. بهادرانی این‌چنین به درون در باروری عمل خارجی، جای تأمل و دقّت فراوان دارد؛ یعنی اگر عملی با چنین پشتونه‌ی قوی صورت گرفت، قاعده‌تاً عمل صالح است. اماً فقدان هر یک از آن مبانی درونی، تمام یا بخشی از عمل را خدشه‌دار می‌کند و اصالت آن را زیر سؤال می‌برد که:

۱. غرر و درر: ۴۲۱۰.

۲. همان: ۳۰۹۴.

۳. همان: ۵۵۰۴.

در نتیجه باید یقینی را طالب باشیم که نمایانگر ایمان ماست و ایمان بدان استواری می‌باید. اگر عمل صالح فرمان‌گرفته و نشأت یافته از مرکزی صحیح و مطمئن را طالبیم باید که زمام کار را به یقین بسپاریم.^۱

[۳- وانته بنیتی إلى أحسن النيات]

● «ان تخلص النية من الفساد أشد على الحاملين من طول الاجتهاد». ^۲

در این روایت، به واقعیت‌های متعدد اشاره شده است، از جمله: ضرورت نیت خالص، زدودن نیت از فساد و تباہی، دشواری و صعوبت این کار در مقایسه با دیگر اعمال سخت و طاقت‌فرسا. همچنین جایگاه بلند نیت خالص را روشن می‌سازد.

● «على قدر النية تكون من الله العطية». ^۳

در اینجا، نقش کاژساز نیت بیان می‌گردد که اساساً داده‌های خداوندی به انسان در این ارتباط شکل می‌گیرد. این موضوع تا آن‌جا مهم است که:

● «عند فساد النية ترفع البركة». ^۴

۱. فهرست برخی از روایات منقول از امیرالمؤمنین علیہ السلام در مورد یقین را می‌توانید در شرح غرر و درر ۷ - ۴۳۲ - ۴۳۴ ببایید.

۲. همان: ۳۱۹۳.

۳. همان: ۳۵۲۵.

۴. همان: ۶۲۲۸.

خداؤند، ایمان را در عمل و عمل را به پشتوانه‌ی ایمان می‌پذیرد. از این‌رو هر یک بدون دیگری ناقص و نارساست.^۱

از این چند نمونه‌ی مختصر، به روشنی چنین به دست می‌آید: شایسته است ایمانی از خداوند طلب و درخواست نماییم که اوّلاً با یقین پیوند خورد، ثانیاً در خارج ثمر دهد. زینت آن ایمان، پاکی درون و رفتار شایسته در بیرون باشد؛ ایمانی که با عمل گره خورده و هر یک بدون دیگری فاقد ارزش الاهی است.

٢- واجعل يقينك افضل اليقين

عامیرالمؤمنین علیہ السلام فرماید:

«الْيَقِينُ عَنْوَانُ الْإِيمَانِ». ^۲

نیز می‌فرمایند:

«الْيَقِينُ عَمَادُ الْإِيمَانِ». ^۳

همچنین فرموده‌اند:

«مَنْ لَمْ يَوْقُنْ قَلْبُهُ لَمْ يُطْعَمْ عَمَلَهُ». ^۴

می‌بینیم که امام علیہ السلام یقین به عنوان سرفصل و پایه‌ی اساسی ایمان تعبیر نموده و تصریح می‌کند که ایمان با عمل همراه است، به طوری که این دو با هم رابطه‌ای تنگ و انکارناشدنی دارند.

۱. فهرست روایات مفصل علوی در این باب را می‌توانید در جلد هفتم غرر و درر آمدی، صفحات ۲۳ - ۲۵ ملاحظه نمایید.

۲. غرر و درر: ۳۵۰.

۳. همان: ۳۹۷.

۴. همان: ۸۹۹۳.

امام علی‌الله‌آمی فرماید:

«إن كُنْتُمْ عَامِلِينَ فَاعْمَلُوا مَا يَنْجِيْكُمْ يَوْمَ الْعُرْضِ.»^۱ یعنی که باید خالصانه به انگیزه‌ی نجات در روز قیامت و گذر از این موقف خطرناک و حساس، به عمل مبادرت ورزید و هیچ انگیزه‌ی دیگری نباید جای‌گزین این حقیقت گردد. آن‌گاه چنین عملی نام «عمل صالح» بر خود می‌گیرد که:

«بِالصَّالِحَاتِ يُسْتَدِّلُ عَلَى حُسْنِ الْإِيمَانِ.»^۲ بدین سان ایمان و عمل بار دیگر با هم پیوند می‌یابند تا آن‌جا که عمل صالح گواه ایمانی سرشار و پاک می‌گردد.^۳

خلاصه این که عمل با ایمان و یقین پیوندی ناگستینی دارد و باید که در راستای حسن عاقبت و فلاح و نجاح جهت گیرد.

[نتیجه بخش اول]

از این بخش دعا نتیجه می‌شود:

آن‌چه می‌تواند ریشه‌های نظام منسجم و استوار اخلاقی را در ما پدید آورد و سپس در جهان خارج به بار بنشاند، ایمانی سرشار در درون است که با یقین پیوند خورده و نیتی کارآمد را تدارک ببیند و سرانجام در مرحله‌ی عمل ظهور و بروز یابد. هر یک از اینان بدون دیگری فاقد آن کارآیی است که دین و صاحبانش را در نظر بوده است و این است

اساساً خرابی و تباہی نیت سبب می‌شود که برکت برداشته شود و این حقیقتی در خور تعمق است. البته ساز و کار این اثرگذاری برای ما به ظاهر روشن نیست، اماً واقعیتی است که معصوم به آن تصریح دارد و در خارج نیز شاهد صدق آن هستیم.

خلاصه این که باید نیت را در درون خالص داشت، دشواری زدودن فساد از دامن نیت را پذیرا بود و به یقین دانست که عطای خداوندی در رابطه با نیت پاک شکل گرفته و سلب برکات نیز، ثمره‌ی نیت‌های ناپاک است.^۱

[۴- و عملی إلى أحسن الأعمال]

همان طور که در کلام حضرت سجاد علی‌الله‌آمی دیدیم، به دنبال ایمان و یقین و نیت کامل و برتر و بهتر، از خدای متعال، عمل صالح و احسن می‌طلبیم. اینک با نگرش به برخی روایات علوی از جایگاه والای عمل در منطق حضرتش آگاهی می‌یابیم.

«العمل رفيق الموقن»^۲ پیوند میان عمل و یقین به روشنی مشهود است، به طوری که امری درونی (یقین) با موضوعی بیرونی (عمل) با هم گره می‌خورد.

نکته‌ی دیگر هدف‌گذاری روی عمل است که اساساً در این منطق، به چه انگیزه باید در میدان عمل حاضر شد؟

۱. فهرست بخشی از روایات مربوط به نیت را می‌توان در صفحات ۳۹۸ و ۳۹۹ جلد هفتم غرر و درر ملاحظه نمود.

۲. غرر: ۹۸۵

.۲. همان: ۴۳۸۵

.۱. همان: ۳۷۳۷

۳. فهرست بخشی روایات از زبان امام علی‌الله‌آمی در باب عمل را می‌توانید از صفحه ۲۷۷ تا ۲۸۲، جلد هفتم غرر و درر آمدی بنگرید.

است. ما در سیر حرکت اخلاقی خود، به این دو حالت به شدت نیازمندیم؛ که اوّلی در کار ساختن درون ماست و دومی به سامان‌دهی بیرون می‌پردازد. سرانجام تربیت اخلاقی- و بالتّبع رفتاری- ما در قبال چنین خدایی این‌چنین شکل می‌گیرد که:

«زوروا في الله و جالسوا في الله و اعطوا في الله و
امنعوا في الله». ^۱

در چنین حالتی همه کارها جهت‌الاهی به خود می‌گیرد و تنها و تنها اوست که به عنوان عامل اصلی و تعیین‌کننده در میدان اعمال ما حضور دارد. این نگرش، عامل بروز خلوص نیت و استغنای از غیر خدا می‌گردد که اوّلی در خدمت درون انسانی قرار می‌گیرد و دومی کارساز و اصلاح‌گر بیرون می‌شود؛ ضمن این‌که این دو با هم رابطه‌ای تنگاتنگ و مستقیم دارد که از دیاد و نقصان هر یک عیناً در دیگری اثر می‌نهد. به‌هرحال، انسانی که چنین باشد، باید بداند که مصدق این روایت است که:

«إِذَا أَكْرَمَ اللَّهُ عَبْدًا شَغَلَهُ بِحَبْتَهِ» ^۲

و آن‌گاه که راه مقابل را پیمود، سرنوشتی دیگر در انتظار اوست که:

«إِذَا رأَيْتَ اللَّهَ يَؤْنِسُكَ بِخَلْقِهِ وَ يُوحِشُكَ مِنْ ذَكْرِهِ،

آن‌چه که باید بخواهیم.

سؤال دوم:

از که بخواهیم؟

پاسخ کلّی به این سؤال در عبارات و کلماتی است چون: اجعل نفسی، انته بنيّتی، و فر بلطفک، صحّح بما عندك و...، یعنی این‌همه را فقط و فقط باید از خدا خواست که در دعا همواره روی به او داریم و تنها و تنها از او می‌خواهیم. امیرالمؤمنین علیہ السلامی فرماید:

«إِنَّ اللَّهَ سَبَحَنَهُ عِنْدَ أَضْمَارِ كُلٍّ مُضْمَرٍ وَ قَوْلِ كُلٍّ فَائِلٍ وَعَمَلِ كُلٍّ عَامِلٍ». ^۱

«كُلٌّ قَادِرٌ غَيْرُ اللَّهِ مُقْدُورٌ». ^۲

«كُلٌّ غَالِبٌ غَيْرُ اللَّهِ مُغْلُوبٌ». ^۳

«كُلٌّ مَالِكٌ غَيْرُ اللَّهِ مُمْلُوكٌ». ^۴

پس شایسته است از خدایی بخواهیم که: در اوج آگاهی به اندیشه‌های پنهان ماست، حاضر در کنار گفتار ماست، ناظر بر عمل ماست و خلاصه مالکیّت و غلبه و قدرت مطلق از آن اوست. پس آمد باورداشت چنین آگاهی، حضور، نظرات و قدرت بلا منازع برای انسان، دو حالت آرامش و مراقبت است: اوّلی شمره‌ی درخواست از ناظر و حاضری آن‌چنان است و دومی حاصل توجه به آن قدرت بلا منازع

۱. غرر و درر: ۳۴۴۷.

۲. همان: ۶۸۸۹.

۳. همان: ۶۸۹۴.

۴. همان: ۶۸۸۵.

مسائل مادّی با نوعی تسامه و تسامح و توصیه به عدم پایبندی نگریسته شده است. امام علی علیہ السلام فرماید:

«فِي خَفْفَةِ الظَّهَرِ رَاحَةُ السَّرِّ وَ تَحْصِينُ الْقَدْرِ.»^۱

سبکباری در امور دنیا، برای انسان راحتی درون و حفظ قدر و مرتبت به بار می آورد. روایاتی که در باب قناعت وارد شده، دقیقاً همین فرهنگ را در زمینه دنیا و پرداختن به آن ترویج می نماید. حتی گاه این قناعت، معیار آزادی و عدم رعایت آن نشان بردگی تلقی می شود که: «العبد حر ما قنع و الحر عبد ما طمع»^۲ نیز عدم رعایت قناعت، فرد را به میدان رویارویی با پارسایی می کشاند که «آفة الورع قلة القناعة».^۳ این قناعت می تواند چهره‌ی زندگی را زیبا سازد که «جمال العیش قناعة»^۴ و بی توجّهی به آن انسان را به مهلکه‌ای جانکاه می کشاند که هرگز روی آسایش و بی نیازی نخواهد دید امام علی علیہ السلام فرمایند:

«مَنْ كَانَ بِيَسِيرِ الدُّنْيَا لَا يَقْنَعُ، لَمْ يَغْنِهِ مِنْ كَثِيرٍ هَا مَا يَجْمَعُ.»^۵

حال می گوییم: آن اسلام که در امور مادّی و دنیوی با چنین نگرشی برخورد می نماید، در نقطه مقابل نسبت به مسائل معنوی بالاترین درجه‌ی ممکن و رسیدنی را توصیه می نماید. این خود قابل دقّت و پی‌گیری و توجّه است و باید حساب این دو وادی به خوبی از هم

.۲. همان: ۴۱۲.

.۱. همان: ۳۴۷۶.

.۴. همان: ۴۷۴۹.

.۳. همان: ۳۹۳۵.

.۵. همان: ۸۴۹۴.

فقد ابغضك.»^۶

روشن است که این وادی میدانی سخت، خطرناک و آزاردهنده است و در عین حال می تواند به صورت ضریب اصلاحی قوی برای تمام عملکردها اثرگذار باشد. از این رهگذر، انسان بیدار می تواند به سرعت متوجه کاستی‌های خود در همه‌ی زمینه‌ها شده در صدد اصلاح خویش برآید.

خلاصه این که به مصدق «رخش می خواهد تن رستم کشد»، چهار مطلب مورد درخواست، از چنان اهمیّت و والایی برخوردار است که تنها و تنها باید از خدایی این چنین خواسته شود؛ خدایی که آگاه، حاضر، ناظر، مالک، غالب و قادر - آن هم به مفهوم واقعی کلمه - است. پی‌آمد خواستن از او و معرفت به کانونی این چنین است که در درون انسانی «سکونت» و در بیرون او «مراقبت» به بار می آورد و همه‌ی کارها رنگ و بوی خدایی می‌گیرد. آن‌گاه، جامعه‌ای چنین، گلستانی است که بشر در آن جای گرفته و راحت یافته است.

سؤال سوم: آن گوهرهای ارزنده را از چنین خدایی در چه حد باید بخواهیم؟ با بازگشتی دوباره به متن دعا می‌بینیم ایمان را کامل ترین، یقین را برترین و نیت و عمل را بهترین می‌خواهیم؛ یعنی که این هر چهار را باید در اوچ ممکن، از خدای جهان خواست.

در توضیح این مسأله، بد نیست بدانیم که اساساً در اسلام به

.۶. همان: ۴۰۴۱.

بخش دوم

در دنباله‌ی دعا، حضرت سجاد^{علیه السلام} در این بخش، از لطف و قدرت خداوندی به عنوان پشتونهای در جهت شکل‌گیری نیت والا و تصحیح یقین و نیز پیش‌گیری از فساد و تباہی در عمل یاد می‌کند. حضرتش از خداوند می‌خواهد که به لطف بی‌پایان و قدرت بی‌منتهی‌یش برای نیاشگر، این امر مهم را به بار آورد تا درستی و تفتیش در درون او را تابناک نماید و عمل سامان‌یافته‌اش در بیرون، از فساد و تباہی در امان ماند.

«اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَأَكْفَنِي مَا يَشْغَلُنِي
الاَهْتَامُ بِهِ، وَاسْتَعْمَلُنِي بِمَا تَسْأَلُنِي غَدَّاً عَنْهُ، وَاسْتَفْرَغُ اِيَّامِي
فِيهَا خَلَقْتَنِي لَهُ، وَاغْنَنِي وَأَوْسَعْ عَلَيَّ فِي رِزْقِكَ وَلَا تَفْتَنِي
بِالنَّظَرِ، وَاعْزِنِي وَلَا تُبَلِّغِنِي بِالْكَبَرِ، وَعَبْدِنِي لَكَ وَلَا تَسْفَدْ
عِبَادَتِي بِالْعَجْبِ، وَأَجْرِ لِلنَّاسِ عَلَى يَدِي الْخَيْرِ وَلَا تَمْحَقْهُ
بِالْمَنْ، وَهَبْ لِي مَعَالِي الْأَخْلَاقِ وَاعْصَمْنِي مِنَ الْفَحْرِ».

۲

[سرآغاز بخش دوم]

در نگاه اولیه به این بخش، بار دیگر پرتو نور همان مبدأ‌گرایی را- که در توضیح بخش پیشین آورده شد- در کلام امام^{علیهم السلام} شاهدیم. بعلاوه، سرفصل‌های چهارده‌گانه‌ی زیر را در می‌یابیم:

پرهیز از دنیا‌گرایی، احساس مسؤولیت و ضرورت به کارکاربرد دنیا در راه آخرت، شناخت هدف‌داری در خلقت و پرداختن به آن در آسودگی خاطر، بینیازی، گشادگی در رزق، مصونیت از آزموده شدن

بازشناسی گردد. مقولاتی مانند شکر، علم، تقوی، حسنات اخلاقی و صدها سرفصل مشابه دیگر از این ردیف، عناوینی است که قانع شدن در آن‌ها معنی ندارد. از این‌رو حضرت سجاد^{علیه السلام} در کلام گهربار خویش، آن عوامل کارساز را در بالاترین سطح ممکن از خدای متعال درخواست می‌کند و به ما می‌آموزد که هرگز نباید به درجات پایین آن بستنده نمود.

آخرت مقصد خلقت است نیز باید بدانیم که «ما خلقتم للفناء بل خلقت
للبقاء»^۱ یعنی آخرت در ادامه‌ی دنیا و در راه جاودانه شدن انسان قرار
دارد. آن‌گاه بحث دنیای ممدوح و دنیای مذموم در مدارک و فرهنگ دین
مطرح می‌شود. آیات و روایات در این باب طبقه‌بندی شده، بی‌هیچ
تاقض و رویارویی، هر یک در جای خود صحیح، راه‌گشا و چاره‌ساز
است. نتیجه‌ی روش این تلقی صحیح از دنیا، حرکت دادن ما در راستای
شناخت «هدف خلقت» و پذیرش واقعیت انکارناپذیر «هدف داری در
خلقت» است. در این حال، آیات قرآنی «أَفَحَسِبْتُ إِنَّا خَلقْنَاكُمْ عَبَّاسًا وَ
إِنَّكُمْ إِلَيْنَا لَاتَرْجِعُونَ»^۲ و نیز «أَيَحْسَبُ الْإِنْسَانُ أَنْ يُتْرَكَ سُدًّي»^۳ و آیات
مشابه دیگر، مفهوم جامع و گستردگی خود را نشان می‌دهد و ثمره‌ی آن
دستیابی انسان به وسعت دید و نظر است که دنیا و آخرت را در راستای
هم می‌بیند، نه در تعارض با هم. چنین انسانی خویش را سوار بر مرکب
حیات در این هر دو عرصه، مسؤول می‌داند. این همان هدف و نتیجه‌ای
است که دین در جریان تربیت دینی، از فرد دین می‌خواهد و انتظار
تحقیق آن را دارد.

در دل کلمات امام علیہ السلام استغنای از غیر خدا، در عین علاوه‌مندی به
زیست راحت در دنیا، آن‌هم به پشتونه‌ی وسعت رزق خدادادی مطرح
می‌گردد که دقیقاً در همان راستای تلقی صحیح از دنیاست.

البته دعا در بیان مکارم اخلاقی است، اما به وضوح می‌بینیم که

به سرخوشی و مهلت یافتن، عزت‌طلبی و سربلندی، بر کنار ماندن از
آزمایش به کبر و خودپسندی، تعبد در پیشگاه خدا، پرهیز از
خودپسندی که آفت عبادت و بندگی است، خیرخواهی برای مردم،
پرهیز از مبتکداری بر مردم که آفت عمل خیر انسان است، تلاش برای
وصول به بالاترین مدارج اخلاقی و سرانجام، بر کنار ماندن از آفت
فخرفروشی.

در این سرفصل‌ها، آمیختگی اخلاق با مبدأ‌گرایی و عمل آگاهانه
و آفت‌شناسی در زمینه‌های فکری و عملی را می‌بینیم؛ همان موضوعی
که بیش از این در بیانات حضرت علی علیه السلام در طی خطبه‌ی ۲۳۴ و نیز
روایات غرر و درر، به فراوانی دیدیم. در آموزش‌های اخلاقی باید به
این زمینه‌ها توجه اساسی داشت، از طرح مباحث اخلاقی در فضایی جدا
از مبدأ و معاد بر حذر بود و از طرح ذهنی مباحث اخلاقی دوری جست؛
چرا که چنین طرحی از اخلاق، خود می‌تواند به صورت آفتی در مقولات
اخلاقی اسلام ظاهر گردد.

[۵ - و اکفني ما شغلني الاهتمام به... في رزقك]

در این بخش از کلام امام سجاد علیه السلام در آغاز، توصیه به تلقی
صحیح از دنیا و آخرت صورت می‌گیرد؛ با این هدف که چنین تلقی
درست می‌تواند ما را دقیقاً در بستر حیات دنیوی راه نماید. باید به جان
دریابیم که «فيها اختبرتم و لغيرها خلقتم»^۱؛ یعنی که دنیا دار امتحان و

۱. پیامبر اکرم صلی الله علیه وسالم، بحارالأنوار ۶: ۲۴۹.

۲. مؤمنون (۷۵): ۱۱۵.

۳. قیامت (۲۳): ۳۶.

۱. امیر المؤمنین علیه السلام، بحارالأنوار ۷۳: ۱۳۴.

«صلاح الأخلاق بمنافسة العقول». ^۱

- پیوند میان دین و اصول اخلاقی:

«فِي هَذِهِ الْأَخْلَاقِ الْعُشْرِ جَمِيعُ الدِّينِ كُلَّهُ». ^۲

(اخلاق ده گانه‌ی مورد نظر در ادامه‌ی روایت این چنین بیان شده است: ایمان، حلم، عقل، علم، عمل، لین، ورع، صدق، صبر، رفق).

- پیوند میان خردورزی و اخلاق:

«إِنَّ خِيَارَكُمُ أُولَى النَّهَىٰ: قَيْلٌ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! وَ مَنْ

أُولَى النَّهَىٰ؟ أُولَى النَّهَىٰ هُمْ أُولُوا الْأَخْلَاقِ الْحَسَنَةِ». ^۳

- پیوند میان اخلاق و تجارت:

«اسْتَعْمَلْتُ فِي تِجَارَتِكَ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ». ^۴

«وَالْأَفْعَالُ الْجَمِيلَةُ لِلَّدِينِ وَالْدُّنْيَا». ^۵

- پیوند میان اخلاق و تقوی:

«الْتَّقِيُّ رَئِيسُ الْأَخْلَاقِ». ^۶

روشن است که این پیوندهای گوناگون، به همین چند سرفصل پایان نمی‌گیرد؛ بلکه عرصه‌ی گسترهای راشامل می‌شود که در این جا صرفاً به نمونه‌هایی اکتفا می‌گردد.

حال باید پرسید: آن‌جا که اخلاق در چنین میدان وسیعی مطرح

۱. بحارالأنوار ۷۸: ۱۸۲.

۲. بحارالأنوار ۶۱: ۲۸۸.

۳. پیامبر اکرم ﷺ، بحارالأنوار ۶۹: ۳۰۵.

۴. بحارالأنوار ۱۰۳: ۱۰۰.

۵. از فقه الرضا.

۶. بحارالأنوار ۷۸: ۱۳.

جهان‌بینی را در کنار زیستن به ما می‌آموزد. این همان گستره‌ی فراگیر اخلاق و تعریف آن در این مکتب است و شاید به گونه‌ای گویای موضوع «إِنَّا بَعْثَتْ لِأَنْتَمْ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ» ^۱ باشد. گویی زیر پوشش اخلاق، تمام گستره‌ی دین و دین‌داری مطرح است. از این‌روی، درس آموختگان این مکتب در پاسخ این پرسش که پیامبر تازه برای شما چه راه‌آورده داشته؟ می‌گفتند که:

«ما يأمرنا محمد إلّا بِكَارِمِ الْأَخْلَاقِ». ^۲

در این‌جا دقّت در پاره‌ای روایات ذیل واژه‌ی اخلاق در ارتباط با کلّیت اسلام، خالی از لطف نیست.

- پیوند میان عمل و محاسن اخلاقی:

«لَمْ يَبْعَثْ اللَّهُ نَبِيًّا قَطُّا إِلَّا بِالْبَرِّ وَالْعَدْلِ وَالْمَكَارِمِ وَ

الْمَحَاسِنِ الْأَخْلَاقِ وَالْمَحَاسِنِ الْأَعْمَالِ». ^۳

- پیوند گشادگی در رزق با اخلاق کریمه:

«فِي سِعَةِ الْأَخْلَاقِ كُنُزُ الأَرْزَاقِ». ^۴

- پیوند میان عقل و اخلاق:

«فَسَادُ الْأَخْلَاقِ بِمُبَاشِرَةِ السُّفَهَاءِ»

۱. پیامبر اکرم ﷺ، بحارالأنوار ۱۶: ۲۳.

۲. بحارالأنوار ۹: ۱۵۸.

۳. امام صادق علیه السلام، بحارالأنوار ۲۴: ۲۹۲.

۴. علی علیه السلام، بحارالأنوار ۷۷: ۲۸۹.

موردنظر واقع شده، گویی زیر نظر قرار گرفته و ناظر نسبت به سرنوشت او نوعی انتظار پیشه کرده است.

واژه دیگر که این معنی را می‌رساند، املاء به معنی امهال است. این واژه نشان‌دهنده‌ی کاری است که خدا نسبت به کافران به کار می‌برد.

﴿فَأَمْلِيْتُ لِكَافِرِيْنَ ثُمَّ أَخْذَهُمْ...﴾^۱

﴿وَلَا يَحْسِبَنَّ الَّذِيْنَ كَفَرُوا أَغْنَامًا لَّهُمْ خَيْرًا لِأَنفُسِهِمْ إِنَّمَا نَمْلِي لَهُمْ لِيَزْدَادُوا إِثْمًا وَلَهُمْ عَذَابٌ أَمَّا مَهِينٌ﴾^۲

دقّت در این ریشه‌شناسی لغت و واژه‌ی هم‌معنای دیگر، نشان از خطرناک بودن موضع نظر و امهال دارد. آن‌گاه وقتی به جمله‌ی امام علی‌الله‌ی‌علیهم السلام نگریم، در می‌یابیم که:

- این آزمون بسیار سخت است.

- جمع زیادی در این آزمون ساقط می‌شوند.

دعای مکارم اخلاق با این نگرش‌های عمیق و جامع، می‌کوشد تا اصلاح ساختار فکری - عملی را در ما موجب شود.

در حدیث می‌خوانیم که:

«كُلّ معاجلٍ يَسْأَلُ الْإِنْظَارَ».^۳

«هُرَّ كُرْفَتَارٍ عَقُوبَتِي مَهْلَتٌ مِّنْ طَلْبِهِ».

این خود نشان‌دهنده‌ی گرفتاری دیگری است، به این معنی که فرد می‌پنداشد این مهلت به نفع اوست؛ اما در واقع به غرق شدن افزون تر او

۱. آل عمران (۳): ۱۷۸.

۲. حج (۲۲): ۴۴.

۳. غرر و درر: ۶۹۰۲.

است، آیا می‌توان در آموزش‌های دینی به آن چندان بهایی نداد و از کنار آن به سادگی گذشت؟ آیا می‌توان مساوی اخلاق را نشناخت و ریشه‌های آن را به دست نیاورد؟ مثلاً اگر در فرهنگ روایات شیعه آمده که «البخل جامع لمساوی الأخلاق»^۱ آیا می‌توانیم این سیّه‌ی اخلاقی را با چنین حوزه‌ی گسترده‌ی اثرگذار ره‌آنکیم، به آن نپردازیم و ابعاد آن را نشناخت؟

این کلیات عمدتاً در دو حوزه خلاصه می‌شد: تلقی صحیح از دنیا و برداشت از مفهوم گسترده‌ی اخلاق. اینک به توضیح عبارات دیگر امام سجاد علی‌الله‌ی‌علیهم السلام در این بخش می‌پردازم:

۶ - و لا تفتني بالنظر

و لافتني بالنظر، يا: و لافتني بالبطر

پیش از این در توضیح خطبه‌ی حضرت امیر علی‌الله‌ی‌علیهم السلام امتنان و امتحان به عنوان یک سنت جاری الاهی مطرح شد. اینک به الهام امام علی‌الله‌ی‌علیهم السلام از خداوند می‌خواهیم که: «خدا ای مرا به مهلت دادن آزمایش مکن».

از این کلام می‌آموزیم:

۱- این موضوع آزمون سختی است.

۲- لحن کلام نشان‌دهنده‌ی سقوط بسیاری در این امتحان است. نظر: در لغت نوعی مهلت دادن و تأخیر انداختن است و فردی که

۱. بحار الانوار: ۷۸: ۱۳.

آن که آفات هریک از والایی‌های اخلاقی را به درستی بشناسیم. این شیوه‌ی پسندیده‌ای است که امام علی^{علی‌الله‌آیت‌الله} در این بخش به ما می‌آموزنده. لذا ما از یک سوی باید آفت‌شناس باشیم و از سوی دیگر، آفت‌زدا تا انجام نیکوبی داشته باشیم.

نکته‌ی دقیق دیگر در این بیان، مرز بسیار ظریف و حساس این مسائل و زمان و چگونگی تبدیل شدن ارزش به ضد ارزش است. این نیز شناختی آگاهانه و جامع‌الاطراف از حسنات اخلاقی را طلب می‌کند. مطالعه‌ی دو روایت در باب عزّ از امام علی^{علی‌الله‌آیت‌الله} آموزنده‌ی دقیق این معنی است.

«العزّ معَ اليأس». ^۱

عزّت واقعی در یأس از مردم و دلنشستن به آنان است.

«مَنْ أَعْتَرَ بِغَيْرِ اللهِ أَهْلَكَهُ العَزْ». ^۲

عزّت در این جا دشمن خود می‌گردد؛ چراکه فرد، این عزّت را در غیر خدا جست‌وجو کرده است. یعنی که عزّت با یأس از مردم تحقق می‌یابد و آفت آن، جویایی این عزّت در غیر پیشگاه خدادست که باز هم توجّه به تبدیل نعمت به نقمت می‌شود. این مقوله‌ی مهمی است که باید نسبت به آن بیدار بود.

«مَنْ أَرَادَ عزًّا بلا عشيرة وَ غُنْيًّا بلا مال وَ هيبة بلا

منتنه‌ی می‌شود.

اما اگر عبارت امام سجاد علی^{علی‌الله‌آیت‌الله} و لا تفتی بالبطر باشد، یعنی: خدای! مرا به سرمستی و سرخوشی می‌آزمای، این مسأله نیز به گونه‌ای دیگر موجب گرفتاری است.

امیر المؤمنین علی^{علی‌الله‌آیت‌الله} فرماید:

«البطر يسلب النعمة وَ يَجْلِبُ النَّقْمَة». ^۱

«سرخوشی نعمت را می‌گیرد و رنج و ناراحتی را در پی دارد.»

بدین روی انسان باید ورای هر نعمت، شکر به جای آورد، نعمت‌گزار را ببیند و هرگز او را فراموش نکند. انسان فهیم هیچ‌گاه ولی نعمت را فراموش نمی‌کند، در دنیا غرق نمی‌شود و با سرمستی پیشه کردن، خدارا از یاد نمی‌برد.

٧ - وَ أَعْزِنِي وَ لَا تَبْلِينِي بِالْكَبْرٍ

در بخش اخیر، امام علی^{علی‌الله‌آیت‌الله} چهار نعمت بزرگ را برمی‌شمارد و در کنار هریک، عده‌ترین آفت آن نعمت را یادآور می‌شود.

• عزّت ← ابتلا به کبر

• عبادت ← فساد به عجب

• معاونت و خیرخواهی ← محو به منت‌گذاری

• اخلاق والا ← فخر و خودفروشی

اگر ما بخواهیم در مقولات اخلاقی پیش برویم، امکان ندارد مگر

۱. همان: ۸۳۱۷

۲. همان: ۴۴۲

.۲۲۱۶

از این روی امام سجاد علیه السلام در بخشی از دعای عرفه می‌فرمایند:

«وَذَلِّنِي بَيْنَ يَدِيكَ وَأَعْزَّنِي عِنْدَ خَلْقَكَ.»

در اینجا به مناسبت، مختصری در توضیح کبر بیان می‌گردد که

آفت عزّت شمرده شده است:

«إِيَاكَ وَالْكَبْرِ فَإِنَّهُ أَعْظَمُ الذُّنُوبِ وَالْأَمْعَابِ وَ

هو حلية إبليس.»^۱

برای بازشناسی مرز ظریف میان عزّت و کبر به این بیان امام

حسن علیہ السلام می توان توجه نمود:

«قَالَ رَجُلٌ لِلْحَسَنِ عَلِيِّاً: إِنْ فِيكَ كِبِراً. فَقَالَ: كَلَّا،

الْكَبْرُ لِلَّهِ وَحْدَهُ وَلَكُنْ فِي عَزَّةٍ. قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: وَلِلَّهِ الْعَزَّةُ وَ

لِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ.»^۲

تعریف مفهوم کبر چیست؟ با مراجعه به آیات و روایات،

این چنین به دست می آید که:

کبر، رویارویی و موضع گرفتن در مقابل حق است. قرآن

می‌فرماید:

﴿أَفَكُلُّمَا جَاءَكُمْ رَسُولٌ مَا لَاتَهُوا أَنفُسُكُمْ اسْتَكْبَرُتُمْ

فَقَرِيقًا كَذَّبْتُمْ وَفَرِيقًا تَقْتَلُونَ.﴾^۳

با مراجعه به آیات قرآن که این واژه و مشتقهای آن را در بر دارد،

۱. امام علی علیہ السلام، میزان الحکمة، ح ۱۶۹۰۶.

۲. بحار الانوار ۲۴: ۳۲۵. بقره (۲): ۸۷.

سلطان، فلیینقل عن ذُلّ معصية الله إلى عزّ طاعته.»^۱

پیوند عجیبی در روایات شیعه میان عزّت با بندگی خدا به چشم می‌خورد.^۲

امام علی علیہ السلام می فرماید:

«فَلَاتَنَفَسُوا فِي عِزَّ الدُّنْيَا وَفَخْرِهَا، إِنْ عَزَّهَا وَ

فَخْرُهَا إِلَى انْقِطَاعٍ.»^۳

امام علی علیہ السلام در دعای مکارم می فرماید: «وَأَعْزَّنِي». در عین حال می بینیم که اگر مفهوم این عزّت و موجبات آن و آفات آن به درستی شناخته نشود، خود اسباب گرفتاری می شود. پس «وَأَعْزَّنِي وَلَا تَبَلِّغْنِي بالکبر».

تذکر دو نکته در اینجا ضروری است:

۱- هر یک از این سرفصل‌ها تفصیل فراوانی می‌طلبد که از حوصله‌ی این بحث مختصر به دور است و به مطالعه و مراجعه محقق علاقه‌مند نیاز دارد.

۲- اگر این شناخت‌ها در عرصه‌ی عمل به مدد نماید، تلاشی بی‌حاصل است و آگاهی محض - هر چند گسترده باشد - کاری از پیش نخواهد برد.

۱. بحار الانوار ۷۸: ۱۹۲.

۲. به عنوان نمونه می‌توان بخشی از روایات را با تقسیم‌بندی‌های جالب در صفحات ۲۸۶ تا ۲۹۶ جلد کتاب میزان الحکمة ملاحظه نمود.

۳. نهج البلاغه، خطبه‌ی ۹۹.

راه درمان:

مرحوم مجلسی - با الهام از روایات و دریافت‌هایی که در مکتب ائمّه علیهم السلام داشته - راه درمان این بیماری را به دو صورت علمی و عملی بیان کرده است. در درمان علمی گفته است:

«فَهُوَ إِنْ يَعْرِفُ نَفْسَهُ وَرَبَّهُ، وَيَكْفِيهِ ذَلِكُ فِي إِزَالَةِ الْكُبْرَى»؛ هر کس خود را شناخت و ضعف‌های بی‌حد و حصر خود را یافت و در مقابل، معرفت حق تعالی را دارا شد، خواهد دانست که:

«لَا يَلِيقُ الْعَظَمُ وَالْكَبْرِيَاءِ إِلَّا بِاللهِ».

علّام مجلسی راه عملی را «التواضع بالفعل لِللهِ تعالى وَ لِسائر الخلقِ بِالمواظبةِ عَلَى أَخْلَاقِ الْمُتَوَاضِعِينَ» بیان می‌دارد و برای شناخت و الگوگری، مطالعه‌ی سیره و احوال پیامبر اکرم ﷺ را توصیه می‌نماید.^۱

سخت آخر این که: به راستی اگر به خود بنگریم و در رفتار و خلق و خوی خود دقیق شویم، چه بسا که رگه‌هایی هر چند ظریف و گاه نامرئی از کبر را در آن شاهد باشیم. وظیفه ما آن است که و بر ماست که باید آن را آفت کشندۀ‌ای بدانیم و بهر وسیله‌ی ممکن از خود بزدایم، و گرنه سرنوشت ابلیس یعنی «سقوط و انحطاط» در انتظار ما خواهد بود.

[۸ - وَ عَبَدْنِي لَكَ وَ لَا تُفْسِدْ عِبَادَتِي بِالْعَجْبِ]

۱. در کتاب میزان الحکمة ذیل عنوان ۴۵۳ در جلد ۸ صفحات ۲۹۷ تا ۳۱۹ مطالب متتنوع و مستندی پیرامون مسأله‌ی کبر با تقسیم‌بندی‌های مناسب و گویایی آمده است.

به خوبی این تعریف برای کبر روشن می‌شود.

کبر، خوارشمردن افراد و کوچکشمردن حق است.

امام صادق علیه السلام در تعریف کبر می‌فرمایند:

^۱ «غمض الخلق و سفة الحق».

حقیقت کبر رو مرز ظریف آن با عزّت امی توان از این روایت به دست آورد. ابن‌ابی‌عفیور از امام صادق علیه السلام پرسید: ما حدّ الکبر؟ فرمودند:

«الرَّجُلُ يُنْظَرُ إِلَى نَفْسِهِ إِذَا لَبَسَ الثَّوْبَ الْحَسَنَ يَشْتَهِي أَنْ يُرَى عَلَيْهِ». ثُمَّ قَالَ: «بَلِ الْإِنْسَانُ عَلَى نَفْسِهِ بَصِيرَةٌ».^۲

ریشه‌ی کبر را می‌توان این چنین شناخت که امام علیه السلام فرمودند:

«مَا مِنْ رَجُلٍ تَكَبَّرَ أَوْ تَجَبَّرَ إِلَّا لَذَّةٌ وَجْدَهَا فِي نَفْسِهِ».^۳

باید این بیماری را از درون معالجه کرد، چرا که ریشه‌ی نفسانی دارد. وجود کلمه‌ی ذلت در این روایت را باید جدی گرفت. احساس ضعف و بی‌مقداری درونی سبب می‌شود که به جبران این کاستی، انسان در خارج کبر ورزد. اعزّنی یعنی خدایا، آن ذلت را چاره کن و در عین حال: لا تبتليني بالکبر، مرا به این آفت گرفتار مساز.

۲. بحار الأنوار ۷۹: ۳۷۲.

۱. بحار الأنوار ۷۳: ۲۳۶.

۳. بحار الأنوار ۷۳: ۲۲۵.

پرداخته شده است. این بیانات عبادت را از یک قالب بسی روح و یک عمل مکانیکی خشک بیرون می کشد و بنده را تا بدانجا بالا می برد که این سفارش به او جامه‌ی عمل می پوشاند که:

«أَعْبُدُ اللَّهَ كَائِنَكَ تَرَاهُ؛ فَإِنْ كُنْتَ لَا تَرَاهُ فَإِنَّهُ يَرَاكُ.»^۱

اگر این معرفت نباشد، انسان به مصدق «رُبِّ متنسّك لَا دِين لَه»^۲ قرار خواهد گرفت که وادی خطرناکی است.^۳

عبادت با این ارزش و والایی، آفته دارد به نام «عجب» که باید آن را به درستی شناخت و از آن دوری جست؛ چرا که:

«كَمْ مِنْ عَابِدٍ أَفْسَدَ الْعَجْبَ.»^۴

«لَا وَحْدَةُ أَوْحَشُ مِنَ الْعَجْبِ.»^۵

هیچ تنهایی و حشتناک تر از عجب (خودپسندی و خودستایی) نیست.

«لَا جَهْلٌ أَخْرَرٌ مِنَ الْعَجْبِ.»^۶

هیچ نادانی زیان بار تر از عجب نیست.

«عُجْبُ الْمَرءِ بِنَفْسِهِ أَحَدٌ حُسْنَادُ عَقْلِهِ»^۷

عجب، آفته خطرناک برای عقل است.

۱. امام علی علیه السلام، غرر: ۵۳۴۰

۲. بحارالأنوار: ۷۷: ۷۴

۳. برای مطالعه بیشتر: میزانالحكمة: ۶: ۷ - ۳۰ و غرر و درر: ۲۲۹ (فهرست روایات) توصیه می گردد.

۴. بحارالأنوار: ۷۲: ۳۲۲

۵. بحارالأنوار: ۶۹: ۴۰۹

۶. بحارالأنوار: ۷۲: ۳۱۷

این عبارت، امام علی علیه السلام دو موضوع عبادت خالصانه و عجب را - که آفت آن است - مورد نظر قرار می دهد. دقیقت در دو واژه‌ی عبادت و عجب، این عبارت از دعا را گویا تر می نماید.

عبادت: عیسی بن عبدالله پرسید: عبادت چیست؟ امام صادق علیه السلام فرمود:

«حُسْنُ النِّيَّةِ بِالطَّاعَةِ مِنَ الْوِجْهِ الَّتِي يُطَاعُ اللَّهُ مِنْهَا.»^۱

در اینجا عوامل مهم در عبادت بیان می گردد، شامل نیت، خلوص، اطاعت و بندگی از راههای خاص، که تضمین شده و تبیین گردیده نه اینکه خودساخته و ذهن بافته باشد. در بعده اعتقادی، عبادت این گونه تبیین می شود:

«أَوَّلُ عِبَادَةٍ اللَّهُ مَعْرُفَتُهُ وَ اصْلَحَّ مَعْرِفَةَ اللَّهِ تَوْحِيدَهُ.»^۲

بدین سان پایگاه معرفت در عبادت تبیین می گردد. روایات ذیل آیه‌ی «مَا خَلَقْتَ الْجِنَّ وَ إِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونَ»^۳ بهویشه روایت منقول از امام حسین علیه السلام خوبی پایگاه معرفت را در عبادت نشان می دهد.^۴

اگر مفهوم اطاعت در عبادت را به خوبی دریابیم، آن وقت بسیاری از سوالات مطرح نخواهد شد و بسیاری از شباهات برطرف می شود. عبادت با تفکه، علم و یقین، امری است که در روایات به شدت به آن

۱. کافی: ۲: ۸۳

۲. امام رضا علیه السلام، عيون اخبارالرضا: ۱: ۱۲

۳. ذاریات (۵۱): ۵۶

۴. بنگرید:

جمله‌ی «وَ عَبَّدْنِي لَكَ وَ لَا تُفْسِدْ عِبَادَتِي بِالْعَجْبِ» در دعای مکارم نشان از این واقعیت دارد که بندگی خالصانه، خضوع و خشوع و کوچکی در پیشگاه خدا می‌طلبد و این امری نیست که حد و مرز خاصی داشته باشد.

۹ - وَ أَجْرٌ لِلنَّاسِ عَلَى يَدِ الْخَيْرِ وَ لَا تَمْحِقُهُ بِالْمَنَنَ
در این بخش از دعا، دو خواسته مطرح می‌شود، «جريان خیر برای مردم» و «محافظت از آفت مبتگذاری». باید بدانیم که در منطق قرآن:

﴿وَ مَا تَنْفَقُوا مِنْ خَيْرٍ فَلَا نَفْسَكُمْ﴾.^۱

و نیز:

﴿وَ مَا تَنْفَقُوا مِنْ خَيْرٍ يُوَفَّ إِلَيْكُمْ وَ أَنْتُمْ لَا تُظْلَمُونَ﴾.^۲

﴿وَ مَا تَنْفَقُوا مِنْ خَيْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ﴾.^۳

در این آیات، سه مؤلفه مطرح شده است: ۱- آگاهی خدا، ۲- ذخیره برای خود، ۳- بازگشت ثمره‌ی کار به‌سوی خود فرد خیر. اگر این سه مؤلفه به‌خوبی فهمیده شود، شوق و رغبت به‌سوی کار خیر را لحظه‌به لحظه افروزی می‌دهد. لذا امام علی^ع جریان این خیر از دست خود را به عنوان نیازی به پیشگاه حق تعالی مطرح می‌نماید؛ چرا که قرآن به ما

پی‌آمد نادرست این بلیه‌ی خلقی آن است که انسان تلاش خود را کافی می‌بیند و از تعالی دست بر می‌دارد.

«الْعَجَابُ يَنْعِ مِنَ الْإِزْدِيَادِ».^۱

«الْعَجَابُ صَارِفٌ عَنْ طَلْبِ الْعِلْمِ دَاعٌ إِلَى الْقَمَطِ».^۲

خلاصه این‌که در منطق روایات، عجب را آفت عقل، نشان نادانی، موجب هلاکت، سبب توقف و رکود می‌دانند که عابد را به زمین می‌کوبد. عبادتی که موجب عجب شود، در مقایسه با گناهی که اسباب پشیمانی شود، کم‌ارزش‌تر معرفی می‌گردد.

«سَيِّئَةٌ تَسْوُلُ خَيْرًا مِنْ حَسْنَةٍ تُعْجِبُكَ».^۳

حال اگر این آفت به جان عبادت بیفتند، با آن‌چه خواهد کرد؟ در روایات، راه درمان این بیماری روحی معرفة‌النفس بیان شده است:

«سَدٌّ سَبِيلُ الْعَجَابِ مَعْرِفَةُ النَّفْسِ».^۴

خلاصه آن‌که به بیان مولای متّقیان علی^ع:

«مَنْ كَانَ عِنْدَ نَفْسِهِ عَظِيمًا كَانَ عِنْدَ اللَّهِ حَقِيرًا».^۵

۱. امام علی علی^ع، شرح نهج البلاغه: ۱۸: ۳۹۱.

۲. بحار الأنوار: ۷۲: ۱۹۹.

۳. امام علی علی^ع، نهج البلاغه، حکمت: ۴۶.

۴. بحار الأنوار: ۷۸: ۱۶۴. برای مطالعه‌ی بیشتر، به میران‌الحكمة: ۶: صفحات

۴۱ - ۵۳، عنوان ۳۲۳ العجب؛ غرر و درر: ۷: ص ۳ و ۲۳۲ (فهرست احادیث عجب از علی علی^ع) رجوع شود.

۵. غرز: ۸۶۰۹.

۱. بقره (۲): ۲۷۲.

۲. بقره (۲): ۲۷۲.

۳. بقره (۲): ۲۷۲.

بها منکم.^۱

باید هماره به یاد اشته باشیم که خیر از خود خیر برتر است و نیز اهلیت ما از هر کس دیگر برای خیر افزون تر. در این حال، دمی راحت نشسته و دست از کار خیر برخواهیم داشت و به زبان حال و قال، هم چون امام سجاد علیه السلام از خدا خواهیم خواست که:
«وَاجْرٌ لِّلنَّاسِ عَلٰى يَدِ الْخَيْرِ».

آفت این خیر، متنهادن است. لذا امام به عنوان هشدار از خدا می خواهد که: «وَ لَا تَحْقِّه بِالْمُنْكَرِ» یعنی آفته که خیر را از بین برده و نابود می کند، متنهادن بر سر افرادی است که مشمول کار خیر مانده است. در مورد متنهادن به چند نکته دقّت شود:

- اوّلاً وقته یک کار خارجی خیرسانی با یک امر درونی (متنگذاری) را کنار هم قرار دهیم، آنگاه می فهمیم که چرا نام دعا، «مکارم الأخلاق و مرضی الأفعال» است؛ یعنی چگونه اخلاق و عمل پیوند استوار یافته اند.

- ثانیاً دقّت در واژه‌ی «محق» به معنی نابودی و هلاکت می رساند که با متنگذاری اثر خیر اساساً نابود می شود، نه این که کم شود. این واژه دوبار در قرآن آمده: یکی در مورد ربا که می فرماید:
﴿يَحْقِّقُ اللَّهُ الرِّبَا وَ يَرْبِّي الصَّدَقَاتِ﴾^۲

و یکی در مورد کفار که می فرماید:

۲. بقره (۲): ۲۷۶

.۱

آموخته است: «يَوْمَ تَجَدُّ كُلُّ نَفْسٍ مَا عَمِلَتْ مِنْ خَيْرٍ مَحْضَرًا»^۱ که روز قیامت، هنگامه‌ی دریافت همان اعمال خیر دنیاست. «وَ مَا تَقدَّمُوا لَأَنفُسِكُمْ مِنْ خَيْرٍ تَجْدُوهُ عِنْدَ اللَّهِ»^۲ که انفاق، پیش فرستادن برای خود است. از این رو به ما گفته می شود: «فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ»^۳ و «إِمَّهٗ مُلْكُكُمْ مشمول این آیه قرار گرفته اند که: «فَأَوْحِينَا إِلَيْهِمْ فَعْلَ الْخَيْرَاتِ»^۴ یعنی که انجام کار خیر، همراه شدن با جریانی است که پیشوایان معصوم در آن پیشگامند.

خیر چیست؟ در یک تعریف کلی:

«خَيْرُ الْأُمُورِ مَا سُهِّلَتْ مِبَادِيهُ وَ حُسِنَتْ خَوَاتِهُ وَ
مُهْدِتْ عَوَاقِبَهُ».^۵

و یا:

«خَيْرُ الْأُمُورِ أَعْجَلُهَا عَائِدَةٌ وَ احْمَدُهَا عَاقِبَةٌ».^۶
«آغازی آسان، پایانی زیبا و آثاری پسندیده» عمدہ ویژگی های کار خیر است که در روایات آمده است. در منطق روایات، اوّلاً:

«فَخَيْرٌ مِنَ الْخَيْرِ فَاعْلِهِ».^۷

و ثانیاً:

«عَلَيْكُمْ بِاعْمَالِ الْخَيْرِ فَتَبَادِرُوهَا وَ لَا يَكُنْ غَيْرُكُمْ أَحَقُّ

۱. آل عمران (۳): ۳۰. ۲. مزمول (۷۳): ۶۰

۳. بقره (۲): ۱۴۸. ۴. الأنبياء (۲۱): ۷۳

.۵

۷. غرر و درر: ۲۵۳۲

بخواهیم که:

«وَاجْرٌ لِلنَّاسِ عَلَى يَدِيِ الْخَيْرِ وَلَا تَحْقِهُ بِالْكَنْ».»

[۱۰ - وَ هُبْ لِي مَعَالِيُ الْأَخْلَاقِ وَ اعْصَمْنِي مِنَ الْفَخْرِ]

برای توضیح این کلام امام سجاد علیہ السلام چند جمله از حکمت علوی گوش جان می‌سپاریم. امام امیر المؤمنین علیہ السلام فرمود: «إِنْ كُنْتُمْ لِامْحَالَةِ مُتَنَافِسِينَ، فَتَنَافَسُواٰ فِي الْخَصَالِ الرَّغْبَيَةِ وَ خَلَالِ الْمَجْدِ».^۳

«سَتَةٌ تُختَبَرُ بِهَا أَخْلَاقُ الرِّجَالِ: الرِّضَا وَ الغَضْبُ وَ الْأَمْنُ وَ الرَّهْبُ وَ الْمَنْعُ وَ الرَّغْبُ».^۴

قبلًا نیز در باب تعصّب به بخشی از خطبه‌ی ۲۳۴ مولانا علی علیه السلام ذیل جمله‌ی «فَتَعَصَّبُوا لِخَلَالِ الْحَمْدِ...» اشاره و مفصلًا توضیح داده شد. خلال الحمد، خصال الرغبة، خلال المجد، سعة الأخلاق، مكارم الأخلاق، معالي الأخلاق، مكارم الخصال، محاسن الأخلاق و دهها واژه و عبارت دیگر از این ردیف، عنوانی است که در روایات برای برتری‌های اخلاقی به کار رفته است. دقّت در هر یک از این‌ها، اهمیت موضوع اخلاق و رغبت برای وصول به مدارج عالی در این زمینه را در پی دارد.

پیامبر ﷺ می‌فرماید:

۱. تنافس: مسابقه و رقابت.

۲. خلال: خوبی‌ها.

۳. غرر الحكم: ۵۶۳۱.

۴. مساوی: ۳۷۴۰.

﴿وَلِيَحْصُّ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَ يَمْحُقُ الْكَافِرِينَ﴾.^۱

- ثالثاً به فرموده‌ی قرآن:

﴿وَلَا تُبْطِلُوا صَدَقَاتِكُمْ بِالْمَنْ وَ الْأَذْيَ﴾.^۲

تنها در کتاب غرر و درر، از امیر المؤمنین علیه السلام ۶۹ حدیث بلند و کوتاه در زمینه‌ی منّت‌نهادن و نکوهش آن به بیانات مختلف آمده، از آن جمله:

«أَفْضَلُ الْعَطَاءِ تَرْكُ الْمَنِ».^۳

«مَنْ عَدَّدَ نِعْمَةَ مَحْكَمَةٍ».^۴

دقّت در واژه‌ی نعمت در این دو حدیث جالب است. در حدیث اول، جریان خیر از فرد به عنوان نعمتی برای او تلقی شده است و در حدیث دوم، پی‌آمد این منّت‌نهادن را محق (از دست دادن) یکی از خصلت‌های پسندیده یعنی «کرام» می‌شمارد.

شناخت این رابطه‌ها به ما کمک می‌کند که نیکویی‌های اخلاقی و آفات آنها را بشناسیم و مراقب پی‌آمد های محرّب رذایل اخلاقی باشیم. این مطالب ما را در پنهانی اخلاق و عمل به خوبی اداره خواهد کرد، مشروط به آن‌که هر یک را به درستی باز شناسیم.^۵ پس بار دیگر از خدا

۱. آل عمران (۳): ۱۴۱. ۲. بقره (۲): ۲۶۴.

۳. غرر الحكم: ۳۰۲۸. ۴. همان: ۷۹۵۸.

۵. در کتاب بحار الانوار، ج ۷۲: از ص ۷۳ تا پایان کتاب و تمام ج ۷۳، مساوی الانفاق آورده شده و در ج ۶۹ و ۷۰ و ۷۱ و تا ص ۷۳ جلد ۷۲ مکارم الأخلاق ذکر گردیده است و هر دو در کتاب ایمان و کفر جای داده شده است.

را با فرد فخرفروش معین می‌کند و صورت مذموم دنیا را نیز آمیزه‌ای از «لُب و لُه و زِينَة و تَفَاهُر بَيْنَكُمْ و تَكَاثُر فِي الْأَمْوَال وَ الْأُولَاد»^۱ بر می‌شمارد. در آغاز این آیه، حیات را تعریف می‌کند: «إِنَّا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا»^۲. در میانه‌ی آیه با ذکر مثالی جلوه‌ی اوّلیه و نابودی ناگهانی آن را بیان می‌کند «كَمْثُلْ غَيْثَ أَعْجَبُ الْكُفَّارِ» و در پایان «وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا مَتَاعُ الْغُرُورِ» آن را سرای فریب‌کاری می‌داند.

امیرالمؤمنین علیه السلام در نهج البلاغه، پس از بیان داستان شیطان و فخرفروشی او و گریز از سجده بر آدم می‌فرماید:

«فَالَّهُ أَكْبَرُ فِي كَبْرِ الْحَمْيَةِ وَ فَخْرِ الْجَاهْلِيَّةِ.»^۳

پیش از این واژه‌های کبر و حمیت توضیح داده شد و اینک فخر به عنوان صفت جاهلی و رایج در عصر جاهلیّت مورد نکوهش قرار می‌گیرد. از دقّت در آیاتی که مشتقات واژه‌ی فخر را به کار برد، چنین به دست می‌آید که فخر از لوازم تکبّر است کلمه‌ی فرح به معنی شادی نیز وقتی در کنار فخر بنشیند، مورد نکوهش قرار می‌گیرد، آن سان که درباره‌ی انسان سرخوش می‌فرماید: «إِنَّهُ لِفَرْحَةِ فَخُورٍ»^۴

«إِنَّ لِإِلَيْسِ كَحْلًا وَ لِعَوْقًا وَ سَعْوَطًا فَكَحْلَهُ النَّعَاسُ وَ لِعَوْقَهُ الْكَذْبُ وَ سَعْوَطَهُ الْفَخْرُ.»^۵

در توضیح واژه‌ها: کحل یعنی سرمه، لعق یعنی لیسیدنی و سعوط

۱. حدید (۵۷): ۲۵.

۲. خطبه‌ی ۱۹۲.

۳. هود (۱۱): ۱۰.

۴. بحار الانوار ۷۳: ۲۳۴، حضرت باقر علیه السلام از پیامبر ﷺ و سلسله ائمه اکابر.

«...لَمَّا خَلَقَ اللَّهُ تَعَالَى الْإِيمَانَ، قَالَ: اللَّهُمَّ قَوْنِي، فَقَوَّاهْ بِجَسْنِ الْخَلْقِ وَ السَّخَاءِ. وَ لَمَّا خَلَقَ اللَّهُ الْكُفَّارَ، قَالَ: اللَّهُمَّ قَوْنِي، فَقَوَّاهْ بِالْبَخْلِ وَ سَوْءِ الْخَلْقِ.»^۱

جالب است بدانیم پیامبری که خدا او را از نظر اخلاقی با آیه‌ی «إِنَّكَ لَعَلَى خَلْقٍ عَظِيمٍ»^۲ ستوده و خود نیز خویش را مأمور به تکمیل مکارم اخلاق معروفی می‌نماید، در عین حال حضرتش در دعا از خدا چنین می‌طلبد که:

«اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ الصَّحةَ وَ الْعَافِيَةَ وَ حُسْنَ الْخُلُقِ.»^۳

امام علیه السلام در دنباله، آفت این موضوع را یادآور شده به خدا پناه می‌برد و از او می‌خواهد که از ثمرات سوء آن، حضرتش را حفظ نماید. «وَ اعْصَمْنِي مِنَ الْفَخْرِ» مگر فخرفروشی با اخلاق چه می‌کند که امام چنین می‌فرماید؟

راغب اصفهانی در کتاب مفردات، فخر را المباهاة في الأشياء الخارجیة عن الإنسان بالمال و الجاه معنی می‌کند.

قرآن مجید با آیه‌ی «إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ»^۴ رابطه‌ی خدا

۱. محجة البيضاء ۵: ۹۰. ۲. قلم (۶۸): .

۳. کحجه البيضاء ۵: ۹۱. برای مطالعه‌ی بیشتر به میزان الحکمة جلد سوم ذیل عنوان ۱۴۹ «الْخُلُق» و دقّت در احادیث معالی اخلاق، ص ۱۴۶، مکارم الاخلاق، ص ۱۴۷ تا ۱۵۰، خیر المکارم، ص ۱۵۰، افضل الاخلاق، ص ۱۵۶ و أجمل الخصال، ص ۱۵۷ مراجعه شود.

۴. لقمان (۳۱): ۱۸.

«الفقر فخری و به افتخر»^۱ که مراد نیازمندی به خداست نه تهیدستی و فقر مادّی چرا که می‌فرماید:

«اللَّهُمَّ تُوفِنِي إِلَيْكَ فَقِيرًا»

«كَفَى بِي فَخْرًا أَنْ تَكُونَ لِي رَبًّا»^۲

«يَنْبَغِي أَنْ يَكُونَ التَّفَّاخِرُ بِعَلِيِّ الْهَمْ وَالْوَفَاءِ بِالْذَّمِّ»

وَالْمُبَالَغَةُ فِي الْكَرْمِ لَا بِبُوَالِ الرَّمْمِ وَرِذَائِلِ الشَّيْمِ»^۳

به هر حال به نظر می‌رسد که قطعاً حکمت بالغه‌ای در کار بوده که امام علی^{علیه السلام} از این آفت به خدا پناه برده و دفع شرّش را از سر خود، از خدا طلب نماید و درخواست نماید که «وَهَبْ لِي مَعَالِي الْأَخْلَاقِ وَاعْصَمْنِي مِنَ الفخر».

يعنى (انفيه يا داروى بينى) آمده است يعني شيطان سه ابزار کشیدنى، بوبيدنى و ليسيدينى دارد.

رسول خدا مردمی را دید در اطراف فرد مصروعی جمع شده‌اند علت پرسید. در پاسخ از آنها شنید که او مجنون است. فرمودند: مجنون او نیست، بلکه آدمی است که متکبرانه راه می‌رود، خود پستانه باشد به بینی انداخته و دست‌ها را به فاصله از بدن قرار داده و حرکت می‌کند.^۱

برای فهم بیشتر کلام حضرت سجاد در این آفت‌شناسی، دقّت در این حالت پیامبر ﷺ زیباست که:

«كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ إِذَا ذُكِرَ لِنَفْسِهِ فَضْيَلَةً، قَالَ: وَ لَا فَخْرٌ.»^۲

مراقبت پیشوایان نسبت به دوستان و تربیت‌یافتگان مکتب خود به گونه‌ای بوده که آنان را از آن آفت بر حذر دارند. هنگامی که حضرت سیدالوصیین علیه السلام به عیادت صعصعة بن صوحان، از خواص شیعیان خویش رفت و موجبات افتخار و تشکر او را فراهم آورد، بلا فاصله به وی فرمود: «يا صعصعه! لافتخرن علی اخوانک بعيادي إیاک و اتق الله». در روایت دیگر است که صعصعه به حضرتش عرضه داشت: لا و الله يا أمیر المؤمنین، وَ لَكَ نِعْمَةً وَ شَكْرًا^۳

نکته‌ی پایانی آن که اگر ناچار شدید این خصلت‌ها را به کار بگیرید، به آن‌ها جهت خیر بدھید و در باب فخر نیز چنین است.

۱. علی علیه السلام، بحار الانوار ۷۷: ۴۰۰.

۲. بحار الانوار ۷۲: ۵۵.

۳. علی علیه السلام، غرر: ۱۰۹۵۳.

۱. بحار الانوار ۱۶: ۳۴۱.

۲. بحار الانوار ۷۳: ۲۳۴.

۳. میزان الحکمة ۷: ۴۱۸.

«استدراك فساد النفس من أفعى التحقيق».^١

باید بدانیم که این نفس، مرکب سرکشی است تا جایی که:

«إِنَّ نَفْسَكَ مُطِيشَةٌ. إِنَّ أَجْهَدَتْهَا قَتْلَهَا وَإِنْ رَفَقْتَ بِهَا
أَبْقَيْتَهَا». ^٢

این اسب سرکش هیچ‌گاه پیری ندارد و فرتوت نمی‌شود، گرچه جسم انسان ناتوان و پیر و فرتوت گردد. و بسیار مرکب بدی است تا جایی که: «فَبَئْسَ الْمَطِيشَةِ الَّتِي امْتَطَّتْ نَفْسِي مِنْ هُوَا هَا، فَوَاهَا هَا لَمَ سُولَتْ هَا ظُنُونُهَا وَمُنَاهَا، وَتَبَا هَا لَجْرَأَتْهَا عَلَى سَيْدَهَا وَمُولاًهَا». ^٣

گفتیم که این مرکب سرکش همواره جوان است: «نفس ابن آدم شابة و لو التفت ترقوتاه من الكبر، إلا من امتحن الله قلبه للتفوي، و قليل ما هم». ^٤ و باز می‌خوانیم که:

«العلم قائدو العمل سائق و النفس حرون»^٥

(قائد: زمامدار مرکب، سائق: سوارکار، حرون: اسب سرکش). و در پایان بدانیم که:

«إِنَّ النَّفْسَ لِجْوَهْرَ ثَيْنَةٍ. مِنْ صَانِهَا رَفِعَهَا وَمِنْ

۱. میزان الحکمة: ح ۲۰۱۹۵.

۲. همان: ح ۲۰۱۸۰.
۳. دعای صباح، امام علی علیه السلام.

۴. رسول خد علیه السلام و سلام، میزان الحکمة: ح ۲۰۲۶۱.

۵. رسول خد علیه السلام و سلام، بحار الأنوار ۷۷: ۱۷۴.

بخش سوم

٣

«اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَلَا تُرْفَعْنِي فِي النَّاسِ
دَرْجَةٌ إِلَّا حَطَطْتَنِي عِنْدَ نَفْسِي مِثْلَهَا، وَلَا تُحْدِثْ لِي عَزًّا ظَاهِرًا
إِلَّا أَحْدَثْتَ لِي ذَلَّةً بَاطِنَةً عِنْدَ نَفْسِي بَقَدَرِهَا».

با ژرف نگری در مفهوم کلام امام، به مواردی مانند طغیان‌ها و سرکشی نفس و ضرورت کنترل آن و بیان نحوهی مهار این سرکشی پرداختیم. اینک به منظور فهم بهتر این بخش، ابتدا چند واژه‌ی به کار رفته در آن و سپس چند مفهوم موجود در عبارت به شرح زیر مورد بررسی و دقیق قرار می‌گیرد.

واژه‌ها: نفس - عزت - ذلت.

مفاهیم: بالارفتن نزد مردم - پایین آمدن در پیشگاه خود - عزت ظاهری - ذلت باطنی و تلقی صحیح از اعطای این هر دو.

١١ - لا ترفعني في الناس درجة إلا حططتني عند نفس مثلكم

این حکمه در لغت به معانی گوناگون آمده، از جمله: روح، تأکید، ذات. و در قرآن به معنی قلب و باطن و بشر اوّلیه هم آمده است. در این عبارت مراد از نفس همان ذات است. لذا نفس‌شناسی امری ضروری است که از دیدگاه‌های مختلف می‌تواند مطرح باشد، به طوری که به تعبیر امیر المؤمنین علیه السلام:

در فرهنگ روایات، مفهوم عزّت ابعاد دیگری دارد. مثلاً:

«العزّ أَن تَذَلُّ لِلْحَقِّ إِذَا لَرْمَكٍ». ^۱

و یا این که:

«الصَّدْقَ عَزٌّ وَ الْجَهْلُ ذُلٌّ». ^۲

و یا:

«العزّ إِدراكُ الانتصارِ». ^۳

«لَا عَزَّ كَالْحِلْمِ». ^۴

«حسن خلق المؤمن مِنَ التَّواضعِ، وَ عَزْهُ تَرْكُ القَالِ وَ

الْقِيلِ». ^۵

نتیجه این که در فرهنگ دین، عزّت فراتر از تعریف لغوی رفته و با یک سلسله سجایای اخلاقی پیوند خورده که از آن جمله‌اند: سرسپاری به حق، راست‌گویی، بردباری، رهایی از قال و قیل.

ذلّت در لغت به معنی خواری و ضد عزّت است و در معنی رامبودن هم به کار می‌رود. شتر ذلول به معنی شتر راهوار و رام شده آمده است.

قرآن مجید می‌فرماید:

۱. امام صادق علیه السلام، بحار الأنوار ۷۸: ۲۲۸.

۲. امام صادق علیه السلام، بحار الأنوار ۷۸: ۲۶۹.

۳. امیر المؤمنین علیه السلام، نهج البلاغه، حکمت ۱۱۳.

۴. امیر المؤمنین علیه السلام، میزان الحکمة ۶: ۲۹۰.

ابتذلها وضعها»^۱

که این تعبیر از جهات مختلف قابل دقّت است.

خلاصه این که:

شناخت نفس و آفات آن ضروری است. در راستای این شناخت

باید دانست که:

- نفس مرکبی سرکش است.

- همواره جوان است.

- کارش تسويیل (آراستگی بیننده) و تکیه‌گاهش گمان‌ها و آرزوهای باطل است.

- در عین حال، گوهری گران‌بهاست که باید نگاهش داشت و نه این که رهایش کرد.

[۱۲ - و لا تحدّث لِي عَزِّاً ظاهِراً إِلَّا أَحَدَثَتْ لِي ذَلَّةً باطِنَةً عِنْدَنِفَ

بقدرهَا]

در مفردات راغب اصفهانی آمده که عزّت حالتی است که از مغلوب‌بودن انسان، مانع می‌گردد. چنانچه در قرآن مجید از زبان حضرت

نوح علیه السلام آمده «فَدَعَارِبَهُ أَنِّي مُغْلُوبٌ فَانْتَصَرْ»^۲

ارض عزار، زمین سخت. شیء کم یاب را عزیزالوجود می‌گویند؛

يعنی که دسترسی به آن سخت است.

۱. علی علیه السلام، میزان الحکمة: ۲۰۱۵۳، به نقل از غرر.

۲. قمر (۵۴): ۱۰.

بر بلندای راستی و درستی ایستاده، زاری و نگرانی دقیقاً ذلت است.
اینک به بررسی مفاهیم موجود در این بخش از دعا می پردازیم.
این مفاهیم عبارتند از:

پدیده‌ی اوج‌گیری نزد مردم، پایین آمدن در پیشگاه خود، عزّت
ظاهری، ذلت باطنی، تلقی صحیح از اعطای این هر دو.
اوّلاً باید بدانیم که در فرهنگ روایات، عواملی موجبات این
احترام و اوج‌گیری را فراهم می‌آورد. مثلاً:
«مَنْ وَقَفَ عِنْدَ قَدْرِهِ أَكْرَمَهُ النَّاسَ».^۱

و یا این‌که:

«مَنْ عَرَفَ قَدْرَهُ لَمْ يَضْعِفْ بَيْنَ النَّاسِ».^۲

به‌هرحال شناخت قدر و شان خود، امری است که اگر انسان آن را
رعايت کند، محترم می‌شود. متقابلاً بی توجّهی به آن هلاکت به دنبال
می‌آورد که فرمود:

«هَلَكَ مَنْ لَمْ يَعْرِفْ قَدْرَهُ».^۳

و یا مثلاً:

«كُثْرَةُ الْمَزَاحِ تَذَهَّبُ الْبَهَاءَ وَ تَوْجِبُ الشُّحْنَاءَ».^۴^۵

و یا:

۱. امیرالمؤمنین علیہ السلام، غرر: ۸۶۱۷.

۲. همان: ۸۱۲۱.

۳. امیرالمؤمنین علیہ السلام.

۴. شحناء = دشمنی.

۵. غرر: ۷۱۲۶.

﴿هُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ ذُلْلًا﴾.^۱

این خواری و ذلت و رامی، به گونه‌ای است که همه کس و
همه چیز می‌تواند از انسان استفاده کند. بعداً در توضیح مفاهیم معلوم
می‌شود که همین ذلت کجا پسندیده خواهد شد.

«مَوْتٌ فِي عَزٍّ خَيْرٌ مِّنْ حَيَاةٍ فِي ذَلٍّ».^۲

دقّت در این تعبیر حضرت علی علیہ السلام است که می‌فرماید:

«كُلّ عَزٍّ لَا يُؤْيِدُهُ الدِّينُ مَذْلَلٌ».^۳

يعنى که گاه خود عزّت، ممکن است به ذلت تبدیل شود و در واقع
ذلت باشد. در تعریف ذل در روایات آمده: «التضرع عند المصدوقۃ:
زاری در هنگام راستی»^۴ و یا «الفرق عند المصدوقۃ: نگرانی در هنگام
راستی»^۵ که این تعابیر نیز جالب و قابل دقت است.

نتیجه این‌که ذلت علاوه بر خواری، معانی و کاربردهای
گسترده‌تری در قاموس دین دارد، تا جایی که هرگاه لازم باشد، برای
گریز از آن باید حیات را به خطر انداخت. امام حسین علیہ السلام فرموده:
«أَلَا وَ إِنَّ الدَّعَى إِبْنَ الدَّعَى قَدْرَ سُحْنَى بَيْنِ الْاثْنَيْنِ:

بَيْنِ السُّلْطَةِ وَ الدَّلْلَةِ، وَ هِيَاتِ مِنَ الدَّلْلَةِ».^۶

عزّتی را که دین تأیید نکند، به واقع ذلت است. و آن‌جا که انسان

۱. ملک (۶۷): ۱۵.

۲. امام حسین علیہ السلام، بحار الأنوار ۴۴: ۱۹۲.

۳. ميزان الحكمة ۳: ۴۴۳.

۴. بحار الأنوار ۷۸: ۱۰۳.

۵. ميزان الحكمة ۳: ۴۴۳.

۶. همان: ۳۸.

همینجا مفهوم عزّت ظاهری روشن می‌شود که اگر از راه گناه تدارک دیده شود، صوری و ناپایدار است و اگر به انتکای ایمان و خداشناسی به بار آید، باطنی و پایدار است.

با انتکا به بیان امام علیؑ و کندوکاو روانی در انسان دانسته می‌شود که نفس این عزّت، چنان‌چه مهار نشود، در هر حال نوعی طغیان و سرکشی به دنبال دارد. که درمان آن‌بنا به فرموده‌ی امام سجاد علیؑ خواری نزد خود است.

- «إِنَّ اللَّهَ تَبَارُكَ وَ تَعَالَى أَعْطَى الْمُؤْمِنَ ثَلَاثَ خَصَالٍ: الْعَزَّ فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ، وَ الْفَلْجُ فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ، وَ الْمَهَابةُ فِي صُدُورِ الظَّالِمِينَ.»^۱
- «إِنَّ اللَّهَ يَقُولُ كُلَّ يَوْمٍ: أَنَّا رَبُّكُمُ الْعَزِيزُ. فَمَنْ أَرَادَ عَزَّ الدَّارِينَ، فَلِيَطْبَعِ الْعَزِيزَ.»^۲

- «ثَلَاثَةٌ لَا يُزِيدُ اللَّهُ بِهِنَّ إِلَّا خَيْرًا: التَّوَاضُعُ، لَا يُزِيدُ اللَّهُ بِهِ إِلَّا عَزَّاً؛ وَ الْتَّعْفُفُ، لَا يُزِيدُ اللَّهُ بِهِ إِلَّا غَنَّا.»^۳

روشن است که ثمره‌ی خودشکنی در باطن و کوچک‌انگاری در نهان، همان عزّت خدادادی می‌باشد.

«مَنْ كَثُرَ مِنْ زَاحِهِ قَلْتَ هِيَبَتْهُ.»^۴

در روایت دیگر قل وقاره^۲ خلاصه اینکه بسیاری مزاح و شوخی، انسان را از احترام می‌اندازد.

برخی عزّت‌جویی‌ها به‌راستی ذلت است و چنین نیست که بتوان در این راه، از هر ابزاری بهره گرفت. قرآن در مقام نکوهش چنین حالتی می‌فرماید:

﴿وَإِذَا قِيلَ لَهُ أَتْقِنَ اللَّهُ أَخْذَتْهُ الْعَزَّةُ بِالْإِثْمِ.﴾

و سرنوشت چنین کسی را بدین سان ترسیم می‌کند که:
﴿فَحَسِبَهُ جَهَنَّمُ وَ بَئْسُ الْمَهَادُ.﴾^۳

و حال آنکه این عزّت را با مفهوم راستین اش باید نزد خدا جست، چراکه:

﴿مَنْ كَانَ يَرِيدُ الْعَزَّةَ فَلَلَّهُ الْعَزَّةُ جَمِيعًا.﴾^۴

این عزّت در دایره‌ی ایمان و در پیشگاه خدا و پیامبر است که معنی می‌یابد.

﴿وَلِلَّهِ الْعَزَّةُ وَ لِرَسُولِهِ وَ لِلْمُؤْمِنِينَ.﴾^۵

و در دعای عرفه‌ی امام حسین علیه‌ی‌آمد که: «أَوْلَيَاهُ بَعْزَهُ يَعْتَزُونَ» یعنی عزّت خدادادی ارزش است که انسان مؤمن با تکیه به عزّت الهی، دارای چنین عزتی است.

۱. همان: ۸۰۹۵.
۲. همان: ۸۴۳۲.

۳. بقره (۲): ۲۰۶.
۴. فاطر (۳۵): ۱۰.

۵. منافقون (۶۳): ۸.

۱. امام باقر علیه‌ی‌آمد کافی: ۸: ۲۳۴ (روضه کافی).
۲. رسول خد علیه‌ی‌آمد، میزان‌الحكمة: ح ۱۲۵۳۹. (با توضیح)
۳. رسول خد علیه‌ی‌آمد، بحار‌الاتوار: ۷۵: ۱۲۴.

و خدا، به طوری که ورای همه‌ی عزّت‌ها و ذلت‌ها و دادن‌ها و گرفتن‌ها،
باید خدا را دید و بس، چرا که:
 ﴿تَعُزُّ مَنْ تَشَاءُ وَ تُذَلُّ مَنْ تَشَاءُ، بِيَدِكَ الْخَيْرُ إِنَّكَ عَلَىٰ
كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾.^۱

بدین سان معلوم می‌شود که چرا امام سجاد علیهم السلام این خواری را از خدا طلب می‌کند، چرا که نتیجه‌ی این احساس درونی، به بار آمدن عزّت بیرونی است. این دو همواره یکدیگر را تقویت می‌کنند و به طور طبیعی از یک سو احترام فرد نزد مردم بالا می‌رود. از سوی دیگر، شخص نزد خود هرچه بیشتر و بیشتر می‌شکند، عجب و آفات دیگر او را نمی‌گیرد؛ آن سرکشی مهار می‌شود، مهابت و قدر انسان در خارج محفوظ می‌ماند و موجبات طغیان در درون می‌خشکد.

اینک و در همین روند، برخی دعاها را بنگرید:

«اللَّهُمَّ وَ فِي صُدُورِ الْكَافِرِينَ فَعَظِيمٌ وَ فِي أَعْيُنِ
الْمُؤْمِنِينَ فَجَلِيلٌ وَ فِي نَفْسِي وَ أَهْلِ بَيْتِي فَذَلِيلٌ».^۲

و یا دعای دیگر امام سجاد علیهم السلام که می‌فرمایند:

«أَعْزَّنِي عِنْدَ خَلْقِكَ وَ ضَعِينِي إِذَا خَلُوتُ بِكَ وَ أَرْفَعْنِي
بَيْنَ عِبَادِكَ...»^۳

بنا به مفهوم این کلمات، بی ارزش از خداوند درخواست می‌گردد:
 «والابی و عزّت نزد مردم» و «خواری و ذلت نزد خدا»
 نکته‌ی پایانی در تلقی صحیح از اعطای این خصیصه‌ها، آن است
 که همه و همه از خدا خواسته شود و از خدا دانسته شود. همان‌طور که در
 جای جای دعاها و روایات شاهد بودیم، منشأ همه‌ی کمالات، خداست

۱. بحار الانوار: ۹۸، ۵۱، دعای روز بیستم ماه رمضان.

۲. صحیفه، دعای ۴۷.

. ۱. آل عمران (۳): ۲۶

متاع به معنی «انتفاع ممتد الوقت» یعنی بهره‌مندی طولانی آمده است. البته وقتی در قرآن می‌خوانیم: «قُلْ مَتَاعُ الدُّنْيَا قَلِيلٌ»^۱ قید قلیل، متاع را با این ترجمه‌ی لغوی محدود می‌کند. لغت نامه‌ی هایی مانند اقرب و قاموس و مجمع، قید قلت یا امتداد را در این لغت لحاظ نکرده‌اند؛ اما چنان‌که راغب گفته، با معنی کاربردی لغت نظیر «متع النهار و متع النبات» قید بلند و طولانی شدن را در این لغت لحاظ می‌نماید. بر این اساس، بهره‌مندی از هدایت را از خدا به صورت پایدار و طولانی مدت طلب می‌کنیم.

هدایت: از ریشه‌ی هدی، به معنی ارشاد و راهنمایی از روی لطف و خیرخواهی است. راغب نیر همین معنی را پذیرفته است.
این هدایت، کار خداست و آن‌جا که او نخواهد پیامبر ﷺ نیز نمی‌تواند این کار را انجام دهد.

﴿إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ وَ لَكُنَّ اللَّهُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ﴾^۲

در این صورت حق آن است که این هدایت از خدا طلب شود که این خود، رمز کلام امام است که: «متعنی بهدی صالح...». قید صالح به دنبال هدایت رانیز می‌توان این‌گونه توجیه نمود که در بیان قرآن:

﴿كَتَبْ عَلَيْهِ أَنَّهَ مَنْ تَوَلَّهُ فَأَنَّهُ يَضْلُلُهُ وَ يَهْدِيهِ إِلَى

بخش چهارم

۴

«اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ، وَمَتَعْنَى بِهِدْيَ صَالِحٍ لَا أَسْتَبْدِلُ بِهِ وَطَرِيقَةَ حِقٍّ لَا أَزِيغُ عَنْهَا وَنِيَّةَ رِشْدٍ لَا أَشْكَ فِيهَا، وَعُمْرَنِي مَا كَانَ عُمْرِي بِذَلِلَةٍ فِي طَاعَتِكَ. فَإِذَا كَانَ عُمْرِي مَرْتَعًا لِلشَّيْطَانِ، فَاقْبضْنِي إِلَيْكَ قَبْلَ أَنْ يَسْبِقَ مَقْتَكَ إِلَّا أُوْسِتَحْكُمَ غَضْبَكَ عَلَيَّ. اللَّهُمَّ لَا تَدْعُ خَصْلَةً تُعَابُ مِنِّي إِلَّا أَصْلَحْتَهَا وَلَا عَائِبَةً أَوْنَبَ بِهَا إِلَّا حَسَنَتْهَا وَلَا أَكْرَوْمَةً فِي نَاقْصَةِ إِلَّا أَتَمْتَهَا.»

این نکته بار دیگر یادآوری می‌شود که دعا با نام مکارم الاخلاق بر اساس ذهنیت ما از اخلاق، نباید به وادی‌هایی از این ردیف چونان هدایت، راه صحیح، نیت رشدیافته و... گام بگذارد. در نتیجه تعریف حوزه‌ی اخلاق در فرهنگ اسلامی بسیار فراتر از تعریف این واژه در مکاتب اخلاقی است. اینک به شرح واژه‌ها و عبارات و بهره‌وری از آن‌ها می‌پردازیم:

[۱۳] - متعنی بهدی صالح لاستبدل به]

خدایا مرا به هدایتی شایسته بهره‌مند ساز، به گونه‌ای که آن را با هیچ چیز تبدیل و جای‌گزین ننمایم.

چهار واژه‌ی تمتع، هدایت، صلاح و تبدیل در این جمله قابل دقّت است، به ویژه که: خواستن از خدا و عمل انسان هم در آن ملحوظ است.

تمتع: در مفردات راغب، متوع به معنی امتداد و ارتفاع است و

آخر سیّاً. ^۱

عبارة عملوا الصالحات بیش از ۵۰ بار در قرآن آمده که همه جا با ایمان (به صورت‌های الَّذِينَ آمْنُوا و یا: وَ هُوَ مُؤْمِنٌ) و در یک مورد با صبر همراه شده که: ﴿إِلَّا الَّذِينَ صَبَرُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ﴾ ^۲ آمده است.

اصلاح هم به معنی شایسته کردن چیزی است:

﴿كُفْرُ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَ أَصْلَحَ بَالَّهُمْ﴾ ^۳

خلاصه این‌که امر شایسته‌ای که در آن هیچ تباہی راه ندارد و با فساد و گناه درستیز است و پسوند ایمان شده، بار لغت صلاح است. تبدیل: به معنی تغییر و جایگزینی است. بنا به نظر مفرادات راغب واژه‌های ابدال، تبدیل، تبدّل و استبدال هم به معنی عوض‌گرفتن و قراردادن چیزی به جای چیز دیگر است. آن‌چه که در شرع مطهّر به لسان آیات و روایات نکوهیده شده، آن‌که در این جایگزینی امر پسندیده با امر ناپسند معاوضه شود، مثل «بَئْسُ الظَّالَمِينَ بِدَلَّا» ^۴. متقابلاً آن‌جا که این تبدیل از بدی به خوبی باشد، پسندیده است مثل: «ثُمَّ بَدَّلَنَا مَكَانَ السَّيِّئَةَ الْحَسَنَةَ» ^۵ و در قرآن مجید، می‌خوانیم:

﴿أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ بَدَّلُوا نِعْمَةَ اللَّهِ كُفَّرًا وَ أَحْلَلُوا قَوْمَهُمْ دَارَ الْبُوار﴾ ^۶

انسان می‌تواند به‌دست خود، نعمت را تبدیل کند و سرانجام برای

عذاب السّعیر. ^۱

و یا:

﴿فَاهَدُوهُمْ إِلَى صِرَاطِ الْجَحِيمِ﴾ ^۲

و یا:

﴿وَقَالُوا كُنُوا هُودًا أَوْ نَصَارَى تَهَدُوا﴾ ^۳

﴿يُقُولُونَ لِلَّذِينَ كَفَرُوا هُؤُلَاءِ أَهْدِي مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا سَبِيلًا﴾ ^۴

یعنی قید صالح به دنبال هدایت و ضمیر در لغت «مَتَّعْنِي» و درخواست از خدا نشان می‌دهد که این هدایت را فقط باید از خدا خواست و بس؛ چرا که اگر کار به‌دست دیگران بیفتند - یعنی آن‌ها که در غیر مسیر الاهی قرار دارند - انسان سر از چاه درمی‌آورد.

صلاح: صالح به معنی شایسته به کار می‌رود (چیزی یا کسی که شایسته است) با قید این‌که در آن هیچ فسادی راه ندارد. این واژه گاه در مقابل فساد می‌نشیند، مانند:

﴿وَ لَا تَفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ بَعْدَ إِصْلَاحِهَا﴾ ^۵

و گاه در مقابل سیّه می‌نشیند همانند:

﴿وَ آخَرُونَ اعْتَرَفُوا بِذُنُوبِهِمْ خَلَطُوا عَمَلًا صَالِحًا وَ

۱. هود (۱۱): ۱۱

۲. توبه (۹): ۱۰۲

۳. کهف (۱۸): ۵۰

۴. محمد (۴۷): ۲

۵. ابراهیم (۱۴): ۲۸

۶. اعراف (۷): ۹۵

۱. حج (۲۲): ۲۳

۲. صافات (۳۷): ۴

۳. بقره (۲): ۱۳۵

۴. نساء (۴): ۵۱

۵. اعراف (۷): ۵۶

العقاب^۱

نخستین پلّه در این مجازات، همان جای‌گزینی دیگری برای بهره‌وری از نعمت است.

دو نکته‌ی ظریف دیگر در این قسمت دیده می‌شود: درخواست از خدا و تلاش شخصی که این دو مطلب بر تمام این بخش از دعا سایه انداخته است.

تعابیری چون «متّعني» (تو مرا بهره‌مند ساز). «لا استبدل» (تا من آن را تغییر ندهم) در این عبارت وجود دارد که مسائل اعتقادی فراوانی در آنها نهفته. و البته طرح آن خارج از حوصله‌ی این بحث اجمالی است.
[۱۴ - و طریقه حق لا أزيغ عنها و نیّة رشد لا اشك فيها]

امام سجاد علیه السلام بعد از درخواست هدایت - با آن ویژگی‌ها که بر شمرده شد - اینک راه آن هدایت بی‌هیچ لغزش و انحراف و انگیزه‌ی قوی درونی - آن‌هم به صورت استوار - را از خدا می‌خواهد.
پیش از این در توضیح عبارت و انته بنيّتی إلى أحسن التّيات به تفصیل سخن گفته شد. در این بخش دو واژه‌ی زیغ و شک اجمالاً توضیح داده می‌شود، آن‌گاه در تمام عبارت با این توضیحات ژرف نگری خواهد شد.

زیغ در لغت به معنی انحراف از حق است. راغب آن را «المیل عن الاستقامة» (تمایل به کجی) و دیگران مطلق میل ترجمه کرده‌اند؛ اما

خویش تدارک گرفتاری و هلاکت ببیند.

حال با دقّت در این چهار واژه، بار دیگر عبارت امام سجاد علیه السلام را مرور می‌کنیم: «وَ مَتْعِنِي بِهِدِي صَالِحٍ لَا إِسْتِبْدَلُ بِهِ»، یعنی: خدا ایا، مرا به هدایت و رهیافتی صالح که در ستیز دائم با فساد و گناه است، آنسان در درازمدّت بهره‌مند ساز که هرگز خود آن را با چیز دیگری (در جهت منفی) عوض ننمایم.

نکته‌ی پایانی این‌که در دعاهای از جمله دعای شب‌های ماه مبارک رمضان می‌خوانیم: «لَا تَسْتَبْدِلُ بِي غَيْرِي». از خدای متعال می‌خواهیم دیگری را جایگزین ما، در تعمت ایمان و هدایت ننماید؛ یعنی نعمت را از ما نستاند.

همچنین در ارتباط با امام عصر علیه السلام در دعا از خدا طلب می‌کنیم که:

«وَ لَا تَسْتَبْدِلُ بِنَا غَيْرُنَا، فَإِنَّ اسْتَبْدَالَكَ بِنَا غَيْرُنَا

علیک یسیر و هو علینا کثیر^۱

این خطر همواره وجود دارد که عملکرد ناشایست فرد، منجر به سلب نعمت از او شود که این برای خدای جهان، آسان است و برای انسان بیدار، بسیار گران. لذا در سایه‌ی همین عبارت دعای مکارم الاخلاق امام سجاد علیه السلام باید که بسیار بیدار، هشیار و مراقب بود، و گرنه: «وَ مَنْ يَبْدِلْ نِعْمَةَ اللهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُ فَإِنَّ اللهَ شَدِيدُ

۱. بقره (۲): ۲۱۱.

۱. مفاتیح الجنان، دعا برای امام عصر علیه السلام، مروی از امام رضا علیه السلام.

«الشَّكُ يفسدُ الْيقِينَ وَ يبْطِلُ الدِّينَ.»^۱

در قاموس روایات، داناترین مردم آن کس دانسته شده که هیچگاه شک، یقینش را زایل نسازد:

«أَعْلَمُ النَّاسَ مَنْ لَمْ يُزْلِ الشَّكُ يقينه.»^۲

ثمره‌ی این تردید، حیرانی است: «ثمرة الشَّكُ الحيرة».^۳ در عین حال، سبب حیرت شک است: «سبب الحيرة الشَّك»^۴ یعنی که این دو بدین سان، یکدیگر را تشدید می‌نماید.

این بیان حضرت علیؑ جالب توجه است که:

«مَنْ عَمِّى عَمًا بَيْنَ يَدِيهِ، غَرَسَ الشَّكَ بَيْنَ جَنْبِيهِ.»^۵

پشت‌کردن به واقعیت‌های روشن زندگی و چشم‌پوشی از آن‌ها در تمامی مقولات، کاشتن نهال شک - با آن‌همه پی‌آمد ناهنجار - در دل تلقی شده است.

گمان بد و ناروا، از مقدمات قطعی بروز شک معرفی شده است: «يسير الظن الشَّك».^۶

حال با این توضیحات به جمله‌ی امام سجاد علیه السلام بازمی‌گردیم که: خدا، تحقق آن هدایت پایدار و انگیزه‌ی استوار را که پیش از این از تو درخواست نمودم، در راه حقيقة قرار بده که از آن روی نگردانم و منحرف نشوم، و قصد رسید یافته‌ای مرا ده که هرگز در آن تردید به خود

کاربرد قرآنی آن همواره روی‌گردانی از حق می‌باشد که در نتیجه معنی راغب با آن منطبق است. در نهج البلاغه نیز همانند قرآن، انحراف از حق معنی شده است. این معنی در عبارت حضرت سجاد علیه السلام به چشم می‌خورد: «راه حقی که از آن منحرف نشوم». در آیه‌ی «رَبَّنَا لَا تَنْغُ قُلُوبَنَا بَعْدَ إِذْ هَدَيْنَا»^۷ باز انحراف از حق و هدایت مطرح است.

شک در لغت به نظر راغب، اعتدال و تساوی نقیضین نزد فرد است. یعنی انسان به هیچ وجه نسبت به دو طرف یک قضیه یقین نکند و مرجحی هم نداشته باشد، لذا ترجیحی ندهد. وقتی این کلمه با واژه‌ی ریب همراه می‌شود به معنی تردید و امر اضطراب آور معنی می‌شود. این کلمه در قرآن ۱۵ بار تکرار شده و ظاهرآ خود نوعی از جهل است. این شک وقتی در نهاد انسانی شکل گرفت، او را تا مرز کفر پیش می‌برد و دینش را به مخاطره می‌اندازد که امیر المؤمنین علیه السلام فرماید:

«الشَّكُ يفسدُ الدِّينَ.»^۸

«الشَّكُ كُفْرٌ.»^۹

«الشَّكُ يحيطُ الإِيمَانَ.»^{۱۰}

شک در مقابل یقین و ثمره‌ی جهل دانسته شده است که:

«الشَّكُ ثمرة الجهل.»^{۱۱}

«الشَّكُ لا يقين له.»^{۱۲}

.۲. همان: ۳۲۰۸.

.۱. همان: ۱۸۹۴.

.۲. همان: ۶۹۹.

.۱. آل عمران (۳): ۸.

.۴. همان: ۵۵۴۰.

.۳. همان: ۴۶۱۹.

.۴. همان: ۷۲۲.

.۳. غرر الحكم: ۱۰۷.

.۶. همان: ۱۰۹۷۷.

.۵. همان: ۸۰۸۴.

.۶. همان: ۱۰۱۵.

.۵. همان: ۷۲۴.

عُمْرٌ: قرآن خطاب به آن‌ها که پس از مرگ و گرفتاری به عذاب خداوندی تقاضای بازگشت می‌نمایند، می‌فرماید: «أَوَلَمْ نَعْمَرْكُمْ مَا يَتَذَكَّرُ فِيهِ مِنْ تَذَكُّرٍ». برای آن‌که زمینه‌ی این تذکر را یادآور شود، به‌دبال آن می‌فرماید: «وَجَاءَكُمُ الَّذِيْرٌ». نتیجه‌ی عدم تذکر و عدم توجه به پیام و هشدار پیامبران را در نهایت آیه این‌چنین بیان می‌دارد: «فَذُوقُوا فَأَلِلظَّالَمِينَ مِنْ نَصِيرٍ».^۱ براساس این آیه، در منطق قرآن، عمر: اوّلاً برای متذکر شدن است.

ثانیاً پیامبران زمینه‌های این تذکر را فراهم می‌آورند.

ثالثاً شمره‌ی عدم تذکر و بی‌توجهی به هشدار پیامبران، گرفتارشدن به عذاب الاهی است.

حال که چنین است، این عمر را در چه زمینه‌ای باید به کار گرفت تا مشمول این کلام کوبنده‌ی ملای متنیان عليه السلام شویم که فرمود: «فِيَا لَا حَسْرَةَ عَلَى كُلِّ ذِي غَفْلَةٍ أَنْ يَكُونَ عُمْرُهُ عَلَيْهِ حَجَّةٌ وَ انْ تَؤْدِيَهُ أَيَّامَهُ إِلَى الشَّقْوَةِ».^۲

بنا به این بیان، انسان غافل عمرش را به گونه‌ای تباہ می‌کند که خود حسرت خواهد برد و عمرش علیه او شهادت خواهد داد؛ انسان غافلی که روزگارش او را به شقاوت می‌کشاند.

باید به این نکته توجه شود که در منطق دین، از هر یک از مقاطع عمر، تلقی ویژه‌ای به عمل آمده، مثلاً امام صادق عليه السلام می‌فرماید:

راه ندهم.

در این بخش، دو ارزش متعالی از خداوند درخواست شده: اوّل این‌که راه حق پیماییم، بی‌هیچ انحراف و کجی. دوم این‌که قصد و نیت راه یافته‌ای داشته باشیم، بی‌هیچ تردید و دودلی.

یعنی که هم در راستای هدایت راهی باشیم و هم انگیزه‌ی قوی برای حرکت استوار در این مسیر داشته باشیم.

شکی که در این عبادت حضرت سجاده عليه السلام از آن می‌گریزیم، خود در بیان امیر المؤمنین عليه السلام اقسامی دارد:

«وَالشَّكُّ عَلَى أَرْبِعِ شُعْبٍ: عَلَى الْقَارِيِّ وَالْمَهْوُلِ وَالترَّدِّدِ وَالْإِسْتِسْلَامِ. فَنَّ جَعَلَ الْمَرَاءَ دِيَنًا لَمْ يُصْبِحْ لِيَلْهُ. وَمَنْ هَالَهُ مَا بَيْنَ يَدَيْهِ نَكَصَّ عَلَى عَقِيَّهِ. وَمَنْ تَرَدَّ فِي الرَّيْبِ وَطَئَتْهُ سَنَابُكُ الشَّيَاطِينِ . وَمَنْ اسْتَسْلَمَ هَلْكَةَ الدُّنْيَا وَالآخِرَةَ هَلَكَ فِيهَا».^۱

چهار مورد - جدال بی‌حاصل، ترس بی‌مورد، تردید ناروا، تسلیم بی‌قید و شرط - از شعب شک است و طبیعتاً همان ثمرات ناپسند شک را به بار می‌آورد.

[۱۵] - وَعَمْرَنِي مَا كَانَ عُمْرِي بِذَلَّةٍ فِي طَاعَتِكَ. فَإِذَا كَانَ عُمْرِي مَرْتَعًا لِلشَّيَاطِينَ فَاقْبِضْنِي إِلَيْكَ، قَبْلَ أَنْ يَسْبِقَ مَقْتُكَ إِلَيَّ أَوْ يَسْتَحْكِمَ غَصْبُكَ عَلَيَّ.]

۱. نهج البلاغه، حکمت ۳۱.

۲. فاطر (۳۵): ۳۷.

.۶۴. نهج البلاغه، خطبه‌ی

گرفت؟

پاسخ یک کلام است: این گوهر گرانها، باید تنها در مسیر طاعت و بندگی صرف شود و بس، که امیر المؤمنین علیهم السلام فرماید: «احفظ عمرک مِن التَّضييع لِهِ فِي غَيْرِ الْعِبادَةِ وَالطَّاعَةِ».١

این حکمت‌های علوی را باید به گوش جان بشنویم: انسان باید بداند:

«إِنَّ عُمرَكَ مَهْرُ سعادتكَ، أَنْ انفَذْتَهُ – انفَذْتَهُ – فِي طَاعَةِ رَبِّكَ.»٢

«انْ أَنفَاسَكَ أَجْزَاءُ عَمْرِكَ، فَلَا تُفْعِلُهَا إِلَّا فِي طَاعَةِ تُرْلِفَكَ.»٣

واگر جز این باشد: «من أَفْنَى عَمْرَهُ فِي غَيْرِ مَا يَنْجِيهُ، فَقَدْ أَضَاعَ مَطْلَبَهُ.»٤

و خلاصه این که: «رَحْمَ اللَّهِ أَمْرَءًا عَلِمَ أَنْ نَفْسَهُ خُطَاهُ إِلَى أَجْلِهِ، فَبَادَرَ عَمَلَهُ وَقَصَرَ أَمْلَاهُ.»٥

«إِنَّ الْعَبْدَ لَفِي فَسْحةٍ مِنْ أَمْرِهِ مَا بَيْنَهُ وَمَا بَيْنَ أَرْبَعينَ سَنَةً. فَإِذَا بَلَغَ أَرْبَعينَ سَنَةً أَوْ حِلَّ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ إِلَى مُلْكِهِ إِنَّي قَدْ عَمِرْتُ عَبْدِي عُمْرًا فَعَلَّظَا وَشَدَّدَا وَتَحَفَّظَا وَأَكْتُبَا عَلَيْهِ قَلِيلَ عَمَلِهِ وَكَثِيرَهُ وَصَغِيرَهُ وَكَبِيرَهُ.»١

یعنی که انسان با گذر از چهل سالگی وارد مقطع بسیار حساسی از عمر خود می‌شود، به طوری که بعد از گذر از این مرز، اگر خیرش بر شرّش غلبه نکرده باشد، به تعبیر پیامبر خدا علیه السلام: «فَلَيَهُجُّ إِلَى النَّارِ».٢ در چنین حالتی است که باز به بیان رسول خدا علیه السلام:

«إِذَا بَلَغَ الرَّجُلُ أَرْبَعينَ سَنَةً وَلَمْ يُغْلِبْ خَيْرَهُ شَرّهُ، قَبْلَ الشَّيْطَانِ بَيْنَ عَيْنَيْهِ وَقَالَ: هَذَا وَجْهٌ لَا يَفْلُحُ.»٣

به بیان دیگر رسول خدا علیه السلام تو جه کنید که می‌فرماید:

«أَبْنَاءُ الْأَرْبَعِينِ! إِرْعَ قَدْ دَنَا حَصَادُهُ، أَبْنَاءُ الْخَمْسِينِ! مَا ذَا قَدَّمْتُمْ وَمَا ذَا أَخَرَّتُمْ؟ أَبْنَاءُ السَّتِّينِ! هَلَّمُوا إِلَى الْحِسَابِ، لَا عَذْرٌ لَكُمْ، أَبْنَاءُ السَّبْعِينِ! عَدُواً أَنْفُسَكُمْ مِنَ الْمُوقِّعِ.»٤

«چهل ساله‌ها! آماده‌ی درو شویلد. پنجاه ساله‌ها! چه پیش فرستاده‌اید و چه به دنبال دارید؟ شصت ساله‌ها! بس هیچ عذر و بهانه آماده‌ی حساب رسی شویلد. هفتاد ساله‌ها! خود را در شمار مردگان بدانند.»

به راستی اگر عمر چنین است، آن را در چه زمینه باید به کار

۱. میزان الحکمة: ۱۳۹۲۲. ۲. غرر: ۳۴۲۹.

۳. غرر: ۳۴۳۰. ۴. غرر: ۸۹۳۲.

۵. غرر: ۵۲۱۴.

۱. بحار الأنوار: ۸۳: ۳۸۸. ۲. مشکوكة الأنوار: ۱۶۹.

۳. همان. ۴. بحار الأنوار: ۷۳: ۳۹۱.

آن است که همه‌ی راه‌های نجات بر انسان بسته می‌شود. آری، «شیطان از پیش رو می‌آید. آخرت را ساده و بی‌مقدار نشان می‌دهد. از دنبال می‌آید، وابستگی به مال و اولاد را شدیدتر می‌کند. از راست می‌آید، کار دین‌داری فرد را تباہ می‌کند و از چپ می‌آید تا بساط شهوت و لذت را برای او بگستراند.»^۱

و چه بی‌چاره است انسانی که پیشاپیش این طرح‌های شیطان را بشناسد و در عین حال به دام او درافتند. شیطان دشمنی است که:

«نَفْذُ فِي الصَّدُورِ حَفِيًّا وَ نَفْثٌ فِي الْأَذَانِ نَجِيًّا.»^۲

باید راه‌ها را بر شیطان بست و رد پایی از او در اعمال خود باقی نگذاشت، چنان که عمام امیرالمؤمنین علیهم السلام شیعه را توصیه می‌کند که: «لَا تَجْعَلْ لِلشَّيْطَانِ فِي عَمَلِكَ نَصِيبًا وَ لَا عَلَى نَفْسِكَ سَبِيلًا.»^۳

باید به هر قیمت که شده با او درافتاد که:

«صَافُوا الشَّيْطَانَ بِالْمُحَاذَةِ، وَ أَغْلِبُوهُ بِالْمُخَالَفَةِ؛ تَزَكُوا أَنْفُسَكُمْ وَ تَعْلُوَا عَنِ الدُّرُجَاتِ كُمْ.»^۴

ثمره‌ی این درافتادن با شیطان، پاکی نفوس در نتیجه علو درجه و مرتب در پیشگاه خداست.

امام علیهم السلام گرایش به شیطان را حضور در صحنه‌ی بعض

حال با این آگاهی‌ها، به کلام امام سجاد علیه السلام توجه می‌کنیم که از خدای متعال عمری می‌خواهد که صرف طاعت و بندگی او شود. اگر عمر از این مسیر خارج شود، به تعبیر حضرتش بستر زندگی، مرتع شیطان خواهد بود. در چنین حالتی رواست که انسان مرگ خود را از خدا طلب کند؛ چرا که آن عمر که در طاعت خداوندی به کار گرفته نشود و مرتع شیطان گردد، دشمنی و غضب خداوند را در پی خواهد داشت.

در اینجا بد نیست کمی هم با شیطان و شیوه‌های عمل او آشنا شویم تا در جریان عمر، به عنایات الاهی تا سر حد امکان، از دام‌های ابلیس به دور بمانیم. او خود سوگند یاد کرده که: «فَبَعَزَّتِكَ لَأَغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ».^۱ در عین حال پیشاپیش ناتوانی خود را نسبت به گروهی ابراز داشته که: «إِلَّا عَبَادَكَ مِنْهُمُ الْمُخَلَّصِينَ».^۲ همچنین با اطمینان خاطر کامل، طرح‌های خود را نیز قبل از اجرا و دامگستری معرفی کرده است که:

«لَا قَعْدَنَّ لَهُمْ صِرَاطُكَ الْمُسْتَقِيمُ، ثُمَّ لَا تَيْنَهُمْ مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ وَ مِنْ خَلْفِهِمْ وَ عَنْ أَيَّانِهِمْ وَ عَنْ شَمَائِلِهِمْ، وَ لَا تَجِدُ أَكْثَرَهُمْ شَاكِرِينَ.»^۳

او بر سر راه راست می‌نشیند و دام می‌گستراند و گویی همه‌ی راه‌ها را بر انسان می‌بندد. در روایات، هر یگ از این حملات گسترده، به گونه‌ای تبیین شده و همه در جای خود صحیح است؛ ولی ثمره‌ی نهایی

۱. امام باقر علیهم السلام، تفسیر صافی ذیل همین آیه.

۲. غر: ۲۶۲۳.

۳. غر: ۱۰۲۷۳.

۴. غر: ۵۸۸۱.

۱. حجر (۱۵): ۴۰.

۲. ص (۳۸): ۸۲.

۳. أعراف (۷): ۱۷.

- مقت و غضب خداوندی، همان هلاکت شدید و عقاب سخت است.

[۱۶ - اللَّهُمَّ لَا تدع خصلةً تُعَابٌ مِّنْ إِلَّا أَصْلَحْتَهَا، وَ لَا عَائِبَةً أُؤْنَبْ بِهَا إِلَّا حَسَنَتْهَا، وَ لَا أُكْرُومَةً فِي ناقصَةٍ إِلَّا أَتَمْتَهَا].

امام سجّاده^{علیه السلام} در جملات پیشین این بخش دعا از خدای متعال، هدایت نیکو، راه و روش صحیح، نیت رسیدیافته و عمری مفید درخواست می‌نمایند. اینک به طرح سه موضوع جدید می‌پردازد که همگی مربوط به اخلاق کریمه انسانی و درمان کاستی‌ها در این زمینه است. حضرتش از خدای متعال عمر مفید می‌خواهند که قرار است مرتع شیطان نباشد و ثمره‌اش مصون‌ماندن از بعض و غضب الاهی است. این امر چنین اقتضا دارد تا انسان از نارسایی‌ها و نواقص به دور باشد و در اوج شایستگی قرار گیرد. این سه موضوع - به آن ترتیب که امام^{علیه السلام} مطرح فرموده‌اند - عبارتند از:

- لاتدع خصلة تعاب مِنْ إِلَّا أَصْلَحْتَهَا: «اصلاح ویژگی‌هایی که موجبات سرزنش و نکوهش انسان می‌شود»
جا دارد که این جمله انسان را به خود بیاورد تا به دقت، خویش را ارزیابی کند و ببیند:

اوّلاً چه خصوصیاتی می‌تواند چنین باشد؟

ثانیاً چه مقدار از آن خصوصیات در خودش موجود است؟

ثالثاً راه درمان هر یک از آن‌ها چیست؟

رابعاً به کار عملی در اصلاح خود پردازد.

شدید خداوندی می‌داند؛ همان بعض و دشمنی که به بیان قرآن کریم: ﴿... لَقْتَ اللَّهُ أَكْبَرَ مِنْ مَقْتَكُمْ...﴾^۱ یعنی که این بعض و دشمنی، بسیار برتر و شدیدتر از دشمنی‌های معمول میان انسان‌هاست. خلاصه این که ضربه بسیار شدید است و باید از آن گریخت، مبادا انسان در میدان چنین بعض و دشمنی قرار گیرد و مشمول غضب خدا شود. به فرموده‌ی قرآن:

﴿وَمَنْ يَحْلِلْ عَلَيْهِ غَضْبِي فَقَدْ هُوَ﴾.^۲

این غضب در تبیین معصوم با جمله‌ی «هو العقاب»، مجازات دانسته شده است.^۳ این واژه در لغت، «جوشش و غلیان خون قلب برای انتقام» ترجمه شده است.^۴

اینک یک بار دیگر، فهرست وار مسائل مطرح شده در این بخش از کلام امام سجّاده^{علیه السلام} را یادآور می‌شویم:

- عمر، نعمت است آن‌گاه که در طاعت خداوندی به کار رود.

- عمر، نعمت است آن‌گاه که در مسیر شیطان مصرف شود.

- مرگ در حالت دوم بهتر از زندگی است.

- ثمره‌ی قرارگرفتن در دست شیطان، خریدن غضب و خشم خداوندی بر خود است.

۱. غافر (۴۰): ۱۰. ۲. طه (۲۰): ۸۱.

۳. کافی ۱: ۱۱۰، باب الإرادة من صفات الفعل.

۴. مفردات.

سستی)، معاندت، عنف، ما لا یعنی (پرداختن فرد به آنچه که به کار او نمی خورد و به او مربوط نیست)، عار (ننگ و عیب و رسایی)، تعییر (سرزنش)، عیب جویی، عیب بینی، غباء (کودنی و نفهمی)، غدر (بی وفا یی)، غرور (فریب و بی خبری)، غش (تقلب)، غصب، غضب، غفلت، تغافل، غلط، غل، غلو، غی، غیبت، فجور، فحش، فخر، فرقت (انصاف و جدایی)، افتحام (بیگدار به آب زدن)، قساوت، تقاطع (بریدن از هم)، کبر و خودبینی، کذب، کسالت، تکلف (بیهوده خود را به رنج انداختن)، لثامت، لجاج، لعب، لغو، تلویح (کنایه و گوشه زدن)، لهو، مراء، افراط در مزاح، منت گذاری، مطل (درنگ در پرداخت حق)، مکر، تملق، نفاق، انتقام جویی، سخن چینی (نمیمه)، توانی (سستی و کاهلی)، تهمت، هزل، هذر (یاوه گویی)، هوی پرستی، هوان (پستی و خواری)، یأس و نومیدی و....

آنچه یاد شد، برخی از عناوین زشت اخلاقی است که می تواند انسان به ازای هر یک از آنها مورد سرزنش و نکوهش اطرافیان خود قرار گیرد. این تنوع و گسترده‌گی عناوین، حساسیت درخواست امام سچاده^۱ از خدای متعال را می رساند.

بر این عناوین در کتب روایی و مجموعه‌های اخلاقی ابوبی گشوده شده که به خوبی می تواند مورد دقت و بررسی و راهیابی قرار گیرد.

بار دیگر آن چهار مرحله‌ی علمی - عملی را که در آغاز این بخش آوردیم، مورد نظر قرار دهید: شناخت عیوب، پی جویی در خود،

این چهار موضوع، خود در دو شاخه‌ی کلی علم و عمل قرار دارد. این همان روح دعای مکارم الأخلاق و اساساً روح تربیت اسلامی است که به توصیه‌ی تنها اکتفا ننموده و در یک حوزه‌ی محدود سخن به میان نیاورده، بلکه همه جا با گسترده‌گی و نگرش عمیق و بسیار فراتر از تعریف معمول اخلاق حرکت کرده است.

در اینجا فهرست وار، برخی از اخلاق ناپسندی را که می تواند در انسان وجود داشته باشد و موجبات نکوهش او را فراهم آورد صرفاً به منظور اطلاع یادآور می شویم. هر یک از این موارد می طلبდ تا پیرامونش سخن رانده شود، ابتدا تعریف گردد و سپس آفات و ثمرات ناشی از آن بر شمرده شود:

اثم، اثیر (تکبیر)، امل، بخل، استبداد رأی و عمل، بدعت، تبذیر، بطر (سرخوشی و سرمستی) از نعمت، بطاله (بی کاری)، بهتان، جبن، جدل، جزع، جفا، جور، جهل، حده (خشم و تندی)، حرص، حرام‌گرایی، حسد، حسرت، حقد، حماقت، خدعا، خرق (خشونت)، خصومت، خلاف (ناسازگاری)، سوء خلق، دنائت، ذلت، اصرار بر گناه، کوچک شمردن گناه، گناه آشکار، خوش حالی به گناه، ریا، استرسال (سبک عقلی)، اسراف، سعایت، مسامحه در گناه، سمعه (ریا و تظاهر)، اسائه، شتم (دشنام گویی)، شر، شره (آز)، شطط (ستم و دوری از حق)، شک، شکایت، شماتت، شهوت، شین (عيب و زشتی)، استصغر (کوچک شمردن)، گمراهی، تضییع، طعنه، طغیان، طمع، ظلم، سوء ظن، عتاب، عجب، عجز، عداوت، تعریض، تعلل (بهانه گویی و پابه پا کردن و

خویش در میان مردم بیفزاید. دنیا نزد انسان کریم النفس بسیار حقیر می‌گردد و چنین می‌شود که زر و زیور و تعلقات آن، توان فریب چنین انسانی را نخواهد داشت. از این رو، امیر المؤمنین علیهم السلام فرماید:

«مَنْ كَرِمَ نَفْسَهُ صَغَرَتِ الدُّنْيَا فِي عَيْنِهِ». ^۱

چنین انسانی همواره با دو نشان در بین مردم ممتاز است: خوش رویی و بخشش.

«يَسْتَدِلُ عَلَى كَرَمِ الرَّجُلِ بِحُسْنِ بِشْرِهِ وَ بِذُلِّ بِرِّهِ». ^۲

به طور خلاصه آنچه امام علیهم السلام در این قسمت دعا، از خدای متعال می‌خواهد: هدایت پایدار، راه رشد استوار، نیت ثابت و پابرجا و رشدیافته، عمری به کارگرفته در اطاعت خدا، گریز از خدمت شیطان، مرگ پیش از شمول غضب و خشم خداوندی، اصلاح کاستی‌های مورد سرزنش و حرکت استوار در بلندای کرامت.

امید است؛ با توضیحات ارایه شده در سطور و صفحات پیشین تبیینی روشن از این درخواستها به عمل آمده باشد و بخوبی دریافته باشیم که هر یک از این ارزشها چه نقش سازنده‌ای در زندگی فردی و اجتماعی ما ایفا می‌نماید.

درمان و اقدام که هر یک از این‌ها، بدون دیگری راه به جایی نخواهد برد.

نکته‌ی مهم این‌که تنوّع و گستردنگی این عنوان‌ین، نباید یأس در ما به دنبال بیاورد که فکر کنیم کار از کار گذشته و اصلاح پذیری غیرممکن و دشوار است. هرگز چنین نیست. بلکه باید به یقین دانست که «ما لا يدرك كله لايترك كله»

و لا عائبة أونب بها إلا حسنتها. جبران کاستی که به خاطر نداشتن آن سرزنش می‌شویم. و لا أكرومة في ناقصة إلا أتمتها. و تکمیل صفات پسندیده‌ای که در من هست، اما به کمال نرسیده است.

این دو درخواست نیز دقیقاً در همان راستای خودسازی مطرح است. انسان باید از یکسو از میدان سرزنش و نکوهش دیگران فاصله بگیرد که این جز با اصلاح خود ممکن نیست. اما از سوی دیگر باید با حرکت تکاملی در مدارج مختلف، موجبات جا افتادن هر چه بیشتر خود را در میان مردم- آن‌هم با قصد خیر و خیرخواهی- فراهم آورد. آن‌گاه معنای این بیان امام علیهم السلام آشکار می‌شود که:

«مَنْ زَادَ اللَّهَ كَرَامَةً، فَحَقِيقٌ بِهِ أَنْ يَزِيدَ النَّاسَ إِكْرَاماً». ^۳

از دیاد کرامت‌بخشی از سوی خدا، می‌طلبد که انسان کریم بر کرم

تبدیل دشمنی به محبت را از خداوند مسأله‌ی می‌دارد؛ گویی که این کار شدنی است. چه بهتر که انسان، گام به گام، به گونه‌ای حرکت نماید که از شمار دشمنان خود کاسته و به خیل دوستان خویش بیفزاید که این نیز آموزش دیگری است که در بهره‌وری از این بخش دعا به دست می‌آید. موضوع دیگر این که عداوت و محبت دو مقوله‌ی نفسانی است که ریشه در نفسانیات ما دارد و هر یک منشأ آثاری در خارج می‌گردد. در این بخش امام علی^ع بحث ریشه‌ای را از خدا می‌طلبد. در مورد عداوت، از خدامی خواهد که ریشه خشکانیده شود. در مورد محبت نیز روییده شدن این نهال و جای‌گزینی آن را در نفس انسان از خداوند درخواست می‌نماید. آثار هر یک از این دو عامل، مسئله‌ی دیگری است که جداگانه باید از آن گفتوگو نمود.

آموزش عملی برای ما هم این است که باید در برخورد با عداوت و برخورداری از محبت، حرکت‌ها و برنامه‌ریزی‌های ریشه‌ای داشته باشیم. البته این مهم تنها با شناخت عوامل دشمنی‌زا و محبت‌آور (یعنی همان نکته‌ی اول)، حرکت برای تقلیل و تبدیل دشمن به دوست (یعنی نکته‌ی دوم)^۱ و برخورد و برخورداری ریشه‌ای با هر یک از این دو (یعنی نکته‌ی سوم) امکان‌پذیر خواهد بود.

به عنوان نمونه به این آموزش عملی قرآن ژرف بنگریم که خداوند بزرگ به پیامبر علی^{علیه السلام} در مورد مشرکین می‌فرماید:

بخش پنجم

«اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَابْدُلْنِي مِنْ بَغْضَةِ أَهْلِ الشَّنَآنِ الْمُحَبَّةِ وَ مِنْ حَسْدِ أَهْلِ الْبَغْيِ الْمُوَدَّةِ. «وَمَنْ ظِنَّةُ أَهْلِ الصَّالِحِ التَّقْتَةُ وَمِنْ عَدَاوَةِ الْأَدْنِينِ الْوَلَايَةِ وَمِنْ عَقْوَقِ ذُوِي الْأَرْحَامِ الْمُبَرَّةِ وَمِنْ خَذْلَانِ الْأَقْرَبِينَ النَّصْرَةُ وَمِنْ حُبِّ الْمُدَارِينَ تَصْحِيحُ الْمِيقَةِ وَمِنْ رَدِّ الْمَلَابِسِينَ كَرَمُ الْعُشْرَةِ وَ مِنْ مَرَارَةِ خَوْفِ الظَّالِمِينَ حَلاوةُ الْأَمْنَةِ.»

۱۷ - ابدلني من بغضاً أهل الشنآن المحبة

تبدیل دشمنی و کینه‌ی اهل عداوت به محبت این نکته باید برای ما آموزنده‌ی این واقعیت باشد که ده‌ها دوست برای انسان کم و یک دشمن برای او زیاد است. در نتیجه باید از دشمن تراشی برای خود پرهیز داشته باشیم. این خصلتی است ناپسند که متأسفانه نوع مردم گرفتار آنند در مقابل، در مسائل تربیتی، محبت معجونی کارساز است که مورد غفلت قرار می‌گیرد. این موضوع ما را بر آن می‌دارد تا عوامل دشمن تراشی را شناخته و از خود دور کنیم و متقابلاً موجبات محبت را بشناسیم و به کار گیریم که این خود، مقوله‌ی گسترده‌ی دیگری است.

«مَنْ زَرَعَ الْعُدُوَانَ حَصَدَ الْخَسَرَانَ.»^۱

نکته‌ی لطیف دیگر این که امام سجاد علی^{علیه السلام} زبان به نفرین آن دشمنان نمی‌گشاید و از خدا نمی‌خواهد آنان را از روی زمین بردارد؛ بلکه این

۱. غرر: ۹۷۸۵ «معادة الرجال من شيم الجهم». ۱

.۸۰۳۳

به حال بسیار به جاست که رفتارهای خود را با الهام از این کلام و دعای زیبای امام سجاد علیه السلام زیر ذرّه بین ببریم و بررسی کنیم که تا چه حد، از سر ناآگاهی، بر شمار دشمنان خود و مکتومان افزوده و به اصطلاح امروزی، خودی‌ها را از خود رانده‌ایم. یادمان باشد که پیشوایمان، از خداوند متعال، می‌خواستند که محبت به خود را در دل دشمنان آنها جایگزین سازد. «أَبْدَلْنِي مِنْ بُغْضَةِ أَهْلِ الشَّنَآنِ الْمُحَبَّةِ». امام در ادامه می‌فرمایند:

[۱۸] - وَ مِنْ حَسْدِ أَهْلِ الْبَغْيِ الْمَوْدَةَ

«خدايا، حسد آنان را که راه ستم و تجاوز بر من پیش گرفته‌اند، به موّدت و مهربانی تبدیل نمای.» می‌دانیم که بغي در منطق دین محکوم است و قرآن خداوند در شمار محترمات، موضوع «و الْبَغْيُ بِغَيْرِ الْحَقِّ»^۱ را برمی‌شمارد ه بیان رسول خدا علیه السلام: «مَنْ سَلَّ سَيفَ الْبَغْيِ قُتِلَ بِهِ»^۲ بغي شمشیری است که سرانجام صاحب خود را از پای در می‌آورد. در این صورت باید این هشدار را به جان خرید که:

«أَنْظَرْنَ لَا تَكْلِمْ بِكَلْمَةِ بَغِيٍّ أَبْدًا، وَ إِنْ أَعْجِبْتَكْ نَفْسَكَ وَ عَشِيرَتَكَ.»^۳

از طرف دیگر به تعبیر روایات: «إِذَا أَمْطَرَ التَّحَاسِدَ انتَبَتْ

﴿وَ إِنْ أَحَدٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ اسْتَجَارَكَ فَاجْرُهُ حَتَّىٰ يَسْمَعُ

كَلَامَ اللَّهِ ثُمَّ أُبْلَغَهُ مَأْمَنَهُ﴾^۱

در پناه این روش می‌توان دشمن دیروز را به دوست فردا تبدیل نمود. برخوردهای دفعی و حذفی بی‌منطق - حتی اگر برخاسته از عقیده‌ی درونی باشد - زمانی که به عنوان اوّلین و تنها وسیله تلقی شود، قطعاً پاسخ مناسبی نخواهد داد؛ مگر آن که در پایان یک دوره تلاش و به کارگیری همه‌ی روش‌ها و اطمینان از عدم کارآیی آن‌ها، به عنوان آخرین چاره مطرح گردد.

نمونه‌ی دیگر، رفتار پیامبر ﷺ با مشرکان مکه در جریان فتح این شهر است که چگونه حضرت رسول ﷺ غلیان احساسات یاران خود را مانع شد. در نتیجه به جای بروز روش‌های خشن زیر شعار آنان که «الْيَوْمُ يَوْمُ الْحَلْمَةِ»، شعار «الْيَوْمُ يَوْمُ الْمَرْجَةِ» را پیش آورد. داستان آن و نقش اجرایی امام علیؑ مرتضی علیه السلام در این جریان در سیره‌ی نبوی ثبت و ضبط گردیده است.

به هر صورت باید بدانیم که «مَوَاقِفُ الشَّنَآنِ تُسْخَطُ الرَّحْمَانَ وَ تُرْضِي الشَّيْطَانَ وَ تَشْيِنَ الْإِنْسَانَ»^۲؛ استقرار در موضع دشمنی، سه پی‌آمد زشت دارد: غصب خداوند، رضایت شیطان، وحشت و اضطراب انسان. اما در مقابل، محبت سرمايه‌ای بزرگ است که: «أَنْفَعُ الْكُنُوزِ مَحَبَّةُ الْقُلُوبِ»^۳

۱. میزان الحكمه: ۴۴۰.

۲. اعراف (۷): ۳۳.

۳. امام صادق علیه السلام، بحار الأنوار: ۷۵: ۲۷۹.

۱. توبه (۹): ۹.

۲. غرر: ۲۹۷۳.

دو واژه‌ی ثقة و ظنة جای دقّت دارد. ریشه‌ی لغت ظنة همان ظن است که در قرآن هم کاربرد نسبتاً گسترده‌ای دارد و به صورت‌های مختلف به کار رفته است.

ظن در لغت عرب به معنی احتمال قوی در مقابل وهم قرار دارد، به معنای احتمال ضعیف و شک که تساوی دو طرف است. به نظر بعضی لغویین، ظن در علم و شک هم به کار می‌رود. البته در قرآن چنین نیست و معمولاً ظن جای‌گزین علم نمی‌شود نظیر:

﴿وَ مَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ أَنْ يَتَبَعَّوْنَ إِلَّا الظَّنُّ﴾^۱

﴿مَا لَهُمْ بِذَلِكَ مِنْ عِلْمٍ إِلَّا هُمْ يَظْلُمُونَ﴾^۲

گاهی گمان می‌رود که ظن به معنی یقین هم در قرآن به کار رفته مانند:

﴿الَّذِينَ يَظْنُنَّ أَنَّهُمْ مُلَاقُوا اللَّهَ﴾^۳

﴿إِلَّا يَظْنَنُ أُولَئِكَ إِنَّهُمْ مَبْعُوثُونَ لِيَوْمِ عَظِيمٍ﴾^۴

ولی با کمی دقّت، نادرستی این مطلب آشکار می‌شود. برای آخرت یقین لازم است نه ظن «وَبِالآخِرَةِ هُمْ يَوْقَنُونَ»^۵; اما همان احتمال قوی - با توجه به طبع انسان - برای نحساس حالت هشدار نسبت به آخرت و قیامت کافی است. در نتیجه همان معنی احتمال قوی مطرح

التفاسد»^۱ حسدورزی همان و رشد و نموّ شجره‌ی خبیثه‌ی فساد و تباہی همان.

اینک به این مطلب دقّت می‌کنیم که حسدورزی با این آثار زیان‌بار، آن هم از سوی «اهل باغی» با آن تعاریفی که به گوشه‌هایی از آن اشاره رفت، چه ثمرات شومی به بار خواهد آورد. اینجاست که امام سجاد علیه السلام از خدای متعال می‌خواهد که این پدیده را به مودّت و دوستی تبدیل سازد. «وَ مَنْ حَسَدَ أَهْلَ الْبَغْيِ الْمَوْدَّةَ» مودّتی که اگر شکل‌گیرد، به مصدق حديث «المَوْدَّةُ تَعْاطُفُ الْقُلُوبَ فِي اِتْلَافِ الْأَرْوَاحِ» قلب‌ها را در الفت و آرامش روحی به هم پیوند می‌دهد.

[۱۹ - وَ مَنْ ظَنَّةُ اَهْلَ الصَّالِحِ الثَّقَةُ]

حال که این حسد و دشمنی جای خود را به مودّت و محبت داد، امام علیه السلام مردمی دیگر می‌رود و سخن از «اهل صلاح» می‌آورد که گمان بد ایشان نسبت به خود، نزدیکان و دشمنی آنان، ارحام و بستگان چه می‌کند و اگر مورد عاقّ آنان قرار گرفت، چه می‌شود.

می‌بینیم که امام علیه السلام در اینجا از هفت طبقه و گروه مختلف و عملکرد و تلقی ناصواب آنان نسبت به خود سخن به میان می‌آورند. حضرتش در مقابل اعمال منفی آنان واژه‌های مشتبه را برای خود از خداوند طلب می‌نمایند. در بین این هفت گروه، هم مردم صالح و هم گروه ظالم، هم نزدیکان و هم خویشان به چشم می‌خورند.

۱. جاییه (۴۵): ۲۴.

۲. نجم (۵۳): ۲۸.

۳. مطففين (۸۳): ۴ و ۵.

۴. بقره (۲): ۲۴۹.

۵. بقره (۲): ۴.

۱. امام علی علیه السلام، میزان الحكم ۲: ۴۲۲.

این تلقی تا جایی در روایات پیش رفته که امام علی علیهم السلام فرماید:

«اتَّقُوا ظُنُونَ الْمُؤْمِنِينَ فَإِنَّ اللَّهَ تَعَالَى جَعَلَ الْحَقَّ عَلَى أَسْنَتِهِمْ». ^۱

این خود جای دقت و تأثیل روزافروزن تری دارد. دو عنوان حسن ظن و سوء ظن در روایات، همان معنی احتمال قوی در واژه ظن را تأیید می‌کند که انسان عادت کند نسبت به مردم- و نیز خدای متعال- حسن ظن داشته و از سوء ظن پرهیز دهد.^۲

در کلام حضرت سجاد علیه السلام نکته‌ای به چشم می‌خورد که باید با دقت بدان توجه داشت: چه بسا انسان اهل صلاح باشد، اما به این سیئه‌ی اخلاقی (گمان بد) دچار شود. هیچ‌کس از این مطلب ایمن نیست و همواره باید مراقب بود.

امام علی علیه السلام از خدای متعال طلب می‌کند که این گمان بد که در اهل صلاح و دوستی پیدا شده، به ثقه تبدیل شود (ظنه در لغت به معانی بدگمانی، تردید و تهمت آمده است).

حضرت علی علیهم السلام فرماید:

«أَسْوَءُ النَّاسِ حَالًا مَنْ لَمْ يَقُلْ بِأَحَدٍ لَسْوَءَ ظَنَّهُ وَلَمْ يَقُلْ بِهِ أَحَدٌ لَسْوَءَ فَعْلَهُ». ^۳

در این روایت، به روشنی تقابیل ظن و ثقه و بی‌آمد سوء ظن بیان

۱. نهج البلاغه: حکمت ۳۰۹.

۲. برای مطالعه‌ی افزون تر به بحث ظن در جلد ۵ میزان الحکمه و یا روایات ذیل این کلمه در غیر مراجعه نمایید.

۳. بحار الأنوار ۷۸: ۹۳.

می‌گردد؛ چرا که انسان همواره از خطر محتمل می‌گریزد.^۱ به هر حال، در منطق قرآن:

«إِنَّ الظَّنَّ لَا يَغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا». ^۲

علاوه بر همه‌ی آن چه گفته شد، از برخی آیات معنی گمان بد هم برای ظن مستفاد می‌شود. نظیر:

«اجْتَنَبُوا كَثِيرًا مِنَ الظَّنِّ إِنْ بَعْضُ الظَّنِّ إِثْمٌ». ^۳

«ذُلِكَ ظَنٌّ الَّذِينَ كَفَرُوا فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِنَ النَّارِ». ^۴

گاهی هم به این مطلب تصریح شده مانند:

«الظَّانِينَ بِاللَّهِ ظُنُونَ السُّوءِ». ^۵

در روایات گاهی کلمه‌ی ظن با قید صواب آمده است مانند:

«الظَّنُّ الصَّوَابُ مِنْ شَيْمِ أُولَى الْأَلْبَابِ»^۶

و یا:

«ظَنٌّ ذُوِّ النَّهْيِ وَ الْأَلْبَابُ أَقْرَبُ شَيْءٍ مِنَ الصَّوَابِ». ^۷

۱. البته راغب در مفردات گفته است که اگر بعد از ظن، إِنْ و یا إِنْ آورده شود، ظن به معنی یقین به کار می‌رود و آیات بالا را هم دلیل آورده است.

۲. یونس (۱۰): ۳۶. ۳. حجرات (۴۹): ۱۲.

۴. ص (۲۹): ۲۷. ۵. فتح (۴۸): ۶.

۶. امیرالمؤمنین علیه السلام، میزان الحکمة: ۱۱۲۲۳.

۷. همان: ۱۱۲۲۰.

ممکن است از سوی این سه گروه به انسان روحی آورده، یادآور شده جایگزین آن آفت و خطر را از خداوند مسأله می‌دارند.

گروه اول: از دوستان و آشنايان نزديك، انتظار می‌رود که با انسان به دوستی و محبت رفتار نمایند. حال اگر آن دوست دشمنی پیشه کرد، بسیار خطرناک است. لذا انسان باید به سرعت عوامل آن را پیگیرد و در صدد حل مسأله برآید؛ یعنی که باید ولایت را جایگزین عداوت کرد. بسیار ضروری است که انسان در کارهای خود نسبت به دوستان نزدیک خود، دقیق و حساس شود و اگر با چنین پدیده‌ای رو به رو شد، آن را ساده نگیرد و به راحتی از کنار آن نگذرد؛ زیرا که در حدیث است:

«مَنْ نَامَ عَنْ عَدُوٍّ أَنْبَهَهُ الْمَكَائِدُ»^۱

پس این موضوع را باید ساده گرفت، ضمن این‌که به یقین بداند که: «مَنْ أَصْلَحَ الْأَضْدَادَ بَلَغَ الْمَرَادَ»^۲ که راه کامیابی، حل این مسأله به هر طریق مشروع و ممکن است.

گروه دوم: امام علی^{علیه السلام} در مورد بستگان نسبی از خدای متعال طلب می‌کنند که عاق آن‌ها را نسبت به خود به مبره و نیکی تبدیل نماید. عق در لغت به معنی شکافتن، آزردن و نافرمانی است. عاق والدین کسی است که پدر و مادر خود را می‌آزارد. این واژه در فرهنگ مردم، بیشتر در مورد والدین به کار می‌رود، ولی در فرهنگ روایات فراتر از این رفته، گرچه مصدق بالای آن در مسأله والدین تجلی می‌کند؛ در روایت

گردیده است.

البته در منطق دین، اگر زمانه دوره‌ی صلاح و عدل باشد، اصل بر حسن ظن به دیگران است، در حالی که در دوران فساد و تباہی و جور، اصل بر سوء ظن است مگر آن که خلاف آن ثابت شود.

خلاصه‌ی این قسمت، آن‌که:

- بدگمانی صفت ناپسندی است و باید از آن به دور بود.

- حتی صالحان نیز ممکن است گرفتار این بلا و آفت شوند و کسی از آن ایمن نیست.

- باید تلاش نمود که این بدگمانی به حسن ظن و اعتماد تبدیل شود.

- زمان آگاهی در موضوع کاربرد حسن ظن، امری اجتناب‌ناپذیر است.

[۲۰ - وَ مَنْ عَدَاوَةَ الْأَدْنِينَ الْوَلَيَةَ، وَ مَنْ عَقْوَقَ ذُوي الْأَرْحَامِ الْمُبَرَّةَ، وَ مَنْ خَذَلَ الْأَقْرَبِينَ النَّصْرَةَ]

امام سجاد^{علیه السلام} در این بخش به سه گروه اشاره می‌کنند که هر سه به نوعی با انسان نزدیک هستند:

أَدْنِين: دوستان نزدیک (نزدیکان)

ذُوي الْأَرْحَام: بستگان نسبی

أَقْرَبِين: نزدیکان (خویشان)

این سه گروه همگی در نزدیکی با فرد اشتراک دارند و صرفاً در نسبت و فاصله‌ی این نزدیکی متفاوت هستند. امام علی^{علیه السلام} خطری را که

داده، عالماً و عامداً با توجیهاتی ناروا قطع نمایند. به این روایت توجه کنید! باشد که همگی در این روش‌های غلط، تجدید نظر نمایم:

«قلت لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ الْكَفَافُ: يَكُونُ لِيِ الْقِرَابَةُ عَلَىٰ غَيْرِ أَمْرِي أَلَمْ عَلَيَّ حَقٌّ؟ قَالَ: «نَعَمْ، حَقُّ الرَّحْمَنِ لَا يَقْطَعُهُ شَيْءٌ وَإِذَا كَانُوا عَلَىٰ أَمْرِكَ، كَانَ لَهُمْ حَقّاً: حَقُّ الرَّحْمَنِ وَحَقُّ الْإِسْلَامِ».^۱

امام سجّاد علیه السلام از این آفت گریزان است و از خدای متعال می‌خواهد که عقوق خویشان را تبدیل به نیکی نماید که عنوان «بر» فصل مشبعی از روایات و آیات را به خود اختصاص داده است. ما در اینجا صرفاً به یکی دو روایت بسته می‌کنیم و علاقمندان را به مأخذ مربوطه ارجاع می‌دهیم.

«بر» در منطق روایات طیف وسیعی را شامل می‌شود، تا جایی که حتی اسراف در این مقوله جایز شمرده می‌شود. امام علی علیه السلام می‌فرماید:

«الإِسْرَافُ مَذْمُومٌ فِي كُلِّ شَيْءٍ إِلَّا فِي أَفْعَالِ الْبَرِّ».^۲

رسول خدا علیه السلام می‌فرماید:

«لَا يَزِيدُ فِي الْعُمَرِ إِلَّا الْبَرُّ».^۳

۱. بحارالأنوار: ۷۴: ۱۳۱. روایات این عنوان را در بحارالأنوار، جلد ۷۴، باب ۳

ذیل عنوان «صلة الرَّحْمَم وَأَعْنَاثِهِمْ وَالْإِحْسَانِ إِلَيْهِمْ...» ملاحظه نمایید. مرحوم مجلسی در این باب بالغ بر ۱۱۰ روایت آورده است.

۲. غرر و درر: ۱۹۳۸

۳. بحارالأنوار: ۷۷: ۱۶۶

آمده: «إِنَّ فَوْقَ كُلِّ عَقُوقٍ عَقُوقًا حَتَّىٰ يُقْتَلَ الرَّجُلُ أَحَدُ

وَالدِّيَهُ. إِذَا فَعَلَ ذَلِكَ فَلِيُسْ فُوقَهُ عَقُوقٌ».^۱

علّامهی مجلسی، روایات این مقوله (۱۰۱ حدیث) را زیر عنوان «بِرُّ الْوَالِدِينِ وَالْأَوْلَادِ وَالْحَقُوقِ بَعْضُهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ وَالْمَنْعُ مِنَ الْعَقُوقِ» آورده است؛ ضمن این که به آیات این مبحث هم فهرست وار در آغاز باب اشاره نموده است.^۲

به هر حال ذوی‌الارحام بستگان نسبی انسان هستند. اینان در منطق دین و اخلاق اسلامی از حقوق ویژه‌ای برخوردارند. اگر ما این حقوق را نشناسیم، یا بدانیم و بدان عمل نکنیم، طبیعتاً راه آزردن آن‌ها را برگزیده‌ایم. این امر بهشدت در شرع مطهر و در آداب معاشرت- راه و رسم زندگی- مذموم و ناپسند شمرده شده است. این که ذوی‌الارحام کیان‌اند، چندان مورد اختلاف نیست؛ اما آن‌چه مورد بی‌توجهی و گاه اشتباه قرار می‌گیرد، جداسازی‌هایی است که به‌ویژه در ایام اخیر به لحاظ فکری و عقیدتی یا سلیقه‌های فرهنگی و اجتماعی مختلف پیش آمده و برخی افراد به غلط به خود اجازه می‌دهند با این معیارها به جان ذوی‌الارحام بیفتند و رشته‌ای را که خدای متعال دستور وصل آن را

۱. رسول خدا علیه السلام، بحارالأنوار: ۷۴: ۶۱.

۲. بنگرید: بحارالأنوار: ۷۴: ۲۲ - ۸۶ برخی از این روایات و دیگر روایات، در کتاب میزان‌الحكمه جلد ۱۰ در مبحث الوالد و الولد به‌ویژه در بخش‌های ۴۲۰۷ (عقوق الوالدین) و ۴۲۰۸ (من العقوبة) نقل گردیده است و ۴۲۱۳ (عقوق الوالد) نیز آمده است.

در آغاز ببینیم خذلان چیست؟ خذلان در لغت به معنی وارهانیدن و ترک یاری دو تن نسبت به یکدیگر آمده است. البته معنی شکست هم در این لغت ملحوظ است. اوج این مسأله زمانی است که خداوند، انسان را مخدول دارد که بسیار دردنگ است:

﴿وَإِن يَخْذُلْكُمْ فَنَّ ذَا الَّذِي يَنْصُرُكُمْ مِنْ بَعْدِهِ﴾^۱

از جمله عوامل بروز این خذلان، فعالیت‌های شیطان در مورد انسان است که قرآن می‌فرماید:

﴿كَانَ الشَّيْطَانُ لِلنَّاسِ خَذُولًا﴾^۲

برخی امور نیز انسان را به دامن خذلان می‌کشاند که در صدر آن، شرک و دوگانه پرستی و گریز از وادی توحید است که در قرآن آمده:
﴿لَا تَجْعَلْ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ، فَتَقْعُدْ مَذْمُومًا مَخْذُولًا﴾^۳

دشواری‌هایی که از ناحیه‌ی وارهانیدن کسان و آشنايان در جریان زندگی برای انسان پیش می‌آید نیز، بسیار سخت و فراوان و دشوار است. از این‌روی امام علی^ع از خدا می‌خواهد که آن ترک یاری که ممکن است برای نزدیکان نسبت به انسان پیش بیاید، تبدیل به نصرت و یاری شود.

یقیناً این مطلب یعنی جای‌گزینی نصرت به جای خذلان، به معنی یاری خواستن از غیر خدا نیست، یعنی مواردی که انسان ممکن است با برخی کزاندیشی‌ها دست از هر کار و هر کسی شسته و این‌گونه

و نیز می‌فرمایند:

«ان أسرع الخير ثواباً البر و أسرع الشر عقاباً
البعي». ^۱

و امام باقر علی^ع می‌فرماید:

«البر و صدقة السر ينفيان الفقر و يزيدان في العمر و
يدفعان عن سبعين ميّة سوء». ^۲

میدان عمل در این زمینه بسیار وسیع است، تا آن‌جا که رسول خدا علی^ع می‌فرماید:

«فوق كل ذى بِرٌّ بِرٌّ حَقٌّ يقتل الرَّجُل في سبيل الله،
فَلَيَسَ فوقه بُرٌّ». ^۳

اینک انسان چه زیبا می‌بیند آن بیان و درخواست امام سجاد علی^ع را که جای‌گزین احسان و نیکوکاری بستگان نسبی خود را در مقابل عقوق از ناحیه‌ی آن‌ها مسأله دارد.

گروه سوم: اقربین، نزدیکان و خویشانی هستند که ضرورتاً در محدوده‌ی ذوی‌الارحام جای ندارند؛ اماً به‌هر صورت به نوعی با انسان خویشی داشته و نزدیک‌اند. گاهی اینان در زمان حساس، به یاری انسان نمی‌شتاپند و فرد را تنها می‌گذارند. امام سجاد علی^ع این پدیده را بلا شمرده و از خدا می‌خواهد که یاری آنان شامل حالشان شود.

۱. فرقان (۲۵): ۲۹

۲. آل عمران (۳): ۱۶۰

۳. إِسْرَاءَ (۱۷): ۲۲

۱. بحار الأنوار ۷۴: ۸۱ .

۲. بحار الأنوار ۷۵: ۲۷۳

۳. بحار الأنوار ۷۴: ۶۱

نصرت ایشان شامل حالشان شود.

به هر حال، این خذلان از ناحیه‌ی مردم، دردآور است؛ از جانب آشنایان و نزدیکان، دردآورتر و از ناحیه‌ی خدای متعال، دردی بسیار جانکاه است که درمانی جز توبه و بازگشت به پیشگاه الهی ندارد، باشد که خذلان الهی به نصرت خداوند، بدل شود. از این‌رو باید از همه‌ی زمینه‌هایی که هر یک می‌تواند به گونه‌ای انسان را در معرض یکی از انواع خذلان‌ها قرار دهد، برحدز بود. باید این راه‌های نفوذ را شناخت و آن‌ها را چاره کرد.

[۲۱ - وَ مِنْ حُبِّ الْمَدَارِينَ تَصْحِيحُ الْمَقَةَ وَ مِنْ رَدَّ الْمَلَابِسِينَ كَرَمُ العَشْرَةِ وَ مِنْ مَرَارَةِ خُوفِ الظَّالِمِينَ حَلَاوةُ الْأَمْنَةِ]

مداور آن‌کس را گویند که نان به نرخ روز می‌خورد. این کلمه ریشه در لغت «دار» به معنی چرخیدن دارد و چه بسیارند کسانی که اساساً حب و بغضشان ریشه در این موضوع دارد. در کلام امام سجاد علیه السلام علاوه بر توجّه به این رذیله اخلاقی، این نکته نهفته است که حضرتش از خدای متعال می‌خواهد که محبت صوری چنین فردی تبدیل به دوستی واقعی شود؛ یعنی به‌طور غیرمستقیم، ترک عادت زشت از یک فرد و شمول محبت و دوستی از همان فرد مورد طلب قرار گرفته و این موضوع در مسائل اخلاقی و تربیتی قابل دقت است.

مَقَةَ از ریشه‌ی وَمِقَةَ مانند شقة از ریشه‌ی وَثِقَّهُ به معنی

دوست‌داشتن است. و میق و موّموق به معنی عاشق و معشوق است. در این صورت، مفهوم کلام امام علیه السلام می‌شود که: آن محبت صوری جای

درخواست‌ها و مراجعات را نوعی شرک بداند. خطای این نگرش روشن است.

پیشوای مقرّبان، علی علیه السلام در بیان معّرفی مخدول می‌فرماید:

«المخدول من له إلى اللئام حاجة». ^۱

نشانِ انسان رهاسده، آن است که حاجت به پیش ناکسان برد (از مردم پست و پلید طلب نماید).

از نشانه‌های خذلان، بنا به روایات «ایستان الحُوَّان» ^۲

«امین گردانیدن - یا امین دانستن - خائنان» و «استحسان القبیح» ^۳ «نیکو شمردن قبیح» «مَدَّ الْجَهْل» ^۴ «دست‌یار جهل» است. خذلان، موجب «الاستهانة بحقوق الاخوان» ^۵ سبک شمردن حقوق برادران می‌گردد و اساساً رنج و حرمانی عمیق در پی دارد که: «الحرمان خذلان» ^۶.

با همین عنایت مختصر، معلوم می‌شود که خذلان چه پی‌آمدھای تأسف‌باری در پی دارد. بار دیگر به این نکته تذکر می‌دهد که اگر این خذلان از ناحیه‌ی خداوند متعال صورت گیرد، به مراتب این پیامدھا سخت‌تر و جان‌کاه‌تر خواهد بود.

از این‌جا مشخص می‌گردد که چرا امام علیه السلام از خدا می‌خواهد که از چنین اتفاقی از ناحیه‌ی آشنایان نزدیک خود، مصون بماند و به جای آن

۱. غرر و درر: ۱۵۴۱. ۲. همان: ۹۲۷۹.

۳. همان: ۹۴۰۵. ۴. همان: ۷۱۸.

۵. همان: ۹۴۱۲. ۶. همان: ۱۰۰.

در شمار رذائل اخلاقی است - تا وفای به عهد که از جمله اخلاق پسندیده است، به چشم می خورد. هم از ظلم و انواع آن سخن به میان آمده و هم به تقيه و مداراة پرداخته شده است. به هر حال، اين دو جلد گنجينه‌ی گران‌بهائي است که حتی مطالعه‌ی فهرست آن می‌تواند بسیار آموزنده باشد.^۱

امام سجّاد^ع در پایان این بخش، از خداوند می‌خواهد که تلخ کامی ناشی از نامنی از ظالمان را برای حضرتش به شیرینی ایمنی تبدیل سازد. جای‌گزینی حلاوت برای تلخی و امنیت برای نامنی، امری است که حضرتش بر آن پای فشرده‌اند و از خدای متعال طلب می‌نمایند. بار دیگر در اینجا حوزه‌ی وسیع اخلاق در مکتب دین به چشم می‌آید؛ زیرا که ظلم و امنیت، دو مقوله‌ی مهم و اساسی از مقولات اجتماعی است. در نظر او لیه چنین می‌نمایند که این دو مقوله باید در جای دیگری از آن سخن رانده شود - و نه در دعای «مکارم‌الاخلاق و مرضی‌الافعال»؛ اما در این مکتب شاهدیم که حتی ظلم و امنیت را به لحاظ ریشه‌ای، باید در مسائل اخلاقی جست و جو نمود.

ظلم در مکتب دین «ام الرذائل»^۲ خوانده شده است و جرم و خطای فراموش ناشدنی نام گرفته است که: «الظلم جرم لاينسى».^۳ مؤمن

۱. گزیده‌ای از روایات این مجلدات بحار الانوار، همراه با ترجمه فارسی - و گاه توضیح مختصر - در کتابی تحت عنوان «همزیستی و معاشرت در اسلام» نوشته استاد فقید سید علی کمالی ذفولی (چاپ تهران: انتشارات اسوه) منتشر شده است (ویراستار).
۲. غرر و درر: ۸۰۳. همان: ۱۳۷۹.

خود را به محبت واقعی و عمیق بدهد. ملابس آن کس را گویند که پوشش بر خود گرفته و رفتارش به‌واقع در پشت یک سلسله مسائل صوری نهفته شده است. وقتی این فرد زبان به انکار و دست به طرد و رد می‌گشاید، آزارش بسیار مؤثر است. لذا حضرتش از خدای متعال می‌خواهد که نابسامانی حاصل از این رویارویی را به زیبایی زندگی و حُسن معاشرت تبدیل فرماید؛ ارزشی که بسیاری از افراد، از آن بی‌بهره‌اند.

بد نیست بداییم که در اوآخر کتاب شریف اصول کافی زیر عنوان «كتاب العشره» روایات فراوانی در ابواب مختلف مرتب با «زیستن در میان جمع» گردآوری شده است. این روایات، از نحوه‌ی سلوک با مردم تا آداب نامه‌نگاری را در بر گرفته و از اهانت در مجلس گرفته تا رفتار با هم‌سفر را شامل می‌شود. در این میان طیف بسیار گسترده‌ای مطرح می‌شود که همه در زمینه‌ی آداب معاشرت با مردم است. اگر به این نکات ریز بها داده شود، زندگی بسیار زیبا خواهد شد و بی‌توجهی به همین رهنمودهای به‌ظاهر ساده، محیط زندگی را به جهنه‌ی سوزان تبدیل می‌کند که همه از یکدیگر وحشت دارند و از هم فاصله می‌گیرند و به جای احساس امنیت در کنار هم‌نوع خود، به شدت خائف و ترسان‌اند. مرحوم علامه‌ی مجلسی نیز دو جلد از مجلدات مجموعه‌ی ارزنده‌ی بحارالأنوار - یعنی مجلدات ۷۴ و ۷۵ را به کتاب العشره (آداب معاشرت با دیگران) اختصاص داده و صدھا روایت در ابواب مختلف گردآورده است. در این میان، از نکوهش مکر و خدیعه و غیش - که همه

بخش ششم

۶

«اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ، وَاجْعِلْ لِي يَدًا عَلَى مَنْ
ظَلَمَنِي وَلِسَانًا عَلَى مَنْ خَاصَمَنِي وَظَفَرًا بِمَنْ عَانَدَنِي، وَهَبْ
لِي مَكْرًا عَلَى مَنْ كَايَدَنِي وَقُدْرَةً عَلَى مَنْ اضْطَهَدَنِي وَتَكْذِيبًا
لِمَنْ قَصَبَنِي وَسَلَامَةً مِنْ تَوْعِدَنِي، وَفَقْنِي لِطَاعَةً مِنْ سَدَّدَنِي
وَمَتَابِعَةً مَنْ أَرْشَدَنِي»

مطلوب این بخش از کلام امام در نگاه اوّلیه به دو قسمت تقسیم می شود: از نه درخواست مطرح شده هفت مورد آن نسبت به کسانی است که هر یک به گونه ای برای فرد، خطرآفرین می باشند و انسان باید در قبال آنها موضع داشته باشد. اما دو مورد دیگر مربوط به کسانی است که فرد می تواند و باید از همراهی آنان بهره مند شود. به طور خلاصه هفت درخواست مذکور عبارتند از: قدرت در برابر ظلم، زبان گویا در قبال مخاصمه و رویارویی، پیروزی در مقابل دشمنی، طرح در مقابل مکرو حیله، قدرت در مقابل قهر و غلبه، توان ابطال در برابر زبان نکوهشگر، ایمنی در برابر تهدید

اما دو مورد پایانی عبارت است از: توفیق در پیروی در قبال رهنمایی صحیح و استوار، متابعت از هدایتگر راستین. برای فهم معنای این بخش باید معانی لغت‌های تخاصم، مکر، کید، اضطهاد، قصب (برای قسمت اوّل) و سداد و رشد (برای قسمت دوم) روشن گردد.

آن کس است که: «لَا يَظْلِمُ وَلَا يَتَأْثِمُ»^۱ نه ستم روا می دارد و نه گردگناه می گردد. به ما هشدار داده اند که: «إِيَّاكُ وَالظُّلْمُ فِإِنَّهُ يَزُولُ عَمَّنْ تَظَلَّمَهُ وَ
يَبْقَى عَلَيْكُ»^۲. سرانجام این که ظلم، نعمت‌ها را زایل می کند که: «بِالظُّلْمِ
تَزُولُ التَّعْمُ»^۳ و سزاست که چنین رذیله‌ی اخلاقی در طرف مقابل، خوف آورده برا کامش تلخی بنشاند و جویای امنیت و شیرین کامی ناشی از آن باشد، چرا که: «رَفَاهِيَةُ الْعِيشِ فِي الْأَمْنِ»^۴. آسودگی زندگی تنها و تنها در پناه ایمنی است و نعمتی دوست داشتنی تر از امنیت و گوارانی از آن نیست که: «لَا نِعْمَةُ أَهْنَأَ مِنَ الْأَمْنِ»^۵.

به هر حال، در این بخش از دعا از خدا خواستیم که محبت، موّدت، اعتماد، دوستی، نیکی، یاری، حسن معاشرت و ایمنی و امنیت به ما عطا فرماید. هر یک از این عوامل در جای خود نقش سازنده‌ای در زندگی فردی و اجتماعی ما دارد. متقابلاً با به بیان امام معصوم از اخلاق نکوهیده، از جمله دشمنی، حسد، سوء‌ظن، عقوق، خذلان، رنگ‌برنگ‌شدن و نان به نرخ روز خوردن، لباسی دیگر در بر گرفتن و راه ستم پیشه نمودن بگریزیم.

۱. همان: ۱۳۸۳. ۲. همان: ۲۶۴۳.

۳. همان: ۴۲۳۰. ۴. همان: ۵۴۳۸.

۵. همان: ۱۰۹۱۱.

﴿وَ مَكْرُ السَّيِئِي وَ لَا يَحْقِيقُ الْمَكْرُ السَّيِئِي إِلَّا بِأَهْلِهِ﴾^۱

قید سیئی می‌رساند که مکر می‌تواند گاهی ناپسند و گاهی پسندیده باشد. در نگرش کلی به آیات قرآن، هرجا که مکر به خدا نسبت داده می‌شود، معنی پسندیده‌ی آن مورد نظر است:

﴿وَ مَكْرُوا وَ مَكْرَ اللَّهِ وَ اللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ﴾^۲

و آن جا که سخن از مکر مردم است، معمولاً معنی مذموم آن مورد نظر می‌باشد. اگر معنی تدبیر مخفی را لاحاظ کنیم، اساساً هر دو طرف را می‌گیرد؛ یعنی که فرد با طرح و نقشه می‌خواهد کاری انجام دهد و خدای متعال به تدبیری برتر با او مقابله می‌نماید.

به هر حال، امام سجاد علیهم السلام از خدا می‌خواهد که: به من توان تدبیری را ارزانی دار تا بتوانم در مقابل کسی که به من کید و حیله روا می‌دارد، ایستادگی نمایم و متقابلاً قدرت طریحی علیه او را داشته باشم.

کید به معنی حیله، مکر، بدستگالی، جنگ و از ریشه‌ی کاد به همین معانی است. وقتی هم به خدا نسبت داده می‌شود مراد از کید الله مجازات مکاران از سوی خداوند، آنهم بوسیله مکر خود آنان است. این لغت به معنی زمینه‌سازی و اسباب‌چینی، دسیسه و تزوییر و نیرنگ نیز به کار رفته است.

با این توضیحات معلوم می‌شود که چرا امام علیهم السلام از خدای متعال برای رویارویی با کائد یعنی فرد فریب‌کار و نیرنگ‌باز، از خداوند، مکر

﴿وَ اجْعَلْ لِي يَدِاً عَلَى مِنْ ظَلْمِنِي وَ لِسَانًا عَلَى مِنْ خَاصِمِنِي وَ ظَفَرًا بِمِنْ غَانِدِنِي﴾

تخاصم: از ریشه‌ی خصم به معنی دشمنی است؛ اما عمدتاً به آن نوع دشمنی گفته می‌شود که در بحث و گفت‌وگو و جدال شدید، تجلی می‌کند که آن را مخاصمه نیز گویند.

﴿هَذَانِ خَصْمَانِ اخْتَصَمُوا فِي رَبِّهِمْ﴾^۱

﴿لَا تَخْتَصِمُوا لَدِيْ وَ قَدْ قَدِّمْتَ إِلَيْكُمْ بِالْوَعِيدِ﴾^۲

در این آیات و نظیر آن‌ها موضوع جدال لفظی لاحاظ شده است.

لذا امام سجاد علیهم السلام فرماید:

«لِسَانًا عَلَى مِنْ خَاصِمِنِي»

﴿وَهُبْ لِي مَكْرًا عَلَى مِنْ كَائِدِنِي﴾^۱

مکر به معنی فریتن است. مکرالثوب به معنی رنگ‌کردن لباس است. به معنی زرنگی و نیرنگ و زیرکی هم آمده است. در معنی تدبیر هم به کار رفته، خواه در کار بد و یا در کار خوب صورت گیرد. در مفرادات و اقرب الموارد گفته شده که مراد از مکر، آن است که شخص را به حیله‌ای از کارش منصرف کنی و به دو نوع محمود و مذموم منقسم است که در مورد کارهای خوب و بد انجام می‌گیرد. المنار می‌گوید: مکر در اصل تدبیر مخفی است. قرآن مجید این قید را در مکر تأیید می‌نماید، آن جا که می‌فرماید:

قصب به معنی بریدن و جدا کردن گوشت است. اسم فاعل آن قصاب میباشد. به معانی بازیستادن از خوردن قبل از سیری، بازداشتن کسی از خوردن آب قبل از سیری از طعام، دشنامدادن و دیگر معانی از این ردیف آمده است. اگر کسی زبان به دشنام و بدگویی انسان گشود، فرد باید توان چاره‌ای داشته باشد. امام سجاد علیه السلام از خدا چنین توانی را طلب میکند که آن بدگویی‌ها را باطل و بیاثر سازد. این نشان می‌دهد که به هر صورت شخصیت فرد، از ناحیه‌ی این کار در خطر است. لذا باید آن را چاره نماید و نمی‌توان از کنار این مسأله بی‌هیچ چاره‌جویی گذشت.

[۲۶ - و فقنى لطلاعة من سددنى]

سداد: تسدید در لغت از ریشه‌ی سدّ به معنی محکم ساختن، استواری بخشیدن، راست و درست کردن، پایداری، میانه‌روی در قول و فعل آمده است. انسان همواره نیازمند چنین استواری و استحکام و حرکت بر مسیر اعتدال است. حال اگر کسی از سرِ خیرخواهی ما را به کار و راهی فراخواند که نتیجه‌اش چنین سداد و استواری باشد، باید که از او اطاعت نماییم. امام علی علیه السلام برای چنین حالتی از خداوند توفیق می‌طلبد. آن‌جا که حضرتش چنین کند و چنین بخواهد، طبیعی است که نیاز ما به مراتب افزون‌تر و گسترده‌تر باشد.

[۲۷ - و متابعة من أرشدنى]

رشد به معنی هدایت عقل، شعور، هوشیاری و آگاهی و بهراه آمدن است. رَشَدَ یعنی: آموخت، راهنمود، نصیحت کرد. مرشد نیز به معنی هدایتگر و راهنمای است. انسان باید آن‌جا که راهنمایی راستین داشت - و

یعنی تدبیر و طرح پنهان را طلب می‌نماید؛ یعنی دقیقاً ابزاری را از خدا می‌خواهد و سلاحی را طلب می‌کند که ویژگی آن بی‌اشرکردن سلاح طرف مقابل است. اگر با این دقّت و ریزبینی به مطلب امام علی علیه السلام دقت شود، آن وقت انسان در جریان زندگی به خاطر ساده‌دلی و ساده‌لوحی دچار خسaran و زیان و متحمل ضربه از سوی مردم نادرست نخواهد شد. یعنی که خلاصه:

«فَنَ اعْتَدَى عَلَيْكُمْ فَاعْتَدُوا عَلَيْهِ بِمَا اعْتَدَى
عَلَيْكُمْ»^۱

مؤمن ظلم نمی‌کند اما منظم (ظلم پذیر) هم نمی‌شود. این خود نشان شخصیت والا و بالای فرد مؤمن است که ایمان هرگز از او عنصری ساده‌لوح و فریب پذیر نخواهد ساخت.

[۲۴ - و قدرة على من اضطهدنى]

اضطهاد، عز ماده ضمهد است که بنا به قاعده ابدال حروف به این صورت درآمده است. نظیر صبر در اصطبار و ضرر در اضطرار. معنای آن نزدیک به زهد است، یعنی بی‌اعتنایی و بی‌رغبتی و به تعبیری دیگر - در جمله‌ی امام علی علیه السلام - کوییده‌شدن و از دور خارج گردیدن؛ یعنی که حضرتش از خدای متعال می‌خواهد که ایشان را قدرتی دهد که در چنین معركه‌ای مقهور واقع نگردد.

[۲۵ - و تکذيباً لمن قصبنى و سلامة فمن توعدنى]

گیرد و سزاست که چنین زمینه‌سازی صرفاً از خدای متعال طلب شود. مکر: دو مفهوم مورد اشاره در کلمه‌ی مکر را در روایات نیز می‌توان شاهد بود. آن جا که انسانی مکر پیشه کند و حیله ورزد و طرح باطلی را دنبال کند، مشمول روایاتی از این دست است که «إِيَّاكُ وَ الْمُكْرَرُ إِنَّ الْمُكْرَرَ لَخُلُقٌ ذَمِيمٌ».^۱ تا جایی که این مکر، آفت هوشمندی انسان می‌گردد که «آفة الذّكاء المُكْرَرُ».^۲ رواست که انسان‌ها نسبت به اطرافیان خود بیدار باشند، و گرنه: «مَنْ أَمْنَ مُكْرَرًا لَقِيَ الشَّرَّ».^۳

آن جا که خداوند و مکر در این مقوله مطرح می‌گردد، اولًا هیچ کس نباید از این تدبیر خداوندی غافل باشد که: «مَنْ أَمْنَ مُكْرَرًا لَهُكَ».^۴ ثانیاً بداند که اگر بخواهد نسبت به مردم مکر ورزد، این عمل ناپسند پیش از همه دامن خود او را فراخواهد گرفت که: «مَنْ مُكْرَرًا لَهُكَ».^۵ بداند که اگر بخواهد نسبت به مردم، گردن گیر خود انسان خواهد شد.

رشد: در منطق دین، راه رُشد روشن است؛ چرا که «قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشُدُ مِنَ الْغَيِّ».^۶ این مردم‌اند که به سوء اختیار خویش حتی با دیدن راه رشد، آن را برمی‌گزینند: «وَ ان يروا سبیل الرّشاد لا يتخيذوه سبیلا».^۷ در مقابل این قرآن است که اگر به او روی آوریم، این پیام او را برگرفته‌ایم

نه هر کس که داعیه‌ی راهنمایی دارد- از او متابعت و پیروی نماید. امام با آن که خود بر بلندای علم و عصمت ایستاده‌اند، مع الوصف از خدای متعال می‌خواهند که این خصلت پسندیده یعنی «پیروی از راهنمایی» را به ایشان مرحمت فرماید.

[تکمله توضیحات بخش هفتم]

در پایان توضیحات این بخش، به نقل چند آیه و روایت پیرامون برخی واژه‌های مطرح در این قسمت از دعا می‌پردازیم تا بهره‌وری افزون‌تری حاصل آید.

توفيق، امير المؤمنین علیه السلام در باب توفيق می‌فرمایند:

«لا قائد كال توفيق».^۱

و امام باقر علیه السلام می‌فرمایند:

«لا نعمة كالعاقبة و لا عاقبة كمساعدة التوفيق».^۲

يعني که باید توفيق را از خداوند خواست تا رفیق راه شود و ما را به مقصد برساند. اگر مساعدت او در کار نباشد، معلوم نیست تلاش‌های ما نتیجه‌بخش گردد و همه‌جا باید این توفيق از خدا درخواست شود. کریمه‌ی «وَ مَا تَوْفِيقٌ إِلَّا بِاللّٰهِ»^۳ در قرآن مجید، یادآور این واقعیت است. دقّت در ریشه‌ی این کلمه یعنی «وفق»، این حقیقت را می‌رساند که خدای متعال زمینه‌های وفق، تطبیق و انطباق را در تلاش فرد فراهم می‌آورد که این تلاش، نتیجه‌بخش و بر وفق هدف و غرض اوّلیه صورت

.۱. همان: ۳۹۲۰.

.۲. غرر و درر: ۲۷۰۵.

.۳. همان: ۸۳۷۵.

.۴. همان: ۸۳۷۳.

.۵. بقره (۲): ۲۵۶.

.۶. أعراف (۷): ۱۴۶.

.۷. نهج البلاغه، حکمت ۱۱۳.

.۸. بحار الأنوار ۷۸: ۱۶۹.

.۹. هود (۱۲): ۸۸.

بخش هفتم

٧

«اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَسَدِّدْنِي لَآنَ أُعَارِضُ مِنْ
غَشِّيَ بِالنُّصْحِ، وَاجْزِيَ مَنْ هَجْرَنِي بِالبَرِّ، وَاثِيبَ مَنْ حَرَمَنِي
بِالبَذْلِ، وَأُكَافِي مَنْ قَطْعَنِي بِالصَّلَةِ، وَأَخَالِفَ مَنْ أَغْتَابَنِي إِلَى
حُسْنِ الذِّكْرِ، وَأَنْ اشْكُرَ الْحَسْنَةَ وَأَغْضِيَ عَنِ السَّيِّئَةِ».

روح حاکم بر این بخش از دعا، تدارک شخصیتی والا و انسانی بزرگوار، از راه پرورش‌های اخلاقی و تقویت صفت‌های پسندیده می‌باشد؛ به این معنی که انسان به گونه‌ای تربیت شود که در مواجهه با بدی‌ها خوبی پیشه کند. به راستی اگر انسانی بتواند آگاهانه و از سر تدبیر، خیانت را با مهربانی و نصیحت و جانبداری، ترک و دوری را با نیکویی، تحریم را با بذل و بخشش، قطع رابطه‌ی خویشان را با صله‌ی رحم و سرانجام، غیبت را با ذکر خیر پاسخ گوید، چه دنیا‌یی پیش رو داریم؟ اساساً اگر کسی به گونه‌ای شخصیت خود را شکل دهد که سپاس‌گزار نیکویی‌ها و چشم‌پوش از بدی‌ها و پلیدی‌ها باشد، آیا زندگی را هم برای خود و هم برای اطرافیانش شیرین نمی‌کند؟

این شخصیت را با فردی مقایسه کنیم که خون را با خون، بدی را با بدی، ستم را با ظلمی افرون تر، ناجوانمردی را با ناجوانمردی بدتر و خلاصه هر کار ناپسندی را با ناپسندی افزون تری پاسخ می‌دهد. به راستی در مقایسه‌ی بین این دو نفر، کدام‌یک آسوده‌تر زندگی می‌کنند و اطرافیان کدام‌یک آسیب‌ناپذیر تر از رفتار هر یک از آن دو هستند؟ رواست که کدام شخص و شخصیت در جامعه‌ی انسانی رواج و اوج

که «فَلِيَسْتَجِيْبُوا لِي وَلَيُؤْمِنُوا بِي لَعَلَّهُمْ يَرْشَدُونَ».^۱ آنان که به این هدایت پشت کنند هرگز راهنمای راستینی نخواهند یافت: «وَمَنْ يَضْلُلْ فَلن تَجِدْ لَهُ وَلِيًّا مَرْشِدًا».^۲ پیامبران خدا جز راه رشد نمی‌نمایانند: «مَا أَهْدِيْكُمْ إِلَّا سَبِيلَ الرِّشادِ».^۳ آنان که سر در پی این راه نهاده و راهنمایی پیامبران خدا را به گوش جان پذیرند و بر آن مسیر گام گذارند، ظ در منطق دین «أُولَئِكَ هُمُ الرَّاشِدُونَ».^۴ خوانده شده‌اند. هم اینان‌اند که همواره در جست‌وجوی این راه رشدند که «رَبَّنَا آتَنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً وَهَيَّئَ لَنَا مِنْ أَمْرِنَا رِشَادًا».^۵

۱. بقره (۲): ۱۸۶ .۲. کهف (۱۸): ۱۷

۳. غافر (۴۰): ۲۹ .۴. حجرات (۴۹): ۷

۵. کهف (۱۸): ۱۰

خطاب درس آموز به پیامبر گران قدر اسلام آمده است: «فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاستغفِرْ لَهُمْ وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ»^۱.

مقصود از ذکر این مطالب، بی تفاوتی و پذیرش ذلت و خفت و یا ظلم پذیری و واکنش‌های منفی از این ردیف نیست. اصل «فَنَّ اعْتَدَى علیکمْ فَاعْتَدُوا عَلَيْهِ بَمِثْلِ مَا أَعْتَدَى عَلَيْكُمْ»^۲ همچنان معتبر است. می‌دانیم که در همه‌جا، گریز از اعدال و گرایش یک‌جانبه و نگرش‌های یک‌بعدی، آفتی است که به جان حقایق اعتقادی و به تبع آن واقعیت‌های رفتاری انسان‌ها افتد و آن‌ها را از پای درمی‌آورد. مهم آن است که با تدارک شخصیتی آن‌چنان و با تحملی گسترده، در عین حال آن‌جا که ضرورت انکارناپذیر «مقابله به مثل» پیش آید، از اعمال آن عاجز نباشیم ضمن آن‌که هرگز اصل را بر انتقام جوئی و تلافی و قصاص نگذاریم.

گیرد؟ قطعاً عقل سالم راه و رسم اوّلی را توصیه می‌کند.

صد البته که این نه بدان معنی است که واقعیات فردی و اجتماعی نادیده گرفته شود و همه‌جا منش صلح کل پیشه گردد؛ بلکه این کار صرفاً با توجه به واقعیت «الإِنْسَانُ عَبِيدُ الْإِحْسَانِ» و در راستای احیای منش «سبقت رحمته غضبه» صورت می‌گیرد. انسان به هر حال مقهور عاطفه و مهربانی است، هر چند که طاغی و سرکش باشد. خدای متعال نیز دامن رحمتش بر گستره‌ی غضبیش سبقت گرفته است.

اگر چنین روحیه‌ای در مردم جامعه‌ای شکل گیرد و مردم از مقابله به مثل - به ویژه در مقولاتی از این ردیف - پرهیز نمایند، جوّ تفاهم و دوستی، به مرور در میان مردم رایج می‌شود، عطر این همدلی فضای شهر و دیارشان را خواهد گرفت. آنگاه قواعد و قوانین جنگل که به زورمداری بها داده و تنها و تنها آن منطق را ترویج می‌کند، رفتارهای جایگاه خود را در جامعه‌ی انسانی به فضای مهربانی و تحمل و چشم‌پوشی از خطاهای خلاصه آرامش خاطر خواهد داد.

این همان روحیه‌ای است که قرآن مجید با آیاتی نظیر «و إِذَا مَرَّوا باللّغُو مَرَّوا كَرَاماً»^۳ و «إِذَا خَاطَبُهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا»^۴ در صدد تدارک آن است.

این همان شخصیت والایی است که اسلام در صدد القای آن به فرد مسلمان است که: «وَالْكَاظِمِينَ الْغَيْظَ وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ»^۵ و در

الصالحين^١

آنگاه از زبان پیامبرانی چون ابراهیم و سلیمان و یونس علیهم السلام می‌فرماید:

﴿رَبُّ هَبْ لِي حَكْمًا وَ الْحَقِيقَى بِالصَّالِحِينَ﴾^٢

و یا:

﴿وَ ادْخُنِي بِرَحْمَتِكَ فِي عِبَادِكَ الصَّالِحِينَ﴾^٣

و یا:

﴿فَاجْتَبِاهُ رَبُّهُ فَجَعَلَهُ مِنَ الصَّالِحِينَ﴾^٤

چنین است که صالحین در منطق قرآن در ردیف پیامبران، صدّیقین و شهدایی قرار گرفته‌اند که جملگی متنعم به نعمت‌های الاهی هستند:

﴿فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَ الصَّدِّيقِينَ وَ الشُّهَدَاءِ وَ الصَّالِحِينَ﴾^٥

از این روی، که خدای متعال به مصدق (و هو يتولى الصالحين)^٦ خود متکفل امور صالحین است که این جایگاهی بس رفیع است.

[٢٩ - وأَبْسَطِي زِينَةَ التَّقِيِّينَ]

همچنین در وصف متّقین در قرآن می‌خوانیم که خداوند همراه متّقین است (وَ اتَّقُوا اللَّهُ وَ اعْلَمُوا إِنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقِّينَ)^٧. آنان را دوست دارد

١. عنکبوت (٢٩): ٩.

٢. شعراء (٢٦): ٨٣.

٣. نمل (٢٧): ١٩.

٤. قلم (٦٨): ٥٠.

٥. نساء (٤): ٦٩.

٦. اعراف (٧): ١٩٦.

٧. بقره (٢): ١٩٤.

بخش هشتم

٨

«اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَ حَلِّنِي بِحَلْيَةِ الصَّالِحِينَ وَ أَبْسِنِي، زِينَةَ الْمُتَّقِّينَ فِي بَسْطِ الْعَدْلِ، وَ كَظِيمِ الْغَيْظِ، وَ اطْفَاءِ النَّائِرَةِ، وَ ضَمِّ أَهْلِ الْفَرَقَةِ، وَ إِصْلَاحِ ذَاتِ الْبَيْنِ، وَ افْشَاءِ الْعَارِفَةِ، وَ سِرْتِ الْعَائِبِهِ، وَ لَيْنِ الْعَرِيَّكَةِ، وَ خَفْضِ الْجَنَاحِ، وَ حُسْنِ السِّيرَةِ، وَ سِكْوَنِ الرَّبِيعِ، وَ طَيْبِ الْمَحَالَّةَ، وَ السَّبِقِ إِلَى الْفَضْيَّلَةِ، وَ اِيَّثَارِ التَّفَضُّلِ، وَ تَرْكِ التَّعْيِيرِ، وَ الْاِفْضَالِ عَلَى غَيْرِ الْحَقِّ، وَ القَوْلِ بِالْحَقِّ وَ اَنْ عَزَّ، وَ اسْتِقْلَالِ الْخَيْرِ وَ انْ كَثُرَ مِنْ قَوْلِي وَ فَعْلِي. وَ أَكْمَلَ ذَلِكَ لِي بِدَوَامِ الطَّاعَةِ وَ لِزُومِ الْجَمَاعَةِ، وَ رَفْضِ أَهْلِ الْبَدْعِ وَ مَسْتَعْمِلِ الرَّأْيِ الْمُخْرَعِ.»

[٢٨ - وَ حَلِّنِي بِعَلْيَةِ الصَّالِحِينَ]

در یک نگاه کلی به این بخش از دعای مکارم می‌بینیم که امام علیهم السلام زیبا از دو واژه صالحین و متّقین به دست داده ویژگیها شخصیت دارندگان دو ویژگی صلاح و تقوی را تبیین می‌نماید. می‌دانیم که این دو گروه در قرآن مجید و روایات اهل‌البیت با تکریم و بزرگداشت والا یی یاد شده‌اند. به عنوان نمونه صرفاً به چند آیه‌ی قرآنی در این زمینه توجه می‌نماییم:

قرآن مجید می‌فرماید:

﴿وَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَنُدْخِلَنَّهُمْ فِي

ناراستی‌ها و عوامل تهدیدکننده‌ی اصالت‌های مکتبی به‌چشم می‌خورد. این‌همه عنوانین متعدد، آن‌گاه اهمیت افرون‌تری می‌یابد که بینیم آن‌حضرت این مسائل را در دل بخشی از دعای «مکارم الأخلاق و مرضی الأفعال» یعنی در مقوله‌ی اخلاق بیان داشته است. در اینجا بار دیگر گستره‌ی فراگیر اخلاق را در مکتب دین شاهد هستیم. مثلاً «فرونشاندن آتش فتنه» در کنار «فروبردن خشم» نشسته است که اوّلی اخلاق اجتماعی و دومی رفتار فردی است. نیز: «تلاش در برقراری دوستی مجده میان اشخاص» - که امری اجتماعی و در راستای تقویت بنیان‌های اجتماعی است - همراه با «فروتنی» بیان شده که امری شخصی و از جمله اخلاق پسندیده‌ی فردی است.

توجه به این عنوانین می‌تواند نقش اساسی در اصلاح ساختار فکری و اعتقادی فرد را همراه با اصلاح عملکردهای او تدارک نماید. این همان ضرورت انکارناپذیری است که ابني این انسانی خود به مفهوم کامل کلمه به آن نیازمندند. واگذاری هر یک از این دو، کار را به انجام نمی‌رساند و یکی از دو بال مورد نیاز برای پرواز در آسمان زندگی و حرکت در مسیر آگاهی و ترقی را از انسان می‌ستاند؛ چرا که هرگز نمی‌توان به اعتقاد بدون اثرگذاری در اخلاق و رفتار اعتماد کرد یا به اخلاق بی توجه به ضرورت برخورداری آن از پشتونه‌ی قوی اعتقادی و فکری تکیه نمود.

مفاهیم گسترده‌ی واژه‌هایی چون «عدل»، «حسن سیرت»، «دوم بندگی»، «همراهی با جمع» و ... از چنان جامعیتی برخوردار است که

﴿فَإِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ﴾^۱ اوست که آنان را به درستی می‌شناسد: ﴿وَ اللَّهُ عَلِيمٌ بِالْمُتَّقِينَ﴾^۲ و بهشت جاودانه‌ی خود را برای آنان آماده نموده است؛ همان بهشتی که ﴿عِرْضَهَا السَّمَاوَاتُ وَ الْأَرْضُ أُعِدَّتْ لِلْمُتَّقِينَ﴾^۳ تنها پذیرای اعمال آنان است: ﴿إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ﴾^۴ و سرانجام نیز در پند برای متقین است: ﴿هَدَىٰ وَ مَوْعِظَةٌ لِلْمُتَّقِينَ﴾^۵ و سرانجام نیز در برپایی حکومت صالحان، جهان به کام متقین خواهد شد که ﴿وَ الْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ﴾^۶.

حال که ترسیم زیبای قرآن از دو شخصیت قرآنی صالح و متقی را دیدیم، به کلام امام سجاد علیه السلام توجّهی دوباره می‌کنیم که چگونه از خداوند می‌خواهد تا به زینت صالحین و متقین آراسته گردد.

نکته‌ی بعدی آن است که حضرت سجاد علیه السلام قرار گرفتن در زمرة‌ی این دو گروه را برای خود، به عنوان زیور و آرایشی بیرونی، از خداوند متعال می‌خواهد، کنایه از این‌که علاوه بر درون پاک و بی‌آلایش، آرایش ظاهری نیز - آن‌جا که نمایانگر آن درون نورانی است - خود ارزشی وال است.

نکته‌ی سوم این‌که با دقّت در ۲۲ ویژگی که امام علیه السلام برای این دو گروه (صالحین و متقین) بر شمرده است، آمیزه‌ی شگرفی از مسائل اعتقادی، اخلاقی، فردی، اجتماعی و رفتاری و نیز موضع‌گیری در قبال

۱. آل عمران (۳): ۷۶. ۲. آل عمران (۳): ۱۵.

۳. آل عمران (۳): ۱۳۳. ۴. مائدہ (۵): ۲۷.

۵. مائدہ (۵): ۴۶. ۶. اعراف (۷): ۱۲۸.

این مهم جز با تدارک این روحیه (گریز از ظلم و تلاش در راه برقراری عدل در تمامی عرصه‌ها) در عمق جان فرد امکان‌پذیر نیست. این کار را باید از حوزه‌های کوچک و تا سر حد امکان نزدیک به خود آغاز نمود. بسا کاستی‌ها که انسان در این زمینه دارد و آگاهانه یا ناخودآگاه، به محض رویارویی با واژه‌ی عدل، آن را از دیگران و در حوزه‌های گسترده طلب می‌کند، حال آن‌که باید این مهم را ابتدا در خود و سپس در شعاع نزدیک به خود جست و جو کند.

اگر چنان کرد و چنین شد، آن‌گاه این روحیه در او شکل و نظر می‌گیرد. و چنین انسان والا یی در هیچ‌یک از عرصه‌های فردی و اجتماعی جز به عدل نمی‌اندیشد و جز به عدل رفتار نخواهد کرد.

[۳۱- کظم الغیظ]

کظم غیظ : قرآن مجید در وصف افراد متّقی می‌فرماید:

﴿الَّذِينَ يَنْفَعُونَ فِي السَّرَّاءِ وَالضَّرَّاءِ وَالْكَاظِمِينَ

الغیظ وَالعافِينَ عَنِ النَّاسِ وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ﴾^۱

راغب اصفهانی، غیظ را، «خشم شدید» معنی و نغیظ را «اظهار غیظ» معنی می‌کند. آیه‌ی قرآنی «تکاد تمیّز من الغیظ»^۲ که در وصف آتش جهنّم آمده، بدین معنی است که گویی آتش از شدت غیظ و غصب پاره‌باره می‌شود و شراره و شعله می‌کشد. در آیه‌ی دیگر آمد: «سمعوا ها تغیظاً»^۳ یعنی می‌شنوند که آتش اظهار غیظ می‌کند و صفير می‌کشد.

۱. آل عمران (۳): ۱۳۴

۲. ملک (۶۷): ۸

۳. فرقان (۲۵): ۱۲

پرداختن به هر یک از آن‌ها تفصیلی ویژه می‌طلبد و چه بسا که روند نگرش عمومی به دعا را مختل نماید؛ اما به هر صورت در حد ضرورت و با توجه به نکته‌ی بالا، می‌کوشیم تا ثمره‌ی بیان امام علیؑ در توضیح روش و منش فرد صالح و متّقی به گونه‌ای روشن به دست داده شود تا آنان که می‌خواهند این لباس زیبا را برابر تن جان خود کنند و به این زیور آراسته گردند، راه یابند و توشه برگیرند.

[۳۰- بسط العدل]

بسط عدل : غایت و نتیجه‌ی حرکت الاهی پیامبران در منطق قرآن مجید «ليقوم النّاس بالقسط»^۱ ذکر می‌شود؛ یعنی پیامبران آمده‌اند تا سرانجام مردم با تغییری در رفتار زشت، به میل خود به اقامه‌ی قسط و عدل پیردازند. در تعریف عدل نیز آمده است که «اعطاء كُلّ ذي حق حقّ»^۲ و برترین ویژگی حکومت امام عصر علیؑ گسترانیدن بساط عدل در گستره‌ی زمین ذکر شده است. در این صورت، ارزش والا گسترش و اقامه‌ی عدل در تمامی حوزه‌ها برای انسان روشن می‌شود.

بدین روی، فرد متعهد به مکتب اسلام و پای‌بند به ارزش‌های شیعی، باید همواره خود را در این میدان حسّاس، مسؤول بداند، از کوچک ترین حوزه‌ها این عدل‌گسترش را آغاز کند و در حد توان خود با منطقی روشن و منشی استوار، به گسترش آن در حوزه‌های دیگری روی آورد.

.۱

.۲

بلکه با فروبردن خشم (کظم غیظ) این آتش سرکش را فرو می‌نشاند. از سوی دیگر، باید توجه داشت کنترل این طغیان نفس، چه بسا انسان را از درگیرشدن در معركه‌هایی به مراتب هولناک تر محفوظ می‌دارد؛ زیرا که فروبردن خشم مثلاً در یک نزاع، قاعدتاً موجبات آرامشدن طرف مقابل را فراهم می‌آورد؛ حال آنکه اظهار خشم این حالت را تشدید نموده کار را به مراحل سخت‌تر می‌کشاند. پس بهتر آنکه انسان رنج تحمل و فروبردن خشم را به خود هموار سازد، تا از ورود در مرحله‌ای سخت‌تر و خطرناک تر مصون بماند. این همان حقیقتی است که امیر المؤمنین علیه السلام این چنین بدان اشاره می‌فرماید:

«کَمْ مِنْ غَيْظٍ تُجْرِعُ مُحَافَةً مَا هُوَ أَشَدُّ مِنْهُ.»^۱

در آموزش‌های دینی، انتقام‌جویی و غیظ‌ورزی، از جمله عواملی یادشده که می‌تواند موجبات رسوایی انسان را بهار آورد. لذا با هشدار اکید، مؤمنان مخاطب این کلام پیشوایشان مولا علی علیه السلام قرار گرفته‌اند که:

«لَا تَفْضُحُوا أَنفُسَكُمْ لَتُتَشَفَّوْا غَيْظُكُمْ. وَ إِنْ جَهَلَ عَلَيْكُمْ جَاهِلٌ، فَلِيَسْعُدَ حَلْمُكُمْ.»^۲

يعني که باید با مددخواهی از حلم و بردباری، به مقابله با غیظ و غضب برخاست و هرگز راه انتقام را انتخاب ننمود.

دقّت در همین ترسیم زیبا که در بیان قرآن مجید و کلام امام

همین چند آیه، واژه‌ی غیظ را تفسیر می‌نماید که با حرارت سرکش و غضب شدید پیوند خورده است. آنان که بتوانند نیروی سرکش غیظ را در نفس خود مهار نموده و زمام آن را خود به دست گیرند، در شمار متّقین و محسینین جای می‌گیرند و مورد محبت و علاقه‌ی خدای متعال قرار می‌گیرند. چنین است که «کظم غیظ» همواره به عنوان یک ارزش والا در فرهنگ و اخلاق دینی مطرح است و پیشوایان گرامی ما بر آن پای می‌فشنند، به حدّی که سیره‌ی آنان مالامال از جلوه‌های این فضیلت اخلاقی است.

در فرهنگ دینی، از این توان- فروبردن خشم- به عنوان ابزار آزمون مردم یاد شده، آن جا که امیر المؤمنین علیه السلام می‌فرماید: «عِنْدَ غُلَمَةِ الْغَيْظِ وَ الْغَضَبِ يُخْتَبِرُ حَلْمُ الْحَلَمَاءِ»^۱ یعنی که میزان بردباری مردم حلیم در این میدان آزموده می‌شود.

بد نیست بدانیم آن جا که این مهار یا فرونشاندن به عنوان یک ارزش در قاموس فرد مطرح نباشد، چنین شخصی جز با انتقام‌جویی آرام نخواهد گرفت و گویی تهبا این حالت است که آتش غیظ در نهاد فرد فرو می‌نشیند؛ اما امام علی علیه السلام در جمله‌ی کوتاه «مَنْ خَافَ اللَّهَ لَمْ يَشْفَ غَيْظَهِ»^۲ کنترل این روحیه انتقام‌جویی برای خوابانیدن شعله‌های سرکش غیظ و غضب را ثمره‌ی خوف از خدای متعال می‌داند.

آن کس که خوف خداوندی را در دل داشته باشد، نه با انتقام‌جویی

۱. غرر: ۶۹۶۸، ۲. غرر: ۱۰۲۴۰.

۱. غرر و درر: ۶۲۲۵، ۲. غرر: ۸۱۵۸.

ج. چه بسا اتفاق می‌افتد که انسان خشمگین، پس از فرونشستن خشم و به خود آمدن، از طرف مقابل خود عذرخواهی می‌کند. حال که چنین است، چه بهتر که اساساً زمینه‌ها و مقدمات کشانده به سرمنزل خشم را خود در اختیار گرفته و کنترل کند تا نیازی به این سرافکندگی و شرمگینی در پژوهش طلبی نباشد. امام علی^{علیہ السلام} در این زمینه می‌فرماید: «لَا يَقُومُ عَزْ الغَضْبَ بِذُلّ الاعْتِذَارِ»^۱; عزّت صوری خشم با خواری معدرت خواهی برابری نمی‌نماید.

د. غیظ و غضب آن جا رواست که پای اعتقاد به خدا در میان است و انسان در پیش روی، دشمنان سوگند خورده علیه خداوند را دارد. فرهنگ اعتقادی گاه می‌طلبید که انسان این خشم را بر سر دشمن آن فرهنگ فروزید. بدیهی است که این کار آن جا رواست که دشمن به میدان رویارویی و کارزار آمده باشد. و گرنه وقتی در میدان نیست و تلاشی در تقابل ندارد، مشمول این خشم ورزیدن و اقدام نخواهد بود؛ هر چند که دشمن باشد. پیامبر در وصف محمد بن ابی بکر، سال‌ها پیش از تولد او می‌فرماید:

«يَجْعَلُهُ اللَّهُ غَيْظًا عَلَى الْكَافِرِينَ وَالْمُنَافِقِينَ»^۲

امام صادق^{علیہ السلام} در دعای بعد از نماز خود نسبت به زوار امام حسین^{علیہ السلام} توصیفاتی بیان می‌دارد. از جمله ویژگی‌های آن‌ها به این خصوصیت اشاره می‌فرماید که آنان برای شادی پیامبر تو و فرمانبری ما

علی^{علیہ السلام} از چهره‌ی انسان‌های فروبرنده‌ی خشم به عمل آمده است، به خوبی تعبیر امام سجاد^{علیہ السلام} را گویا می‌نماید که حضرتش از آن به عنوان زینت پارسایان و زیور پاکان یاد نمودند.

در مورد غیظ چند مطلب دیگر نیز دانستنی است:

الف. راغب اصفهانی در مفردات در مورد کلمه‌ی غیظ گوید: «إذا وُصْفَ اللَّهُ سَبَحَانَهُ بِهِ فَإِنَّهُ يُرَادُ بِهِ الانتقام» یعنی آن‌گاه که خداوند متعال به این صفت خوانده شود، مراد از آن منتقم‌بودن حق متعال است و مراد از غائظ که یک‌بار در قرآن مجید به صورت جمع آمده که «إِنَّهُمْ لَنَا لَغَائِظُونَ»^۱ همان انتقام‌گیری است. (این آیه از زبان فرعون است که یاران حضرت موسی را گروهی اندک و بی‌مقدار شمرده و عملکرد آنان را موجب انتقام‌جویی نظام فرعونی از ایشان می‌داند).

ب. خشم‌گرفتن به مردم همواره نارواست؛ اما ناروادر از همیشه آن‌گاه است که انسان بر کسی خشم گیرد که او توان مقابله نداشته باشد. مولی الموحدین علی^{علیہ السلام} پی‌آمد چنین عمل نادرستی را مُردن و رنج‌بردن و ماندن در آن حال خشنناکی بر می‌شمرد و می‌فرماید: «مَنْ اغْتَاظَ عَلَى مَنْ لَا يَقْدِرُ عَلَيْهِ مَاتَ بِغَيْثِهِ»^۲. از این حالت در قرآن مجید به عنوان سرزنش و تنبیه یاد شده، آن‌جا که می‌فرماید: «قُلْ مُؤْتَوْا بِغَيْظِكُمْ»^۳. خلاصه آن که بدترین نوع خشم‌گیری و غیظ و غضب، خشم بر کسی است که او را یارای رویارویی نیست.

۱. شعراء (۲۶): ۵۵
۲. غرر: ۹۰۶۷

۳. آل عمران (۳): ۱۱۹

فرمودند: «... من اتّبع بصره ما في أيدي النّاس طال همّه و لم يشف غيظه»^۱. پس بجاست که انسان از این مقدمه که درنهایت وی را به آن مهلكه می‌کشاند، خود را دور نگه دارد.

و در روایات برای فروبرندهی خشم، پاداش‌های دنیوی و اخروی فراوانی ذکر شده است که از آن میان به پنج موضوع اشاره می‌نماییم:

۱- فروبرندهی خشم اجر شهید دارد: «مَنْ كَظِمَ غَيْظًا وَ هُوَ قَادِرٌ عَلَى إِنْفَادِهِ وَ حَلَمَ عَنْهُ أَعْطَاهُ اللَّهُ أَجْرَ شَهِيدٍ».^۲

۲- خداوند، فروبرندهی خشم را عزّت دوسرا می‌بخشد: «مَا مَنَّ عَبْدًا كَظِمَ غَيْظًا إِلَّا زَادَهُ اللَّهُ عَزْ وَ جَلْ عَزًّا فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ».^۳

۳- فروبرندهی خشم، ایمانی روزافزون می‌یابد: «مَنْ كَظِمَ غَيْظًا مَلِأَ اللَّهُ جَوْفَهُ إِيمَانًا».^۴

۴- فروبرندهی خشم- به ویژه در ماه رمضان- مشمول غفران خداوندی است: «مَنْ كَظِمَ فِيهِ غَيْظَهُ غَفَرَ اللَّهُ لَهُ».^۵

۵- فروبرندهی خشم جایگاه در بهشت دارد: «مَنْ صَرَّ عَلَى الظُّلْمِ

۱. بحارالأنوار ۷۰: ۳۱۷، ح ۲۵.

۲. پیامبر اکرم ﷺ، بحارالأنوار ۷۵: ۲۴۷.

۳. امیرالمؤمنین علیه السلام، بحارالأنوار ۷۱: ۴۰۹.

۴. پیامبر ﷺ، بحارالأنوار ۶۹: ۳۸۲.

۵. پیامبر ﷺ، بحارالأنوار ۹۶: ۳۶۱.

و «غَيْظًا أَدْخَلَهُ عَلَى عَدُوِّنَا» و پی‌جویی رضای تو، با این اعمال به این زیارت دست یازیده‌اند^۱؛ یعنی فروریختن خشم، و تنها بر دشمنان خدا و پیامبر و خاندانش و در ساحت دفاع از فرهنگ دین در مقابل تعرّض روا می‌باشد.

هـ کظم غیظ، در فرهنگ روایات آن‌جا ارزش والای تلقّی شده که انسان امکان کاربرد غیظ و غضب و توان شدت عمل و مقابله و انتقام‌جویی را داشته باشد و با این همه، زمام اختیار خود را به دست غضب نسپارد؛ بلکه آن را مهار نماید و الا فرد ضعیف‌النفسی که قدرت مقابله ندارد، فروبردن خشم‌ش در چنین مرتبه‌ای جای ندارد. در روایات فراوانی این مسأله مورد تأکید قرار گرفته که «مَنْ كَظِمَ غَيْظًا وَ هُوَ يَقْدِرُ عَلَى امْضَايِهِ»^۲ «مَنْ كَظِمَ غَيْظًا وَ هُوَ يَقْدِرُهُ عَلَى إِنْفَادِهِ».^۳ مثّل اعلای این نحوی فروبردن خشم را می‌توان در برخوردهای کریمانه ائمه معصومین علیهم السلام بازشت ترین رفتارهای دشمنان‌شان دید.

در فرهنگ روایات اهل‌البیت علیهم السلام «چشم دوختن به دارایی‌های دیگران»، از جمله عوامل مهم بروز حالت غیظ و غضب در انسان بیان شده است. سرّ این مطلب روشن است؛ چرا که انسان غیر متّقی با دیدن آن دارایی‌ها و ملاحظه‌ی وضعیت خود که فاقد آن‌هاست، ناخودآگاه به حالت خشم و غضب کشانیده می‌شود. لذا رسول خدا علیهم السلام در توضیح آیه‌ی «وَ لَا تَمْدُنْ عَيْنِيكَ إِلَى مَا مَتَّعْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِنْهُمْ زَهْرَةُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا»^۴

۱. بحارالأنوار ۱۰۱: ۳۰۳.

۲. بحارالأنوار ۷: ۱۳۱.

۳. بحارالأنوار ۷۱: ۴۱۰.

۴. طه (۲۰): ۱۳۱.

قرآن مجید در آیاتی نظیر «الفتنة أشد من القتل»^۱ و یا «الفتنة أکبر من القتل»^۲ به جایگاه ویرانگر فتنه در جامعه اشاره می‌نماید تا آن‌جا که این آتش را به مراتب خانمان سوزتر از آتش قتل برمی‌شمارد. امیر المؤمنین علیه السلام در ضمن بیان ویژگی‌های جامعه‌ی جاهلی، شیوع فرآگیر فتنه‌ها را از جمله ویژگی‌های اصلی آن جامعه می‌داند و می‌فرماید: «ثُرَّهَا الْفِتْنَةُ وَ طَعَامُهَا الْجِيفَةُ»^۳ ثمره و بهره‌ی آن جامعه، فتنه و خوراک آنان مردار بود.

آن امام همام علیه السلام ریشه‌های بروز فتنه در جامعه‌ی اسلامی را این چنین تفسیر می‌نماید که:

«أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّمَا بَدَءَ وَقْوَعُ الْفَتْنَةِ مِنْ أَهْوَاءِ تَتَّبَعُ وَأَحْكَامَ تَبَتَّعِ». ^۴

یعنی که هوای پرستی و بدعت‌گرایی، دو عامل بنیانی جهت وقوع فتنه در ارکان جامعه می‌باشد.

این آتش خانمان سوز به تعبیر تفصیلی امام علیه السلام می‌تواند در زمینه‌های مختلف شعله گیرد. آن‌جا که حضرتش به استناد آیاتی از قرآن مجید، فتنه را در عرصه‌های کفر، عذاب، محبت مال و اولاد و مرض برمی‌شمارند.^۵

در تعبیری دیگر از آن حضرت می‌بینیم که با اصلاح بیان فردی که

و کظم غیظه... کان مَنْ يَدْخُلَهُ اللَّهُ الْجَنَّةَ».^۶

حسن ختم این بخش را حدیثی زیبا از پیامبر اکرم ﷺ قرار می‌دهیم که فرمودند:

«مِنْ أَحَبِ السَّيِّلِ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ جَرْعَتَانٌ: جَرْعَةٌ غَيْظٌ يَرْدَّهَا بِحَلْمٍ، وَ جَرْعَةٌ مَصِيبَةٌ يَرْدَّهَا بِبَصَرٍ.»
از دوست‌داشتني ترین راه‌ها که به خدای جهان متهمی می‌شود، نوشیدن دو جرعة ناگوار است: فروبردن غیظ و غضب به آب حلم و بردباری و فرونشاندن رنج مصیبت به آب شکیایی.

امید که همگان توان تحمل چنین سختی‌ها را، با انگیزه‌ی اطاعت از خدای جهان و سرسپردن در صراط قویم او - یعنی اسلام - و پیروی از رهنمودهای پیشوایان گرامی آن داشته باشیم.

۳۲ - إطفاء النَّائِرَةِ

اطفاء النَّائِرَة: در لغت، واژه‌ی «نار الفتنة» به معنی پراکنده شدن فساد آمده که «نائره» صفت آن دانسته شده^۷ و «اطفاء النَّائِرَة» به معنی فرونشاندن فتنه آمده است.^۸

فرونشاندن آتش فتنه، زمینه دیگری است که امام سجاد علیه السلام طرح نموده و آن را از جمله عرصه‌هایی برمی‌شمارند که می‌تواند انسان را در شمار پاکان و پرواپیشگان جای دهد.

.۱. بقره (۲): ۲۱۷.

.۲. بقره (۲): ۱۹۱.

.۳. نهج البلاغه، خطبه‌ی ۵۰.

.۴. نهج البلاغه، خطبه‌ی ۸۹.

.۵. بحار الانوار ۹۳: ۱۷ و ۱۸.

.۶. امام صادق علیه السلام، بحار الانوار ۶۷: ۳۰۴.

.۷. فرهنگ جامع. .۸. مجمع البحرين.

«مَنْ شَبَّ نَارَ الْفِتْنَةِ كَانَ وَقُوَّدًا لَهَا». ^۱

این جاست که «اطفاء النائرة» نقش خود را آشکار می‌سازد؛ بدین معنی که انسان در خود، رسالت فرونشاندن فتنه را در تمام عرصه‌ها - اعمّ از فردی و اجتماعی، عقیدتی و عملی، دنیوی و اخروی، سیاسی و اقتصادی، عاطفی و انسانی و... - احساس نماید. این خود، از یک طرف بینش عمیق و نافذی را می‌طلبد. اما از سوی دیگر، تعهد و تلاش و کار را می‌باید که در پناه این علم و عمل، انسان به اطفاء نائمه پردازد؛ فضای جامعه را از کدورت و تاری و ابهام فتنه پاک سازد و آرامش را جای‌گزین آن نماید. پس وای بر آنان که نه تنها فتنه فرو نمی‌نشانند که خود، کارهای خویش، آتش فتنه به راه انداخته و بر آن دامن می‌زنند! اینان باید بدانند که:

«يَهْلَكُ فِي هَبِّ الْفِتْنَةِ الْمُؤْمِنُ وَ يَسْلَمُ فِيهَا غَيْرُ الْمُسْلِمِ». ^۲

مؤمنان در آتش این فتنه می‌سوزند و غیر مؤمنان جان سالم به در می‌برند. پس رواست که تا حدّ امکان، در فرونشاندن آتش فتنه بکوشیم.

[۳۳ - ضیم اهل الفرقة]

ضمّ أهل الفرقة: امام سجاد^{علیه السلام} از خدای متعال می‌خواهد که موجبات پیوستن مردمی را که راه خود را جدا کرده و تفرقه در پیش گرفته‌اند، به مجموعه‌ی جامعه‌ی اسلامی فراهم آورند.

۱. میزان الحکمة: ۱۵۳۴۲. غرر: ۶۶۸۵

۲. میزان الحکمة: ۱۵۳۳۵. نهج البلاغه، خطبه‌ی ۲.

می‌گفت: اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنَ الْفِتْنَةِ، بِهِ أَوْ يَادَآءِ شَدَّدَنِي كَبِيرًا بَغْوَةً إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ مَضَالِّاتِ الْفِتْنَةِ» یعنی که فتنه‌های گمراه کننده‌ای در مسیر زندگی انسان‌ها به‌بار می‌آید که باید از خطر آن به خدای بزرگ پناهنده شوند. ^۱

در منطق امام علی^{علیه السلام} آنان که تقویٰ پیشه کنند، از فتنه‌ها رهانیده خواهند شد، آن‌جا که می‌فرماید:

«اعْلَمُوا أَنَّهُ مَنْ يَتَّقَّدِ اللَّهُ يَجْعَلُ لَهُ مَخْرَجًا مِنَ الْفِتْنَةِ وَ نُورًا مِنَ الظُّلُمِ». ^۲

باید در مواجهه با امواج این فتنه‌ها، کشتی نجات را یافت و در آن جای گرفت که:

«أَيُّهَا النَّاسُ شَقُوا أَمْوَاجَ الْفِتْنَةِ بِسُفُنِ النَّجَاهِ». ^۳

در رویارویی با آتش فتنه‌ها که به تعبیر رسول خدا^{صلی الله علیه و آله و سلم} انسان مؤمن را ظرف یک روز به دایره‌ی کفر می‌کشاند، باید به حفظ خداوندی و علم الاهی پناه برد که رسول خدا^{صلی الله علیه و آله و سلم} فرمود:

«سِتَّكُونُ فَتَنٌ يَصْبَحُ الرَّجُلُ مُؤْمِنًا وَ يَسْيِي كَافِرًا إِلَّا

مَنْ أَحْيَاهُ اللَّهُ تَعَالَى بِالْعِلْمِ». ^۴

حال اگر کسی آتش را بیفروزد، خود در آن خواهد سوت. به

فرموده‌ی امام علی^{علیه السلام}:

۱. بحار الأنوار: ۹۳: ۲۳۵. نهج البلاغه، خطبه‌ی ۱۸۳.

۲. نهج البلاغه، خطبه‌ی ۲. میزان الحکمة: ۱۵۳۳۵.

۳. نهج البلاغه، خطبه‌ی ۲.

حکومت ظالمانه‌ی خود را با ایجاد تفرقه و استضعفان بني اسرائیل از اين راه فراهم آورد.

قرآن مجید، مردمی را که راه تفرقه می‌پیمایند و گروه‌گرایی را در حرکت‌های اجتماعی خود اصل قرار می‌دهند، مادام که با آن منش و روش باشند، فاقد کارآیی لازم می‌داند. از این رو، می‌فرماید:

﴿إِنَّ الَّذِينَ فَرَقُوا دِينَهُمْ وَ كَانُوا شَيْعَةً لِسَتَّ مِنْهُمْ فِي شَيْءٍ، إِنَّ أَمْرَهُمْ إِلَى اللَّهِ، ثُمَّ يُنَبِّئُهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾^۱

سرانجام چنین مردمی با خداست که به آنان ثمره‌ی رفتار ناروايشان را خواهد فهمانيد.

قرآن مجید در اين مقوله پا را فراتر نهاده، تفرقه و جدائی را راه و رسم مشرکین می‌شمارد و می‌فرماید:

﴿وَ لَا تَكُونُوا مِنَ الْمُشْرِكِينَ مِنَ الَّذِينَ فَرَقُوا دِينَهُمْ وَ كَانُوا شَيْعَةً، كُلُّ حِزْبٍ بِمَا لَدِيهِمْ فَرَحُونَ﴾^۲

قسمت اخیر آیه نشان میدهد که چه بسا انسان با توجیهاتی عمل ناروای جدائی را منطقی جلوه دهد و به آن دل شاد گردد. در داستان میقات حضرت موسی علیه السلام و ادامه‌ی آن از ۳۰ روز به ۴۰ روز و پیدايش سامری و دیگر قضایای مربوطه، قرآن از زبان حضرت هارون خطاب به موسی علیه السلام در بیان علت نگرانی نسبت به وقایع پیش آمده می‌فرماید:

۲. روم (۳۰): ۳۲

۱. انعام (۶): ۱۵۹

ابتدا در اين زمينه لازم است با تلقی قرآن مجید از موضوع تفرقه و چندستگی در جامعه آشنا شويم.

خدای متعال اين پدیده را در ردیف عذاب‌های آسمانی و زمینی خود می‌شمارد، آن‌جا که می‌فرماید:

﴿قُلْ: هُوَ الْقَادِرُ عَلَىٰ أَنْ يَعْثِثَ عَذَابًا مِنْ فَوْقِكُمْ أَوْ مِنْ تَحْتِ أَرْجُلِكُمْ، أَوْ يُلْبِسَكُمْ شَيْعَةً وَ يَذْيِقَ بَعْضَكُمْ بِأَسْ بَعْضٍ. اَنْظُرْ كَيْفَ نَصَرَّفُ الْآيَاتِ لِعَلَّهُمْ يَفَقَهُونَ﴾^۱

در اين آيه چند مطلب در زمینه‌ی مورد بحث تصریح شده است: اوّلاً تفرقه در شمار عذاب‌های الاهی و در ردیف زلزله و صاعقه و سیل و خشک‌سالی و... بيان شده است.

ثانیاً ثمره‌ی اين جدائی، به جان هم افتادن مردم و زیر فشار قراردادن يک‌ديگر است.

ثالثاً ضروری است که مردم به اين مهم توجه نمایند.

قرآن مجید از جمله ابزارهای تسلط فرعون بر جامعه را گروه‌گرده کردن آن‌ها، یعنی افشاردن بذر جدائی و تفرقه در سرزمین جان آن‌ها می‌داند، آن‌جا که می‌فرماید:

﴿إِنَّ فَرَعَوْنَ عَلَا فِي الْأَرْضِ وَ جَعَلَ أَهْلَهَا شَيْعَةً يَسْتَضْعِفُ طَائِفَةً مِنْهُمْ...﴾^۲

فرعون زمینه‌ی تحقیق آن سرکشی و طغیان و گسترانیدن بساط

۱. انعام (۶): ۶۵
۲. قصص (۲۸): ۴

والای دین، به پر تگاه سقوط نماید. داستان مسجد ضرار در قرآن مجید و بررسی تاریخ احداث آن هشداری روشن در این باب است. قرآن تصریح اکید دارد: ﴿وَ الَّذِينَ أَخْذُوا مَسْجِدًا ضَرَارًا وَ كُفْرًا وَ تَفْرِيَقًا بَيْنَ الْمُؤْمِنِينَ وَ ارْصَادًا لِمَنْ حَارَبَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ﴾^۱ این بیان نشان می‌دهد که چه بسا ممکن است در پناه مسائل و مقدسات دین، با ایجاد تفرقه و چندستگی، سرانجام در جهت کوییدن حقایق دین و نبرد با خدا و رسول موضع گیری شود.

به همین مختصر در بیان نظرگاه قرآن نسبت به پدیده مخرب تفرقه بسنده می‌کنیم. اینک از دیدگاهی دیگر به مسئله می‌نگریم. مگر نه این است که در نهضت جهانی امام عصر^۲ راه این جدایی‌ها بسته شده و به مصدق جمله‌ی «أَيْنَ جَامِعُ الْكَلْمَةِ عَلَى التَّقْوَىٰ»^۳ در مردم به محوریت تقوی گرد حضرتش جمع می‌شوند؟ مگر نه این است که شب‌های ماه مبارک رمضان به زبان دعا، ظهور آن حضرت را از خدای متعال طلب می‌کنیم و می‌گوییم:

«اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكُمْ بِهِ شَعْنَا وَ اشْعَبْ بِهِ صَدْعَا وَ ارْتَقْ بِهِ فَتَقْنَا»^۴

مگر حضرتش را این گونه درود نمی‌فرستیم که:
«السَّلَامُ عَلَىٰ مَهْدِيَ الْأَمَمِ وَ جَامِعِ الْكَلْمَةِ»^۵

۲. دعای ندبه.

۴. بحار الانوار ۲: ۱۰۲.

۱. توبه (۹): ۱۰۷.

۳. دعای افتتاح.

﴿إِنِّي خَشِيتُ أَنْ تَقُولُ فَرَقْتَ بَيْنَ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَ لَمْ

تَرْقِبْ قَوْلِي﴾^۱

هارون احتمال می‌داد موضوع پدیده تفرقه، آن چنان حضرت موسی^۲ عصبانی و نگران نماید که اساساً به دیگر سخنان برادرش تو جه چندانی ننماید.

با عنایت به مسائل مطرح شده در این آیات، حکمت هشدارهای اکید قرآن به مسلمانان را در این باب بهتر در می‌یابیم، آن جا که می‌فرماید:

﴿وَ لَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ تَفَرَّقُوا وَ اخْتَلَفُوا مِنْ بَعْدِ مَا

جَاءُهُمُ الْبَيِّنَاتِ﴾^۳

﴿وَ لَا تَتَبَعُوا السَّبِيلَ فَتَفَرَّقُ بَعْضُهُمْ عَنْ سَبِيلِهِ﴾^۳

﴿وَ اعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَ لَا تَفَرَّقُوا﴾^۴

در بیانی دیگر هدف مشترک پیامبرانی از قبیل: نوح، ابراهیم، موسی، عیسی و پیامبر اکرم علیهم صلوات الله را به مصدق «أَنْ أَقِيمُوا الدِّينَ وَ لَا تَتَفَرَّقُوا فِيهِ»^۵ بر پایه دین و گریز از تفرقه عنوان می‌نماید.

لازم به ذکر است که چه بسا در پاره‌ای اوقات حتی، مقدسات دست آویز این تفرقه اندازی قرار گیرد. از این‌رو، ضروری است که انسان همواره با بینش لازم با مسائل رو به رو گردد، مبادا که از رهگذر مسائل

۱. طه (۲۰): ۹۴.

۲. آل عمران (۳): ۱۰۵.

۳. انعام (۶): ۱۵۳.

۴. آل عمران (۳): ۱۰۲.

۵. سوری (۴۲): ۱۳.

«او صِيَّكُمَا وَجَمِيعَ الْوَلْدَى وَأَهْلَى وَمَنْ بَلَغَهُ كَتَابِي
بَتَقْوِى اللَّهُ وَنَظَمَ أَمْرَكُمْ وَصَلَاحَ ذَاتِ بَيْنَكُمْ، فَإِنِّي سَمِعْتُ
جَدِّكُمْ رَسُولَ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: صَلَاحُ ذَاتِ الْبَيْنِ أَفْضَلُ مِنْ
عَامَةِ الصَّلَاةِ وَالصَّيَّامِ».١

می‌بینیم که حضرت سیدالوصیین علیهم السلام در شمار چند سفارش اکید که در پایان زندگی مطرح می‌فرمایند، سخن از «اصلاح ذات البین» به میان می‌آورند و این عمل را تا آن‌جا ارج می‌نهند که از قول پیامبر ﷺ انجام آن را همپای یک سال نماز و روزه می‌دانند. با توجه به این اهمیت باید دید که این ویژگی اخلاقی - رفتاری چه اثر و نتیجه‌ای دارد که تا این درجه مهم شمرده شده است.

یک نکته‌ی شایان دقت را می‌توان از همین بخش دعا به دست آورد، بدین معنی که با توجه به خصوصیاتی که امام سجاد علیه السلام در این بخش یکی پس از دیگری بر می‌شمرند، گویی جامعه‌ای را ترسیم می‌نمایند که مردم در آن تلاشی بی‌گیر در زمینه‌ی بسط عدل، فروبردن خشم، رویارویی با انواع فتنه‌ها، تلاش در راه پیوند دادن مردم گریز پا با جامعه و... دارند. بدیهی است که در چنین جامعه و میان چنین مردمی هرگز نباید بذر اختلاف و دشمنی افکنده شود؛ چرا که یقیناً این جدایی بنیان و اساس جامعه را تهدید خواهد نمود. لذا اصلاح ذات البین به عنوان تلاشی فraigیر باید در میان مردم چنین اجتماعی رواج داشته باشد

۱. بحار الانوار: ۷۵، ۲۴، ح. ۳

مگر نه این است که او چاره‌ساز بلاهایی چون شعث (پراکندگی)، صدع (تفرقه و شکاف)، فتق (پارگی و شکاف در جامعه) می‌باشد؟ در این صورت، شیعه‌ی او در غیبتش باید که گام‌گذار چنین راهی باشد و تمامی تلاش خود را به کار گیرد که با الهام از کلام پیشوای خود امام سجاد علیه السلام در «ضم أهل الفرقة» تلاشی پیگیر داشته باشد، خود راه جدایی نپیماید و دیگران را هم که صف جدا کرده‌اند، به راه بیاورد و با تمام وجود بداند که:

«إِيمَّكُمْ وَالْفِرْقَةُ، إِنَّ الشَّاذَّ عَنْ أَهْلِ الْحَقِّ لِلشَّيْطَانِ،
كَمَا أَنَّ الشَّاذَّ مِنَ الْغَنْمِ لِلذَّئْبِ.»^۱

جاداشدن از صف مسلمانان راستین، قرار گرفتن در مسیر شیطان است. آنسان که گوسپیند جاداشده از گله و به دور افتاده از شبان و پاسبان خوراک گرگ بیابان می‌شود، انسان راه جدا کرده از حق نیز سرانجام صید شیطان خواهد شد.^۲

٣٤ - و اصلاح ذات البین

امام علی علیه السلام در آخرین وصایای خود چنین می‌فرماید:

۱. امیرالمؤمنین علیه السلام، غرر و درر: ۲۷۴۷.

۲. امیرالمؤمنین علیه السلام در جای جای نهج البلاغه سخن از تفرقه به میان آورده است. حضرتش به مناسبت‌های گوناگون به تحلیل ابعاد مختلف این مسئله و نیز بیان ویژگی‌های مردم معاصر خود پرداخته و حقایق والایی را در قالب کلمات خود فراهم آورده است. می‌توان با مراجعه به معجم الفاط نهج البلاغه ذیل کلمه‌ی «فرق» و مشتقات آن، خطبه‌ها و حکمت‌های مربوطه را مورد مطالعه و دقت قرار داد.

«الكذب مذموم إلّا في أمرٍ: دفع شرّ الظلمة و
اصلاح ذات البين.»^۱

دروغ همواره ناپسند است، مگر آن که در دو زمینه به کار رود: دورکردن شرّ ظالمان و یا اصلاح میان مردم. بر این اساس، شیعه باید دارای چنان بینشی باشد که با تشخیص موضوع و اتخاذ موضع، قدم در راه اصلاح نهد و بیهوده دچار تعصب صوری و ناروانگردد؛ زیرا که به بیان رسول خدا^{عَلَيْهِ السَّلَامُ وَسَلَّمَ}:

«إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ أَحَبَّ الْكَذْبَ فِي الصَّالِحِ وَ أَبْغَضَ
الصَّدْقَ فِي الْفَسَادِ.»^۲

آن دروغ که ثمره اش اصلاح میان مردم باشد، نزد خداوند دوست داشتنی است و آن سخن راست که فساد و تباہی در این زمینه به بار آورد، در پیشگاه خدای بزرگ ناپسند و مبغوض است.

در منطق قرآن مجید، به مصدق «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ» مؤمنان با یک دیگر برادرند، گاه ممکن است میان برادران اختلاف افتاد. در این صورت، بر عهده‌ی دیگر برادران است که «فاصلحوا بین اخويکم»^۳ اساساً دستور کلی برای مؤمنان، آن است که «فاتّقُوا اللَّهُ وَ اصلحوا ذاتَ بَيْنَكُمْ»^۴ یعنی: به دنبال تقوی و پرواپیشگی باید تلاشی پی‌گیر در زمینه‌ی اصلاح ذات‌البین به کار برد.

خلاصه این که بر مبنای روایات معتبر، آن‌چه که در شرایط عادی

تا اساساً اجازه‌ی بروز چنین آفت اثرگذار در تخریب بنیان‌های جامعه را ندهد.

از جمله مسائلی که می‌تواند اهمیت این کار را آشکار کند، آن است که در مجتمع حدیثی فقهی^۱ بابی با عنوان «جواز الكذب في الاصلاح» آمده است. بدین معنی که دروغ با آن‌همه پی‌آمد خطرناک، اگر در زمینه‌ی «اصلاح ذات البین» به کار رود، امری مجاز شمرده شده است. برای آن‌که این جواز، موجبات طغیان و توجیه را فراهم نیاورد، امام صادق علیه السلام^۲ ذکر مصدقی چگونگی بکارگیری این جواز را تبیین فرموده‌اند:

«الكلام ثلاثة: صدق و كذب و اصلاح بين الناس.
قيل له: جعلت فداك، ما الاصلاح بين الناس؟ قال: «تسمع
من الرجل كلاماً يبلغه فتخبث نفسه، فتلقاء فتقول: سمعت من
فلان قال فيك من الخير كذا وكذا، خلاف ما سمعت منه.»^۲
خلاصه این که مصدق جواز کذب، آن است که از انسانی نسبت به فرد دیگر بدگویی بشنوی؛ ولی به منظور رفع کدورت، هنگام ملاقات آن فرد، اظهار داری که آن شخص درباره‌ی تو چه نیکو نظر می‌داد. این مطلب سبب رفع اختلاف و برقراری مجدد دوستی میان آن‌ها خواهد شد.
در روایتی دیگر از امام صادق علیه السلام^۳ خوانیم:

۱. بحار الأنوار ۷۷: ۴۷.

۲. بحار الأنوار ۷۲: ۳۶۳.

۳. انفال (۸): ۱.

۱. بنگرید: وسائل الشيعة ۱۳: ۱۶۳، باب ۲.

۲. میزان الحکمة ۵: ۳۶۴.

به هر حال، اصلاح ذات البین از چنان جایگاه بلندی در روابط اجتماعی برخوردار است که امام صادق علیه السلام خطاب به مفضل می‌فرمایند:

«إِذَا رَأَيْتَ بَيْنَ أَثْنَيْنِ مِنْ شَيْعَتْنَا مُنَازِعَةً فَاتَّخِدْهَا مِنْ مَالِيٍّ». ^۱

«آنگاه که میان دو تن از شیعیان ما اختلاف و نزاعی دیدی، از اموال من مایه بگذار و غایله را خاتمه بخش»، این امر چونان صدقه‌ای دوست‌داشتی و مورد رضایت برای خدای متعال است که امام صادق علیه السلام فرمود:

«صَدَقَةً يَحْبُّهَا اللَّهُ: اِصْلَاحٌ بَيْنَ النَّاسِ إِذَا تَفَاسِدُوا وَ تَقَارِبُ بَيْنَهُمْ إِذَا تَبَاعِدُوا» ^۲

تلاش در برقراری آشتی میان مردم و نزدیکی میان آنان که راه دوری از یک دیگر را برگزیده‌اند، بسان صدقه‌ای مورد علاقه‌ی پروردگار عالمیان است.

دققت در این مطالب و مطالعه‌ی مطالب مفصل در مجامیع حدیثی، به خوبی نشان می‌دهد که چرا امام سجاد علیه السلام در ترسیم شخصیت صالحین و متّقین در این بخش از دعای مکارم، به این مهم پرداخته و تلاش در راه «اصلاح ذات البین» را از جمله ویژگی‌های آنان خوانده است.

[۳۵ - و افشاء العارفه و ستر العائبه]

امام علیه السلام در این بخش به دو خصلت ضروری دیگر برای مردم

انسان مؤمن از آن نهی شده، در شرایط ویژه برای او روا شمرده شده است. مانند این که قرآن مجید می‌فرماید:

«لَا حِيرَ فِي كَثِيرٍ مِنْ نَجْوَاهُمْ إِلَّا مَنْ أَمْرَ بِصَدَقَةٍ أَوْ مَعْرُوفٍ أَوْ اِصْلَاحٍ بَيْنَ النَّاسِ. وَ مَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ اِبْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ فَسُوفَ نُؤْتِيهِ أَجْرًا عَظِيمًا». ^۱

در سخن گفتن به آهستگی و زیرگوش با دیگری نجوانمودن، خیری نهفته نیست مگر آن که سفارش به صدقه و یا انجام کار خیر و یا حرکت در راستای اصلاح ذات البین باشد، که اگر کسی این کار را تنها و تنها در جهت جلب رضایت پروردگار متعال انجام داد، پاداش فراوانی خواهد داشت.

دققت در بخش اخیر آیه، بیانگر تفاوت اصولی است میان این راه گشاپی و تمہید با آن چه به الہام از کلام سعدی، «دروغ مصلحت آمیز» نام گرفته و بهتر از «راست فتنه‌انگیز» خوانده شده است. باید دققت داشت که اگر این توصیه در راستای همان محدوده‌ای است که شرع مطهر بیان کرده، امری قابل قبول است؛ اما اگر موجباتی برای توجیه دروغ‌گویی بی‌حد و حصر - به بهانه‌ی مصلحت‌های خود ساخته و خود بافته - فراهم آورده، قطعاً امری نادرست است. کدام دروغ‌گویی است که با مصلحت‌اندیشی نادرست نسبت به خود و منافع خویش دروغ نمی‌گوید و زبان به توجیه نمی‌گشايد؟

۱. همان، ح .۱

۲. کافی ۳: ۲۹۷، ح .۳

۱. نساء (۴): ۱۱۴

پوشیده نگاه داشته شود تا مردم هر چه بیشتر و بیشتر به خوبی‌ها گرايش یابند، خوبان را بزرگ دارند، از بدی‌ها بگریزند و بدان را خوار شمند. یکی از راه‌های عملی در زمینه‌ی دوم، آن است که بدی‌ها بر سر زبان نیفتند و بدھا انگشت‌نمای نشوند؛ آن‌سان که می‌کوشد تا خوبی و خوبان در جامعه عَلَم گردد.

البته باید دانست که بدی را افشا نکردن، نه بدان معنی است که با آن برخورد صورت نگیرد؛ بلکه در عین توجه به آن، کوشش می‌شود تا از بدآموزی‌های ناشی از افشاگری در این زمینه پیش‌گیری به عمل آید و انسان‌های ناراست را – تا آن‌جا که ممکن باشد – بی‌سر و صدا به جای خود بنشاند، بی‌آن‌که دیگران با قرار گرفتن در جریان جزئیات، به فکر بروز زمینه‌های منفی درونی خود بیفتدند و بدکاری، شیوه‌ای آشکار در جامعه گردد.

راه و رسم تربیتی مکتب اهل‌البیت در مواجهه با معروف و نیکی، نشر و بسط آن است. آن‌گاه که کسی نسبت به دیگری چنین کند، باید که در پنهان داشتن آن بکوشد. امیر مؤمنان علیهم السلام می‌فرماید:

«إِذَا صُنْعَ إِلَيْكَ مَعْرُوفٌ فَأَنْشِرْهُ». ^۱

و نیز می‌فرماید:

«إِذَا صُنْعَتْ مَعْرُوفًا فَاسْتُرْهُ». ^۲

بدیهی است که اگر این خصلت در جامعه شکل گیرد، نیکوکاری

صالح و متفق اشاره می‌فرمایند: نشر خوبی‌ها و استثمار بدی‌ها، دو ویژگی است که حضرتش به دنبال هم، یادآور می‌شوند. شاید نکته‌ی اوّل که با عبارت «افشاء العارفة» بیان شده به راحتی قابل قبول باشد، اما «ستر العائبة» پرده‌گذاشتن روی بدی‌ها موضوعی است که جای سؤال دارد. دقّت در همین امر می‌تواند به میزان زیادی حال و هوای جامعه‌ی اسلامی را دگرگون و فضای زندگی را مطبوع نماید؛ درست در نقطه‌ی مقابل جامعه‌ای که به نشر خوبی‌ها حساس نباشد و در عوض به پخش بدی‌ها مبادرت ورزد، یعنی به قولی «افشاگری» در این باب را وجهه‌ی همت خود قرار دهد.

در قرآن مجید می‌خوانیم:

«إِنَّ الَّذِينَ يُحِبُّونَ أَنْ تُشَيَّعَ الْفَاحِشَةُ فِي الَّذِينَ آمَنُوا
لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ وَ اللَّهُ يَعْلَمُ وَ أَنَّمَا
لَا تَعْلَمُونَ». ^۱

می‌دانیم که در اسلام، مجازات گناه کاری که در خلوت مرتكب خلاف می‌شود، با کسی که در ملاء عام با شکستن حرمت جامعه همان گناه را انجام می‌دهد، متفاوت است. دقّت در این مسأله ما را به موضوع دیگری اساسی راه می‌نماید: اسلام می‌کوشد که تا سر حد امکان، در ارتباط با فرد، حریم شخص و در ارتباط با جمع، حرمت جامعه رعایت شود. از این‌رو، بر آن است تا خوبی‌ها زبان‌زد و بدی‌ها تا سر حد امکان

«أَحِي مَعْرُوفٍك بِإِمَاتِهِ».^۱

«عمل نیکوی خود را با میراندن آن - یعنی فراموش کردن - زنده بدار». ^۲

در روایات، روی سه عنصر تصحیف، ست و تعجیل در ارتباط با معروف انگشت نهاده شده است.^۳ هر یک از این سه مورد، پی‌آمد خاصی برای آن‌کس دارد که انجام کار معروف را پیشنه نموده است: کوچک‌شماری آن (تصحیف) سبب می‌شود که نزد فرد مقابل بزرگ جلوه نماید. پوشیده‌داشتن آن (ست) فرد را در راستای تمام و کمال بخشیدن به آن کوشایی سازد. و شتاب در انجام این امر خیر (تعجیل)، گوارایی در کام فرد نیکوکار در پی خواهد داشت.

بر این اساس، «افشاء العارفة» در نظام ارزشی اسلام، امر والا و پسندیده‌ای است که ساده‌ترین پی‌آمد آن، ترویج معروف در جامعه‌ای است که از هر جهت بدان نیازمند است. آن‌جا که این شیوه‌ی پسندیده همه‌گیر شود، به واقع رنگ و بوی جامعه‌ی انسانی - اسلامی به خود خواهد گرفت. در چنین جامعه‌ای سزاوار چنان است که اگر امور ناپسند از محدود کسان سر می‌زند، تلاش در پوشیده نگهداشتن آن - و به تعبیر امام سجاد علیه السلام «ستر العائبة» - باشد.

در این بخش به قسمتی از سفارش امام علی علیه السلام به مالک اشتر

۱. امیر المؤمنین علیه السلام، میزان الحکمة: ۱۲۳۵۲.

۲. میزان الحکمة، ۶۳ و ۶۴ و ۱۲۳۶، به ترتیب از امام صادق و امام کاظم و حضرت امیر علیه السلام.

در میان چنین مردمی، خوی اصلی خواهد شد و همگان در این باب می‌کوشند تا گوی سبقت از یک‌دیگر بربايند.

در منطق امام علی علیه السلام خصلت سبب می‌شود تا دارنده‌ی آن با توشه‌ای سنگین روی در نقاب خاک گذارد و سر بر صحرا معد بردارد که:

«عَلَيْكُم بِصَنَاعَةِ الْمَعْرُوفِ، فَإِنَّهَا نَعْمَ الْزَادُ إِلَى الْمَعَادِ».^۱

چنین شخصی در این جهان نیز به والای ارزنده‌ای دست خواهد یافت که:

«مَنْ صَنَعَ الْعَارِفَةَ الْجَمِيلَةَ حَازَ الْمُحَمَّدةَ الْجَزِيلَةَ».^۲

خلاصه آن‌که ستایش دنیوی و راحله‌ی اخروی، دو پی‌آمد روش و قطعی برای کسی است که گام در راه معروف بر می‌دارد. اسلام بر این مهم تا آن‌جا پای فشرده است که امام علی علیه السلام فرماید:

«مِنْ أَحْسَنِ الْمَكَارِمِ بِثِ الْمَعْرُوفِ».^۳

«از والاترین خصلت‌های خلقی، تلاش در راه گسترش نیکویی‌هاست».

چه زیباست که بدانیم دستور کلی برای آن‌کس که در این باب می‌کوشد، آن است که:

۱. همان: ۶۱۶۶.

۲. همان: ۹۳۹۲.

دیده‌ی مردم پیو شاند.

دقّت در همین بیان زیبا و کلام رسای امیر مؤمنان علی علیه السلام واقعیّت درخواست حضرت سجاد علیه السلام از خداوند متعال را در «ستر العائبة» به درستی تبیین می‌نماید. پس باید بدایم که این چشم‌پوشی از عیوب مردم و دقّت در عدم افشاء آن، یک روش والای اخلاقی است که متأسفانه نوع ما از آن بی‌بهراهایم.

درباره‌ی این ارزش و نحوه‌ی عمل آن و نیز مفاسدی که ممکن است آن را تهدید نماید، ضمن آگاهی به جوانب مختلف کار، نکاتی چند را باید دانست و به دقّت رعایت نمود:

الف - انسان خیرخواه کسی است که اگر عیبی را در فردی دید، صرفاً با قصد اصلاح به بیان و شیوه‌ی صحیح و با رعایت تمامی جوانب اخلاقی به زبان نم و مؤثر، در خلوت و تنها بی، صرفاً خود آن فرد را آگاه نماید. این خود عملی پسندیده است تا آن‌جا که امام صادق علیه السلام می‌فرمایند:

«أَحَبُّ أَخْوَانِي إِلَىٰ مِنْ أَهْدَى عِيُوبِ إِلَيَّ». ^۱

پیشوایان دین در ضرورت این مطلب، تا آن‌جا پیش رفته‌اند که افراد را از کم کاری در این باب به شدت نهی نموده‌اند تا آن‌جا که امام علی علیه السلام می‌فرماید:

«مَنْ سَاتَرْ عِيْبَكَ فَهُوَ عَدُوّكَ». ^۲

توّجّه می‌نمایم. آن حضرت در تبیین وظایف والی و تعیین خطوط اصلی زمام‌داری مالک، به او می‌فرمایند:

«وَلِيُّكُنْ أَبْعَدْ رِعْيَتَكَ مِنْكَ وَ أَشْنَاهِمْ عَنْكَ أَطْلَبُهُمْ لِعَائِبِ النَّاسِ؛ فَإِنَّ فِي النَّاسِ عِيُوبًا الْوَالِي أَحْقُّ مَنْ سَرَّهَا، فَلَا تَكْشِفْ عَمِّا غَابَ عَنْكَ مِنْهَا؛ فَإِنَّمَا عَلَيْكَ تَطْهِيرُ مَا ظَهَرَ لَكَ وَ إِلَيْهِ يَحْكُمُ عَلَىٰ مَا غَابَ عَنْكَ. فَاسْتَرْ الْعُورَةَ مَا أَسْتَطَعْتَ، يَسْتُرُ اللَّهُ مِنْكَ مَا تَحْبُّ سَرَّهُ مِنْ رِعْيَتَكَ». ^۳

در اینجا امام امیر المؤمنین علیه السلام ضمن بیان رهنمودی چند به والی برگزیده‌ی خود، ثمره‌ی این عیوب پوشی - و نه افشاگری - را یادآور می‌شود. حضرت توصیه می‌فرمایند که:

۱- عیوب جویان هرگز راهی به والی نداشته باشند.

۲- در مردم، عیوبی وجود دارد که والی سزاوارتر در پیو شانیدن آن‌هاست.

۳- والی نباید تلاش در راه دسترسی به عیوب مردم و افشاء آنها داشته باشد.

۴- وظیفه‌ی والی آن است که عیوبی را که آشکار شده، چاره سازد و حکم عیوب پنهان را به خدا واگذارد.

۵- والی تا سر حد امکان باید عیوب مردم را پیو شاند، به این امید که خداوند نیز آن‌چه را که نسبت به خود نگران افشاء آن است، از

۱. نهج البلاغه، نامه ۵۳: فرمان علی علیه السلام به مالک اشتر.

۲. بحار الانوار ۷۴: ۲۸۲.

۳. میزان الحکمة: ۱۴۳۸۸.

﴿إِذَا رأَيْتُمُ الْعَبْدَ مُتَقْرِّباً لِذَنْبِ النَّاسِ نَاسِيًّا لِذَنْبِهِ،

فَاعْلَمُوا أَنَّهُ مُكْرِبٌ بِهِ﴾.^۱

د- هرگز نباید به انگیزه‌ی آن که روزی پتوانیم عیب دیگری را به رخ او بکشیم، از امروز در صدد ذخیره‌سازی برای روز مبادا در این مقوله باشیم. این عمل ناپسند، ما را از جوار قرب الاهی دور خواهد ساخت. امام صادق علیهم السلام فرمایند:

﴿ابعد ما يكون العبد من الله أن يكون الرجل يواخى

الرّجل، وهو يحفظ عليه زلاته، ليغيرة بها يوماً﴾.^۲

ه- دانایی و دارایی، عیب پوشی را سبب می‌شود. و نادانی و ناداری موجبات بروز عیوب انسان‌ها را فراهم می‌نماید. رسول خدا علیهم السلام فرمایند:

﴿العلم و المال يستران كلّ عيب؛ و الجهل و الفقر

يكشفان كلّ عيب﴾.^۳

و- ثمره‌ی تلاش در پی‌جویی و افشاری عیوب دیگران که آنان را خوش نیاید، آن است که خود فرد، دچار حرف‌هایی از ناحیه‌ی مردم می‌شود که چه بسا در او وجود ندارد و ناآگاهانه طرح می‌شود. امیر مؤمنان علیهم السلام فرماید:

﴿مَنْ أَسْرَعَ إِلَى النَّاسِ بِمَا يَكْرَهُونَ، قَالُوا فِيهِ مَا

یقیناً این توصیه با آن سفارش درباره‌ی پرهیز از عیب‌جویی در تضاد نیست؛ بلکه به قرینه‌ی آن چه گفته شد، مراد آن است که فرد با این حساسیت در راستای اصلاح برادر مسلمان خود بکوشد. آن چه نکوهیده است، افشاری این عیب نزد دیگران است.

ب- اگر فردی عیب انسان‌ها را در حضورشان پیوشنده؛ امّا در غیبت آن‌ها زبان به طرح عیب ایشان گشاید، به واقع دشمنی ورزیده و باید از او دوری جست. امام علیهم السلام فرمایند:

﴿مَنْ سَاتَرَكَ عَيْبَكَ وَ عَابَكَ فِي غَيْبِكَ، فَهُوَ الْعَدُوُّ،

فَاحذِرْه﴾.^۱

ج- پی‌آمد خصلت عیب‌جویی در فرد، محروم ماندن او از موّدت و محبت عامه‌ی مردم است. مولای متّقیان علیهم السلام فرماید:

﴿مَنْ تَتَّبَعْ خَفَيَاتِ الْعَيُوبِ، حَرَمَهُ اللَّهُ سَبْحَانَهُ مَوْدَاتُ الْقُلُوبِ﴾.

یقیناً این مسأله با موضوع قبل در تضاد و تناقض نیست؛ بلکه در اینجا این موضوع مطرح شده که اساساً فرد نه به انگیزه‌ی اصلاح بلکه به سائقه‌هایی دیگر به فکر تجسس و یافتن عیوب پنهان افراد بیفتند که این امری ناپسند است. در همین‌باره باید دانست آن‌کس که عیوب خود را فراموش کرده و در صدد عیب‌جویی این و آن برمی‌آید، باید بداند که خود گرفتار شده و در دام افتاده است. امام صادق علیهم السلام فرماید:

۱. بحار الأنوار ۷۵: ۷۵

۲. بحار الأنوار ۷۵: ۲۱۵

۳. میزان الحکمة: ۱۴۴۲۱

۱. میزان الحکمة: ۱۴۳۸۹

امام در این قسمت، خوش‌خویی با مردم را از خدای متعال درخواست می‌نماید. عریکه در لغت از ریشه‌ی عرب، به معنی طبیعت و مزاج و اخلاق آمده است. دقّت در همین معنی لغوی می‌رساند که امام علی^{علیه السلام} با چه ظرافتی از این لغت در بیان خود استفاده نموده‌اند. هر سه معنی بالا یک وجه مشترک دارد و آن این‌که در هر سه مفهوم، جنبه‌ی ریشه‌ای و اختلاط با جان انسانی مطرح است؛ یعنی سخن از ریشه‌داشتن و ریشه‌دادن در عمق جان پیش می‌آید. این اخلاق خوش، تنها یک ظاهرسازی محض نیست، بلکه ریشه‌داری‌بودن در وجود انسانی است که آن را مطلوب می‌سازد.

قرآن مجید در بیان خلق و خوی پیامبر ﷺ به کارسازبودن اخلاق خوش ایشان اشاره می‌کند و هشدار می‌دهد که در غیر این صورت، تنها خواهی ماند. خداوند خطاب به حضرتش می‌فرماید:

﴿فَبَارِحْمَةٌ مِّنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَلَوْكْنَتْ فَظَّاً غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حُولِكَ﴾^۱

این توصیه از بسترها تربیتی بسیار مهم است. خدای متعال به مصدق این فرموده پیامبر که «أَنَا أَدِيبُ اللَّهِ»^۲ برای پرورش اخلاقی آن حضرت فراهم آورده است و ایشان را به رعایت این امر اساسی در اخلاق فردی و اجتماعی فرامی‌خواند. زینب کبری^{علیها السلام} در شهر کوفه زبان به سخن گشوده، یاد و خاطره‌ی پدر بزرگوارش حضرت علی^{علیه السلام} را در

لایعلمون.»^۳

ز-ثمره‌ی دیگر این تلاش، آن است که انسان عیب‌جو و افشاگر، خود، به آن‌چه که در او نیست، هدف قرار می‌گیرد.

«من رمی النّاس بـا فـیهـم، رـموهـ بـا لـیـس فـیـهـ.»^۴

ح-سخن آخر در این باب، آن‌که انسان والاقدر کسی است که اگر فردی زبان در نکوهش او به کاستی‌ها یش گشود، وی در صدد جبران، نسبت به آن‌چه که در فرد مقابل است بر نماید. در این صورت خود اجری فراوان برده و متقابلاً وبال زیادی عاید آن دیگری شده است. رسول خدا^{صلی الله علیه و آله و سلم} در این باب می‌فرماید:

«إِذَا نَسَبْكَ رَجُلٌ بِمَا يَعْلَمُ مِنْكُمْ، فَلَا تَنْسِبْهُ بِمَا تَعْلَمُ مِنْهُ،

فَيَكُونُ أَجْرُ ذَلِكَ لَكَ وَوَبَالَهُ عَلَيْهِ.»^۵

بانگرشن مجدد بر آن‌چه فهرست وار گذشت، می‌توان دریافت که «ستر العائبة» چه ارزش والایی است که امام علی^{علیه السلام} آن را از خداوند مسالت می‌نماید.^۶

۳۶ - ولین العریكة

۱. بحار الأنوار: ۷۵: ۱۵۱.

۲. حضرت سجاد علیه السلام، بحار الأنوار: ۷۸: ۱۸۱.

۳. میزان الحکمة: ۱۵۴۰۴.

۴. تفصیل این مباحث را می‌توانید در جلد ۷ میزان الحکمة ذیل واژه‌ی عیب در عنوان ۳۸۰، نهج البلاغه ذیل همین واژه و در جای جای مجلدات ۷۴ و ۷۵ و ۷۸ میزان الحکمة: ۱۵۴۰۴. تفصیل این مباحث را می‌توانید در جلد ۷ میزان الحکمة ذیل واژه‌ی عیب در بحار الأنوار ذیل عناوین مربوطه مطالعه نمایید.

۲. بحار الأنوار: ۱۶: ۲۳۱.

۱. آل عمران (۳): ۱۵۹.

قليل الخلاف والنفور، منكسر النحوة.^۱

وقتی گفته می شود کسی نرم خوست، یعنی او پذیرای سخن، تسلیم، به دور از خلاف و اختلاف و رو در رو با نخوت و خودبینی می باشد. بدیهی است که هر یک از این ویژگی ها، ارزش والایی است که ثمره‌ی آن تدارک شخص و شخصیتی دوست داشتنی و مورد مهر و محبت و احترام و توجه است.

در وصف اخلاق محمدی ﷺ آورده‌اند که حضرتش «أصدق الناس لغةً وألينهم عريكةً»^۲ بوده است؛ صریح‌ترین و راست‌گو‌ترین مردم در گفتار و نرم خوتروین آنان در رفتار.

البته نباید این نرم خویی و اخلاق خوش را با حریم و حرمتی که لازم شخصیت مؤمن است، در تعارض دانست؛ چرا که پیامبر ﷺ در عین داشتن چنین ویژگی بنا به بیان وصیّ بحق ایشان ﷺ چنین بود: «الىنهم عريكةً و أكرمههم عشرةً من راه بدیههً هابه و من خالطه معرفةً أحبه»^۳ در عین آن که نرم خوتروین مردم بود، اگر کسی او را به ناگاه ملاقات می نمود، حرمت و هیبت‌ش وی را می گرفت و آن‌گاه که از سر آشنایی با حضرتش می نشست، محبت‌ش در دل جای می گرفت.

[٣٧ - حفض الجناح]

امام سجاد علیہ السلام در نباله‌ی درخواست‌های پیشین، از خدای متعال خواستار ویژگی «**خفض الجناح**» می باشند. اینک به توضیح اجمالی این

۱. بحار الأنوار ۴۵: ۱۱۰.

۲. بحار الأنوار ۶۷: ۳۰۶.

۳. بحار الأنوار ۱۶: ۱۹۰.

گوش‌ها زنده می‌کند. حضرتش ضمن بیان پاره‌ای از فجایع انجام گرفته در کربلا و اعتراض به بانیان آن، سخنش به تحلیل گوش‌های از شخصیت والای پدر می‌رسد و حضرت علی علیه السلام را با عبارت «مُحَمَّدُ النَّقِيَّةُ طَيِّبُ الْعَرِيقَةِ»^۱ توصیف می‌نماید؛ یعنی که امام علی علیه السلام با حالتی پسندیده و دوست داشتنی و اخلاقی خوش به ملاقات خدای متعال رفت.

امیر مؤمنان علیه السلام خود در وصف مؤمن، از جمله ویژگی‌های ممتاز او را این چنین برمی‌شمارد: «سَهْلُ الْخَلِيقَةِ لَيْنُ الْعَرِيقَةِ»^۲؛ یعنی مؤمن، اخلاق ملایم و برخوردي توأم با نرمش دارد.

این خصلت تا آن‌جا پسندیده و مورد نظر است که در آغاز جنگ جمل، آن امام همام علیه السلام مأموریتی به ابن عباس می‌دهد و او را پیش از کارزار، مأمور مذاکره با طرف مقابل می‌نماید. حضرتش ضمن سفارش‌هایش به ابن عباس، او را از گفت‌وگو با طلحه بازمی‌دارد؛ چرا که به شدت در چنبره‌ی توطئه‌های شیطان اسیر است؛ اما می‌فرمایند: «الَّقَرْ الزُّبِيرُ فِإِنَّهُ أَلِينُ عَرِيقَةً»؛ بازی بر ملاقات که او دارای اخلاقی خوش و نرم خوست.^۳

مرحوم علامه مجلسی در بیان ذیل روایت پیشین در صفات مؤمن چنین آورده:

«يقال: فلان لَيْنُ الْعَرِيقَةِ، إِذَا كَانَ مَطَاوِعًا مَنْقادًا

۱. بحار الأنوار ۴۵: ۱۱۰.

۲. نهج البلاغه، باب حکمت‌ها، حکمت ۳۳۳.

۳. نهج البلاغه: خطبه‌ی ۳۱.

بيان می دارد: «تواضع لله... و اخفض جناحك للضعفاء»^۱; گویی که تواضع در پیشگاه خدا و فروتنی در قبال مردم ضعیف (البته نه از یک سخن) در طول یکدیگر قرار دارند و فرمانروای مردم، همچنان که مأمور به خاکساری در پیشگاه خدای متعال است، موظّف به فروتنی در مقابل مردم و افتادگی در پیشگاه آنان نیز می باشد.

این افتادگی تا جایی ارزش یافته که در حالات نماز، سجده نسبت به رکوع عملی با خضوع و افتادگی افزون تری تبیین شده است.
امام رضا^{علیه السلام} فرمودند:

«يَكُونُ السَّجُودُ أَخْفَضَ مِنَ الرُّكُوعِ...»^۲

به هر حال، «خفض جناح» امری است که در اخلاق فردی ریشه دارد، در ارتباط جمعی آشکار می شود و ثمره‌ی آن جلب محبت و ایجاد شخصیت محبوب برای انسان است.

در پایان توضیح این عبارت در ارتباط با معنی کلمه «خفض» یعنی فرود آمدن و فرود آوردن، به قسمتی از یک روایت مفصل از امام صادق^{علیه السلام} دقت می نماییم. آن حضرت می فرمایند:

«اعراب القلوب على أربعة أنواع: رفع و فتح و خفض و وقف. فرفع القلب في ذكر الله، وفتح القلب في الرضا عن الله، و خفض القلب في الاشتغال بغير الله، ووقف القلب في الغفلة عن الله... و علامه المخض ثلاثة أشياء: العجب و

مطلوب پرداخته می شود:

قرآن مجید در همان مسیر تربیتی پیامبر خدا^{صلوات اللہ علیہ و سلّم} که پیش از این بدان اشاره رفت، به حضرتش می فرماید:
﴿وَ اخفض جناحك للمؤمنين﴾^۱

و در بیانی مشابه می فرماید:

﴿وَ اخفض جناحك لمن اتّبعك من المؤمنين﴾^۲

و در زمینه‌ی توصیه به رعایت حقوق پدر و مادر می فرماید:

﴿وَ اخفض لها جناح الذل من الرحمة﴾^۳

خفض در لغت، یعنی: فرود آوردن. به همین ملاحظه، افتادگی و فروتنی و تواضع، از جمله معانی «خفض جناح» است. خفض الصوت یعنی آواز را کوتاه کرد. خفض به معنی کاست و کم کرد و انخفاض یعنی نقصان یافت. به هر حال، این افتادگی و فروتنی نیز، از جمله ابزار توفیق در ارتباط اجتماعی و در شمار ویژگی‌های برجسته‌ی اخلاق فردی است. پیامبر خدا^{صلوات اللہ علیہ و سلّم} با داشتن اخلاق کریمه‌ی محمدی -که با مهر «إِنَّكَ لعلى خُلُقَ عَظِيمٍ»^۴ قرآن مجید نامور شده - مأمور به کاربرد این راه و روش می باشد. پس یقیناً پیروان حضرتش به طریق اولی به چنین ویژگی در خلق و خوی فردی و جمعی خویش نیاز دارند.

امیر مؤمنان^{علیه السلام} در شمار توصیه‌های حکومتی خود به مالک اشتر

۱. حجر (۱۵): ۸۸

۲. شعراء (۲۶): ۲۱۵

۳. اسراء (۱۷): ۲۴

۴. قلم (۶۸): ۴

نگه می‌دارد.

ممکن است در بدو امر، عباراتی هم‌چون «حسن العریکة»، «خفض الجناح»، «حسن السیرة»، «سکون الرّیح»، «طیب المخالقة» و... که در این بخش از بیان امام سجاد علیہ السلام آمده، همه از یک ردیف و به معنی رفتاری خوش به نظر بیاید؛ اماً دقت در هر یک از آن‌ها نشان می‌دهد که بار فرهنگی متفاوت دارد و از دیگری ممتاز است. اینان تنها کلمات و عباراتی متراffد نیستند که در کنار هم قرار گرفته باشند.

امام علی علیہ السلام فرمایند:

«حسن السیرة عنوان حُسن السّريرة». ^۱

«خوش‌خوبی و راه و روش نیکو، بیانگر سیرت پسندیده‌ی فرد است».

یعنی جلوه‌ای زیبا از درونی آراسته و پیراسته می‌باشد. کلام آن‌حضرت ناظر به یکی از مسائل مهم اجتماعی یعنی امر حکومت است و این حُسن روش و طریقه راعاملی اساسی در حفظ اقتدار و در عین حال پایداری و محافظت یک نظام حکومتی برمی‌شمارد. حضرتش می‌فرماید:

«حسن السیرة جمال القدرة و حسن الإمرة»^۲

از دیدگاهی دیگر، امام مرگ انسان بدسیرت را موجب شادی مردم برمی‌شمارد و می‌فرماید:

«من ساعت سیرت سرّت منیشه». ^۳

الرّیاء و الحرص...»^۱

اعراب^۲ قلب‌ها به چهار طریق امکان‌پذیر می‌گردد، از جمله‌ی آن‌ها خفض است که ثمره‌ی مشغول شدن به غیر خداست و نشان ابتلاء به این بیماری، خودپسندی، ریاکاری و آزمندی است. این روایت نه در راستای حفض جناح، بلکه در جهت دور نگه‌داشتن خود از موجبات فروافتادن در پرتگاه و مهلکه در جریان حیات مطرح گردید.

[٣٨ - و حُسن السیرة]

سیره در لغت به معانی روش و طریقه، هیأت، نامه‌ی اعمال مرد، شهرت، معروفیت، سرگذشت، تاریخ و زندگانی آمده است. جمع آن سیر است. عرب، انسان نیکوروش را حُسن السیرة می‌خواند گفته‌اند: «من طابت سریرته حُمدت» کسی که پاک دل بوده و نیتی صاف داشته باشد، افعال و روش او پسندیده می‌شود. به انسان خوش‌قلب و مهربان «طیب السیرة» گفته می‌شود. دو تعبیر بعدی نیز با اندک تفاوت، همین مفهوم را بیان می‌کند.

با دقت در همین معانی لغوی، به خوبی آشکار می‌شود که این ویژگی خلقی، ریشه در درون دارد و منجر به بروز خارجی می‌شود. این مطلب را معنی کاربردی دیگری برای لغت سیره تأیید می‌نماید که جمع آن سرائر و به معنی راز است. راز، آن امر درونی است که انسان در خود

۱. بحار الأنوار: ۷۰: ۵۵

۲. این کلمه، از جمله‌ی اضداد است و در دو معنی آبادانی و تخریب، اصلاح و افساد هر دو به کار می‌رود.

۳. همان: ۴۸۴۷.

۱. غرر و در: ۴۸۴۴.

۲. همان: ۷۹۴۲.

رجع إلى نفسه علم أنه ليس كذلك؟ وَ اللَّهُ تَعَالَى يَقُولُ: «بِلِ
الإِنْسَانِ عَلَى نَفْسِهِ بَصِيرَةٌ». ان السريرة إذا صلحت قويت
العلانية.»^۱

می بینیم که حضرتش حکمت و علت این عدم توفیق را آگاهی فرد از درون خود می داند که هر چند بکوشد، آن گاه که به خود مراجعه می کند، خلاف آن را درمی یابد. لذا به بیان آن امام همام، اصلاح درون، قوّت و قدرت بیرونی را برای انسان به ارمغان می آورد. و اگر کسی در کار اصلاح درون خود بیفتاد، خدای متعال بیرون او را اصلاح می فرماید که: «من أصلح سريرته أصلح الله علانيته.»^۲

پس اگر فردی طالب ظاهری آراسته و دوستداشتنی باشد، به جای پرداختن به ظاهر، مناسب چنان است که کار را از اصلاح درون خود آغاز نماید و تأمین آراستگی بیرون را به خدای بزرگ واگذار کند. حال اگر انسانی ظاهر خود را برای مردم آراسته نماید؛ اما در باطن به جنگ خدای متعال برود - یعنی آشکار و نهان او با یک دیگر در تضاد باشد - چنین فردی را خدا مفتخض خواهد نمود.

«إِيَّاكَ أَنْ تَزَيَّنَ لِلنَّاسَ وَ تَبَارِزَ اللَّهَ بِالْمَعَاصِي
فِيفَضْحِكَ اللَّهُ يَوْمَ تَلَقَاهُ.»^۳

انسانی این چنین هرگز روی امنیّت و آرامش نخواهد دید که: «مَنْ سَائِئَتْ سِيرَتَهُ لَمْ يَأْمُنْ أَبْدًا.»^۱

در این صورت، اگر انسان قرار است در زندگی به گونه‌ای باشد که خود از اینمی برخوردار بوده و مردم در مرگش شادمان نباشند، چاره‌ای جز حُسن سیرت ندارد. امام زیبایی صورت را جمال ظاهری و زیبایی باطن را همین خوش‌سیرتی بر می‌شمارند که: «الجَمَالُ الظَّاهِرُ حُسْنُ الصُّورَةِ، الْجَمَالُ الْبَاطِنُ حُسْنُ السُّرِيرَةِ.»^۲

تأثیر متقابل این زیبایی ظاهری و باطنی را در دو کلام امیرالمؤمنین علیه السلام می‌توان به خوبی دریافت که: «عند فساد العلانية تفسد السريرة.»^۳ و از طرف دیگر:

«صلاح الظواهر عنوان صحة الضمائر.»^۴
«رفتار خوش بیرونی و آراستگی بیرون، گواه درستی سیرت و ضمیر انسانی است.»
باید دانست که اگر انسان بخواهد دوروبی پیشه کند و با ظاهر آراسته، باطن ناآراسته‌ی خود را بپوشاند، در این تلاش توفیقی چندان به دست نخواهد آورد. امام صادق علیه السلام فرمایند: «ما ينفع العبد يظهر حسناً و يسرّ سيئاً. أليس إذا

۱. بحار الأنوار: ۷۱: ۳۶۶.

۲. امام صادق علیه السلام، بحار الأنوار: ۷۳: ۳۹۵.

۳. امیرالمؤمنین علیه السلام: بحار الأنوار: ۷۱: ۳۶۴.

۱. همان: ۱۱۹۳. ۲. همان: ۸۲۱۶.

۳. میزان الحکمة: ۸۴۴۰. ۴. همان: ۸۴۴۲.

پرده‌ها را به کناری خواهد زد و در هر دو صورت -اعمّ از خیر و شرّ- امر درون او را از نیک و بد بر ملا خواهد نمود. صد البته که جلوه‌ی کامل این عمل در روز قیامت است که «**تبلي السّرائر**» نامیده شده است.

٣٩ - و سکون الرّيح

ريشه‌ی کلمه‌ی ريح، واژه‌ی راح به معنی آمد و رفت است. روح القلب به معنی نيري و تازه داد، روح، اراح به معنی آسوده کرد، طويل الروح به معنی بردبار و شکيبة، خفيف الروح به معنی خوش رو و با روح، اريحيه به معنی مردانگي و بخشش، وريحى به معنی مرد خوش خوي و يا اصل خوش خويي در لغت به کار رفته است.

ريشه‌ی لغت سکون، سكّن به معنی آرامش، بسی سرو صداشدن، فرون شستن و تسکین یافتن و برکت و رحمت است. اسکان به معنی آرام دادن، سکن إلیه به معنی اعتماد و پشت گرمی به کار رفته است.

در آيه‌ی قرآنی «وَلَا تَنَازِعُوا فَتَفْشِلُوا وَ تَذَهَّبُ رِيحُكُمْ»^۱ عبارت تذهب ریحکم در لغت به معنای از دست رفتن صولت، قوت، نصرت و دولت تعبیر شده است.^۲ «ارحنا یا بلال» که در خبر آمده است^۳ بیانگر آن است که مؤذن مردم را با اذان خود از رنج انتظار رهانیده و متوجه نماز می‌نماید. تعبیر سکون الرّيح بیانگر دست که انسانی که دارای این ویژگی خلقی باشد، هرگز تکبّر پیشه نمی‌کند؛ باد به غبّغ نمی‌اندازد و متکبرانه و مختالانه راه نمی‌پیماید، بلکه فروتنی در پیش گرفته با مردم به نرمی

مرحوم مجلسی در کتاب شریف بحارالأنوار^۱ بابی ذیل عنوان «**حسن العاقبة و اصلاح السريرة**» گشوده و در آن ابتدا آیاتی از قرآن و سپس ۲۰ روایت از منابع مختلف در این زمینه نقل کرده است. پیام عمدۀ این آیات و روایات را می‌توان چنین خلاصه نمود:

۱- خداوند به آشکار و نهان ما آگاه است و تلاش برای مخفی داشتن باطن و پیشه کردن دور و بی، راه به جایی نخواهد برد.

۲- اگر درونی آراسته داشته باشیم، خدای متعال یاریمان خواهد کرد تا اعمالی شایسته پیشه کنیم و ظاهری آراسته یاریمان به بار خواهد آورد.

۳- آن کس که بیرون و درونش به آراستگی و فساد با هم در تضاد باشد، خداوند بر او غضبناک بوده و سرانجام رسایش می‌نماید و هرگز از رهگذر این دور و بی توفیقی نخواهد یافت.

۴- خوشاب احوال آن کس که همواره در راه اصلاح درون خویش تلاش می‌کند، چرا که خداوند وجهه‌ی بیرونی او را کفايت خواهد نمود.

۵- خداوند از رهگذر فضل و کرم خویش، انسان خوش نیتی را که در کار اصلاح درون خویش گام نهد، سرانجام در بهشت خویش جای خواهد داد. چنین انسانی را که از این راه به خود می‌پردازد و زبان باطن به نصیحت خویش می‌گشاید، خداوند نگاه می‌دارد.

۶- کسی که درون خود را پنهان نگه دارد، خداوند سرانجام

۱. مجمع البحرين.

۲. انفال (٧): ٤٦.

۳. مجمع البحرين، ذیل ماده‌ی ريح.

۱. بحارالأنوار ۷۱، ۳۶۲ به بعد.

«فضیلت و برتری به خوبی کمال و به کردارهای نیکوست، نه بسیاری مال و بزرگی عمل و منصب‌ها».

پس در گام اول باید دانست که انسان با فضیلت، نه جویای مال و نام و مقام، بلکه بی جوی کمالات و زیبایی‌های خلق و خوست. در تعبیر دیگر به ارائه‌ی طریق امیر مؤمنان علیهم السلام اگر انسان بتواند بدی را با نیکی و جرم و گناه را با بخشن و چشم بوشی جبران نماید، به بلندای فضایل دست یافته است.

«إِنَّ مُقَابَلَةَ الْإِسَاعَةِ بِالْإِحْسَانِ وَ تَغْمِدُ الْجَرَائِمِ
بِالْغَفَرَانِ لِمَنْ أَحْسَنَ الْفَضَائِلِ وَ أَفْضَلَ الْمَحَامِدِ».^۱

خیرخواهی و تلاش در زمینه‌ی گسترش معروف، از جمله‌ی دیگر فضایل برتر است.

«مِنْ أَفْضَلِ الْفَضَائِلِ اصْطَنَاعُ الصَّنَاعَ وَ بِثَ
الْمَعْرُوفِ».^۲

کنترل زبان و بذل و بخشن، در تعبیر دیگر امام علیهم السلام در شمار برترین فضیلت‌ها قرار گرفته است.

«حَفْظُ اللِّسَانِ وَ بَذْلُ الْإِحْسَانِ مِنْ أَفْضَلِ فَضَائِلِ
الْإِنْسَانِ».^۳

اگر انسانی بخواهد بار فضیلت خویش را به کمال و تمام بربندد،

برخورد می‌کند.

[٤٠ - و طیب المخالفة]

مخالفهٔ خ بمعنی برخورد است، و طیب المخالفه موضوع خوش بخوردی را یادآور می‌شود، بدین معنی که انسان در ارتباط با دیگران باید با برخوردی خوش، از یکسو جذب محبت نماید و از سوی دیگر شخصیت اجتماعی خود را تثبیت نماید. متقابلاً فقدان چنین ویژگی موجبات تنفر دیگران و زیر سؤال رفتن شخصیت فردی را فراهم خواهد آورد.

[٤١ - و اسبق إلى الفضيلة]

از جمله مواردی که امام علیهم السلام در زمینه‌ی آراستگی به لباس پاکان، از خدای متعال می‌خواهد، آن است که خدای حضرتش را ویژگی «شتاب به سوی برتری‌ها» عنایت فرماید. رواست که این سبقت و شتاب به سوی فضایل باشد.

در آغاز باید بدانیم که فضیلت در قاموس دین به چه عناوینی تعلق گرفته و از چه عناوینی برداشته شده است تا در سایه‌ی این شناخت، انسان بتواند به سوی خیری شتاب گیرد که شایستگی آن را دارد. امام علیهم السلام فرماید:

«الْفَضِيلَةُ بِحُسْنِ الْكَمَالِ وَ مَكَارِمِ الْأَفْعَالِ لَا بِكُثْرَةِ
الْمَالِ وَ جَلَالَةِ الْأَعْمَالِ».^۱

۱. غرر و درر: ۱۹۲۵.

۲. علیهم السلام، میزان الحکمة: ۷: ۴۹۱.

۳. میزان الحکمة: ۱۵۶۵۱.

۱. غرر و درر: ۳۴۹۲.

مَلْبِسَهُمُ الْاِقْتَصَاد...^۱

«پروایشگان در دنیا آنانند که اهل فضیلت می‌باشند.
سخن به راستی گویند و راه و رسم اقتصاد و میانه‌روی در زندگی
پیشه کنند.»

امام زین العابدین علیه السلام حديثی با اشاره به روز قیامت و
فراخوان مردم با فضیلت، می‌فرمایند که مردمی با شنیدن ندای «أَيْنَ أَهْلُ
الْفَضْلِ» بر می‌خیزند. ملائکه از ایشان می‌پرسند: «وَ مَا كَانَ فَضْلُكُمْ؟»
می‌گویند: «كُنُّا نَصَلَ مَنْ قَطَعْنَا وَ نَعْطَى مَنْ حَرَمْنَا وَ نَعْفُو عَمَّنْ ظَلَمَنَا» ما
چنین بودیم: با آنان که با ما قطع رابطه می‌کردند، پیوند می‌یافتیم، به آنان
که ما را تحریم می‌کردند بذل و بخشش می‌نمودیم و از آنان که بر ما ستم
روا می‌داشتند، در می‌گذشتیم. ملائکه با شنیدن این توضیح، به آنان
خطاب می‌کنند: «صَدَقْتُمُ أَدْخُلُوا الْجَنَّةَ». ^۲

بار دیگر به این سرفصل‌ها بنگریم، برخی از فضیلت‌ها را که بدان
اشاره رفت شماره کنیم و دریابیم که چه عواملی انسان را در شمار اهل
فضیلت قرار می‌دهد؟ مواردی همچون: کمال جویی، اخلاق پسندیده،
پاسخ‌گویی بدی با نیکی و جرم با بخشن، خیرخواهی برای همه و
تلاش در گسترش معروف، حکومت بر زبان و بذل و بخشش و احسان،
عفو در قدرت، بخشش در عسرت، ایثار در نیاز، حکمت در فکر، عفت
در شهوت، قدرت در کنترل غصب، اعتدال در نفسيات. سرانجام سه
ویژگی او را به بهشت جاویدان الهی می‌رساند: نصل من قطعنا و نعطی

باید این هشدار مولای متقيان علیهم السلام را به جان خریدار گردد که:

«كُنْ عَفْوًا فِي قَدْرِكَ، جَوَادًا فِي عَسْرَتِكَ، مؤثِرًا مَعَ
فَاقِتِكَ، تَكْمِلْ لِكَ الْفَضَائِلِ.»^۱

عفو در عین قدرت، بخشش در عین تنگ‌دستی و ایثار در عین
فقیر، سه ویژگی عمدۀ است که می‌تواند انسان را بر قله‌ی کمال فضیلت‌ها
جای دهد.

حضرت علی علیهم السلام در یک طبقه‌بندی زیبا، فضایل را این‌چنین
تحلیل می‌نماید:

«الْفَضَائِلُ أَرْبَعَةُ أَجْنَاسٍ: أَحَدُهَا الْحِكْمَةُ وَ قَوَامُهَا فِي
الْفِكْرَةِ، وَ الثَّانِي الْعِفَّةُ وَ قَوَامُهَا فِي الشَّهْوَةِ، وَ الثَّالِثُ الْقَوَّةُ وَ
قَوَامُهَا فِي الْغَضَبِ، وَ الرَّابِعُ الْعِدْلُ وَ قَوَامُهَا فِي اعْتِدَالِ قَوْيِ
النَّفْسِ.»^۲

حکمت و عفت و قوت و عدالت، چهار عنصر فضیلتی است که
اگر در فکر و شهوت و غضت و قوای نفسانی به کار گرفته شود، ثمره‌ی آن
قرار گرفتن انسان بر بلندای فضیلت و برتری خواهد بود.

آن امام همام علیهم السلام در خطابه‌ی تکان‌دهنده‌ی خویش در وصف
پارسايان می‌فرماید:

«فَالْمُتَّقُونَ فِيهَا هُمْ أَهْلُ الْفَضَائِلِ: مُنْظَهُمُ الصَّوَابُ وَ

۱. نهج البلاغه، خطبه‌ی ۱۹۳: ۴۰۵.

۲. نوادر راوندی ۱۹۵.

۱. میزان الحکمة: ۱۵۶۴۶.

۲. بحار الأنوار ۷۸: ۸۱.

در زمینه‌ی نزول این آیه در تفاسیر^۱ آمده که مردی نزد رسول خدا از گرسنگی شکایت برده و اظهار نیاز کرد. حضرتش ابتدا نزد همسران خود فرستاد. همگی اظهار داشتند جز آب در منزل چیزی برای خوردن نداریم. آن‌گاه پیامبر ﷺ در میان جمع اعلام کردند که کیست تا این مرد را امشب به میهمانی خود ببرد. علیؑ داوطلب این امر گردید. وقتی با میهمان به خانه آمد، حضرت زهراءؓ فرمودند: ما جز برای امشب خود غذای دیگری نداریم؛ اما دیگری را بر خود مقدم داشته، وی را پذیرایی خواهیم نمود. علیؑ فرمود تا کودکان را خوابانیده و در هنگام صرف غذا، چراغ رانیز خاموش کردن تا میهمان به کمبود غذا آگاهی پیدا نیابد. صبح فردا آن‌گاه که حضرت علیؑ موضوع را با پیامبر ﷺ در میان گذاشت، این آیه نازل گردید.^۲

آشناibi با واژه‌ی «شح» نیز می‌تواند جایگاه ایثار را روشن تر نماید.

«الشَّحُ أَشَدُ مِنَ الْبَخْلِ. إِنَّ الْبَخْلَ يَبْخَلُ بِمَا فِي يَدِهِ، وَ الشَّحُ يَشَحُّ بِمَا فِي أَيْدِي النَّاسِ وَ عَلَىٰ مَا فِي يَدِيهِ، حَتَّى لَا يَرَى فِي أَيْدِي النَّاسِ شَيْئًا إِلَّا تَمَنَّى أَنْ يَكُونَ لَهُ بِالْحَلِّ وَ

۱. از جمله تفسیر صافی ۲: ۶۸۴، نقل از امالی صدوق.

۲. بعدها امام علیؑ در مقابل خلفا، از جمله به این آیات درباره‌ی خود استدلال می‌نمود و آن را بر فضیلت خویش در قرآن ارائه می‌نمود (احتجاج طبرسی). در تفسیر ذر المنشور سیوطی، همین روایت از ابوهربه نقل شده با این تفاوت که به جای نام مقدس مولای متقيان «رجل مِنَ الْأَنْصَارِ» و در روایت دیگر، ابوطلحه‌ی انصاری آمده است.

من حرمنا و نعمتو عَمَّنْ ظلمَنَا. آیا روانیست که انسان در این باب شتاب نماید؟ به یقین که رواست. بر همین اساس و اصل، امام زین العابدین علیه السلام در عبارت «السَّبِقُ إِلَى الْفَضْلِ» از خدای متعال، حرکت شتابان در چنین مسیری می‌خواهد.

۴۲ - و ایثار التَّفْضُلِ

ایثار در لغت یعنی: دیگران را بر خود مقدم داشتن، و تفضیل یعنی: نیکی کردن. بر این اساس، ترجمه‌ی روان و اوّلیه‌ی عبارت چنین خواهد بود: «دیگران را در نیکی بر خود مقدم داشتن». اما هر دو واژه‌ی ایثار و تفضیل، در فرهنگ دینی بار سنگینی دارد. بخشی از آن‌چه درباره‌ی فضیلت و مشتقات آن در قسمت پیشین بیان شد، دامنه‌ی تفضیل را نیز روشن سازد.

حال برای آن‌که با واژه‌ی ایثار و عمق آن در مذهب بیشتر آشنا شویم به توضیح اجمالی آن می‌پردازیم.

قرآن مجید می‌فرماید:

«وَ يُؤثِرُونَ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ وَ لَوْ كَانَ بِهِمْ خَاصَّةٌ وَ مَنْ يُوقَ شَحَّ نَفْسِهِ فَأُولَئِكُ هُمُ الْمُفْلُحُونَ»^۱

«دیگران را بر خود مقدم می‌دارند، هر چند که خود بدان نیازمندند. و آن‌کس که سرکشی و زیاده‌طلبی و بخل خویش را مهار کند، در شمار رستگاران است.»

يعنى سزاوار چنان است که اين انسان را صاحب فضيلت بنامند. در آموزش های ديني، کار در اين زمينه تا بدان جاي بالا گرفته شده است که آن امام همام عليه السلام مى فرماید:

«لاتكملُ المكارم إلَّا بالعفافِ وَالإيثارِ». ^۱

می دانيم که شأن نزول آيهی «وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يُشَرِّى نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرَضَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ رَءُوفٌ بِالْعَبَادِ» موضوع ليلة المبيت و جان فشاني حضرت امير عليه السلام نسبت به پیامبر اکرم صلوات الله عليه و سلام می باشد. در روایات آمده است که آن شب که حضرت علی عليه السلام چنین کرد، خداوند به جبرئيل و میکائيل و حی فرستاد که من شما را با هم برادر قرار دادم؛ اما عمر یکی از شما پیش از دیگری است. کدام یک نسبت به دیگری ایثار می نماید؟ فأختار كلاهما الحياة. هر دو، زندگی را انتخاب کردند. آن گاه خدا به ایشان گفت: آیا شما همانند علی[ؑ] بن ابی طالب نیستید که میان او و محمد صلوات الله عليه و سلام پیمان برادری است و اینک او در بستر پیامبر صلوات الله عليه و سلام هفته تا جانش را فدای او کند. «فيوثره بالحياة» ^۲

در روایات آمده است که حضرت علی عليه السلام پیراهنی برای خود خرید و از آن خوشش آمد، بلا فاصله آن را در راه خدا صدقه داد.

«وَ قَالَ: سمعتَ رَسُولَ اللَّهِ قَالَ لَهُ عَنْكَ يَقُولُ: مَنْ آثَرَ عَلَى نَفْسِهِ، أثْرَ اللَّهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ الْجَنَّةَ» ^۳

۱. همان: ۱۰۷۴۵

۲. ميزان الحكمة، ذيل واژه ایثار، ج ۱: ۸، این روایت را از کتاب تنبیه الخواطر نقل کرده است.
۳. نور الثقلین ۵: ۲۸۵

الحرام. وَ لَا يَقْنَعْ بِهِ رَزْقُهُ اللَّهِ». ^۱

اهل «شح» به مراتب بدتر از بخیل است؛ زیرا که بخیل نسبت به آن چه خود در دست دارد بخل می ورزد؛ اما انسانی که دچار این عارضه- یعنی شح- گردیده نسبت به آن چه در دست دیگران است، چنین حالتی دارد. وی همواره می خواهد آن چه در دست مردم است - از هر راهی شده (اعم از حلال و یا حرام) از آن او باشد و هرگز به آن چه خدای متعال روزی او نموده، قانع نیست.

خلاصه این که ایثار - به معنی «دیگری را بر خود مقدم داشتن» - کار ساده‌ای نیست. چه بسا کسانی که به زیان، سخن از آن می گویند؛ اما در عمل توان انجام آن را ندارند. این که در دنیا هی آیه موضوع «شح» بیان شده، به نظر می رسد بدان رو باشد که این خصیصه نامطلوب می تواند به صورت آفتی نسبت به ایثار عمل نماید. آفت «شح» می تواند انسان را از مبادرت به این عمل پسندیده و خدا پسندانه و در عین حال دشوار بازدارد. از این رو، در روایات، از ایثار به عنوان نهایت مکارم اخلاقی یاد شده است. امام امیر المؤمنین عليه السلام می فرماید:

«غاية المكارم الايثار» ^۲

و در همین مقوله‌ی فضيلت آمده که:

«مَنْ آثَرَ عَلَى نَفْسِهِ اسْتَحْقَقَ اسْمَ الْفَضْيَلَةِ». ^۳

«آن کس که ایثار پیشه کند شایسته‌ی نام فضيلت است».

۱. غررو درر: ۶۳۶۱

۲. تفسیر صافی: ۲: ۶۸۴

۳. همان: ۸۸۴۶

است که امام ویژگی «ایشار التفضل» را از جمله عواملی برمی‌شمارد که زیور پاکان و زینت پروپاپریشن‌گان را موجب خواهد گردید.

[٤٣ - و ترك التعبير]

واژه‌ی تعبیر از ریشه‌ی عار و به معنی سرزنش و نکوهش آمده است. معايره یعنی طعنه‌زدن. دقّت در روایتی از امیرالمؤمنین علیه السلام که ریشه‌ی این لغت - یعنی عار - در آن آمده، آموزنده است. آن حضرت می‌فرمایند:

«لَيْسَ مِنْ شَيْمَ الْكَرِيمِ اَدْرَاعُ الْعَارِ.»^۱

شاپرسته‌ی خصلت‌های انسان کریم، آن نیست که جامه‌ی عار بر تن گیرد.

یعنی آن‌سان که پیراهن بر تن است و از انسان جدا نمی‌شود، سزاوار نیست که فرد چنین جامه‌ای در بر گیرد. همین تعبیر در ارتباط با ترک ورع و پارسایی، در بیانی دیگر از حضرت امیر علیه السلام آمده است که فرمودند:

«مَنْ تَعَرَّى عَنِ الْوَرَعِ أَدْرَعُ جَلْبَابَ الْعَارِ.»^۲

آن‌کس که از جامعه‌ی پارسایی عاری‌گردد، لباس عار بر تن خواهد گرفت.

دقّت در همین دو روایت، به خوبی نشان می‌دهد که چه تضاد روشی میان اخلاق نکوهیده «تعییر» و پارسایی در میان است و از سوی دیگر، چه هماهنگی‌ای میان خصلت‌های پسندیده و ترك چنین عادت

و میز نقل شده است که:

«لِلَّهِ تَعَالَى جَنَّةٌ لَا يَدْخُلُهَا إِلَّا ثَلَاثَةٌ... وَرَجُلٌ آثَرُ أَخَاهُ الْمُؤْمِنُ فِي اللَّهِ تَعَالَى»^۱

«خلاوند را بهشتی است که جز سه تن در آن داخل نخواهند شد... یکی از آنان فردی است که برادر مؤمن من خویش را در راه خدا بر خود ترجیح داده و مقدم داشته است.»

ابی بصیر از امام صادق علیه السلام پرسید: **أَيُّ الصَّدَقَةِ أَفْضَلُ؟** فرمودند:

«جُهْدُ الْمَلْقَلِ امَا سَمِعْتَ قَوْلَ اللَّهِ عَزَّوَ جَلَّ: ﴿وَيَؤْثِرُونَ عَلَى أَنفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ﴾؟ تَرَى هِيَنَا فَضْلًا.»^۲

این بیان نشان می‌دهد که صرف تهی‌دستی نمی‌تواند مجوزی برای دوری از صدقه و ایشار باشد، چراکه در طبقه‌بندی صدقات، تلاش و توان کسی که دچار تنگ‌دستی و عسرت است، برتر و ارزشمندتر دانسته شده است.

خلاصه آن‌چه امام سجاد علیه السلام ذیل عبارت «ایشار التفضل» از خدای متعال طلب نموده، امری است که اگر در فرهنگ درونی مردمی جای گیرد و در خارج با الهام از آن شکل یابد، جامعه‌ای سرشار از نیکوبی‌های خلقی پدیدار خواهد گشت. در چنین جامعه‌ای طغيان‌های نفسی و خودمحوری جای خود را به ایشار و از خودگذشتگی می‌دهد، همگان در این مسابقه بر یکدیگر سبقت می‌گیرند، هرگز ناتوانی مالی بهانه‌ی گریز از ایشار و برکنار ماندن از نیکوکاری نخواهد شد و چنین

و ذنب که در این عنوان گنجانیده شده و در برخی روایات مذکور نیز آمده، به خوبی زمینه‌ی نهی از سرزنش را به ما می‌آموزد. بر این اساس، نه تنها به خاطر عیب بلکه به خاطر گناه نیز باید زبان به سرزنش فرد گشود؛ و در هر دو زمینه باید به گونه‌ای عمل کرد که راهی برای اصلاح فراهم شده شخص از آن عیب و گناه فاصله گیرد.

در همین باب، از رسول خدا^{صلی الله علیه و سلّم} نقل شده که فرمودند:

«كَفِ بِالْمَرءِ عَيْبًا... أَنْ يَعِيرَ النَّاسَ بِمَا لَا يُسْتَطِعُ تِرْكَه.»^۱

همین عیب و نقص برای انسان کافی است که مردم را به آن چه خود دارد و نمی‌تواند ترک نماید، سرزنش کند. با کمی دقّت در اعمال خود، به خوبی می‌توانیم دریابیم که در بسیاری از کارها دچار چنین نقص عمده‌ای هستیم. در انجام واجباتی همانند امر به معروف و نهی از منکر، اگر قول و فعل خود را زیر ذره‌بین قرار دهیم، به خوبی شاهد خواهیم بود که مشکل جدی داریم.

مرحوم مجلسی حدیث بالا را در باب جوامع مساوی الاخلاق آورده است. این خود نقش کلیدی این رذیله‌ی اخلاقی را نشان می‌دهد که تعییر چگونه می‌تواند بی‌آمدی‌ای زیان‌بار اخلاقی دیگری را هم در پی داشته باشد، به حدّی که از آن در چنین بابی سخن بهمیان آمده است. در روایت است که فردی نزد پیامبر^{صلی الله علیه و سلّم} آمد. از حضرتش

۱. بحارالاتوار: ۷۲

زشت به چشم می‌خورد. از این روی، امام سجاد^{علیه السلام} آن جا که از خدا می‌خواهد تا جامه‌ی صالحان و زیور پارسایان در بر گیرد، به عنوان یکی از ویژگی‌ها «ترك التّعییر» را طلب می‌نماید.

در روایات به عنوان اصلی انکارناپذیر آمده که:

«مَنْ عَيْرَ بِشَيْءٍ بُلِّي بِهِ»^۲

(آن کس که دیگری را در زمینه‌ای سرزنش کند، خود سرانجام به همان امر مبتلا می‌شود.)

عیب‌جویی که از جمله اخلاق شیطانی است، می‌تواند ریشه‌ی این امر - یعنی تعییر - تلقی شود. بدین معنی که فرد سرزنش کننده، ناچار در بی یافتن زمینه‌هایی برای اجرای کار مورد نظر خویش می‌باشد و عیب‌جویی، مناسب‌ترین بستر برای چنین عمل زشتی است. از این رو اگر بخواهیم ریشه‌ی «تعییر» را در نهاد خود بخشکانیم، سزاوار آن است که گرد عیب‌جویی نگردیم و به جای عیب‌جویی، عیب‌پوشی پیشه کنیم.^۳ اساساً جایی برای سرزنش و نکوهش دیگران نمی‌ماند تا بخواهد دست‌آویز ما در انجام این عمل زشت قرار گیرد.

مرحوم مجلسی در کتاب شریف بحارالاتوار^۳ تحت عنوان «النَّهِيُّ عن التعییر بالذَّنْبِ أَوِ الْعَيْبِ وَ الْأَمْرُ بِالْهَجْرَةِ عَنِ بِلَادِ أَهْلِ الْمَعَاصِيِّ» گرد آورده که در آن روایاتی چند در این زمینه‌ها نقل کرده است. دو قید عیب

۱. همان: ۷۸۵۹

۲. ذیل جمله‌ی «ستر العائبة» در همین بخش از دعا، در این زمینه توضیحاتی بیان شد.

۳. بحارالاتوار: ۷۳ به بعد.

متّقیان علیهم السلام فرماید:

«إِيَّاكَ أَنْ تَكُونُ عَلَى النَّاسِ طَاعِنًا وَ لِنَفْسِكَ مُدَاهِنًا،
فَتَعْظِمُ عَلَيْكَ الْحَوْبَةَ وَ تَحْرُمُ الْمُثْوَبَةَ.»^۱

بر حذر باش از این که نسبت به مردم طعنه‌زنی پیشه کنی
و نسبت به خود سهل انگاری روا داری. چنین رفتاری بارگناه و
جُرمت را سنتگین می‌دارد و از ثواب محروم است خواهد ساخت.
در پایان این قسمت، توجه به این نکته ضروری است که طعن و
لامت نسبت به دیگران امری ناپسند و نکوهیده است؛ اما تحمّل آن در
راه خدا و در صورت ضرورت رویارویی، به عنوان ارزش تلقی می‌شود.
قرآن می‌فرماید:

﴿... يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللهِ وَ لَا يَخَافُونَ لَوْمَةً لَائِمٍ﴾^۲

امیر مؤمنان علیهم السلام در توصیف گروه خویش می‌فرماید:

«إِيَّيَّ مَنْ قَوْمٌ لَا تَأْخُذْهُ فِي اللهِ لَوْمَةً لَائِمٍ...»^۳

این بر دباری در قبال آنان که انسان را در راه خدا ملامت و
سرزنش می‌کنند تا آن جا ارزش یافته که آن امام همام علیهم السلام خود و
دوستانش را با این ویژگی می‌ستاید.
در مورد دوم (یعنی رویارویی در صورت ضرورت) قرآن مجید
می‌فرماید:

﴿إِنْ نَكْثُوا إِيمَانَهُمْ مِنْ بَعْدِ عَهْدِهِمْ وَ طَعْنُوا فِي دِينِكُمْ

خواست تا او را توصیه و موعظه نماید. حضرتش فرمودند:

«عَلَيْكَ بِالْتَّقْوَى اللَّهُ، إِنْ أَمْرَءٌ عَيْرَكَ بِشَيْءٍ يَعْلَمُه
فِيكَ، قَلَّا تَعْيِرُهُ بِشَيْءٍ تَعْلَمُهُ فِيهِ، يَكُنْ وَبَالَهُ عَلَيْهِ وَ اجْرُهُ
لَكَ.»^۱

«من تورا به پروای خداوندی توصیه و سفارش می‌کنم.
هم چنین اگر کسی تورا به چیزی که از تو می‌دانست سرزنش
نمود، تو مقابله به مثل مکن و او را بدان چه در اوست نکوهش
منما. جزای سنتگین این عمل ناپسند برای او و پاداش این کار
پسندیده برای تو خواهد بود.»

به نظر می‌رسد که در همین زمینه باید دو موضوع ملامت و
طعنه‌زنی را نیز در فرهنگ ائمه جست و جو نمود تا مشخص شود که
جایگاه و ارتباط این دو واژه با موضوع «تعییر» چیست.

بد نیست بدانیم که به فرموده‌ی امیر مؤمنان علیهم السلام پی‌آمد سرزنش و
لامتگری در طرف مقابل، افروخته ترشدن آتش لجاجت است، آن جا
که می‌فرماید:

«الإِفْرَاطُ فِي الْمَلَامَةِ يَشْبُهُ نَارَ الْلَّجَاجَةِ.»^۲

این کار، برای خود ملامتگر، به مصدق کلام نورانی «مَنْ كُثُرَ لَوْمَهُ كَثُرَ
عَارِهٗ»^۳ زمینه‌ی عیوب فراوانی را فراهم می‌سازد.

در مورد طعنه‌زنی نیز باید دقیق داشت که امام

۱. میزان الحکمة: ۱۴۴۴ به نقل از تنبیه الخواطر.

۲. همان: ۱۷۶۸. ۳. همان: ۱۴۳۱.

۱. همان: ۲۷۱۱.

۲. نهج البلاغه، خطبه‌ی ۱۹۲.

۳. مائدہ (۵): ۵۴.

راهی یافت که موجب تشدید لجاجت و در نتیجه اصرار آنها بر گناه نگردد. با الهام‌گیری از نفس لوّامه، زبان‌گشودن به نکوهش خود، امری پسندیده است که انسان همواره بار گناه خویش را سنگین یافته و توشهی خیر خویش را سبک شمارد و بکوشد تا از اوّلی کاسته و به دومی بیفراید. حرکت در مسیر الاهی نیز چه بسا نیازمند تحمل بار سرزنش دیگران باشد که در این زمینه نیز باید براساس بصیرت و بینش و زمان‌شناسی عمل نمود.

٤٤ - وَ الْأَفْضَالُ عَلَى غَيْرِ الْمُسْتَحْقِقِ

در بخش‌های پیشین کلام امام، سخن از «السبق إلى الفضيلة» (پیش‌تازی در میدان فضیلت) و به‌دلیل آن «ایثار التفضيل» (دیگری را بر خود ترجیح دادن) بود. اماً اینک حضرتش با جمله‌ی «الإفضال على غير المستحق» سخن کاملًا تازه‌ای را مطرح می‌نماید. بدین معنی که معمولاً آنان که اهل بذل و بخشش هستند. همواره نیازمندان را از این امکان بهره‌مند می‌کنند. حتی گاهی با دقّت در پی‌یافتن نیازمند واقعی هستند و هر کسی را که اظهار نیاز کرد، به صرف این کار نیازمند نمی‌شناستند و در صدد تحقیق بر می‌آیند تا بذل و بخشش آنان در محل نیاز قطعی مصرف گردد. اماً نگرش امام سجاد علیه السلام نظرگاه جدیدی را مطرح می‌کند که به توضیح اجمالی آن می‌پردازیم.

بد نیست پیش از آن که وارد این بحث شویم، در آغاز یکی از ادعیه‌ی معروف نشان دهیم که این کار امام سجاد علیه السلام دقیقاً کاری خدا بود، آن‌جا که عرضه می‌داریم:

فقاتلوا أئمّة الكفر...^١

﴿اَكْرَآنَ سُوْكَنَدَ شَكْسَتَنَدَ وَ بَرَ شَمَا طَعْنَهَ زَدَنَدَ، بَا پَيْشَوَيَانَ كَفَرَ بَجْنَگَيدَ.﴾

بدیهی است که انتخاب میان تحمل و رویارویی، وابسته به موقعیتی است که انسان با بصیرت پس از ارزیابی صحیح نسبت به آن مبادرت می‌ورزد.

قرآن به حالت سوگند از نفس لوّامه سخن به میان آورده و می‌فرماید:

وَ لَا أُقْسِمُ بِالنَّفْسِ الْلَّوَامَةِ^٢

مراد از آن، نفسی است که در انسان شکل می‌گیرد و همواره از درون او را سرزنش می‌کند که به بیان رسول خدا علیه السلام این ملامت شامل حال هر دو گروه «محسن» و «سسىء» می‌باشد. حضرتش به ابن مسعود فرمود:

«يابن مسعود! اكثُر مِن الصالحات و البر فإن المحسن و المسيئ... يندمان؛ يقول المحسن: يا ليتني ازدت مِن المحسنات؛ و يقول المسيئ: قصرت. و تصديق ذلك قوله تعالى: وَ لَا أُقْسِمُ بِالنَّفْسِ الْلَّوَامَةِ».»^٣

خلاصه آن که سرزنش و ملامت دیگران به لحاظ اخلاقی امری ناپسند است که پی‌آمدهای بدی دارد، از جمله گرفتارشدن خود انسان در دام همان موارد سرزنش. باید برای مقابله با عیوب و گناهان مردم

١. توبه (٩): ١٢. قیامت (٧٥): ٩.

٢. بحار الانوار ٧٧: ١٠٤، میزان الحکمة ١: ١٣٢.

«إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ: إِنِّي لَمْ أَغْنِ الْغَنِيَ لِكَرَامَةِ بَهْ
عَلَىٰ وَلَمْ أَفْقِرِ الْفَقِيرَ لِهُوَانَ بَهْ عَلَىٰ؛ وَهُوَ مَمَّا ابْتَلَيْتِ بِهِ الْأَغْنِيَاءَ
بِالْفَقَارِءِ. وَلَوْلَا الْفَقَارِءِ، لَمْ يَسْتَوْجِبِ الْأَغْنِيَاءُ الْجَنَّةَ». ^۱
به طور خلاصه آن‌چه توانگران را بهشتی می‌دارد، وجود فقرا و
نیازمندان است.

در منطق تشییع حتی سخن فقر گفتن با خود، مذموم شمرده شده است، چه رسداً آن‌که فرد دست و زبان به اظهار نیاز نزد دیگری بگشاید. امام صادق علیه السلام در پاسخ آن‌کس که از حضرتش درخواست موعظتی نموده بود، فرمودند:

«لَا تُحْدِثْ نَفْسَكَ بِفَقْرِكَ». ^۲

از سوی دیگر نکوهش و سرزنش و طعنه‌زنی به فقیر نیز، امری بسیار ناپسند است. برخی زنان زبان به سرزنش دخت پیامبر ﷺ گشودند و رنجش خاطر حضرتش را موجب شدند تا آن‌جا که حضرت زهراء علیها السلام شکوه نزد پیامبر ﷺ آورد و عرضه داشت:

«يَارَسُولَ اللَّهِ، عِرْتِنِي نِسَاءٌ قَرِيشٌ بِفَقْرِ عَلِيِّ...» ^۳

پیامبر در پاسخ فصل مشبعی از فضایل حضرت امیر علیه السلام را بر شمرده و بدین‌سان خط بطلان بر موضوع سرزنش کشیدند و هشت ویژگی عمدی علیه السلام را یادآور شدند که شادی دل و جان حضرت زهراء علیها السلام را

«يَا مَنْ يُعْطِي مَنْ سَأَلَهُ، يَا مَنْ يَعْطِي مَنْ لَمْ يَسْأَلَهُ وَ
مَنْ لَمْ يَعْرِفْهُ، تَحْنَنًا مِنْهُ وَرَحْمَهُ...» ^۱

«ای آن‌کس که به سائلان می‌بخشایی، ای آن‌که حتی به کسانی که از تو درخواست ننموده و اساساً تورا نمی‌شناسند نیز می‌بخشایی و نعمت‌های خود را ارزانی می‌داری و این‌همه از رهگانر مهر و عطوفت توست.»

در این جا می‌بینیم خدای متعال، نه تنها به آنان که از او درخواست می‌نمایند، بلکه حتی بر آنان که نه درخواست می‌کنند و نه معرفتی به او دارند، راه بذل و بخشش و عطا را می‌گشاید. وقتی خدای متعال چنین است، جا دارد که ولی خدا از چنین خدایی درخواست نماید که خدایا به من نیرویی ده که نه تنها به نیازمند بلکه حتی به غیرنیازمند نیز کمک و بذل و بخشش نمایم.

قرآن مجید، در ضمن توصیف فقیر و نیازمند می‌فرماید: فقرا به گونه‌ای زندگی می‌کنند که «يَحِسِبُهُمُ الْجَاهِلُ أَغْنِيَاءُ مِنَ التَّعْفُ». ^۲ به زیادی عفت و بزرگ‌منشی که دارند، کسانی که از نزدیک ایشان را نمی‌شناسند، گمان می‌برند که از جمله‌ی توانگران‌اند. از سوی دیگر در منطق تشییع، اغناها به فقیران آزموده می‌شوند؛ یعنی توانمندان جامعه در نحوه‌ی برخورد با این گروه تهی دست ارزیابی می‌گردند. از امام موسی بن جعفر علیه السلام نقل شده که می‌فرمود:

۱. بحار الأنوار ۲۶: ۷۲، ح ۲۲.

۲. بحار الأنوار ۴۰: ۱۷، ح ۲۰۳.

۱. مفاتیح الجنان، اعمال ماه ربیع.

۲. بقره (۲): ۲۷۳.

أطعموهم...»

پس از آن امام مفصلًاً داستان ابتلای حضرت یعقوب به قصه‌ی دردناک هجران فرزندش یوسف را به تفصیل بیان کردند و ریشه‌ی آن را در راندن سائل روزه‌دار و وارسته‌ای دانستند که در شب جمعه‌ای به خانه‌ی حضرت یعقوب آمد و درخواست زیادی طعام از آنان کرد. ایشان درستی درخواست او را تصدیق نموده و او را دست خالی از خود راندند. خداوند هم به او وحی فرستاد که به‌زودی به‌حاطر این عمل «لأنزل إِلَكْ بَلَوَى وَ لَا جُلْنَكَ وَ لَدُكَ غَرْضاً لِصَائِبٍ». آن‌گاه امام در پاسخ سؤال دیگر ابو‌حمزه فرمودند: این همان شبی بود که یوسف آن خواب را دید و به‌دبیال این تهدید‌الاھی بود که بعقوب از وی خواست تا خوابش را برای برادرانش تعریف نماید که مورد کید و حسد آنان قرار گیرد که چنین نشد و آن حادث تلخ و گرفتاری‌های شدید برای آن هر دو پیش آمد.^۱ حضرت سجاد علیہ السلام فرمودند که به انگیزه‌ی این که چه بسانیازمندی در میان غیرنیازمندان باشد، حتماً باید بذل و بخشش پیشه نمود و میدان راحتی به روی غیرمستحقان نیز گشود.

نیای والای حضرت سجاد علیہ السلام، مولای متّقیان علیہ السلام نیز چنین بود. در داستان مفصلی که به روایت امام عسگری علیہ السلام نقل شده آن‌گاه که حضرتش از رهگذر ایشار، تهی‌دست ناشناس را یاری رسانده او را سیر می‌نماید، پیامبر ﷺ از او می‌پرسد:

در پی داشت و لبخند شادمانی بر چهره‌شان نشانید. به‌هرحال، از یک سو فقیر باید به گونه‌ای باشد که نآشنا یان به او، وی را غنی بدانند؛ از سوی دیگر توانگران به وجود تهی دستان آزموده می‌شوند. با این همه، حدیث فقرکردن امری ناپسند و نکوهش به فقر نیز روشی ناستوده است. نتیجه آیا جز این خواهد شد که فقیر در بین مردم ناشناس بماند، با فقر خویش دست و پنجه نرم می‌کند و می‌سوزد و می‌سازد و حتی غیرنیازمند شناخته می‌شود؟ اگر به این زمینه‌ها به درستی توجه شود، آن‌گاه ارج و قدر جمله‌ی امام سجاد علیہ السلام «علی غیر المستحق» روشن می‌گردد.

در این زمینه مرحوم صدقی در علل الشّرایع داستان مفصلی از امام سجاد علیہ السلام نقل می‌کند که بسیار شنیدنی و خواندنی است. گوشه‌هایی از این داستان چنین است که ابو‌حمزه‌ی ثمّالی می‌گوید: روز جمعه نماز را با امام به جای آوردم پس از اتمام نماز و انجام تعقیبات همراه با حضرتش به طرف منزل ایشان رفتیم. در آستانه‌ی ورود به منزل، حضرت به خادمه‌ی خود – که سکینه نام داشت – فرمودند: هرگز سائلی را از در خانه نرانید مگر آن که او را غذا دهید؛ چرا که امروز جمعه است. ابو‌حمزه می‌گوید: من با شنیدن این سخن به حضرت عرض کردم:

لَيْسَ كُلُّ مَنْ يَسْتَحْقَقُ مَسْتَحْقَقاً

حضرتش فرمودند:

يَا ثَابَتَ، أَخَافُ أَنْ يَكُونَ مَسْتَحْقَقاً فَلَا نَطْعَمُهُ وَ نَرْدَهُ
فِينَزِلُ بَنَا أَهْلُ الْبَيْتِ مَا نَزَلَ بِيَعْقُوبَ وَ آلَهُ أَطْعُمُهُمْ

۱. بنگرید: بحار الانوار ۱۲: ۲۷۱، نقل از علل الشرایع.

دیگری را هم در نیابند.

در روایت است که جبرئیل امین در زمینه آموزش دعای جوشن
کبیر به پیامبر اکرم ﷺ یادآور شد:

«يَا حُمَّدَ، لَا تُعْلِمُ هَذَا الدُّعَاءُ إِلَّا الْمُؤْمِنُ يَسْتَحْقِهُ.»

و در سطور بعدی آمده که این دعا را جز به مؤمنان پاک نهاد و
سرنگه دار نباید آموخت.

«وَ إِنْ بَذَلْتَهُ لِغَيْرٍ مُسْتَحْقَقَهُ مَنْ لَا يَعْرِفُ حَقَّهُ وَ مَنْ
يَسْتَهِزُ بِهِ، فَأَسْأَلُ اللَّهَ الْعَظِيمَ أَنْ تَحْرِمَكَ ثَوَابَهُ وَ إِنْ يَجْعَلَ
النَّفْعَ ضَرًّا.»^۱

در توصیه‌ی پیشینیان آمده که:
«لَا تَنْعُوا الْحِكْمَةَ أَهْلَهَا فَتَظْلِمُوهُمْ وَ لَا تَعْطُوهُمْ غَيْرَ
مُسْتَحْقَقِهَا فَتَظْلِمُوهُمْ.»^۲

به راستی نیز که چنین است. بازداشت آنان که اهلیت دریافت
حکمت را دارند، ستم راندن بر ایشان است، آن‌سان که عرضه‌ی حکمت
بر غیر اهلش ستمی نابخودونی بر ساحت آن دانش و بینش است.
[۴۵ - وَ القُولُ بِالْحَقِّ وَ إِنْ عَزَّ]

سخن‌گفتن به حق، امری دشوار است تا آن‌جا که جمعی به غلط
حق را تلخ دانسته و آن را در قالب ضرب المثلی رایج در فرهنگ برخی

۱. بحار الانوار: ۹۴: ۴۰۲.

۲. بحار الانوار: ۳۶: ۲۱۷، باب ۴۰ صی نصوص الله عَطَ الأَجْهَةَ مِنْ خَقِ الْلَّوْحِ وَ
اگواتر.

«يَا أَبَا الْحَسَنِ، تَفْعَلُ هَذَا بِهِ وَ لَعَلَّهُ مُنَافِقٌ؟»

امیر المؤمنین علیه السلام در پاسخ عرضه می‌دارند:

«إِنْ يَكُنْ مُؤْمِنًا فَهُوَ أَهْلٌ لِمَا أَفْعَلَ مَعَهُ؛ وَ إِنْ يَكُنْ
مُنَافِقًا فَإِنَّا لِإِلْحَسَانِ أَهْلٌ. فَلَيْسَ كُلُّ مَعْرُوفٍ يَلْحِقُ
مُسْتَحْقَقَهُ...»^۱

به نظر می‌رسد که با همین مختصر که مطرح گردید، گوشه‌هایی از
زیبایی کلام امام سجاد علیه السلام روشن شده باشد که «بخشنی بر غیر نیازمند»
خود چه ارزش والایی است و از چه دیدگاه‌هایی می‌توان به آن
نگریست و بر اجرای آن پای فشرد.

در پایان توضیح این عبارت، تذکر یک نکته‌ی مهم ضروری است
و آن این‌که هر چند در امور مادی این عمل پسندیده شمرده شد، اما در
امور معنوی شیعیان از آن بازداشته شده‌اند. پیروان اهل بیت هرگز مجاز
نیستند حقایق والای دین و معارف توحیدی و مبدیی و معادی را -
بی‌توجه به تاب و تحمل و شخصیت و ارزش و صلاحیت طرف مقابل -
با او مطرح کنند. که به نمونه‌هایی از آن اشاره خواهد رفت اما به یقین این
هشدار بستن باب خبر به روی محرومان و ناگاهان نیست، بلکه
پیش‌گیری از بازاری شدن حقایق روحانی و افتادن آن اصول در میان
دست و پای کسانی است که فاقد شایستگی لازم برای دریافت این
حقایق می‌باشند و چه بسا که خود از آن طرفی برنبندند و توان انتقال به

۱. بحار الانوار: ۴۲: ۲۵ به بعد.

قرآن در شمار معرضان^۱ کافران^۲ مفسدان^۳ مستهزئین^۴ و دهها سرفصل دیگر از این ردیف قرار می‌گیرد. طبیعی است که فرد، آن‌گاه که از این دام‌ها رست، شیرینی حق را به عمق وجود درمی‌یابد و هرگز آن را تلخ نمی‌شمارد. البته حق‌گرایی امری سهل نیست؛ بلکه پایداری بر آن بسیار سنگین و دشوار است که انسان حق‌گرا را مأجور می‌دارد؛ انسانی که گرایش‌های درونی خود را در حق‌ستیزی پای مال ساخته بر آن‌ها غلبه می‌کند و دست بر دامان حق می‌نهد.

امام صادق علیه السلام در پاسخ به سؤال فردی دریافت که وی از آن‌چه حضرتش بر آن فتوی داده، در خود احساس کراحت می‌نماید. لذا به او فرمود:

«يا هذا، إصِرْ عَلَى الْحَقِّ، فَإِنَّهُ لَمْ يَصْرِ أَحَدٌ قُطُّ لِحَقٍّ
إِلَّا عَوْضَهُ اللَّهُ مَا هُوَ خَيْرٌ لَهُ». ^۵

مرحوم مجلسی طی بابی با عنوان «ایشار الحق علی الباطل و الأمر بقول الحق و إن كان مُرّاً» روایاتی راجم آوری نموده و از ابی ذر غفاری نقل می‌کند که:

«أوصاني رسول الله ﷺ بِأَنْ أَقُولَ الْحَقَّ وَ إِنْ كَانَ مُرّاً». ^۶

توجّه داشته باشیم این روایات، تلخی ذاتی برای حق اثبات

انسان‌ها جای داده‌اند. اما در واقع حق شیرین است؛ لکن این موضع گیری در مقابل حق است که بر اساس امیال و خواهش‌های نفسانی و خودمحوری‌ها، انسان را در مقابل حق قرار می‌دهد و چنین می‌شود که حق برای او امری تلخ جلوه می‌کند. فرهنگ تربیتی دین می‌کوشد تا فرد را به گونه‌ای بسازد که هرگز از حق‌گرایی گریز نداشته و نسبت به آن سست‌عنصر نباشد. چنین است که قرآن مجید سستی در برابر حق رانکوهش می‌کند، در آیاتی نظیر:

﴿وَأَكْثُرُهُمْ لِلْحَقِّ كَارِهُونَ﴾ ^۱

﴿لَقَدْ جِئْنَاكُمْ بِالْحَقِّ وَلَكِنَّ أَكْثَرَكُمْ لِلْحَقِّ كَارِهُونَ﴾ ^۲

بساط تربیت دینی می‌کوشد تا به انسان بفهماند که:

«ما ترک الحق عزیز إلا ذل، و لا أخذ به ذلیل إلا عز». ^۳

میان حق با عزّت و ذلت، رابطه‌ای انکارناپذیر است: چشم‌پوشی عزیز از حق، او را خوار می‌دارد و گرایش ذلیل به حق وی را عزّت خواهد بخشید. خوگرفتن با چنین روحیه‌ای سبب می‌شود که انسان هیچ‌گاه از حق در خود تلخ کامی نداشته باشد. حتی اگر آن را بر خویش سنگین می‌بیند، از عمق جانش باید تن در دهد و حق را بپذیرد و الا در منطق

۱. مؤمنون (۲۳): ۷۰ و زخرف (۴۳): ۷۸.

۲. سوری (۴۲): ۲۴.

۳. امام حسن عسکری علیه السلام، بحارالأنوار ۷۷: ۲۳۲.

۱. آل عمران (۳): ۳۲.

۲. آل عمران (۳): ۲۳.

۳. همان.

۴. آل عمران (۳): ۶۳.

۵. انعام (۶): ۴ و ۵.

۶. همان.

يعنى به لحاظ بینشى در او چنان دگرگونى به وجود آورد و فرهنگ درونش را آن چنان منقلب سازد که اساساً هلاک بر اثر حق گوibi رانجات واقعی و رهایی بر اثر گرايش به باطل را به واقع مرگ خویش شمارد.

طبعی است که ثمره‌ی چنین بینش و روشه‌ی آن خواهد شد که در جامعه‌ی اسلامی، همواره حق جلوه‌گری داشته و مظاهر باطل - هر چند که فریبند و آراسته باشد - محکوم به فنا و زوال خواهد بود. در چنین جامعه‌ای افراد آن چنان تربیت می‌شوند که حالات مختلف و متنضاد روحی آنان، بر حق گرایی ایشان تأثیر سوء نخواهد گذاشت؛ چراکه از مولایشان علی^{علیہ السلام} برایشان نقل شده که خطاب به امام حسین علیه السلام در وصایای خویش فرمودند:

«يا بُنَيَّ، أُوصِيكَ بِتَقْوَى اللهِ فِي الْغِنَى وَالْفَقْرِ وَالكلمة الحَقُّ فِي الرِّضَا وَالْغَضْبِ.»^۱

به هر حال، امام سجاد علیه السلام از خدای متعال تعهد بر حق گوibi را - هر چند که سخت باشد - درخواست می‌نماید. و ما نیز باید چنین بخواهیم. گسترش این خصلت در جامعه، سبب خواهد شد که انسان‌ها به مرور پای‌بند بر این امر مهم شوند. بدین‌سان باطل و خیانت و بسیاری از ضد ارزش‌ها پای از حریم جامعه‌ی اسلامی بیرون خواهند کشید. در آن

نمی‌کند که با مطالب پیشین در تعارض قرار گیرد؛ بلکه عمدتاً بیانگر حالت کسی است که تحت تأثیر کشش‌های نامطلوب نفسانی، حق را در کام خویش تلغی می‌یابد. لذا با کلمه‌ی شرطیه‌ی «إن» از آن سخن به میان آمده است. امام باقر علیه السلام فرماید:

«آن‌گاه که مرگ پدرم امام سجاد علیه السلام در رسید، حضرتش مرا به سینه چسبانید و فرمود: تو را به امری سفارش می‌کنم که در چنین حالتی پدرم نقل کرد و آنها نیز در چنین حالتی از پدرانش که: اصبر عَلَى الْحَقِّ وَ إِنْ كَانَ مَرِّاً.»^۲

قرآن مجید این حق گوibi و معارضه‌ی احتمالی آن را با خود انسان، برای مؤمنان این چنین بیان می‌کند که:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُوْنُوا قَوَامِينَ بِالْقَسْطِ شُهَدَاءَ لِلَّهِ وَ لَوْ عَلَى أَنْفُسِكُمْ أَوِ الْوَالِدَيْنِ وَ الْأَقْرَبِينَ»^۳

بر این اساس ما باید تلاشی و پیشه داشته باشیم تا این نیرو را در درون خود راهم آوریم که همه‌جا معیار برایمان حق باشد، هر چند که ما را خوش نیاید.

این منطق در اسلام تا بدان جا قوی طرح شده که فرد مسلمان باید این گونه خود را بسازد که:

«قَلِ الْحَقُّ وَ إِنْ كَانَ فِيهِ هَلَاكَكَ، فَإِنْ فِيهِ نَجَاتَكَ... وَ دَعِ الْبَاطِلِ وَ إِنْ كَانَ فِيهِ نَجَاتَكَ، فَإِنْ فِيهِ هَلَاكَكَ.»^۴

۱. بحار الأنوار ۷۷: ۲۳۶. در کتاب ميزان الحكمه جلد ۲ طبع صفحات تا

۲. نساء (۴): ۱۳۵. ۳. امام کاظم علیه السلام، بحار الأنوار ۷۸: ۳۲۵.
۴. ذیل سرفصل‌هایی متتنوع روایاتی در این باب گردآوری و طبقه‌بندی شده که به ميزان زياد روشنگر ابعاد مختلف مسئله می‌باشد.

۱. بحار الأنوار ۷۰: ۱۸۴. ۲. نساء (۴): ۱۳۵.

يُحْمِدُوا بِمَا لَمْ يَفْعُلُوا. آن‌گاه در دنباله‌ی آیه به پیامبر خود می‌فرماید: گمان مبر که اینان راه رهایی از عذاب داشته باشند **﴿فَلَا تَحْسِبُهُمْ بِمُقَاتَةٍ مِّنَ الْعَذَابِ وَلَمْ يَعْذَبُ أَلْيَم﴾**.^۱

انسان با مقایسه‌ی این دو مطلب، به خوبی درمی‌یابد که «بین تفاوت از کجاست تا به کجا». جمعی که برای کار انجام نداده انتظار تکریم دارند و جمعی که انواع کارهای خیر انجام گرفته‌ی خود را کوچک می‌شمارند. پس آمد حالت ناهنجار برای گروه اول، پُر توقعی و خودبزرگ‌بینی است که از آفات زندگی انسانی و از جمله شدیدترین نوع اخلاق نکوهیده می‌باشد. اماً ثمره‌ی حالت دوم گرایش هرچه بیشتر به کار خیر است که در عین حال آن را کافی نداند و دوست بدارد که بی‌اسم و رسم بماند. این همه، از جمله اخلاق و رفتار والای انسانی و فضیلت‌هایی است که رواج آن در جامعه ثمرات مفید و مؤثری به‌بار خواهد آورد و علاوه بر اخلاق فردی، اخلاق اجتماعی را نیز سامان خواهد داد.

انسان باید بداند که سرانجام به مصدق **﴿يَوْمَ تَجِدُ كُلَّ نَفْسٍ مَا عملَتْ مِنْ خَيْرٍ مَحْضِرًا﴾**^۲ امور نیکی را که از او سرزده، شاهد و ناظر بوده و حاضر خواهد دید. در این صورت دیگر نیازی برای به رخ کشیدن آن در خود نمی‌بیند، چرا که این امور را نزد خدای جهان-که خود منشأ خیر مطلق است- حاضر می‌بیند.

صورت، باطل را نرسد که در لباس حق جلوه کند و مردم را نیز نرسد که کلام حق را به انگیزه‌ی اهداف باطل بر زبان رانند، و همگان به تمام وجود، این کلام الهی را درمی‌یابند که **﴿فَإِذَا بَعْدَ الْحَقَّ إِلَّا الضَّلَالُ قَاتِلٌ تَصْرُفُونَ﴾**.^۳

پس از حق و رویگردانی از آن، افتادن در دام باطل است.

۴۶ - واستقلال الخير و ان كُثُر من قولي و فعلي

ریشه‌ی لغت استقلال، واژه‌ی **«قل»** به معنی کوچک، اندک و کم‌یاب شدن است. «استقل الشيء» یعنی امری را اندک و ناچیز شمرد. دو نکته‌ی زیبا و لطیف در این بخش مورد دقت و تأکید امام علی علیه السلام قرار گرفته است:

اوّلاًً انسان همواره مبادرت به کار خیر اعمّ از این که این موضوع به فراوانی در سخن و یا در عمل وی جلوه کند و تحقق یابد.

ثانیاً فرد در این زمینه به گونه‌ای تربیت یابد که اساساً کار خیر خود را- هر چند زیاد باشد- کوچک بشمارد. این مسئله بسیار مهم است و شکل‌گیری فکر بر این مبنای چندان آسان نیست. چه بسا کسانی که با اندک کار نیکو، از آن سخن به فراوانی گفته و همه‌جا مایلند تا نام و یاد ایشان به ازای آن کار خیر کوچک مطرح باشد. از این بالاتر کسانی هستند که اساساً برای کار نکرده، توقع ستایش و بزرگداشت دارند. قرآن مجید در این باره می‌فرماید که گروهی این چنین اند که: **﴿يُحِبُّونَ أَن**

۱. آل عمران (۳): ۳۰.

۲. آل عمران (۳): ۱۸۸.

۳. یونس (۱۰): ۳۲.

به خاطر این وابستگی، از هر جهت خود را شایسته‌ی کار خیر می‌شناسد؛
چرا که از مولایش علی‌الله‌آمود است که:

«عَلَيْكُمْ بِأَعْمَالِ الْخَيْرِ فَبَادِرُوهَا، وَ لَا يَكُنْ غَيْرُكُمْ
أَحَقُّ بِهَا مِنْكُمْ». ^۱

برای چنین فردی اساساً معیار شادی و حزن، گرایش و بازماندن
از کار خیر است؛ زیرا از مولایش امام متّقین علی‌الله‌آمود او رسیده است که:

«أَكْثَرُ سُرُورَكُ عَلَى مَا قَدِّمْتَ مِنَ الْخَيْرِ، وَ حُزْنُكُ عَلَى
مَا فَاتَ مِنْهُ». ^۲

نکته‌ی آموزنده و جالب توجه و زیبا در این باب، آن است که در
تعالیم اهل بیت علی‌الله‌آمود انسان امور خیر را که در حق دیگران انجام داده،
چند هم که فراوان باشد، اندک شمارد. اما خیری که نسبت به خودش
صورت می‌گیرد، باید آن را بزرگ بداند؛ چرا که رسول خدا علی‌الله‌آمود در
توصیف فرد عاقل می‌فرماید:

«يَسْتَكْثِرُ قَلِيلُ الْخَيْرِ مِنْ غَيْرِهِ وَ يَسْتَقْلُ كَثِيرًا الْخَيْرِ
مِنْ نَفْسِهِ». ^۳

نکته‌ی پایانی در این مقوله، به بیان این مطلب اختصاص داده
می‌شود که اگر کسی به فرض توان هیچ‌گونه کار خیری را در هیچ زمینه‌ای
نداشت - که چنین فرضی تقریباً محال می‌نماید - و در عین حال علاقه به

در بینش فرد مسلمان، با الهام از کتاب و سنت باید این حقیقت
شکل گیرد که:

«مَا تَقْدِمُوا لِأَنْفُسِكُمْ مِنْ خَيْرٍ تَجْدُوهُ عِنْدَ اللَّهِ» ^۱

انجام امور خیر، صرفاً به این انگیزه انجام گیرد که به واقع برای خود
باشد - و نه برای دیگری، هر چند که صورتاً ثمره‌ی کار خیر عاید فردی
دیگر می‌شود، و برای یافتن آن در پیشگاه خدا از وی صادر می‌گردد.
چنین فردی همواره این کار خیر را ناچیز می‌شمارد، هرگز در انتظار
جبран آن از طرف مقابل نیست و بزرگداشت و تکریم مردم را نیز نه
خواهان است و نه به چیزی می‌شمارد. او نیازی ندارد تا کار خیرش
به رخ کشیده شود؛ چرا که دریافتنه که:

«مَا تَفْعِلُوا مِنْ خَيْرٍ يَعْلَمُهُ اللَّهُ» ^۲

در نظام هستی، خیر از چشم آنکس که خود کانون خیر است، مخفی
نمی‌ماند. حتی اگر به انگیزه‌ی پاداش - اعم از دنیوی و اخروی - کار
خیری صورت دهد، می‌داند که:

«وَ مَا تَنْفَقُوا مِنْ خَيْرٍ يُوفَ إِلَيْكُمْ وَ أَنْتُمْ لَا تَظْلَمُونَ» ^۳

چه نیکوست که کار خیر، حتی نه به انگیزه‌ی پاداش، بلکه خالصانه و در
راستای جلب رضایت خدای متعال صورت گیرد و اگر انسان قصد
سوداگری هم دارد، سودایی این چنین نماید.

شیعه و محب امیر المؤمنین و فرزندان معصومش علی‌الله‌آمود اساساً

۱. غرر و درر: ۴۵۳۳.

۲. میزان الحکمة: ۱۸۵۳.

۳. مستدرک الوسائل: ۱: ۱۶.

۱. بقره (۲): ۱۹۷.

۲. بقره (۲): ۲۷۲.

بخش نهم

٩

«وَأَكْبِلَ ذَلِكَ لِي بِدَوَامِ الطَّاعَةِ وَلِزُومِ الْجَمَاعَةِ وَرَفْضِ
أَهْلِ الْبَدْعِ وَمَسْتَعْمِلِ الرِّأْيِ الْمُخْرَعِ».

در آغاز این بخش، امام سجاد علیه السلام از خدای متعال زبور پاکان و زینت پرواپیشگان را خواست و ۱۸ زمینه را یکی پس از دیگری بر شمردند: بسط عدل، کظم غیظ، فرونشاندن فتنه، حسن رفتار، سیرتی خوش، خلقی نیکو، پیش تازی در فضیلت جویی، دیگری را بر خود مقدم داشتن، ترک سرزنش دیگران، بخشش بر غیر نیازمند، حق گویی تحت هر شرایط، کار خیر خود را کوچک شمردن.

دیدیم که هر یک از این زمینه‌ها چه نقشی کارساز و سامان‌بخشیدنی به اخلاق فردی و جمعی و تدارک جامعه‌ای انسانی-اسلامی بر عهده داشت. هر یک از این سرفصل‌ها می‌تواند جامعه‌ای انسانی و شایسته‌ی شأن والای او بهار آورد.

اینک حضرت سجاد علیه السلام در پایان این بخش از خدامی خواهد که: این موارد را با تحقق چهار ویژگی در من به کمال مطلوب برسان، آنسان که بتوانم بر بساط بندگی و اطاعت در پیشگاه تو دوام بخشم و با مردم مسلمان همراه و هم آهنگ شوم و دو گروه بدعت‌گذار در دین و دین تراشان نا‌آگاه را از خود برانم.

در این درخواست‌ها، سه موضوع مهم ملحوظ است: استمرار رابطه با خداوند، ترک و تدوام رابطه با مردم، موضع‌گیری در قبال حقایق دین. اولی در تبیین رابطه‌ی فرد با خداست، دومی تعهدات فرد

انجام امور خیر داشت، شرع مطہر راه را به روی او نبسته است. رسول خدا علیه السلام فرموده:

«الدَّالُ عَلَى الْخَيْرِ كَفَاعِلُهُ».^۱

چنین فردی می‌تواند مردم توانا به انجام امور خیر را به موارد کار خیر رهنمون گردد. در این صورت، همانند انجام‌دهنده‌ی کار خیر برای او نیز اجر و ثوابی مقرر خواهد گردید.^۲

۱. بحار الانوار: ٧٤: ٤٠٩.

۲. در کتاب میزان الحکمة: ۳: ۱۹۹ - ۲۳۳ ذیل کلمه‌ی خیر و نیز ذیل ابواب «استقلل من نفسك كثير الخير» و ۲۵۲۲ «استكتار الخير» و ۲۵۲۳ «استصغار الخير» روایات در زمینه‌ی مورد بحث با تقسیم موضوعی گردآوری شده است.

الله وَ كَانُوا بِهَا يَسْتَهْزِئُونَ^۱

روشن است که خدای متعال، مستغنى از طاعت و اطاعت بشری

است؛ اما این رسم بندگی است که می‌تواند فرد را به کمال بکشاند و از خاک به افلاك سیر دهد. وقتی اصل طاعت چنین است، به یقین دوام بر این اطاعت ارزش والاتری دارد؛ چرا که می‌تواند به صورت عاملی مؤثر و مهم در جهت ارتقای انسان به کار آید، و گرنه خداوند، به بیان حضرت امیر^{علیهم السلام}: «خَلَقَ الْخَلْقَ حِينَ خَلَقَهُمْ غَنِيًّا عَنْ طَاعَتِهِمْ آمَنًا مِنْ مُعْصِيَتِهِمْ، لِأَنَّهُ لَا تَضِرُّهُ مُعْصِيَةٌ مِنْ عَصَاهُ وَ لَا تَنْفَعُهُ طَاعَةٌ مِنْ اطَاعَهُ»^۲

به بیان حضرت علی^{علیهم السلام} «طاعة الله مفتاح كُلّ سداد و صلاح كُلّ فساد»^۳ بندگی خداوند کلید هر استواری و چاره‌ی هر فساد و نابسامانی است. پس به یقین دوام این طاعت می‌تواند انسان را بیمه کند، او را همواره در شاهراه سداد سیر دهد، و از هر گونه فساد به دور دارد.

هر کس که دوام بر طاعت دشوار آید، باید در پی آگاهی از جهت آن باشد. چه بسا بر خود هراس راه دهد و گاهی مشقت در طاعت برای او سؤال‌انگیز باشد. چنین فردی باید این بیان امیر مؤمنان^{علیهم السلام} را در نظر آورد که فرمود: «مَنْ تَوَاضَعَ قَلْبَهُ لِلَّهِ، لَمْ يَسْأَمْ بَدْنَهُ مِنْ طَاعَةِ اللَّهِ».^۴

پایداری و شکیبایی و تداوم بر طاعت خداوندی، امری است که می‌تواند جاذب دیگر نعمت‌های پروردگار نیز باشد. اگر از این دیدگاه به موضوع طاعت بنگریم، شایسته است که آن را بزرگ شماریم. امام

در قبال جامعه را روشن می‌سازد و سومی رابطه‌ی فرد مسلمان با مکتب اعتقادیش را تبیین می‌نماید.

[۴۶ - وَ أَكْمَلَ ذَلِكَ لِي بِدَوَامِ الطَّاعَةِ]

در موضوع اوّل که طاعت و بندگی است، سخن بسیار گفته شده است. قرآن مجید با آیه‌ی «مَا خَلَقَتِ الْجِنُّ وَ الْإِنْسَانُ إِلَّا لِيَعْبُدُونَ» به بلندای این امر تصریح فرموده است. اما نکته‌ی مهم در این قسمت از بیان امام^{علیهم السلام} درخواست دوام و استمرار این امر مهم است. قرآن مجید در وصف مؤمنان نمازگزار با آیه‌ی «إِلَّا الْمُصْلِينَ» حساب اینان را از دیگر انسان‌ها جدا می‌سازد، آنگاه می‌فرماید: «الَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلَاتِهِمْ دَائِمُونَ»^۱. نیز، از زبان حضرت عیسی^{علیهم السلام} آن هنگام که در گاهواره زبان به سخن گشود، می‌فرماید که: «وَأَوْصَانِي بِالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ مَا دُمْتُ حَيًّا»^۲.

این آیات نشان می‌دهد که طاعت و بندگی یک ارزش است و دوام بخشیدن به آن ارزشی دیگر. چه بسیار انسان‌هایی که در برهه‌ای از عمر خویش ارزش اوّل را به توفیق الاهی دریافته‌اند، اما بعدها بر اثر عوامل مختلف - مانند مبادرت به گناه - از ارزش دوم بی‌بهره مانده‌اند. این حالت اخیر، آثار کار اوّل را نیز از بین می‌برد و آنان را از هستی ساقط می‌کند. قرآن مجید سرانجام مردم خطایشه را تکذیب آیات خدا می‌داند و می‌فرماید:

﴿ثُمَّ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ أَسَاؤا السَّوْءَى انَّ كَذِّبُوا بِآيَاتِ

۱. نهج البلاغه، خطبه‌ی ۱۹۳.

۲. روم (۳۰): ۱۰.

۳. میزان الحکمة: ۱۰۹۶۸.

۴. بحار الأنوار ۷۸: ۹۰.

۱. مريم (۱۹): ۳۱.

۲. معارج (۷۰): ۲۲ و ۲۳.

غوغاهای زندگی و مردم ناهمانگ را می‌جوید. وقتی به این امر تداوم بخشد، ناخودآگاه نوعی جداسدن از مردم، تنها ماندن و صرف‌گلیم خود از آب بیرون کشیدن و به همین بسته کردن را در پی خواهد داشت.

چه بسا که منظور امام سجاد^{علیه السلام} از این دو موضوع پیاپی، آن باشد که فرد دچار چنین بلیه‌ای نگردد، پایی از جامعه بیرون نکشد و حساب خود را از دیگران جدا ننماید. این جاست که همراهی با مردم، در منطق دین- البته با رعایت یک سلسله پیش شرط‌ها- به عنوان یک ارزش مطرح می‌شود تا بدان جا که امام سجاد^{علیه السلام} در کنار درخواست تداوم در بندگی، پایی بندی به جامعه را از خداوند درخواست می‌نماید.

رسول خدا^{صلوات الله علیه و سلام} مردم را هشدار می‌دهد که: «أَيُّهَا النَّاسُ عَلَيْكُمْ بِالْجَمَاعَةِ وَ إِيّاُكُمْ وَ الْفَرْقَةِ».^۱ حضرتش با تشبیه‌ی زیبا سرنوشت انسانی را که راه جدایی از جمع را پیش گرفته و در وادی زندگی به تنها ی طی طریق می‌نماید، همانند گوسفندی می‌شمارد که از گله جدا شده است. آنسان که این گوپسند خوراک گرگ می‌شود، آن انسان هم طعمه‌ی شیطان خواهد شد و سرانجام ابلیس او را خواهد ربود.^۲

حضرتش این امر را تا بدان جا مهم می‌شمارد که می‌فرماید: «مَنْ خَرَجَ مِنَ الْجَمَاعَةِ قِيدٌ شَبَرٌ، فَقَدْ خَلَعَ رِبْقَةَ الْإِسْلَامِ مِنْ عُنْقِهِ».^۳ آن‌گاه که فردی به خود اجازه می‌دهد حتی یک وجب از جامعه فاصله گرفته و راه خود را جدا سازد، گویی که تعهد اسلامیت را از عهده‌ی خویش خارج

.۱. همان: ۲۴۳۵

.۲. میزان الحکمة: ۲۴۳۴

.۳. همان: ۲۴۳۶

علی^{علیه السلام} می‌فرماید: «إِسْتَمِّوْ نَعَمُ اللَّهُ عَلَيْكُمْ بِالصَّبَرِ عَلَى طَاعَتِهِ».^۱ خلاصه این که دوام بر طاعت، ارزش والایی است که در بیان آن امام همام^{علیه السلام} یکی از عوامل کمال ایمان بیان شده است:

«دوام الطاعات و فعل الخيرات و المبادرة إلى المكر مات من كمال الإيمان و أفضل الإحسان».^۲

در یک کلام آن کس که می‌خواهد به پیروزی دست یابد، باید بداند که این مهم در تداوم بندگی خدای متعال به دست می‌آید، که: «دوام العبادة برهان الظفر بالسعادة».^۳.

به بیان حضرت علی^{علیه السلام} از اسنوار چنان است که: «ينبغى للعاقل أن لا يخلو في كلّ حال عن طاعة ربّه و مجاهدة نفسه».^۴

[۴۷] - ولزوم الجماعة

فرد، آن‌گاه که رابطه‌ی میان خود و خدای خویش را مستحکم نمود و بدان استواری بخشد، در گام دیگر باید به تقویت و تصحیح رابطه با مردم بپردازد. از این روی امام سجاد^{علیه السلام} بعد از موضوع دوام اطاعت، لزوم و همراهی با جماعت را از خداوند درخواست می‌نماید. چرا این دو امر پیاپی آمده‌اند؟ شاید به آن دلیل که به‌طور طبیعی، انسان بر بساط بندگی و نیایش و طاعت و اطاعت، کنجی خلوت و به دور از

.۱. غرر: ۵۱۴۱

.۲. غرر: ۵۱۴۷

.۳. غرر: ۲۵۲۰

.۴. غرر: ۱۰۹۲۲

ساخته است.

روايات در این باره فراوان است؛ اما باید به این نکته مهتم توجّه داشت که منظور اصلی از این جماعت چیست؟ آیا این تعابیر گویای آن است که به مصدق «خواهی نشوی رسوا همنگ جماعت شو» باید با هر جمع و جماعتی همراه شد؟ آیا این هشدارها نکوهش از جداشدن از هر جامعه و جمیعتی را در بر دارد و یا واقعیت امر، چیز دیگری است؟ روشن است که با وجود آیاتی نظیر «أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ»، «أَكْثَرُهُمْ لَا يَشْكُرُونَ»، «أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ»، «أَكْثَرُهُمْ لَا يَشْعُرُونَ» و دهها تعابیر نظیر آن، هرگز مراد از این التزام به اجتماع، همراشدن با اکثریت مردم، بی توجّه به فهم و دین و منطق و گرایش‌های آنان نیست؛ زیرا که اساساً چنین گرایشی نوعی نقض غرض در ساحت ادیان است.

برای پیش‌گیری از تفصیل در این باب، به ذکر دو روایت از رسول خدا ﷺ در این زمینه مبادرت می‌ورزیم تا مشخص شود که این جامعه گرایی در منطق حضرتش چگونه تفسیر شده است و آیا می‌توان مطلق پای‌بندی به جامعه را بی‌توجه به شرایط و ویژگی‌های آن جامعه ارزشی اسلامی نام نهاد.

«سُئِلَ رَسُولُ اللَّهِ عَنِ الْجَمَاعَةِ أَمْتَهُ؟ فَقَالَ جَمَاعَةُ أَهْلِ الْحَقِّ وَإِنْ قَلُوا.»^۱

توضیح آن که این روایت از حضرت صادق علیه السلام نقل شده است.

«قَيْلٌ لِرَسُولِ اللهِ: مَا جَمَاعَةُ أَمْتَكَ؟ قَالَ: مَنْ كَانَ عَلَىٰ

الْحَقِّ وَإِنْ كَانُوا عَشَرَةً.»^۱

از این بیانات به خوبی روشن می‌شود که منظور از پای‌بندی به جامعه، هرگز همراهشدن بی‌قید و شرط با آن نیست، بلکه ملاک مهم در این باب، موضوع حق‌گرایی است. اگر چنین ملاک ارزش‌های وجود نداشت، جمعیت از ارزش افتاده و قلت اهل حق به اصل آن لطمه نمی‌زند. همراهی با جامعه و یا تعییر «لزوم الجماعة» چنین تبیینی دارد.

۴۸ - و رفض اهل البدع و مستعلى الرأى المختروع

عبارت بعدی کلام امام علیه السلام در مورد طرد بدعت‌گزاران در جامعه و دین سازان خود گواه دیگری بر صحّت این تحلیل است که حضرت سجاد علیه السلام همان‌جا که از خدا لزوم الجماعة را می‌خواهد، دور کردن مردمی را که در جامعه بدعت می‌گذارند، و نیز پایمال کردن آرای ساختگی و به کارگیران چنین نظرها رانیز، از خدا می‌طلبند. این عبارات، می‌رساند که اطلاق در همراه شدن با جامعه صحیح نیست. پایان بخش این قسمت را توضیحات امیر المؤمنین علیه السلام مورد چهار واژه‌ی سنت، بدعت، جماعت و فرقت قرار می‌دهیم تا مزها در این زمینه روشن گردد و هرگز به بهانه‌ی جامعه گرایی و ارزش‌گذاری مطلق روی آن، حقایق پای‌مال آمال و اهواء نگردد:

«سُئِلَ إِلَيْهِ عَنِ تَفْسِيرِ السُّنَّةِ وَ الْبَدْعَةِ وَ

خود و حق، خود و خلق و خود و مكتب
سرانجام به ما می آموزند که چگونه می توان لباس صالحان را در
برگرفت و به زیور پرواپیشگان زینت یافت.^۱

الْجَمَاعَةُ وَ الْفِرَقَةُ. فَقَالَ السَّنَّةُ وَ اللَّهُ سَنَّةُ مُحَمَّدٍ^{صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ}، وَ
الْبَدْعَةُ مَا فَارَقَهَا، وَالْجَمَاعَةُ وَاللهُ جَمَاعَةُ أَهْلِ الْحَقِّ وَإِنْ قَلُوا،
وَالْفِرَقَةُ جَمَاعَةُ أَهْلِ الْبَاطِلِ وَإِنْ كَثُرُوا).^۱

در این روایت به روشنی مشخص شده که مفهوم اصلی این واژه‌ها چیست. روانیست که ما کلمات را از روایات بگیریم، ولی با وجود توضیح آنها در روایات دیگر، آنها را بی توجه به آن تبیین روایی، در لغت و یا جای دیگری جویا شویم.

حضرت امیر^{علیه السلام} سنت را «ما سنّ رسول الله»، بدعت را «ما أحدث مِنْ بعده»، جماعت را «أهْلُ الْحَقِّ وَ انْ كَانُوا قَلِيلًا» و فرقه را «أَهْلُ الْبَاطِلِ وَ إِنْ كَانُوا كَثِيرًا» تفسیر نموده‌اند. همین توضیحات کافی است که مفهوم کلام زیبای امام سجاد^{علیه السلام} در پایان این بخش از دعای مکارم اخلاق به دست آید.

حضرتش از خدای خود چه می خواهد؟
الف. دوام اطاعت و بندگی.

ب. همراهی با جمع حق، بی توجه به کثرت و قلت آن.
ج. رویارویی با بدعت و بدعتگزاران و تابعان آنان، با همان مفهوم که بدان اشاره رفت.

در این راستا سه امر را به روشنی نشان می دهنند: رابطه‌ی میان

۱. مرحوم مجلسی در کتاب بحارالأنوار، جلد ۲، صفحه‌ی ۲۶۱ تا ۲۶۸ ذیل باب «البدعة و السنة و الفريضة و الجماعة و الفرقة و فيه ذكر قلة أهل الحق و كثرة أهل الباطل» روایت گرد آورده است. با مراجعته به آن‌ها می توان آشنایی افزون‌تری به مبانی طرح شده در بخش اخیر کلام امام سجاد^{علیه السلام} پیدا نمود.

۱. میزان الحکمة، روایت ۲۴۳۹. بحارالأنوار ۲: ۲۶۶ با مختصر تفاوتی در کلمات، نقل از کتاب معانی الأخبار مرحوم صدوق.

او گردد.

[۵۰ - و اقوى قوّتك فَيْ إِذَا نصبت]

در همین دوران، موضوع دیگری رنج آور می شود: پیری و فرتوتی و ضعف و زبونی. حضرتش با جمله‌ی «وَأَقْوَى قوّتك فَيْ إِذَا نصبت»، پیش‌پیش درمان آن را از خدای متعال درخواست می نمایند؛ برای‌این که در آن هنگام - که به لازمه‌ی طبیعی دچار این ضعف و درد و رنج می شوند - هم‌چنان نیروی خداوندی ایشان را یار راه شود و آن درد را این چنین درمان نمایند.

[۵۱ - و لا تبتلينى بالكسل عن عبادتك]

در گام بعدی باید دانست که ثمره‌ی طبیعی تنگ‌دستی و درد و رنج در دوران پیری، گرفتارشدن به بلیه‌ی دیگری در ارتباط با خدای متعال است: چنین فردی اساساً حال خوشی برای عبادت و بندگی ندارد. اگر هم در آن جال، کار عبادی از او سربزند، یقیناً از قبیل عادت است، نه بر سبیل اطاعت. از این روی، امام سجاد علیه السلام اعلاماً بلا فاصله پس از دو موضوع قبلی سخن از این آفت در میان می آورد، موضوع بروز حالت کسالت در بندگی را مطرح می نماید. امام سجاد علیه السلام از آن به عنوان یک ابتلا و آزمون الاهی تعبیر می کند که این کسالت خود می تواند آغازی برای بسیاری از لغزش‌های بعدی باشد. این کسالت تا بدان جا در فرهنگ دین نکوهش شده که قرآن مجید، آن را از جمله نشانه‌های نفاق برمی شمارد و می فرماید:

﴿إِنَّ الْمُنَافِقِينَ يُخَادِعُونَ اللَّهَ وَ هُوَ خَادِعُهُمْ؛ وَ إِذَا

بخش دهم

۱۰ - «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَىٰ مُحَمَّدٍ وَّالَّهُ وَاجْعَلْ أَوْسَعَ رِزْقَكَ عَلَيَّ

إِذَا كبرت... و اعترافاً بإحسانك و احصاء ملئتك.»

در این بخش، امام علیه السلام از دخواست را مطرح می نماید. حضرتش در آغاز با آینده‌نگری و واقع بینی خاص، درمان پاره‌ای مشکلات را می طلبد که معمولاً دامن گیر انسان در دوران کهولت می گردد، از جمله این که از خدای متعال می خواهد که در آن ایام گشاده‌رزق بوده و تاب و توان و تحمل درد و رنج را داشته باشد و به دامان پدیده‌ی کسالت در عبادت نیافتد. هر یک از این سه می تواند انسان را گرفتار و رطبه‌های هولناکی بنماید.

[۴۹ - و اجعل اوسع رزقك علىَّ إذا كبرت]

تنگ‌دستی، در آن هنگام که دیگر انسان توانایی چندانی برای کار و کسب درآمد ندارد - به ویژه آن جا که فرد دوران قبلی زندگی خویش را به خوبی و آبرومندی گذرانده - امری است که جان انسان را می کاهد و به شدت روحیه‌ی او را ضعیف می شازد و او را به دامن انواع مشکلات و مصائب می کشاند.

از این رو امام در سخن آغازین خود از خدامی خواهد که «وَاجْعَلْ أَوْسَعَ رِزْقَكَ عَلَيَّ إِذَا كبرتُ» یعنی گشاده‌رزقی در هنگام کهولت را طلب می نماید. دقیقاً در ضمیر کلمه‌ی رزق کنیز خالی از لطافت نیست که حضرتش سخن از روزی خود به میان نمی آورد؛ بلکه این روزی را از خدامی داند و درخواست دارد که نوعی وسعت از سوی خدا شامل حال

آن امام همام علیهم السلام را هشدار داده‌اند که: «إِيَّاكُمْ وَتَسْوِيفُ الْعَمَلِ»^۱ در روایت است که: «أَكْثَرُ صَيْحَةِ أَهْلِ النَّارِ مِنْ سُوفٍ»^۲. در دعا از زبان امام چهارم علیهم السلام خوانیم: «فَقَدْ افْنَيْتَ بِالتسْوِيفِ وَالْأَمَالِ عُمْرِي»^۳. حضرت علی علیهم السلام هشدار می‌دهد که چه بسا کاری را به تأخیر می‌اندازیم و دیگر اساساً امکان و فرصتی برای انجام آن دست نمی‌دهد که: «مَنْ تَقَاعَسَ عَنْ إِعْتِاقٍ»^۴

در فرهنگ دین، این کسالت در امور اخروی به مراتب نکوهیده‌تر معرفی شده است؛ چرا که معمولاً بروز آن نیز بیشتر در این زمینه صورت می‌گیرد. از این‌رو، امیر المؤمنان علیهم السلام جا که می‌خواهد نشانه‌ای از انسان گرفتار خذلان ارائه دهد که دچار خشم خداوندی شده، چنین می‌فرماید:

«إِنَّ أَبْغَضَ الرِّجَالَ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى لَعِبْدًا وَكُلُّهُ اللَّهُ إِلَى نَفْسِهِ، جَائِرًا عَنْ قَصْدِ السَّبَيلِ، سَائِرًا بِغَيْرِ دَلِيلٍ. إِنْ دُعَى إِلَى حِرْثِ الدُّنْيَا عَمِلٌ؛ وَإِنْ دُعَى إِلَى حِرْثِ الْآخِرَةِ كَسْلٌ».^۵

در این بخش از کلام امام علی علیهم السلام برای انسان مورد خشم خداوندی چهار ویژگی بیان شده است: انحراف از راه راست، حرکت در مسیر بی هیچ راهنمای، دنیاگرایی و کسالت در امر آخرت. به مناسبت این بحث باید دانست که این کسالت، از آفات حیات

قاموا إِلَى الصَّلَاةِ، قَامُوا كُسَالَىٰ يُرَاوِونَ النَّاسَ؛ وَ لَا يَذَكُرُونَ اللَّهَ إِلَّا قَلِيلًا»^۱

امام سجاد علیهم السلام در دعای ابو حمزه، از بروز این حالت به خدای متعال پناه برده و عرضه می‌دارد: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنَ الْكَسْلِ وَالْفَشْلِ وَالْهَمْ وَالْجَنِ...»

حال اگر انسانی در ایام پایانی زندگی خود، دچار چنین حالتی شود، بسیار غم‌انگیز خواهد بود. رنج آورتر آن که این فرد در دوران قبلی زندگی خویش، نشاط در عبادت خدای متعال داشته باشد و اینک دو عامل تنگ‌دستی و درد و رنج، او را در چنین دام خطرناک ابلیسی گرفتار کرده باشد. چنین است که امام علیهم السلام خداوند می‌خواهد به چنین آزمون سختی او را نیازماید و درگیر چنین بندی نگردد. امیر المؤمنین علیهم السلام کسالت را آفت پیروزی و توفیق دانسته و می‌فرماید:

«آفة النُّجُحِ الْكَسْلِ».^۲

در روایات، تأخیر عمل نشانه‌ی این کسالت گفته شده که خود آفت دیگری است. مطالبی که پیش از این پیرامون واژه تسویف گفته شد، بیانگر واقعیت این موضوع است. امام علی علیهم السلام می‌فرماید:

«تَأْخِيرُ الْعَمَلِ عَنْوَانُ الْكَسْلِ».^۳

۱. نساء (۴): ۱۴۳. همین مضمون در آیه دیگر آمده است. توبه (۹): ۵۴.

۲. غرز: ۳۹۶۸. ۳. غرز: ۴۴۷۱.

.۲

۱. بحار الأنوار ۱۰: ۱۱۱.

۴. غرز: ۷۷۲۸.

۳. دعای ابو حمزه ی ثمالي.

۵. نهج البلاغه، خطبه ۱۰۳.

«وَ حَبَّبَ إِلَيْيَ ما تَحْبَبُ مِنَ الْقَوْلِ وَ الْعَمَلِ حَتَّى أَدْخُلَ
فِيهِ بَلْدَةً وَ أَخْرُجْ مِنْهُ بِنَشَاطٍ». ^۱

يعنى که فرد در دو میدان قول و فعل، همپا و همگام، بالذات قدم بگذارد و به نشاط و شادمانی بیرون رود. باید در این درخواست دقت شود. که چنین ورود و خروجی مورد علاقه‌ی خدای متعال باشد و او زمینه‌ساز چنین امر محبوبی گردد. این نکته خود این حقیقت را می‌آموزد که همه وقت باید تنها و تنها در میدان رضا و حب‌الاھی در هر دو پنهانی «گفتار و رفتار» حضور یافت.

به هر حال کسالت آفتی است که اگر بر جان عبادت بیفتد، حال و آینده‌ی انسان را تباہ می‌کند. امام سجاد علیه السلام در بخش‌های آغازین دعا از خداوند خواسته بود که «لاتفسد عبادتی بالعجب». اینک حضرتش ابتلای به کسالت در عبادت را برای خود مهم و خطرناک شمرده و از آزمونی این چنین به خدا پناه می‌برد. عجب و خودبینی و تظاهر، صفحه‌ی عبادت و بندگی راسیاه می‌کند و کسالت و بی‌حصلگی در عبادت، فرد را در میدان امتحانی این چنین به شکست و ناکامی می‌کشاند.

امام علیه السلام از این قسمت با طرح ده قسمت پیاپی، قاطعانه سخن از خدامحوری در میان آورده و در ضمن دعا و درخواست، عنوانی مطرح می‌نماید که عنصر، مرکز و محور اصلی تمامی آن عنوانی، خداست و بس. این تکرار همان سخن همیشگی است که ادعیه‌ی مؤثر

دنیوی و مانع سعادت اخروی است، و به مصداق «الكسل يضر بالدين و الدنيا»^۲، به دین و دنیا هر دو ضربه می‌زند. انسان گرفتار به این بلیه را پیشوایان دین دوست نمی‌دارند. امام باقر علیه السلام فرماید: «إِنَّمَا أَبغضُ الرَّجُلَ يَكُونُ كَسْلَانًا عَنْ أَمْرِ الدُّنْيَا. وَ مَنْ كَسَلَ عَنْ أَمْرِ الدُّنْيَا، فَهُوَ عَلَى أَمْرِ آخرَتِهِ كَسْلٌ». ^۳

چنین است که در فرهنگ دین، کسی که در امر دنیا خویش بی‌حصله باشد، در امر دین و آخرت‌ش به مراتب کسل تر خواهد بود. دو واژه‌ی ضجر (به معنی بی‌تابی و بی‌حصلگی) و توانی (به معنی تنبی و سهل‌انگاری) از جمله واژه‌هایی است که در روایات با موضوع کسالت پیوند خورده و برای هر یک از آن دو، در این زمینه تعابیر و تحلیل‌های ویژه‌ای آمده است.^۴

نقطه‌ی مقابل کسالت، نشاط است که همپای گریز از کسالت در دعاها از خدا می‌خواهیم: «وَ امْنُنْ عَلَيْنَا بِالنَّشَاطِ، وَ اعْذُنَا مِنَ الفَشلِ وَ الْكَسْلِ». ^۵

امام سجاد علیه السلام به زبان دعا از خداوند متعال می‌خواهد که:

۱. امام باقر علیه السلام، بحار الأنوار: ۷۸: ۱۸۰.

۲. فروع کافی: ۵: ۸۵.

۳. برخی از روایات در این زمینه را می‌توان در جلد ۸ میزان الحکمة صفحات ۳۹۳ تا ۳۹۵ ملاحظه نمود.

۴. بحار الأنوار: ۹۲: ۳۶۴، از امام رضا علیه السلام.

الضرورة».

نیاز و حاجت نزد خدا بردن «وَأَسْأَلُكَ عِنْ الْحَاجَةِ».
زاری و نیاز نزد خدا بردن هنگام پریشانی «وَ اتَّصِرِّعُ إِلَيْكَ عِنْدَ
الْمَسْكَنَةِ».

برکتاری از امتحان الاهی در زمینه‌ی کمک جویی از غیر خدا در
هنگام سختی و اضطرار «وَ لَا تَفْتَنِي بِالْأَسْعَانِ بِغَيْرِكِ إِذَا ضَطْرُرْتُ».«
مصنونیت از ابتلا به کرنش در مقابل غیر خدا در هنگام فقر و
تنگ‌دستی «وَ بِالْخُضُوعِ لِسُؤالِ غَيْرِكِ إِذَا افْتَرَتُ».«
دورماندن از خواری و تضرع و مجیزگویی در مقابل غیر خدا،
آن هنگام که امر نگران‌کننده و ترس آوری پیش آمده است «وَ لَا بِالْتَّضَرَعِ
إِلَى مَنْ دُونَكِ إِذَا رَهِبْتَ».

این ده خواسته که یکی پس از دیگری طرح می‌شود، عنصر
مشترک تمامی آن‌ها خدادست. نیاشگر بر بساط دعا باید همواره
در صدد اصلاح ساختار فکری- اعتقادی خود برآید، از هر گونه لغزش
پیرهیزد و با در نظر گرفتن این اصول اعتقادی، حرکت این جهانی خود را
شکل دهد تا آن جا که:

جز خدا نجوید، جز از او نخواهد، جز به او تکیه نداشته باشد،
همه‌ی تلاش‌ها، اطوار، حرکات و سکناش در جهت او شکل گیرد و به
طرف او سمت یابد.^۱

۱. بحث در مورد هر یک از این ده عنوان براساس آیات و روایات خود

در فرهنگ شیعی، آموزنده‌ی معالم و معارف دینی هستند که در لباس
دعا و نیاش و خلوت‌گزینی و نجوا با خدای متعال، الفبای اعتقادی را به
نیاشگر می‌آموزند.

امیر المؤمنین علیه السلام در تبیین علّت برآورده‌نشدن حاجات و دعاها،
هشت عامل بر می‌شمارند و در قدم اوّل می‌فرمایند:
«أَنَّكُمْ عَرَفْتُمُ اللَّهَ، فَلَمْ تُوْدُوا حَقَّهُ كَمَا أَوْجَبَ عَلَيْكُمْ،
فَأَغْنَتْتُكُمْ مَعْرِفَتَكُمْ شَيْئًا».^۱

پای‌بندنبودن به لوازم معرفت الاهی - آنسان که خدای بر ما
فرض و واجب نموده است - خود عامل مهجوری و دورماندن از اجابت
دعا می‌گردد.

[۵۲ - وَ لَا الْعَمَى... يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ]
همین حقیقت بر این بخش از درخواست‌های امام سجاد عليه السلام این
انداخته است. لذا از خدا ده مورد می‌خواهد:
دورنمایند از راه خدا «لَا الْعَمَى عَنْ سَبِيلِكَ».
عدم حرکت در راستایی خلاف جهت محبت خداوند «وَ لَا
بِالْتَّعْرِضِ لِخَلَافِ مَحْبَّتِكَ».

همپا نشدن با خداگریزان «وَ لَا مَجَامِعَةٍ مِنْ تَفْرِقَ عَنْكَ».
جدانشدن از خداجویان «وَ لَا مُفَارِقَةٍ مِنْ اجْتَمَعَ إِلَيْكَ».
توجه تام و تمام به خدا هنگام ضرورت و نیاز «أَصُولُكَ عَنْدَ

با دقّت در همین معنی لغوی مشخص می‌گردد که اوّلاً شیطان برای القائنات خویش، دل انسانی را هدف قرار می‌دهد؛ ثانیاً اگر چنین شود، جا دارد انسان از آن‌چه که بر سر دلش آمده، سخت و حشمت‌زده شود و در صدد چاره برآید. از تیرهای پیاپی شیطان در این هدف‌گیری به تمّنی، تظّنی و حسد یاد شده است.

پیش از این در توضیح عبارت: «وَ مِنْ حَسْدِ أَهْلِ الْبُغْيِ الْمَوْدَةُ وَ مِنْ ظُنْنَةِ أَهْلِ الصَّالِحِ الثَّقَةِ» در بخش ششم دعا، پیرامون دو واژه‌ی ظنّ و حسد، توضیحاتی داده شد. در این موضع نیز در زمینه‌ی سه عامل نکوهیده‌ی مورد نظر، توضیحاتی بیان می‌شود.

در منطق قرآن مجید، القائنات شیطانی، از جمله موارد آزمون انسان‌ها تلقی گردیده است.

﴿وَ مَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلَكَ مِنْ رَسُولٍ وَ لَا نَبِيٌّ إِلَّا إِذَا قَنَى
الْقَ الشَّيْطَانُ فِي أَمْنِيَّتِهِ، فَيَنْسِخُ اللَّهَ مَا يُلْقِي الشَّيْطَانُ، ثُمَّ
يُكْمِمُ اللَّهُ آيَاتِهِ وَ اللَّهُ عَلَيْمٌ حَكِيمٌ * لِيَجْعَلَ مَا يُلْقِي الشَّيْطَانُ
فَتَنَّةً لِلَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرْضٌ وَ الْقَاسِيَّةُ قُلُوبُهُمْ، وَ إِنَّ الظَّالِمِينَ
لَكَيْ شَقَاقٌ بَعِيدٌ * وَ لِيَعْلَمَ الَّذِينَ أَوْتُوا الْعِلْمَ أَنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ
فَيُؤْمِنُوا بِهِ فَتُخْبِتَ لَهُ قُلُوبُهُمْ، وَ إِنَّ اللَّهَ هُدَى الَّذِينَ آمَنُوا إِلَى
صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾^۱

برخی از نکاتی که در نگرش به این آیات به دست می‌آید، به ترتیب

۱. حج (۲۲): ۵۲ - ۵۴

آن‌گاه امام علی‌الله‌ی‌به عنوان هشدار یادآور می‌شود که مبادا انسان در دام غفلت از خدای متعال گرفتار شود، او را در تک تک صحنه‌های زندگی حاضر نداند، او را در کنش‌ها و واکنش‌های روزمره‌ی حاکم بر رفتار فرد و اجتماع، به حساب نیاورد. پی‌آمد این حالات، خذلان (وارهانیده شدن)، منع (تحریم و بسته شدن تمامی راهها بر انسان) و اعراض (روی‌گردانی خدا از بنده) خواهد بود که هر یک از این سه مورد دیگر تواند به تنها بی انسان را از پای درآورده؛ چه رسیده خذلان و منع و اعراض دست به دست هم دهنده که در این صورت فرد به خاک سیاه خواهد نشست.

[۵۳] - اللَّهُمَّ اجْعِلْ... عَدُوِّكَ

در ادامه‌ی این کلام، حضرت سجاد علی‌الله‌ی سخن از القائنات شیطانی در میان می‌آورد و عرضه می‌دارد:

«اللَّهُمَّ اجْعِلْ مَا يُلْقِي الشَّيْطَانُ فِي رُوعِي مِنَ التَّمَنَّى
وَ التَّظَنَّى وَ الْحَسْدِ، ذَكْرًا لِعَظَمَتِكَ وَ تَفَكَّرًا فِي قَدْرَتِكَ وَ
تَدْبِيرًا عَلَى عَدُوِّكَ».

روع در لغت به معنی دل، ذهن و عقل است. نکته‌ی لطیف آن است که عرب آن‌گاه که جای ترس و بیسم از دل باشد، این کلمه را به کار می‌برد.

← می‌تواند دریابی از مطالب آموزنده را فراهم آورد. در اینجا برای پیش‌گیری از تفصیل به آن‌ها پرداخته نشد؛ ولی خواننده‌ی علاقه‌مند می‌تواند هر یک از این سرفصل‌ها را عنوانی برای تحقیق خود قرار دهد، محققانه در آن‌ها کنکاش کند و بهره‌ها به فراوانی برد.

﴿وَ مِنْهُمْ أُمَّيُّونَ لَا يَعْلَمُونَ الْكِتَابَ إِلَّا أَمَانِيٌّ وَ إِنْ هُمْ إِلَّا يَظْنُونَ﴾^۱

﴿برخی از یهودیان، کتاب تورات را صرفاً دروغهایی می‌دانند که عالمانشان ساخته و پرداخته‌اند و پایی بست این گمان و پندر باطل خویش‌اند.﴾

با دقّت در این آیات قرآنی، روشن می‌شود که چرا دو واژه‌ی تمّی و تطفّی در کلام حضرت سجاد^{علیه السلام} پیاپی آمده‌اند. کار شیطان آن است که همواره مطالب کذب برخاسته از گمان نارسا و غلط را در دل و ذهن و عقل فرد القا نماید. روشن است که اگر انسان مغلوب چنین حمله‌ای قرار گیرد، دچار چه خسروانی شده و در چه مهلكه‌ای سقوط خواهد کرد. امیر المؤمنین^{علیه السلام} فرماید:

عبارت‌انداز:

۱- جریان شدید و جاری القای شیطانی تا آنجاکه وی در تلاش است حتّی دل و روح پیامبران خدا را نیز هدف قرار دهد.

۲- بی‌اثر کردن چنین القائاتی در پیامبران، از سوی خدای متعال، به منظور تحکیم آیات خویش.

۳- آزمون بیماردلان و سنگدلان به القائات شیطانی.

۴- دریافت حقّانیت پیامبر و آورده‌های او از سوی آگاه‌دلان.

۵- تسلیم و خصوع قلبی در پیشگاه چنین حقّ روشن.

۶- هدایت خداوندی چنین آگاهان بیدار دل به راه مستقیم. نتیجه‌ی کلّی آن‌که در زمینه‌ی وجود و اثرگذاری القائاتی این چنین و هدف‌گیری شیطان، ضروری است که انسان بیدار و هشیار بوده و خود را از هدف قرارگرفتن چنین تیرهای خطرناکی برهاند.

تمّی در لغت به معنی آرزوی کردن آمده است. به گفته‌ی راغب در ملاقات، صورت حاصله در ذهن از تمّی را «امنیّه» می‌گویند. واژه‌اخیر به معنی دروغ هم آمده است. راغب در توضیح علّت آن گفته که چون دروغ معمولاً تصور و به زبان آوردن امری بی‌حقیقت می‌باشد، لذا صحیح است که از کذب با تمّی تعبیر شود. خود او از قول عثمان آورده است که می‌گفته: ما تغییّت و لاتّنیّت منذّ اسلمت، یعنی از آن‌هنگام که اسلام آوردم، نه آوازه‌خوانی کرده‌ام و نه دروغ گفته‌ام.

امانی جمع همین لغت امنیّه و به معنی اکاذیب است و در بیان قرآن، برخاسته از ظن قلمداد گردیده است.

داریم و در بند آن گرفتار نیاییم.

ظفّن - به معنی گمان بردن نابجا - از جمله اخلاق نکوهیده است.

آنچه از این رذیله اخلاقی برخیزد، درست در مقابل علم و یقین قرار دارد. قرآن مجید از زبان کافران پیرامون قیامت می فرماید:

﴿قُلْتُمْ مَانِدِرِيْ ما السَّاعَةِ إِنْ نَظَنَّ إِلَّا ظَنًّا وَ مَا نَحْنُ بُسْتِيقْنِينَ﴾^۱

گمان، درست در مقابل یقین نشسته است و این مطلب در قرآن در آیات دیگری آمده، مانند:

﴿مَا هُمْ بِذُلِكِ مِنْ عِلْمٍ إِلَّا يَظْنُونَ﴾^۲

﴿مَا هُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ إِلَّا اتِّبَاعُ الظُّنُونِ﴾^۳

﴿وَ مَا هُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظُّنُونِ﴾^۴

گمان ناروا امری در نقطه‌ی مقابل علم و آگاهی روشن قرار داده شده و همه‌جا این گمان ورزی نکوهش گردیده است.

لغت تمّنی که پیش از ظنّی در کلام حضرت سجاد علیهم السلام آمده، قرینه‌ی روشنی است که مسیر این گمان‌گرایی را روشن می‌سازد. گمانی که مبتنی بر آرزوهای باطل و دور و دراز باشد، مسلماً نتیجه‌ای جز افتادن در ورطه‌ی باطل گرایی در پی نخواهد داشت. اگر این ظنّی دامن اعتقادات را بگیرد، فرد دچار تردید در مبدأ و معاد می‌شود. اگر سراغ

«رَحِمَ اللَّهُ امْرًا... كَابِرْ هُوَهُ وَ كَذَبْ مَنَاهُ.»^۱

«خدایش بی‌امزد انسانی را که با خواسته‌های دلش درافتند و آرزوهای نابجاش را تکذیب نماید.»

همایشان در تعبیری زیبا خطاب به دنیا می‌گویند که اگر تو همانند موجودی دیدنی و در قالب حسّی بودی، به ازای فریب‌هایی که نسبت به مردم به کار گرفته‌ای، بر تو حدّ جاری می‌کردم.

«لَأَقْتُلُ عَلَيْكِ حُدُودَ اللَّهِ فِي عِبَادِ غَرَرْتَهُمْ بِالْأَمَانَةِ.»^۲

روشن است که دنیا از مهم‌ترین ابزار دست شیطان می‌باشد. اوست که با پندارها و درخواست‌های باطل و نابجای دنیوی، به‌واقع عرصه‌ی حیات را بر انسان تنگ نموده و او را در بند می‌کشد.

آن امام همام علیهم السلام همین زمینه می‌فرمایند که:

«وَ الْأَمَانَةُ تُعْمِي أَعْيْنَ الْبَصَارِ وَ الْحَظْلُ يَأْتِي مِنْ لَا يَأْتِيهِ.»^۳

(این آرزوها و پندارهای نابجا و دور و دراز است که چشم دل انسان را کور می‌کند و بهره‌ی واقعی از آنِ کسی است که سراغ آن‌ها نرود.»)

پس بجاست که تا سر حدّ امکان بکوشیم تا خویش را از تمّنی - که به تعبیر حضرت سجاد علیهم السلام شیطان برای ماست - به دور نگاه

۱. نهج البلاغه، خطبه‌ی ۷۶.

۲. نهج البلاغه، نامه‌ی ۴۵ خطاب به عثمان بن حنیف.

۳. نهج البلاغه، حکمت ۲۷۵.

.۲۴. جاییه (۴۵): ۳۲.

۱. جاییه (۴۵): ۳۲.

.۲۸. نجم (۵۳): ۱۵۷.

۲. نساء (۴): ۱۵۷.

العيوب»^۱، خود منشأ پیدایش انواع عیوب دیگر در انسان می‌گردد. انسانی که دچار چنین آفتی شد، همواره علیل و ناتوان است؛ چرا که مدام به چیزهایی می‌اندیشد که در اختیار ندارد. لذا زندگی را بر خود تلغی کند. این هر دو امر یعنی ناتوانی و نابسامانی برای حسود، دو موضوعی است که امیر مؤمنان عليهم السلام بر آن تأکید دارد که:

«الحسود أبداً عليل.»^۲

«وَ الْحَسْدُ يَنْكِدُ الْعِيشَ.»^۳

انسان حسدورز باید بداند که: «الحسود لا يسُود.»^۴

او هرگز از این اخلاق و سجیهی ناپسند سودی نخواهد برد. امام امیر المؤمنین عليهم السلام از حسد به عنوان بزرگ ترین ابزار صیادی شیطان یاد کرده و می‌فرماید:

«الْحَسْدُ مِقْنَصَةُ إِبْلِيسِ الْكَبْرَى.»^۵

از این تعبیر می‌توان بیان امام سجاد عليهم السلام را بهتر دریافت که چرا در هنگام سخن از القاتات شیطانی، موضوع حسد را مطرح کرده است؛ حسدی که به بیان حضرت امیر عليهم السلام ابزار صید مهم در دست شیطان است.

«وَ كَمَا ان الصَّدَا يَأْكُلُ الْحَدِيدَ حَتَّىٰ يُفْنِيهِ، كَذَلِكَ

الْحَسَدُ يُكِيدُ الْجَسَدَ حَتَّىٰ يُفْنِيهِ.»^۶

آری! چونان زنگ که به جان آهن سخت و مقاوم افتاده و

امور دنیوی بیاید، انسان را در بند آروزهای طولانی و خیال‌پروری و محاسبات بی‌پایه و مایه نسبت به آینده گرفتار می‌کند. و آن‌گاه که فرد در این هر دو ورطه با هم سقوط نماید، به شدت آسیب خواهد دید.

بیهوده نیست که شیطان این ابزار را برای سرنگونی انسان به دست گرفته و از آن سود می‌برد. او با تظنه و تمنه می‌کوشد تا فرد را در هر دو عرصه‌ی دنیا و آخرت و دو پنهنه‌ی اعتقاد و عمل مغلوب القاتات خویش سازد. از این رو، بجاست که انسان با بیداری و هشیاری به معارضه با این دشمن سوگندخورده خویش پردازد و با واقع‌گرایی و تفکر منطقی و نیز گریز از گمان‌گرایی در هر دو عرصه‌ی اعتقاد و عمل، تلاش او را خنثی‌سازیم.

پیش از این به مناسبت در مورد حسد سخن به میان آمد. اینک حسد در کلام امام در کنار تمنه و تظنه نشسته است. چه بسا اگر در صدد پیدا کردن رابطه‌ی میان این سه برآییم، روشن شود که آرزوهای طولانی و پندارهای ناروا می‌تواند منشأ حسدورزی نسبت به دیگران گردد و این احتمال چندان دور از واقعیت نیست. معمولاً حسادت نسبت به اشخاص، زمانی در درون انسان شکل می‌گیرد که فرد، آرزوهایی دور از دسترس دارد که به آن نرسیده، پندارهای باطل و خیال‌پرورانه در سر دارد که بسیار دور از واقعیت است. آن زمان به برخی می‌نگرد و در آنان دارایی‌ها و توانایی‌هایی می‌بیند که خود فاقد آن است.

درست در همین زمان است که او نسبت به آن افراد، حسد می‌ورزد. آن وقت است که این اخلاق ناپسند، به مصدق «الحسد رأس

۱. غرر: ۷۸۱.

۲. غرر: ۱۰۱۷.

۳. غرر: ۱۱۳۳.

۴. غرر: ۵۵۷.

۵. غرر: ۸۰۸.

۶. غرر: ۷۲۱۶.

است که سرانجام او را از پای درخواهد آورد. هرگز نمی‌توان طغیان این آفت روحی را از راه مقابله به مثل فرو نشاند. این عمل نه تنها چاره‌ساز نیست، بلکه شعله‌ها را افروخته‌تر کرده، دامن فرد مقابل را هم خواهد گرفت.

سخن در موضوع حسد فراوان است که به ملاحظه‌ی اختصار به همین مختصر بسنده می‌کیم.^۱

امام علی^ع در ادامه‌ی سخن، از خدای متعال می‌خواهد که اثر تخریبی این القائنات شیطانی را بر قلب و روح، تبدیل به یاد عظمت خود، تفکر در قدرت خدا و اندیشه و تدبیر در قبال دشمن خود نماید. «ذکراً لعظمتك و تفکراً في قدرتك و تدبيراً على عدوّك.»

روشن است که یاد عظمت خدا و اندیشه در قدرت او، انسان را از بسیاری گرایش‌ها و گُرنش‌های ناروا باز می‌دارد. این حالت تذکر بیش از هر چیز، فرد را در قبال خدای متعال، خاضع و خاشع می‌دارد و ثمره‌ی این امر در افعال شخص ظاهر می‌شود.

چنین انسانی که همواره به یاد عظمت نامتناهی خدا و در اندیشه‌ی قدرت بی‌پایان اوست، هرگز به ذلت و خواری در قبال کسانی

۱. مرحوم مجلسی در جلد ۷۳ کتاب بحارالأنوار از صفحه‌ی ۲۳۷ تا ۲۶۳ بالغ بر ۳۲ روایت در باب حسد گرد آورده است که ذیل بیشتر آن احادیث بیانات محققانه‌ای دارد. در صورت مراجعته می‌توان از آن روایات و بیانات توضیحی، برای آشنایی افزون تر با موضوع حسد بهره گرفت..

سرانجام آن را نابود می‌کند، حسد رفتاری این‌چنین با جسم انسانی خواهد داشت و نهایتًا انسان را از پای درمی‌آورد.

قرآن مجید تأکید دارد که انسان‌ها چشم به دارایی‌های دیگران ندوزند و از راه حسد به آن ننگرنند؛ چرا که این خصلتی ناپسند است.

﴿أَم يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَىٰ مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ﴾^۱

در روایت است که خداوند، خطاب به موسی بن عمران علیهم السلام فرمود:

«يابن عمران! لا تحسد الناس على ما آتيتهم من فضلي، ولا تقدّن عينيك إلى ذلك و لا تتبعه نفسك؛ فإنَّ الحاسد ساخط لنعمتي صاد لقسمي الذي قسمت بين عبادي. ومن يك كذا لك، فلست منه و ليس مني»^۲

آری، انسان حسود با نعمت‌های خدا و نصیبی که او مردم را داده، درستیز است. چنین کسی محبوب خدای متعال نیست.

به هر حال، حسد آتشی است که به جان صاحبیش می‌افتد و او را می‌سوزاند و آن‌گاه که آتش‌گیرانه‌ای در اطراف پیدا نکند، از خود آن انسان حسود بهره می‌گیرد و وی را خواهد سوزانید، چرا که گفته‌اند:

«اصبر على حسد الحسود، فإن صبرك قاتله.»

«فالنار تأكل نفسها إن لم تجد ما تأكله»^۳

مناسب‌ترین عکس‌العمل در قبال فرد حسود، همان شکیبا‌ی

۱. نساء (۴): ۵۴. ۲. بحارالأنوار ۷۳: ۲۴۹.

۳. همان: ۲۶۱.

باید همه راهها را برو او بست تا بتوان جان سالم به در برد.
به هر حال، در این بخش قصد آن نیست که سخن از شیطان و حیله‌ها و دام‌ها و کارگزاران و جنودش در میان آورد. این کارگسترده و مستقل و نیازمند تحقیقی جداگانه است. این مختصر، تنها در ضرورت دقت عمل در مواجهه با شیطان بیان شد تا مشخصاً معلوم گردد که ما همواره باید در صدد برنامه‌ریزی علیه این دشمن توانای خود باشیم؛ دشمنی که با دانایی‌های خود مرتباً در اندیشه‌ی به دام انداختن ماست؛ چرا که گفته است: «و لَأَغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ». می‌دانیم که تنها بندگان مخلص خدا بیند که شیطان، پیش‌اپیش با همه توان و قدرتش، ناتوانی خود را در غلبه بر ایشان اظهار داشته است. شیطان، آنان را از میدان اش پذیری اغوات خویش خارج دانسته است که:

﴿إِلَّاٰ عِبَادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصُونَ﴾^۱

از آن‌چه درباره‌ی شیطان آمده، باید بدانیم که ضروری است: از سرنوشت او با آن سابقه‌ی بندگی اش عبرت گیریم، از شر او به خدا پناه ببریم، او را دشمن خویش بدانیم، هرگز فریب او را نخوریم، گام‌گذار راه او نشویم، بندگی و طاعت او را پیشه نکنیم،

۱. حجر (۱۵): ۴۰.

چون خود تن در نمی‌دهد، زیون و فرومایه نمی‌شود و «بهر دو نان متّ دونان نمی‌کشد». تأکید بر این حقیقت را زمانی می‌توان دید که دست‌ماهی چنین حالتی رویارویی با شیطان باشد؛ یعنی فرد نه تنها القاءات او را به هیچ گرفته باشد، بلکه از خدا بخواهد که همان القاءات ناروا در او اثر عکس گذارد و موجبات خضوع هر چه بیشتر در پیشگاه عظمت حق تعالی و تفکر افزون‌تر در میدان قدرت بی‌حد و حصر خدای بزرگ را فراهم آورد. آن وقت است که این سرمایه می‌تواند او را به رویارویی شیطان و برنامه‌ریزی برای اخراج این دشمن سوگندخورده از میدان زندگی فرا خواند.

چنین است که انسان به الهام امام سجاد علیه السلام از خدا می‌خواهد که بتواند در مواجهه با شیطان، تمامی توان خود را علیه او به کار گیرد. شیطانی که به فرموده‌ی امام علی علیه السلام: «نَفَذْ فِي الصُّدُورِ خَفِيًّا وَ نَفَثَ فِي الْآذَانِ نَحِيًّا»^۲، در قلب‌ها نفوذ می‌کند و بر گوش‌ها می‌دمد؛ شیطانی که فریب‌کاری اش «يُسُوّلُ و يُطْعَمُ»^۳، گمراه می‌کند و انسان را به طمع می‌اندازد. باید به سختی با او و القاءاتش رو در رو قرار گرفت و هرگز اجازه نداد تا در حریم عمل و اندیشه‌ی انسان نفوذ نماید که پیشوایمان علی علیه السلام فرمود:

«لَا تَجْعَلْنَ لِلشَّيْطَانِ فِي عَمَلَكَ نَصِيبًا وَ لَا عَلَى نَفْسِكَ سَبِيلًا».^۴

۲. همان: ۶۳۸۹.

۱. غرر و در: ۲۶۲۳.

۳. همان: ۱۰۲۷۳.

با زنی خلوت می‌نمایی. و به راستی که چه سخت است که با این صراحت‌ها، باز انسانی در این دامگه‌ها که خود دامگستر، پیشاپیش از آن سخن به میان آورده، در اخلاق و عمل گرفتار آید)،

بدانیم که او چگونه وارد زندگی ما شده و چه بسا ناخواسته با ما شریک می‌گردد و روزگارمان را تباہ می‌کند،

لشکریانش را بشناسیم (که بنا به احادیثی چند، از غضب و شهوت در صدر سپاهیان شیطان نام برده شده است)،

و سرانجام از ناله‌های او آگاهی یابیم^۱ که امیر المؤمنین علیه السلام فرمود:

«وَ لَقْدْ سَعْتُ رَنَّةَ الشَّيْطَانِ حِينَ نَزَلَ الْوَحْيُ

عَلَيْهِ فَقَلَتْ: مَا هَذَا الرَّنَّة؟ فَقَالَ: هَذَا الشَّيْطَانُ قَدْ آتَيْسَ

مِنْ عِبَادَتِهِ إِنَّكَ تَسْمَعُ مَا أَسْعَ وَ تَرِي مَا أَرَى إِلَّا أَنَّكَ لَسْتَ

بِنَبِيٍّ...»^۲

اینک سزاوار چنان است که محتوای رسالتی این چنین را که فریاد و ناله‌ی شیطان را در پی داشته، به خوبی دریابیم و به کار گیریم. در این صورت، بهترین راه رهایی از دام‌های شیطانی را یافته‌ایم و مؤثرترین راه درمان بیماری‌های مهلک ناشی از القائات و اغوات است او را به کار

۱. عناوین ۱۶ گانه‌ی فوق از میران الحکمة ۵: ۷۹ - ۹۶ ذیل لغت شیطان نقل شده است. مؤلف در آن کتاب، ذیل هر یک از این عناوین آیات و روایاتی را در توضیح بحث خود آورده که مراجعته به آن‌ها می‌تواند شناخت افزون‌تری را به بار آورد. امید که این آگاهی، مراقبت پیشتر ما را در کردار و رفتار به دنبال داشته باشد.

۲. نهج البلاغه، خطبه‌ی ۱۹۲.

اغوات است او و توانش را در این زمینه به جدّ به حساب آوریم، از شمار آنانی نباشیم که گمان نفوذ‌پذیری شیطان در ایشان می‌رود،

علل تسلط او را بر انسان‌ها بشناسیم، با این‌همه بدانیم که کید و حیله و مکر او در قبال انسان‌های توانمند بسیار ضعیف و ناکارآمد است (که این اعتقاد سبب می‌شود تا خود را در قبال او نبازیم و به سادگی تسلیم او نگردیم)،

با صورت‌سازی‌های او به خوبی و با دقّت آشنا شویم، بدانیم که چه کسانی می‌توانند از شر او ایمن باشند، و نیز بدانیم که او تنها می‌تواند بر دوست داران خویش و آنان که او را به ولایت گرفته‌اند چیره گردد،

عواملی را که می‌تواند زمینه‌ی این چیرگی را فراهم آورد بشناسیم نماییم،

و در مقابل با آن‌چه که می‌تواند شیطان را از ما براند و او را از ما مأیوس کند به خوبی آشنا شویم،

بدانیم که گاه همین شیطان در اندیشه‌ی نصیحت پیامبران خدا بر آمده (مثلاً حسد و حرص را عامل هبوط خود و آدم شمرده است؛ نوح را بر ترک این دو رذیله سفارش کرده است؛ پرداخت سریع صدقه را به موسی یادآور شده و گفته که من همواره می‌کوشم تا این کار صورت نگیرد؛ نوح را هشدار داده که در سه موضع به شدت به یاد من باش؛ آن گاه که خشم می‌گیری، آن گاه که میان دو تن حکم می‌رانی و آن گاه که

برآید، همین زبان را به تمجید و بزرگ داشت خالق یکتا به کار گیرد؛
در عوض شهادت باطل و ناروا، شکر و سپاس این همه نعمت‌های
بی‌کران خدارا به جای آورد؛
به جای غیبت و بدگویی مؤمنی که حضور ندارد، به ذکر احسان و
نیکی‌های بی‌حد و حصر خداوند زبان گشاید؛
آن‌گاه که می‌خواهد در کار پرخاشگری و بدگویی به مؤمنی بیفتند
که در جمع حاضر است، به جای آن به شمارش و یادآوری داده‌های
فراوان خداوندی پیردادزد؛
آیا ما آمده‌ی چنین جای‌گزینی هستیم؟ آیا هرگز اندیشه
کرده‌ایم که جامعه‌ای که رذایلی از آن ردیف بر زبانشان جاری باشد،
شایسته‌ی زندگی انسانی نیست؟ آیا حسّ کرده‌ایم که زندگی در
جامعه‌ای از این دست که ترسیمی از آن در بخش اخیر کلام امام
سجّاده‌ای صورت گرفته چه قدر زیبا، دوست‌داشتنی و دل‌چسب است و
حال و هوای این جامعه، چه روحی در کالبد انسان‌ها می‌دمد و فضای آن
به چه میزان عطرآگین خواهد گردید؟
شاید ناله‌ی شیطان در آغاز بعثت پیامبر ﷺ که بدان اشاره رفت،
از این جهت بوده که در جامعه‌ای این‌چنین، کاری از دست شیطان و
کارگزارانش بر نمی‌آید. افسوس که ما همان تعالیم روح‌بخش را چنان
واژگونه کرده‌ایم که جامعه را به میدان ترکتازی و تاخت او و یارانش بدل
ساخته‌ایم.

[۵۴ - و ما اجری علی لسانی... احصاءً لمنتك]

گرفته‌ایم.

امام سجاد علیه السلام در دنباله‌ی این بحث، ابتدا شش رذیله‌ی اخلاقی را
بر می‌شمرد که همگی بر زبان انسانی جاری می‌گردد. سپس این نکته را
یادآور می‌شود که این موارد، نمونه‌های مشابه دیگری هم دارد و صرفاً
در این شش مورد خلاصه نمی‌گردد. آنگاه از خداوند می‌خواهد که
به جای این رذیله‌ها شش حلق پسندیده بر همین زبان جاری گردد و
خلاصه به عوض آن سیّرات اخلاقی که از راه زبان تحقق می‌یابد،
حسنات اخلاقی جای‌گزین گردد.

آن شش رذیله – به ترتیبی که امام علیه السلام شمرده‌اند – عبارت‌اند از:
«لفظة فحش أو هجر أو شتم عرض أو شهادة باطلٍ
أو اعتياب مُؤمنٍ غائب أو سبٍّ حاضر و ما أشبه ذلك.»
و آن شش حسنی اخلاقی جاری بر زبان را – که در مقابل، از
خدای متعال طلب می‌کنند – عبارت‌اند از:
«نُطْقاً بِالْحَمْدِ لِكَ وَ اغْرَاقاً فِي الشَّنَاءِ عَلَيْكَ وَ ذَهاباً فِي
تَجْيِيدِكَ وَ شُكْرًا لِنِعْمَتِكَ وَ اعْتِزَافًا بِالْحَسَانِكَ وَ احْصَاءَ
لِمَنِنِكَ.»

چه زیباست که:

انسان بتواند به جای زبان‌گشودن به فحش و ناسزا به دیگران،
سخن از حمد و ستایش خداوند در میان آورد؛
به جای بدگویی از این و آن، به مدح و ثنای پروردگار پیردادزد؛
به جای آن که با زبان آزاردهنده‌اش در کار ریختن آبروی مردم

آن، شرع مطہر نوعاً و به میزان فراوانی با این موضوع برخورد انفعالی نموده و سخن از بھرہ‌های «سکوت» در میان آورده است. نه بدان معنی که در تمام عرصه‌ها سکوت بهتر از کلام باشد، ولی در مجموع به نظر می‌رسد جنبه‌ی برحدتر داشتن از سخن‌گفتن بی‌حساب، بسیار مورد توجّه دین قرار گرفته است؛ تا جایی که راوی از رسول خدا^{علیه السلام} درخواست می‌نماید:

أخبارني عن الإسلام بأمر لا أسأل عنه أحداً بعدك.

پیامبر^{صلوات الله عليه وآله وسلام} در پاسخ فرمودند:

«قُلْ: آمَنَتُ بِاللَّهِ ثُمَّ أَسْتَقْمٌ.»

راوی پرسید: فنا اتّقی؟ حضرت در پاسخ با دست خویش اشاره به زبان خود نمودند:

«فَأَوْمَأْ بِيدهِ إِلَى لِسَانِهِ.»^۱

خلاصه آن که اظهار ایمان و پایداری و استواری در آن و برحدتر بودن از خطرات زبان، تعریفی از اسلام می‌شود که فرد را بی‌نیاز از دیگر تعاریف و بی‌جوبی‌ها می‌نماید.

عبدالله بن مسعود را دیدند که بر فراز کوه صفا ایستاده و می‌گوید:

ای زبان! سخن به نیکویی بگوی که بھرہ گیری، یا آرام بگیر تا سلامت یابی، پیش از آن که پشیمان گردد. کسی به او رسید و سؤال کرد: آیا این سخن را از خود می‌گویی یا از دیگری شنیده‌ای؟ عبدالله بن مسعود اظهار

جانِ کلام امام سجاد^{علیه السلام} در این بخش، پرداختن به عضوی از اعضای بدن انسان است که در دو روی سکّه‌ی حیات انسانی، چنین اثرگذاری مثبت و منفی دارد. از این‌رو به ذکر مطالبی چند پیرامون زبان می‌پردازیم و تحقیق در هر یک از موارد دوازده گانه‌ی مورد اشاره را به پی‌گیری و علاقه‌مندی خواننده‌ی گرامی و امی‌نهیم.

زبان

زبان در میان اعضای بدن انسان، از ویژگی‌های خاصی بھرہ‌مند است. بی‌هیچ رنج و زحمت می‌تواند به حرکت درآمده و بدون خستگی، از همه‌چیز- آگاهانه و یا بدون اطلاع- سخن در میان آورد. روشن است که این ابزار با این ویژگی، به خوبی می‌تواند در استخدام شیطان درآمده و صاحب خود را جهنّمی نماید، و این در صورتی است که انسان آن را یله و رها سازد و در صدد کنترل آن بر نیاید. اما اگر این عضو را الجام زده و در اختیار خود گیرد، طبیعی است که نه تنها از آن مهالک در امان می‌ماند؛ بلکه از همین طریق می‌تواند به تعالی و تکامل روحی و معنوی دست یابد.

تمارد سخن نگفته باشد

و یا:

کلید در گنج صاحب‌هنر

که گوه‌فروش است یا پیله‌ور

به هر حال، به دلیل سهولت استفاده از این عضو و صعوبت کنترل

۱. سنن ابن ماجه، ج ۳۹۷۲

- ۱۰- درافتادن به شوخی‌های بد زبانی.
 - ۱۱- زبان به مسخره و استهزای دیگران گشودن.
 - ۱۲- زبان به افشاء اسرار مردم باز کردن.
 - ۱۳- وعده به دروغ به این و آن دادن.
 - ۱۴- سخن و سوگند به دروغ گفتن و پی‌آمد های آن و راه های گریز از این آفت و مصون ماندن از خطرات آن.
 - ۱۵- غیبت و معانی و حدود آن و طرح مباحث مربوط به آن، از جمله: انگیزه های غیبت، راه های بازداشت زبان از غیبت، حرمت قلبی، گونه های مجاز غیبت و سرانجام کفاره هی غیبت.
 - ۱۶- سخن چینی که باید از آن بر حذر بود.
 - ۱۷- سخن بر وفق خواسته دیگران گفتن، ولو بین دو مخالف؛ و خلاصه داشتن دو زبان.
 - ۱۸- زبان به مدح و ثنای ناجا گشودن و تملق پیشه کردن.
 - ۱۹- غفلت از خطاهایی که ممکن است در فحوای کلام انسان ظاهر شود، به خصوص در زمینه مسائل الاهی و امور مرتبط با دین.
 - ۲۰- پرسش نا آگاهان از صفات خدای عز و جل و دقیق شدن آنان در این زمینه ها که بر آن علم نداریم.
- حال که این کلیات در مورد آفات زبان دانسته شد، سری هم به میان نهج البلاغه مولایمان امیر مؤمنان علیهم السلام می برمی تا در پرتو بیان شیرین آن عزیز که سخن «فراتر از کلام خلق و فروتر از کلام خالق» توصیف شده، حقایقی را دریابیم:

داشت:

لَا، بَلْ سَعِيتُ رَسُولَ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: «إِنَّ أَكْثَرَ خَطَايَا ابْنِ آدَمَ فِي لِسَانِهِ». ^۱

فیض کاشانی در محجۃ البیضاء^۲ زیر عنوان آفات اللسان، سخن از این مسأله به میان آورده و پس از بحث مقدماتی پیرامون فضیلت سکوت- که به برخی از مطالب این بخش اشاره گردید- بیست آفت عمدی زبان را به شرح زیر برشمرده و در هر مورد، ضمن توضیحاتی به ذکر روایات در آن زمینه پرداخته است. در اینجا با اکتفا به ذکر این عناوین علاقه مندان به تفصیل را به آن کتاب ارجاع می دهیم:

- ۱- سخن گفتن در مقوله ای که بهره ای به دنبال ندارد.
 - ۲- سخن به زیادی گفتن.
 - ۳- فرورفتن به زبان در مسایل باطل و بیهوده.
 - ۴- مجادله در سخن و اصرار و پافشاری ناجا.
 - ۵- جنگ و جدل زبانی.
 - ۶- در بند تکلف افتادن در سخن به حالات تصنیعی، آنسان که مدعیان خطابه و فصاحت در سخن گفتن در آن گرفتار آمده اند.
 - ۷- سخن به فحش و سب و زشتی در گفتار.
 - ۸- زبان گشودن به طعن و لعن بر حیوان و جماد و انسان.
 - ۹- درافتادن در آوازه خوانی و شعر و شاعری.
-
۱. فیض کاشانی، محجۃ البیضاء ۵: ۱۹۴.
۲. همان، ۵: ۲۸۸ - ۱۹۰.

عَلَىٰ مِنْ سَدِّدَكُ.^۱

در مورد مراقبت از این عضو حسّاس بدن، تا آنجا توصیه به عمل آمده که حضرتش می‌فرماید:

«فَالْمُسْلِمُ مَنْ سَلَمَ الْمُسْلِمُونَ مِنْ لِسَانِهِ وَ يَدِهِ.»^۲

«مسلمان آن کس است که دیگر مسلمانان، از زبان و دست او در امان باشند.»

هم‌چنین حضرتش علیه السلام می‌فرماید:

«وَلَيُخْزِنَ الرَّجُلُ لِسَانَهُ؛ فَإِنْ هَذَا اللُّسَانُ جَمُوحٌ بِصَاحِبِهِ. وَ إِنَّ اللَّهَ مَا أَرَى عَبْدًا يَتَّقِي تَقْوَىٰ تَنْفُعَهُ حَتَّىٰ يَخْرُنَ لِسَانَهُ. وَ إِنَّ لِسَانَ الْمُؤْمِنِ مِنْ وَرَاءِ قَلْبِهِ وَ إِنَّ قَلْبَ الْمُنَافِقِ مِنْ وَرَاءِ لِسَانِهِ؛ لَأَنَّ الْمُؤْمِنَ إِذَا أَرَادَ أَنْ يَتَكَلَّمَ يَكَلَّمُ تَدَبَّرَهُ فِي نَفْسِهِ، فَإِنْ كَانَ خَيْرًا أَبْدَأَهُ وَ إِنْ كَانَ شَرًّا وَارَاهُ؛ وَ إِنَّ الْمُنَافِقَ يَتَكَلَّمُ بِمَا أَتَى عَلَى لِسَانِهِ، لَا يَدْرِي مَا ذَالِهِ وَ مَا ذَا عَلَيْهِ. وَ لَقَدْ

قالَ رَسُولُ اللهِ صلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ:

لا يُستقيمُ إِيمَانُ عَبْدٍ حَتَّىٰ يُسْتَقِيمَ قَلْبُهُ، وَ لا يُسْتَقِيمُ قَلْبُهُ حَتَّىٰ يُسْتَقِيمُ لِسَانُهُ، فَنَّ اسْتَطَاعَ مِنْكُمْ أَنْ يُلْقِي اللَّهُ تَعَالَىٰ وَهُوَ نُقُّ الرَّاحَةِ مِنْ دَمَاءِ الْمُسْلِمِينَ وَ أَمْوَالِهِمْ سَلِيمٌ اللَّسِانُ مِنْ أَعْرَاضِهِمْ، فَلَيَنْعَلُ.»^۳

آن امام همام علیه السلام در یکی از کلمات کوتاه و گهربار خویش، زبان را به درنده‌ای تشبيه می‌نماید که اگر رها شود، خواهد درید. این هشدار به کسانی است که این عضو را آزاد می‌گذارند و توصیه‌ی اکیدی است که باید این عضو را به شدت کنترل نمود.

«اللُّسَانُ سَبْعُ إِنْ خُلَّ عَنْهُ عَقْرٌ.»^۱

شاید به همین علت باشد که حضرتش می‌فرمایند: مادام که سخن را ادانکرده‌ای در اختیار توست و آن گاه که سخن راندی این تو هستی که در بند آن گرفتار آمده‌ای. از این رو، همان سان که طلا و نقرهات رانگاه می‌داری، از زبان خویش نیز محافظت کن. چه بسا که یک کلمه نعمتی را از انسان بستاند و رنج و نقمتی را برای او بهار آورد.

«الْكَلَامُ فِي وِثَاقَكَ مَا لَمْ تَكُلِّمْ بِهِ؛ فَإِنْ تَكُلِّمْ بِهِ صَرَّتِ فِي وِثَاقِهِ. فَاخْرُنْ لِسَانَكَ كَمَا تَخْرُنْ ذَهَبَكَ وَ وَرَقَكَ؛ فَرُبِّ كَلْمَةٍ سَلَبَتْ نِعْمَةً وَ جَلَبَتْ نِقْمَةً.»^۲

زبان چنان است که می‌تواند رودرروی اولیای نعمت انسان قرار گیرد و فرد را به پرخاشگری و موضع‌گیری در قبال آنان وا دارد. از این‌رو، مولا یمان علیه السلام پیش‌بیش یاران و شیعیان خویش را بر این خطر آگاه نموده که:

«لَا تَحْعَلَنَّ ذَرَبَ لِسَانَكَ عَلَىٰ مَنْ انْطَقَكَ وَ بِلَاغَةِ قَوْلِكَ

۱. نهج البلاغه، حکمت ۴۱۱.

۲. نهج البلاغه، حکمت ۱۶۷.

۳. نهج البلاغه، خ ۱۷۶.

۱. نهج البلاغه، حکمت ۳۸۱.

۲. نهج البلاغه، حکمت ۶۰.

آن‌گاه که سخنی از دهان خارج شد، دیگر به جای اوّلش باز نمی‌گردد و کار خود را خواهد کرد و بسیار دشوار—و گاهی غیرممکن— است که بتوان آثار سوء یک اظهار نظر ناآگاهانه‌ی زبانی را از بین برد و در شعاع وسیع اثرگذار آن دخل و تصرف نموده، اثرات مخرب سخن نسبت‌بندی را بطرف کرد.

زبان انسان ترجمان اندیشه و درون اوست، آن‌سان که صورت انسانی خبر از سیرت او می‌دهد. امیر مؤمنان علیهم السلام فرماید:

«ما أضمر أحده شيئاً إلا ظهر في فلتات لسانه و صفحات وجهه.»^۱

از این‌روست که هم ایشان در کلامی جامع و راهگشا تعبیر می‌نمایند که:

«المرء محبوبٌ تحت لسانه.»^۲

«انسان زیر زبان خویش پنهان است.»

باید بدanim که زبان، نه برای لغش‌هایی این‌چنین آفریده شده، بلکه خدای متعال «وَ افْتَرَضَ مِنِ الستِنَكُمُ الذِّكْر»^۳، آن را برای یادکرد خودش در ما نهاده است. بدین روی، سزاست که با این زبان گام در راه خدا گذارد و آن را در پاسداشتِ حریم حق به کار گرفت که: «الْجَهَادُ بَأَيْدِيكُمْ ثُمَّ بِالسِّنَنِ ثُمَّ بِقُلُوبِكُمْ»^۴ و جان کلام همان بیان قرآن مجید است که:

۱. همان، حکمت ۱۴۸.

۲. نهج البلاغه، حکمت ۲۶.

۳. همان، خطبه‌ی ۳۷۵.

۴. همان، خطبه‌ی ۱۸۳.

در این کلام نورانی اصول چندی در مورد زبان آمده است:

۱- ضرورت اختیارداری زبان.

۲- خطر هلاکت انسان از راه زبان.

۳- رابطه‌ی انکارناپذیر تقوی و نگاهداری زبان.

۴- قرارداشتن زبان فرد مؤمن در پشت عقل.

۵- قرارگرفتن زبان فرد منافق در پیشاپیش عقل.

۶- ضرورت تدبیر مؤمن در سخن، پیش از سخن‌راندن و طرح کلام در صورت خیربودن و ترک سخن در هنگام شرّبودن آن.

۷- بی‌مبالغه منافق در کلام و گفتن به هر آن‌چه که بر زبان می‌آید، بی‌هیچ دقّت و اندیشه در آن که این سخن به نفع یا به زیان اوست.

۸- رابطه‌ی استحکام ایمان فرد با استواری قلب و در نتیجه ارتباط استواری قلب با درستی زبان (در کلام پیامبر ﷺ).

۹- ضرورت ملاقات خداوند، در حالی که انسان آرامش خاطر از جان و مال مردم داشته و زبانش حريم آبروی آنان را رعایت کرده باشد. به راستی آیا امکان داشت که بیش از این و با چنین جامعیت و نگاه جامع‌الأطرافي به موضوع زبان پرداخت، آن‌سان که پیشوایان عزیز و گران‌قدر ما پای در میان نهاده‌اند؟! چه بسا که اگر گوش شنوازی در کار باشد، تنها یکی از این تذکرات، انسان بیداردل را کفایت نماید؛ اما افسوس که با همه‌ی این دقّت‌نظرها، چه بسیارند کسانی که اگر تنها کمی به رفتار و گفتار خویش دقیق شوند، آثار زیان‌بار رها کردن این عضو بدن-زبان-و کنترل نکردن آن را در خود بینند.

باقر علیہ السلامی فرمایند:

«إِنْ هَذَا الْلُّسُانُ مُفْتَاحٌ كُلُّ خَيْرٍ وَ شَرٍ؛ فَيَنْبَغِي لِلْمُؤْمِنِ

أَنْ يَخْتَمْ عَلَى لِسَانِهِ كَمَا يَخْتَمْ عَلَى ذَهَبِهِ وَ فَضَّتِهِ.»^۱

رواست که انسان مؤمن، آنسان که طلا و نقره خویش را حفظ می نماید، زبان خود را نیز نگاه دارد. در روایات، ضربات واردہی ناشی از بندوباری در کلام و رها کردن زبان به مراتب شدیدتر از اثر برخورد نیزه توصیف شده، آن جا که امیر المؤمنین علیہ السلامی فرماید:

«زَلَةُ الْلُّسُانِ أَنْكَنَ مِنْ إِصَابَةِ السَّنَانِ.»^۲

رسول خدا علیه السلام نیز فتنه های ناشی از این عضو را به مراتب مشکل آفرین تراز ضربات شمشیر دانسته و فرموده اند:

«فَتْنَةُ الْلُّسُانِ أَشَدُّ مِنْ ضَرَبِ السَّيْفِ.»^۳

خطر این عضو تا بدان جاست که امام علی علیہ السلام در یک تشبیه، آن را چونان «کلب عقور» دانسته و در وصیت خویش به فرزندش محمد بن حنفیه فرموده:

«أَعْلَمُ إِنَّ الْلُّسُانَ كَلْبٌ عَقُورٌ إِنْ خَلَّيْتَهُ عَقَرْ.»^۴

سخن در این مقوله فراوان است و این مختصر مجال طرح تمامی را نمی دهد؛ اما به مصداق در خانه اگر کس است یک حرف بس است

﴿وَ مَنْ أَحْسَنَ قَوْلًا مَنْ دَعَا إِلَى اللَّهِ وَ عَمِلَ صَالِحًا وَ

قَالَ: إِنَّمَا مِنَ الْمُسْلِمِينَ﴾^۱

بهترین استفاده از زبان، خواندن مردم به سوی خدا، پیشه کردن عمل صالح و اظهار مسلمانی است. وای بر آن کسان که زمام این عضو حساس را به دست شیطان بسپارند تا جایی که ابلیس «نَطَقَ بِأَلْسِنَتِهِمْ، فَرَكَبَ بِهِمِ الزَّلَلَ وَ زَيَّنَ لَهُمُ الْخَطْلَ فَعَلَ مَنْ شَرَكَهُ الشَّيْطَانُ فِي سُلْطَانِهِ وَ نَطَقَ بِالْبَاطِلِ عَلَى لِسَانِهِ.»^۲

شیطان از زبان آنان سخن گوید، لغزشگاهها را با مرکب اینان در نوردد. امور ناپسند را نزدشان بیاراید و خلاصه به گونه ای عمل نمایند که گویی کارها را تحت نفوذ و سلطه شیطان به انجام می رسانند و سخنان باطل را او بر زبانشان می راند. لذا پیشوای پارسایان علیه السلام آن هنگام که چشم از جهان فرو می بست، فرزندانش را به کلامی چند سفارش فرمود، از جمله:

«الله، الله، فِي الْجَهَادِ بِأَمْوَالِكُمْ وَ أَنْفُسِكُمْ وَ أَلْسِنَتِكُمْ

فِي سَبِيلِ اللهِ.»^۳

بدین سان تکلیف انسان را در ارتباط با زبانش به روشنی بیان فرمود که باید آن را در راه خدا به کار گرفت و در کار گسترش فرهنگ دینی از آن مدد جست.

این زبان می تواند در هر دو وادی خیر و شر حکم راند. امام

.۱. میزان الحکمة: ۱۷۸۹۰

.۲. تحف العقول: ۱۲۸

.۳. بحار الأنوار: ۷۱: ۲۸۷

.۴. بحار الأنوار: ۷۱: ۲۸۶

.۱. فصلت (۴۱): ۳۳

.۲. نهج البلاغه، خطبه ۷.

.۳. نهج البلاغه، نامه، ۴۷

بخش یازدهم

۱۱

«اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَىٰ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ، وَلَا أَظْلَمَنَّ وَأَنْتَ
مُطِيقٌ لِلدَّفْعِ عَنِّي، وَلَا أَظْلَمَنَّ وَأَنْتَ الْقَادِرُ عَلَى الْقِبْضِ
مِنِّي، وَلَا أَضِلَّنَّ وَقَدْ أَمْكَثْتَ هِدَايَتِي، وَلَا أَفْتَرَنَّ وَمِنْ
عِنْدِكَ وُسْعِي، وَلَا أَطْعَنَّ وَمِنْ عِنْدِكَ وُجْدِي. اللَّهُمَّ إِلَى
مَغْفِرَتِكَ وَفَدَتُ وَإِلَى عَفْوِكَ قَصَدْتُ وَإِلَى تَجَازِزَكَ اشْتَقَتُ وَ
إِلَى فَضْلِكَ وَرَقَّتُ، وَلَيْسَ عِنْدِي مَا يُوجِبُ لِي مَغْفِرَتِكَ وَلَا في
عَمَلِي مَا أَسْتَحِقُ بِهِ عَفْوَكَ، وَمَا لِي بَعْدَ أَنْ حَكَمْتَ عَلَى نَفْسِي
إِلَّا فَضْلُكَ.»

[سر آغاز بخش یازدهم]

امام سجاد علیہ السلام در این بخش از دعا، پس از درود بر پیامبر و خاندان آن حضرت، ابتدا پنج موضوع را از خداوند می خواهد که در قبال هر یک از آنها توانایی خدای متعال را برای حل آن مسائل به یاد می آورد و باور خویش را در این زمینه بیان می نماید. این موضوعات عبارتند از:

- ۱- این که مورد ستم واقع نشود و حال آن که خدای متعال قادر به رفع این ظلم است.
- ۲- این که خود نسبت به دیگران ستم روا مدارد و حال آن که خداوند می تواند او را از این کار ناروا بازدارد.
- ۳- این که دچار گمراهی نشود و حال آن که خداوند توان هدایت او را دارد.

امید چنان می رود که همین مختصر، ما را به پایان بندی افزون تری در کنترل زبان متعهد نماید. این بخش را با ذکر روایتی از پیامبر ﷺ به پایان می برمیم:

«يَعْذَبُ اللَّهُ الْلِسَانُ بِعَذَابٍ لَا يُعَذَّبُ بِهِ شَيْئًا مِنَ
الْجَوَارِحِ، فَيَقُولُ: أَيُّ رَبٌ عَذَّبَنِي بِعَذَابٍ لَمْ تُعَذِّبْ بِهِ شَيْئًا؟
فَيَقَالُ لَهُ: حَرَجَتْ مِنْكَ كَلْمَةٌ فَبَلَغَتْ مُشَارقَ الْأَرْضِ وَ
مَغَارَبِهَا، فَسَفَكَ بِهَا الدَّمَ الْحَرَامَ وَ انْتَهَبَ بِهِ الْمَالَ الْحَرَامَ وَ
انْتَهَكَ بِهَا الْفَرْجَ الْحَرَامَ. وَ عَزَّزَتِي وَ جَلَّتِي لَا عَذَّبْنِي بِعَذَابٍ
لَا عَذَّبُ بِهِ شَيْئًا مِنْ جَوَارِحِكَ.»

آری، چه بسا خون ها که به ناحق بر اثر کلامی ناروا بر زمین ریخته شد؛ و چه اموالی که از این رو به غارت رفت؛ و چه نوامیسی که پای مال گردید. امید آن که خدای متعال، همگان را از آفات این عضو سرکش محافظت فرماید.^۱

۱. برای مطالعات بیشتر در این زمینه علاوه بر آن چه در متن آمده، می توانید مصادر زیر را بینگردید:
 - بحار الأنوار ۷۱: ۲۷۴ - ۳۱۳ ذیل ابواب ۷۸ و ۷۹ «السکوت والكلام و موقعه و فضل الصمت و ترك مالا يعلم من الكلام» و «قول ا و القول احسن و التفكير فيتكلّم».
 - كافي ۳: ۱۷۸ - ۱۷۴، باب «فضل الصمت و حفظ اللسان».
 - ميزان الحكمه ۸: ۴۸۹ - ۵۰، ذیل واژه لسان.

بار به کار گرفته شده است. از بیان امام سجاد علیه السلام در این بخش به دست می آید که نه تنها ستمگری در منطق قرآن مذموم است، بلکه رضایت به ظلم و ظلم پذیری نیز امری ناپسند تلقی گردیده است. بی تفاوتی در برابر ستم‌هایی که به انسان می‌شود، آن جا که فرد توان مقابله و راهیابی دارد، در بیان قرآن، موضوعی نکوهیده است. تعادل در زندگی فرد، زمانی به دست می آید که خود بر کسی ستم نراند و از این که مورد ستم واقع شود نیز بپرهیزد. کاربرد این دو نیرو برای فرد و بالتبَع برای جامعه، حالت تعادل به وجود می آورد. این رمز بیان حضرت سجاد علیه السلام است که در هر دو حالت، اوّلاً توفیق را از خدا می‌طلبد و ثانیاً یادآور توان خداوندی برای جلوگیری از این دو موضوع می‌شود.

قرآن مجید سخن از نکوهش ربا در میان آورده، این موضوع را همانند اعلان جنگ رسمی با خداوند دانسته، همگان را از آن بر حذر داشته و سرانجام سرنوشتِ کسانی را که از این امر دوری جویند، این چنین رقم زده که: «**لَا تَظْلِمُونَ وَ لَا تُظْلَمُونَ**».^۱ این اصل دقیقاً همان است که امام سجاد علیه السلام از خدای متعال می‌خواهد و بیان یکی از ارزش‌های مهم در ساختار فرد و جامعه در قرآن مجید است؛ این که مسلمان ستم نراند و اجازه ندهد تا بر او ستم رود.

پیش از این در توضیح واژه‌ی ظلم گفته شد که نباید آن را تنها در روش حاکمان جست و جو نمود، و یادآوری گردید که اگر به اعمال خود

۴- این که دچار بليه‌ی فقر نگردد و حال آن که خداوند می‌تواند او را وسعت بخشد.

۵- این که گرفتار طغیان و سرکشی نشود و حال آن که همه‌ی توان و دارایی او از خداست.

امام علیه السلام در ادامه، طی پنج موضوع، سمت و سوی حرکت خویش را نسبت به خداوند متعال بیان می‌نماید به این ترتیب:

۱- حرکت به سراپرده‌ی مغفرت الاهی.

۲- تصمیم بر این که عفو خدارا شامل خود نماید.

۳- شوق و شور فراوان برای آن که خدای از ایشان چشم پوشد و درگذرد.

۴- اطمینان خاطر به فضل خداوندی.

۵- تصریح به تهی دستی خود و این که از ناحیه‌ی خویش موجبی برای رسیدن به این بلندانمی‌بینند و استحقاقی در خود سراغ ندارد.

در پایان این بخش، حضرتش بالحنی خاصّ یادآور می‌شوند: با این عملکرد که پیش گرفته‌اند، چگونه می‌توانند جز به فضل خدا دل بریندند؟ آن جا که نتیجه‌ی محظوظ اعمال انسانی به گونه‌ای است که گویی خود پیشاپیش حکم به محکومیت را در دل دارد، آیا می‌توان جز فضل و بخشش خدای بزرگ، دست آویز دیگری جُست؟

[۵۵ - و لَا اظْلَمْنَ وَ انتَ مطلِق اللَّدْفَع عَنِي، وَ لَا اظْلَمْنَ وَ انتَ الْقَادِر]

على القبض من]

واژه‌ی ظلم به معنی ستم در قرآن مجید با مشتقّاتش، بیش از ۲۸۶

چنین مراقبتی سبب می‌شود که انسان در عین تلاش و کوشش و کشش در کارها، نقطه‌ی امید و قوّت دیگری هم در کارها داشته باشد که ضامن او برای عبور به سلامت و با سربلندی در مسیر زندگی است. این نیز نمونه‌ی دیگری در کلام امام سجاد علیهم السلام در بحث گره خوردن اخلاق و اعتقادات است که پیش از این در چند جای دیگر، بدان تصریح شد.

قرآن این ارزش را مطرح می‌کند تا سربلندی و سرافرازی در جامعه‌ی اسلامی تأمین گردد، تا آن جا که می‌فرماید:

﴿أَذْنَ اللَّهِيْنَ يُقَاتِلُونَ بِأَنَّهُمْ ظَلَمُوا وَ إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ نَصْرِهِمْ لَقَدِيرٌ﴾^۱

همین توانایی خدا بر یاری رسانی مظلومان که در این آیه بدان تصریح شده، خمیر مایه‌ی کلام امام سجاد علیهم السلام است که با جمله‌ی «أَنْتَ مُطِيقُ لِلَّدَافْعِ عَنِّي» بیان گردیده است.

ظلم، توان آن را دارد که دامن ایمان فرد را بیالاًید. لذا قرآن مجید می‌فرماید:

﴿الَّذِينَ آمَنُوا وَ لَمْ يَلِسُوا أَيَّا نَهُمْ يُظْلَمُ أُولَئِكَ هُمُ الْأَمْنَ وَ هُمْ مُهْتَدُون﴾^۲

همین ظلم می‌تواند در قیامت حسرت به بار آورد و ستمکار، انگشت ندامت بگزد؛ چرا که آن روز در قرآن این چنین ترسیم شده که: «يَوْمَ يَعْضُّ الظَّالِمُ عَلَىٰ يَدِيهِ يَقُولُ: يَا لَيْتَنِي اتَّخَذْتُ

دقیق شویم و آن را زیر ذرّه‌بین - و چه بسیار ایّام، بدون نیاز به ریزبینی - قرار دهیم، مصادیق فراوانی از ظلم و ستم را در رفتار خود شاهد خواهیم بود. اتفاقاً اگر از همین امور کوچک که در توان ماست آغاز کنیم، به مرور توان رویارویی با موارد بزرگ تر را نیز خواهیم یافت.

اینک بدون تکرار مطالب گذشته، صرفاً روی این ارزش اسلامی پای می‌فشاریم که مسلمان در تربیت اخلاقی خود، باید به شدت مراقب عواقب بی‌توجهی به این دوامر باشد. مسلمان باید به روشنی بداند که اگر به هر یک از دو طرف بلغزد، راه خطا پیموده و روانیست که با توجیه گری از کنار این مطلب بگذرد. اما توجه به نکته‌ی دقیقی که امام سجاد علیهم السلام تأکید نموده نیز خالی از لطف نیست؛ بدین معنی که فرد در این میدان، هرگز دچار خودمحوری نشود و گمان نبرد که تنها و تنها خود در این میدان به تمام معنا کارساز است.

فرد مسلمان باید بکوشید تا مورد ستم واقع نشود؛ اما بداند که این خداست که توان دفع ستم از او را دارد. بکوشید تا خود ستمگری پیشه نکند و یقین داشته باشد که این خداست که می‌تواند سد راه ستم او شود. ثمره‌ی این توجه، استمداد همیشگی از خدای توانا در جمله‌ی کارهast که این خود ارزش دیگری است که مطرح می‌گردد؛ یعنی همه‌جا انسان با وجود محاسبه روی خود و نیروها و توانمندی خویش، متوجه یک نکته‌ی اساسی اعتقادی نیز هست که دیگری در این جهان حکم می‌راند که: «كُلُّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأنٍ» و همواره باید ملاحظه‌ی او را داشت.

۱. حج (۲۲): ۳۹.

۲. انعام (۶): ۸۲.

پیش از این، ذیل عبارت «وَ مُتَعْنِي بِهِدَىٰ صَالِحٍ» پیرامون مسأله‌ی هدایت مطالبی بیان شد. گفتیم که در حقیقت بهره‌گیری از زندگی، آن زمان مفهوم پیدا خواهد کرد که انسان در بستر هدایت و رشد قرار گرفته و برنامه و مسیر حیات خویش را بر این روال تنظیم کرده باشد. در اینجا به این نکته می‌پردازیم که این هدایت، همواره در معرض تهدید دشمن سوگندخورده‌ی انسان – یعنی شیطان – قرار دارد. از این رو باید به شدت مراقب بود که از مسیر منحرف نشویم و مغلوب اغوات ای شیطان نگردیم. چنین است که حضرت سجاد^{علیه السلام} نکته‌ای اساسی را در این بخش یادآور شده‌اند که فرد، باید برای دوام هدایت خویش و به دور ماندن از گمراهی دست به دامن کسی زند که توان این حفاظت و مراقبت را دارد که او خداست. لذا حضرت سجاد^{علیه السلام} عرضه می‌دارند:

«خدايا، از اين‌که من به ورطه‌ی گمراهی بیفتم، مرا نگاه دار، و تو بر هدایت من تواناني.»
امیرالمؤمنین^{علیهم السلام} می‌فرمایند:

«اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ أَنْ أَفْتَرَ فِي غَنَّاكَ أَوْ أَضِلَّ فِي هُدَاكَ.»^۱

حضرتش به پناه خدا می‌رود، از این‌که در دامن بی‌نیازی که خدا به او مرحمت فرموده، دچار فقر و نیازمندی گردد و در مسیر هدایتی که برای او مقرر داشته به گمراهی درافت. کلام حضرت سجاد^{علیه السلام} نیز

۱. نهج البلاغه، خطبه‌ی .۲۱۵

مَعَ الرَّسُولِ سَبِيلًا^۲

در منطق دین، یکی از دعاها بی که به هدف اجابت می‌نشیند، دعا بی است که فرد مظلوم طرح می‌نماید، به بیان امیرالمؤمنین^{علیهم السلام}: «انفذ السَّهَام دعوة المظلوم».^۳ کار در این زمینه تا بدان جاست که رسول خدا^{علیه السلام} می‌فرماید:

«إِنْقُوا دعوة المظلوم وَ إِنْ كَانَ كافرا، فَإِنَّهُ لَيْسَ دونه حجاب.»^۴

در پایان این مختصر، به این نکته توجه می‌کنیم که اگر انسانی مورد ظلم و ستم واقع شد، هرگز روانیست در مقابله و جواب‌گویی خود، راه ستمگری پیش گیرد. این امر به هیچ وجه توجیه بردار نیست و منطق صریح قرآن، چنین است که:

«وَ لَا يَجِدُ مَنَّكُمْ شَنَآنَ قَوْمٍ عَلَىٰ أَلَا تَعْدُلُوا، اعْدِلُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوَىٰ»

امام باقر^{علیه السلام} نیز می‌فرمایند:

«إِنْ ظُلْمَتْ فَلَا تَظْلِمْ.»^۵

[۵۶ - و لا اضلن و قد امكنتك هدایتي]

امام سجاد^{علیه السلام} همچنین مسأله‌ی مصون ماندن از گمراهی را با یادآوری پشتونه‌ی توان الاهی بر هدایت انسان، ذکر می‌فرمایند.

۱. فرقان (۲۵): ۲۷. ۲. میزان الحکمة: ۱۱۱۹۶.

۳. همان: ۱۱۱۹۵. ۴. بحار الأنوار: ۷۸: ۱۶۲.

و به آتش نمرود آزمودم. اگر تو را به فقر آزمایش می‌کردم و شکیبایی را نیز از تو باز می‌ستاندم، چه می‌کردی؟ ابراهیم عرضه داشت: «یا رب، الفَقْرُ إِلَيْ أَشَدُّ مِنْ نَارٍ نَفْرُودٍ» و خداوند خطاب به او فرمود: «فَبِعَزَّتِي وَ جَلَالِي، مَا خَلَقْتُ فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ أَشَدُّ مِنَ الْفَقْرِ».

آن گاه ابراهیم از خداوند پرسید: «یا رب مَنْ أَطْعَمْ جَائِعًا فَإِنَّ جَزَاؤه؟» و خداوند پاسخ داد: «جزاؤه الغفران و إن كانَ ذُنوبه يَمْلأُ ما بينَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ».^۱

این بیانات، از یک سو خطرآفرینی فقر را باز می‌گوید و از دیگر سوی، هشدار به کسانی است که توان جبران فقر و نیاز را نسبت به فرد یا افرادی دارند.

به هر حال پیوند میان نیاز و فقر با گمراهی و کفر، امری است که در روایات بدان به فراوانی اشاره رفته است. ضمن آن که در این بیانات، فقرا به صبوری و اغنية به دست‌گیری از نیازمندان بهشّدت ترغیب شده‌اند.^۲ در آیه‌ی «وَ مَنْ أَحْيَاهَا فَكَانَ أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعًا»^۳ زمینه‌ی بحث، موضوع قتل نفس می‌باشد و در ادامه، داستان هایل و قابیل مطرح

۱. بحارالأنوار ۷۲: ۴۷.

۲. برای مطالعه‌ی بیشتر در این زمینه به کتاب بحارالأنوار ۷۲: ۱ - ۵۶ ذیل باب ۹۴ با عنوان فضل الفقر و الفقراء... و باب ۹۵ با عنوان الغنا و الكفاف و نیز کتاب میزان الحكمة ۷: ۴۹۷ ذیل عنوان فقر مراجعه نمایید.

۳. مائدہ (۵): ۳۲.

مشابهت زیبایی با این جمله دارد، که می‌فرمایند: «وَ لَا أُفْتَنَرُنَّ وَ مِنْ عِنْدِكَ وُسْعِيْ».

دقّت در این کلمات حقایقی به انسان یادآور می‌شود، از جمله آن که چه بسا فقر زمینه‌ساز گمراهی شود، همان‌طور که امام صادق علیه السلام فرمودند: «کاد الفقر أَنْ يَكُونَ كُفَّارًا»^۱

در بیانات پیامبر ﷺ آمده که حضرتش از خدای بزرگ درخواست می‌نمودند که: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنَ الْكُفْرِ وَ الْفَقْرِ».

و آن زمان که شخصی به دنبال شنیدن این سخن عرضه داشت: أَيُعْدَلُنَّ؟ آیا این دو با یک‌دیگر معادل‌اند؟ حضرت فرمودند: «نعم».^۲

البته مفهوم این کلمات نورانی در بیانات معصومین آن نیست که ضرورتاً هر فقیری دامن‌گیر کفر شده و هر فقری سرانجام انسان را به دامن کفر می‌کشاند. رسول خدا ﷺ می‌فرمایند:

«لَوْلَا رَحْمَةَ رَبِّي عَلَى فَقَرَاءِ أُمَّتِي، كَادَ الْفَقْرُ يَكُونُ كُفَّارًا».^۳

یعنی که رحمت خداوندی را در این میانه نباید نادیده گرفت. در فقدان چنین رحمت و گشايشی است که چه بسا انسان نیازمند، به ورطه‌ی کفر و گمراهی سقوط می‌کند.

پیامبر اکرم ﷺ در نقل قسمتی از وحی خدای بزرگ به حضرت ابراهیم علیه السلام بیان می‌دارند که خداوند به او وحی فرستاد: من تو را آفریدم

۱.

بحارالأنوار ۷۲: ۲۹.

۲. بحارالأنوار ۷۲: ۴۷.

«الْكُفَّرُ بَعْدَ الْإِبْيَانِ».^۱ از اینجا مشخص می‌شود که چگونه ممکن است انسانی ولو مؤمن، بر اثر فشارهای اقتصادی زمام صبر و شکیب را از کف داده به دامان کفر سرنگون شود. دقیقت در این بیانات، زنده‌کننده‌ی ارزش‌هایی است چون صبوری در هنگام نیاز، تلاش در پیش‌گیری از بروز ضایعه‌ی فقر در جامعه، تلاش در راه هدایت و نیز ضد ارزش‌هایی نظیر فقر، وارهانیدن فقرا از سوی توانمندان و بی تفاوتی در زمینه‌ی بروز پدیده‌ی گمراهی در جامعه.

[۵۷] - وَ لَا أَطْعَيْنَّ وَ مِنْ عِنْدِكَ وُجْدِيٌّ

این بخش از کلام امام علیؑ، رابطه‌ی میان غنی با سرکشی و طغیان را بیان می‌دارد و برای درمان این عارضه، از خدا می‌خواهد که همواره آگاه باشد که تمامی دارایی‌ها از اوست و همین یادآوری سبب پیش‌گیری از طغیان خواهد شد.

قرآن مجید می‌فرماید: «إِنَّ الْإِنْسَانَ لِيَطْغِيْ أَنْ رَأَهُ أَسْتَعْنِيْ».^۲ بدین سان همین حقیقت را یادآور می‌شود که طبع بشر در هنگام احساس بی‌نیازی، روی به طغیان می‌نهد. انسان باید به یقین بداند که این بی‌نیازی را خود برای خویش بهار نیاورده، بلکه خدای جهان موجباتش را برای او فراهم کرده و هر لحظه می‌تواند از او باز ستاند. در آن حال، هرگز سر به طغیان برنمی‌دارد، بلکه در اوچ دارایی همچنان خویش را نیازمند باری تعالی می‌بیند. لذا می‌کوشد تا از این دارایی‌ها در

گردیده؛ اما آئمده‌ی ظاهرین ﷺ با عنوان «تأویل‌لها الأعظم» سخن از هدایت و ضلالت در میان آورده‌اند و فرموده‌اند:

«مَنْ أَخْرَجَهَا مِنْ ضَلَالٍ إِلَى هُدًى فَكَانَ أَحْيَاهَا، وَ مَنْ أَخْرَجَهَا مِنْ هُدًى فَلَمْ يَقْتُلْهَا».^۳

با عنایت به این حقیقت می‌توان دریافت چرا در روایات، از فقر با عبارت «الموت الأکبر» یاد شده است.^۴ یعنی که در منطق دین، نیاز، به مراتب خطرناک‌تر از مرگ ظاهری است. علت آن را نیز می‌توان در همان رابطه‌ای دانست که در روایات میان فقر و گمراهی برقرار شده است.

بیانات گذشته به خوبی حکمت دو خواسته‌ی حضرت سجاد علیه السلام تبیین می‌نماید. یکی این‌که شخص به گمراهی نیفتند آن‌جا که خداوند توانمند بر هدایت اوست؛ دیگر آن‌که شخص به ورطه‌ی نیاز در نغلند و حال آن‌که خدای بزرگ می‌تواند او را بی‌نیاز دارد.

البته در روایات، از حرص و آز، شکم‌پرستی، ناامیدی و یأس، طمع‌کاری، سخت‌گرفتن بر خود در حین توانایی و برای وارث نهادن، نادانی، حماقت و... به عنوان شدیدترین جلوه‌های فقر یاد شده است.^۵ از امیر مؤمنان علیؑ پرسیدند: آی فقرِ أَشَد؟ حضرتش پاسخ داد:

۱. امام صادق علیه السلام، تفسیر صافی ۱: ۴۳۹.

۲. نهج البلاغه، حکمت ۱۶۳.

۳. برخی روایات این عناوین را در کتاب میران‌الحكمة ۷: ۵۰۸ ذیل عنوان «ما هُوَ الفَقْر» بنگرید.

انسان‌های بی‌ظرفیت، با ملاحظه‌ی اندک بی‌نیازی، سر به طغیان برداشته و زمین و زمان را بنده نیستند و بانگ **أَنَا الْحَقُّ مِنْ زَنْدٍ**; حال آن‌که اگر خدای متعال بخواهد در کمتر از آنی، توانایی را از آنها باز ستانده و ایشان را به خاک مذلت خواهد نشانید. به فرموده‌ی امام علی^{علیہ السلام}:

«ما أَسْرَعَ صَرْعَةَ الطَّاغِي».^۱

«به‌راستی که فروافتادن انسان سرکش چه زود می‌رسد.»

طغیان و دنیاگرایی - به مصدق «فَأَمَّا مَنْ طَغَىٰ * وَ آثَرَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا» - ثمره‌ای جز آتش سوزان الاهی در پی نخواهد داشت که: «فَإِنَّ الْحَمِيمَ هُوَ الْمَأْوَىٰ»^۲. خلاصه این‌که: «إِنَّ لِلْطَّاغِينَ لَشَرَّ مَآبٍ»^۳ سرکشان را بد عاقبت و جایگاهی در انتظار است.

رواست که انسان به خود بنگرد و کاستی‌های خویش را چاره کند که اگر چنین نکرد، مصدق این کلام مولی علی^{علیہ السلام} خواهد شد که:

«مَنْ شَغَلَ نَفْسَهُ بِغَيْرِ نَفْسِهِ، تَحَيَّرَ فِي الظُّلُمَاتِ وَ ارْتَبَكَ فِي الْهَلَكَاتِ وَ مَدَّتْ بِهِ شَيَاطِينَهُ فِي طُغْيَانِهِ وَ رَزَّيَتْ لَهُ سَيِّئَاتِهِ».^۴

آری، چنین انسانی در تاریکی‌ها سرگردان می‌شود و در مهلکه‌ها غوطه‌ور می‌گردد؛ شیاطینش او را در عرصه‌ی طغیان و سرکشی جلو می‌رانند و اعمال بد و نادرستش رانزد او می‌آرایند.

روشن است که این عصیان چاره نخواهد شد جز با احساس

۱. نازعات (۷۹): ۳۷.

۲. نهج البلاغه، خ ۱۵۷.

۳. ص (۳۸): ۹۵۲۶.

۴. ص (۳۸): ۵۵.

راه جلب رضایت معبد خویش سود برد. روشن است که این غنی صرفاً در حوزه‌ی توان مالی خلاصه نشده است و همه‌ی توانایی‌های انسان اعم از علمی، بدنی، مالی و... را دربر می‌گیرد. چه زیباست که انسان همواره به این حقیقت بیدار باشد، همانند امام سجاد به خود بنگرد و بگوید:

«سَيِّدِي أَنَا الصَّغِيرُ الَّذِي رَبَّيْتُهُ، وَ أَنَا الْجَاهِلُ الَّذِي عَلَّمْتَهُ، وَ أَنَا الضَّالُّ الَّذِي هَدَيْتَهُ، وَ أَنَا الْوَاضِعُ الَّذِي رَفَعْتَهُ، وَ أَنَا الْخَائِفُ الَّذِي آمَنْتَهُ، وَ الْجَائِعُ الَّذِي أَشْبَعْتَهُ، وَ الْعَطْشَانُ الَّذِي أَزْوَيْتَهُ، وَ الْعَارِيُ الَّذِي كَسَوْتَهُ، وَ الْفَقِيرُ الَّذِي أَغْنَيْتَهُ، وَ الْضَّعِيفُ الَّذِي قَوَيْتَهُ، وَ الدَّلِيلُ الَّذِي أَعْزَزْتَهُ، وَ السَّتِيمُ الَّذِي شَفَيْتَهُ، وَ السَّائلُ الَّذِي أَعْطَيْتَهُ، وَ الْمُذْنِبُ الَّذِي سَرَّتَهُ، وَ الْخَاطِئُ الَّذِي أَفْلَتَهُ، وَ أَنَا الْقَلِيلُ الَّذِي كَثَرْتَهُ، وَ الْمُسْتَضْعَفُ الَّذِي نَصَرْتَهُ، وَ أَنَا الطَّرِيدُ الَّذِي آوَيْتَهُ...»^۱

امام علی^{علیہ السلام} در سیاق نیایش به درگاه الاهی، تمامی دارایی‌ها و توانایی‌های خود را با ذکر سابقه‌ی نادری‌ها و ناتوانی‌های خویش، از خدا می‌داند. حضرتش یادآور می‌شود که رشد، علم، هدایت، رفعت، امنیت، سیری، سیرآبی، پوشش، ثروت، قوت، عزّت، سلامت، بهره‌مندی، خطاب‌پوشی، بخشش، کثرت، نصرت و مأوی‌پذیری، همه و همه را از خدا دارد. ثمره‌ی این نگرش، خضوع و خشوع هرچه بیشتر در پیشگاه خداوند و برکنار ماندن از هرگونه طغیان و سرکشی است. امّا که

۱. دعای ابوحمزه‌ی ثمّالی.

موجبی برای شمول این غفران ندارم. کنایه از این که بر بساط معامله با تو نشسته‌ام که چیزی آورده باشم و ارائه کنم و در مقابل چیز دیگری دریافت دارم.

امام علی^{علیه السلام} با صراحة اعلام می‌دارد که اصلاً در خود چنین موجبی سراغ ندارم و اگر عفو تو را طالب شده‌ام، آن نیز از رهگذار درخواست عاجزانه از توسط، در حالی که خود به خوبی می‌دانی که: «وَ لَا فِي عَمَلِي مَا أَسْتَحْقِقُ بِهِ عَفْوًا»، این دردها و این نابسامانی‌ها که من برای خود به بار آورده‌ام، جز با فضل بی‌متنه‌ای تو چاره نخواهد شد که: «وَ مَا لِي بَعْدَ أَنْ حَكَمْتُ عَلَى نَفْسِي إِلَّا فَضْلُكَ».

علاوه بر جملات پیشین، امام علی^{علیه السلام} در این فقرات نیز، سمت و سوی حرکت خویش را در جوانب مختلف حیات معین فرموده و تمامی را به سوی خداوند بزرگ جهت‌گیری می‌نماید. مسئله مهم، موضوع نفی ارزش عمل در پیشگاه خدای متعال است که از مطالب بسیار اساسی و حساس در فرهنگ دینی است و جلوه‌ی عمدی آن در نیایش‌های پیشوایان دین دیده می‌شود.

این فرهنگ می‌کوشد تا انسان را هرگز در موضع طلبکاری از خدای متعال نشاند و به او بیاموزد که اگر آیین بندگی- آن هم درخور خود و نه شایسته‌ی خدای خویش- به جای می‌آورد و خیری از او به دیگران می‌رسد، این‌همه نیز صرفاً به توفیق الاهی است و هرگز حالت سوداگری ندارد.

اگر این حقیقت دریافته شود، آن‌گاه انسان در بازار بندگی، هر چه

بندگی و دریافت این حقیقت که همه چیز ما از خداست. و این است رمز درخواست امام سجاد علی^{علیه السلام} از خدای متعال که عرضه می‌دارد:

«وَ لَا أَطْغِيَنَّ وَ مِنْ عِنْدِكَ وُجْدِي»

[۵۸ - اللہم الی مغفرتك... الا فضلک]

در این عبارات، حضرتش با مددجویی از پروردگار عالم، دامن خویش را از تحمل ستم و ستم‌پیشگی و گمراهی و فقر و طغيان زدوده و در دامان قدرت، هدایت، وسعت و تواني^ی خدادادی جای می‌گيرد. در ادامه، امام علی^{علیه السلام} سخن به گونه‌ای دیگر آغاز کرده و خداوند را این‌چنین می‌خواند:

اللَّهُمَّ إِلَى مَغْفِرَتِكَ وَفَدْتُ: خَدَايَا، مَنْ فَقَطْ بِهِ سَرَّاً پِرَدَهِي مَغْفِرَتْ وَ بَخْشَشْ تُو، رَوِيْ نَهَادَهِ وَ فَرَوْدَ آمَدَهَا.

وَ إِلَى عَفْوِكَ قَصَدْتُ: مَنْ فَقَطْ عَفْوَ تُو از خُود را قَصَدَ كَرَدَهَا.

وَ إِلَى تَجَاوِزِكَ اشْتَقْتُ: مَنْ فَقَطْ مشتاق این خطای پوشی تُو هَسْتَمْ وَ مشتاقانه به این میدان گام نهاده‌ام.

وَ بِفَضْلِكَ وَثَقْتُ: اعْتِمَادَ مَنْ تَهَا بِرِ فَضْلِ وَ بَخْشَشْ بِنَهَا يَتْ تُوسَتْ.

بلافاصله پس از آن برای آن که شائبه‌ی معامله‌گری با خدای متعال پیش نیاید و نوعی طلبکاری مطرح نگردد - مانند سایر نیایش‌های آن حضرت و دیگر پیشوایان ما - به نفی ارزش‌گذاری روی اعمال خود می‌بردازد و عرضه می‌دارد: «وَ لَئِسَ عِنْدِي مَا يُوْجِبُ لِي مَغْفِرَتَكَ»: خدایا، اگر از تو درخواست مغفرت نموده‌ام، نزد خود هیچ

بخش دوازدهم

۱۲

«فَصَلِّ عَلَىٰ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَتَفَضَّلْ عَلَيَّ اللَّهُمَّ وَأَنْطِقْنِي
بِالْمُهُدِّيِّ وَأَهْمَنِي التَّقْوَىٰ وَوَفِقْنِي لِلَّتِي هِيَ أَرْكَىٰ وَإِشْتَغِلْنِي
بِمَا هُوَ أَرْضِيٌّ اللَّهُمَّ اشْكُّ بِيَ الطَّرِيقَةَ الْمُشْتَلِّي وَاجْعَلْنِي عَلَىٰ
مِلَّتِكَ أَمُوتُ وَأَحْيَا».

[۵۹ - وَ تَفَضَّلْ عَلَيْ]

زبان به هدایت گشودن، قلب را خانه‌ی خداترسی قراردادن، جوارح را در بهترین و پاک‌ترین زمینه‌ها به خدمت گرفتن، حرکت بر مسیر رضامندی خدای متعال، گام‌هادن در بهترین طریق حق و عدل و سرانجام قرار گرفتن بر راه و روش و آیین‌الاهی در دو دوره حیات و ممات؛ به ترتیب شش مسئله‌ی مورد درخواست حضرت سجاد علیهم السلام این بخش است، آن‌هم از رهگذر فضل خدای متعال، که طبق معمول این دعا و نیاز، با درود بر پیامبر و خاندانش آغاز گردیده است.

[۶۰ - أَنْطِقْنِي بِالْهُدِّيِّ]

مرحوم مجلسی در کتاب شریف بحار الأنوار (ج ۲، ص ۱، باب ۸) بابی ذیل عنوان «ثواب الهدایة و التعليم و فضلها و فضل العلماء و ذم أضلال الناس» تنظیم نموده و در آن ۲۰ آیه‌ی قرآنی و ۹۲ روایت از موصومین علیهم السلام آورده است. روح حاکم بر این آیات و روایات، ارزش‌گذاری روی مسئله‌ی هدایت و تلاش در این زمینه و مراقبت بر پایداری ایمان و اعتقاد کسانی است که خود توان پاسداری و دفاع از عقاید خویش را ندارند، کسانی که در مواجهه فکری با مخالفان، از پای

بکوشد باز خود را مقصّر می‌بیند و کارها را کافی برای رسیدن به مقصد نمی‌داند. او هرگز از تلاش باز نمی‌ایستد و ضمن امیدواری به طرف مقابل، هیچ‌گاه به دست آوردهای خویش در این بازار بهایی نمی‌دهد و قانون نمی‌شود. این روحیه و احساس است که او را همواره به کار و تلاش در میدان بندگی وامی دارد. براین اساس، اگر اعمال اوّلین و آخرین رانیز همراه داشته باشد، زبان حال و قالش آن است که:

«لَسْتَ اتَّكَلْ فِي النَّجَاهَ مِنْ عِقَابَكَ عَلَىٰ أَعْمَالِنَا بَلْ
بَقَضَلَكَ عَلَيْنَا». ^۱

در اندیشه‌ی او، عمل هر اندازه والا و بالا و پُرارج و قدر باشد، در مقایسه با نعمت‌های فراوان خداوندی قدری ندارد که: «وَ مَا قَدِرَ أَعْمَالُنَا
فِي جَنْبِ نِعْمَكَ».^۲

روح حاکم بر این بخش از کلام امام علیهم السلام، همان تهی‌دستی در قبال پروردگار و نفی ارزش عمل و چشمداشت به فضل خداوندی است. اگر چنین روحیه‌ای در انسان بارور شود، هرگز از تلاش نمی‌ایستد، هرگز به خود غرّه نمی‌گردد، هرگز خویش را طلب‌کار از خدا نخواهد دانست و سرانجام هرگز از رحمت بی‌حدّ و حصر خداوندی مأیوس و ناامید نمی‌گردد. وقتی این چهار ویژگی برای انسانی به‌بار آید، سزاست که سر بر آسمان ساید و راه زندگی را با آسودگی خاطر بپیمايد.

۱. امام سجاد علیهم السلام، دعای ابو حمزه‌ی ثمالي.

۲. همان.

أَحِيَا النَّاسَ جَمِيعاً^۱ بِمِيزَانِ زِيادَى، ارْزَشَ مُجَاهِدَتَهَاىِ هَدَائِيَتِى رَاشِكَارَ مِى سَازِدَ كَه در صَدِرِ اِينِ مَسَالَه، مَوْضُوعُ نِجَاتِ اِزْوَرْطَهِيِ هَلَاكَت وَ گَمَراهِي قَرَارِ دَارَد پَيَشَ اِزْآنِ كَه خَلاصِي اِنسَانِي اِزْحَرَقَ وَ غَرَقَ مَطْرَح شَوَدَ. اِمامِ صَادِقَ عَلِيَّلَه در پَاسِخَ بِه سَؤَالِي در تَوضِيَحِ هَمِينَ آيَهِ مِى فَرمَايَند: «مَنْ أَخْرَجَهَا مِنْ ضَلَالٍ إِلَى هُدًى فَكَانَ أَحِيَاها وَ مَنْ أَخْرَجَهَا مِنْ هُدًى إِلَى ضَلَالٍ فَقَدْ قَتَلَهَا».^۲

امام باقر عَلِيَّلَه نِيزَ با جَملَهِي «مَنْ اسْتَخْرَجَهَا مِنْ الْكَفَرِ إِلَى الْإِيمَانِ»^۳ بِه هَمِينَ حَقِيقَتِيِ الْإِيمَانِ فَشارَدَ.

حضرت عَلِيَّلَه در آغَازِ جَنَگِ صِفَيِنِ، پَس اِزْ تَسْلَطِ به آبِ در روِيَاروِيَيِ با سِپاهِ معاوِيَه پَيَشِگَامِ نَمِى شَدَ. اِينِ كَارِ مَدْتَى به طَولِ انْجَامِيد وَ بَرْخِيِ عَلَّتِ رَا اِزْ حَضْرَتِشِ جَوِيَا شَدَنَدَ. جَمِيعِ دِيَگَرِ نِيزَ گَفتَنَد: ما خَانَوَادَهِ خَودِ رَا در كَوفَهِ رَهَا كَرَدَه وَ بِه شَامِ آمَدَهَا يَمَ تَا باِينَانِ بِجَنَگِيَمِ. باِينِ هَمِهِ تَأْخِيرِ در روِيَاروِيَيِ، آيَا آمَدَهَا يَمَ كَه شَامِ رَا وَطَنِ خَودِ بِگَيرِيَمِ؟ (كَنَا يَهِ اِينِ كَه چَرا در شَروعِ نِبرَدِ درِنَگِ مِى نَمَايِيمِ). اِينِ سَخْنَانِ بِالاَ گَرفَتَ. سَرَانِجَامِ اَميرِ المُؤْمِنِينِ عَلِيَّلَه باِيَانَاتِي شَيَوا وَ شَبَهَهَ زَدا، اِينِ حَقِيقَتِ رَا مَطْرَحَ كَرَدَنَدَ كَه تَأْخِيرِ نِبرَدِ بِرَاهِي آنِ استَ كَه «عَسَى أَنْ يَهْتَدُوا أَوْ تَهَدَى مِنْهُمْ طَائِفَةٌ». پَس آنِ گَاهِ بِه بِيَانِ رَسُولِ خَدا عَلِيَّلَه در غَزوَهِيِ خَيَيرِ، خطَابِ بِه خَوِيشِ اِشارَهِ فَرمَودَه وَ اَظْهَارِ داشَتَنَد:

«قَالَ رَسُولُ اللهِ عَلِيَّلَه وَسَلَّمَ لِي يَوْمَ خَيْرٍ: لَئِنْ يَهْدِي اللَّهُ بِكَ

۱. اصول کافی ۲: ۳۲۰.

۲. مائدَه (۵): ۳۲.

۳. بحار الانوار ۲: ۲۱.

درْمِيَ آينَدَ.

همِ چَنِينَ آنِ مَحَدَّثِ بَزَرْگَ در ج ۵، بَاب ۷ زَيرِ عنوانِ «الْهَدَايَةُ وَ الْاَضَالَلُ وَ التَّوْفِيقُ وَ الْخَذْلَانُ» چَنِينَ آيَهِ وَ ۵۰ روَايَتِ در اِينِ بَابِ آورَدَه است. در اِينِ جَانِيزِ مَوْضُوعِ اِرجَ وَ قَدْرِ هَدَائِيَتِ وَ تَوْفِيقِ بِرَآنِ وَ خَطَرِ گَمَراهِي وَ گَرْفَتَارِ آمدَنِ بِه خَذْلَانِ مَطْرَحِ گَردِيدَه است.

روَايَاتِ اِينِ بَابِ، نوعاً در تَوضِيَحِ آيَاتِي اِزْ قَرَآنِ استَ كَه بِه منَاسِبَتِ با عنوانِ بَابِ مَرْتَبَهِ مِي باشدَ وَ بَخْشِي نِيزَ كَه بِه ذَكْرِ آيَاتِ اِختَصَاصِ دَادَه شَدَه، مشَحُونَ اِزْ مَبَاحَثِ تَفسِيرِيِ وَ طَرْحِ بَرْخِيِ شَبَهَهَا وَ پَاسِخِ گَويَيِ آنَهَا است.

پَيَگَيرِيِ واَزَهَهَايِيِ نَظِيرِ بَصِيرَتِ، ضَلَالَتِ، نُورِ، تَقلِيلِ، اِرشَادِ وَ... در فَرَهْنَگِهَايِيِ دِينِيِ وَ مَلَاحِظَهِيِ آيَاتِ وَ روَايَاتِ ذَيلِ آنَهَا نِيزَ، اِزْ جَملَهِ رَاهَهَايِيِ استَ كَه هَرِ يَكَ بِه گَونَهَايِيِ مِي توَانَدَ مَوْضُوعِ هَدَائِيَتِ رَا تَبَيَّنَ نِمايَدَ كَه اَسَاسِ درخواستِ اِمامِ سَجَادَ عَلِيَّلَه در اِينِ بَخشِ است.

پَيَشَ اِزِ اِينِ هَمِ در تَوضِيَحِ عَبَارتِ «وَ مَتَعْنَى بِهُدًى صَالِحٌ لَا أَسْبَدِلُ بِهِ» تَوضِيَحَاتِي پَيَرامُونِ مَوْضُوعِ هَدَائِيَتِ بِيَانِ شَدَه. در اِينِ جَاءِ بِرَآنِ گَفَتَهَهَا با الهَامِ اِزْ سَخْنِ اِمامِ عَلِيَّلَه كَه روِيَ گَفَتَارِ بِه هَدَائِيَتِ وَ هَدَائِيَتَگَرِيِ پَايِ فَشَرَدَهَانَدِ، مَيِ اَفْرَايِيمِ كَه تَلاشِ در زَمِينَهِيِ هَدَائِيَتِ، اِزْ چَه قَدْرِ الْاَيِيِ بِرَخُورِدارِ است.

در اِينِ زَمِينَهِ، مَلَاحِظَهِيِ روَايَاتِ ذَيلِ آيَهِيِ «وَ مَنْ أَحِيَاها فَكَانَ

تاراه بر آن گیرد.

و در یک کلام: **ذلک میّت الاحياء**^۱ چنین انسان به سان مرده‌ای در میان زندگان است. آن کس که چنین فردی را به هدایتگری خود بگیرد، به یقین از راه راست منحرف شده و خود به مهلکه در می‌افتد. امام علی^{علیه السلام} فرموده است:

«مَنِ اسْتَهْدَى الْغَاوِيُّ، عَمِيْ عنْ نَهْجِ الْمَدِيْ»^۲

با آگاهی به این مقدمات، مفهوم جمله‌ی «أَنْطِقْنِي بِالْمُهْدِي» در کلام حضرت سجاد^{علیه السلام} آشکارتر می‌گردد، بدین سان که: انسان گام در راه هدایت بگذارد، سخشن دعوت به نور و روشنی و هدایت باشد، ارج و قدر این تلاش والا را که جایگزین مفهوم «احیاء» شده، به درستی بشناسد و بداند که در فرهنگ دینی، از این جانبخشی - یعنی حرکت‌دادن فرد از کفر به ایمان و از گمراهی به راه‌یابی - تعبیر به احیاء شده است. در پایان به مصدق:

ذات نایافقه از هستی بخش
کی تواند که شود هستی بخش؟
ابتدا سعی در دستیابی به مشخصه‌های هدایتگری نموده، آن‌گاه گام‌گذار این راه شود که در غیر این صورت، خود مشکلی دیگر به بار خواهد آورد.

بد نیست بدانیم که بنا به نص قرآنی پنج گروه مشمول هدایت خداوندی نمی‌گردند^۳: ظالم، کافر، فاسق، مُسرف، کاذب از این‌رو،

۱. نهج البلاغه، خطبه‌ی ۸۷. ۲. غرر و درر: ۸۵۶۹.

۳. قصص (۲۸): ۵۰؛ مائدہ (۵): ۶۷؛ منافقون (۶۳): ۶؛ غافر (۴۰): ۲۸؛ رُمیر

رَجُلًاً وَاحِدًاً، خَيْر لِكَ مَا طَلَعَتْ عَلَيْهِ الشَّمْسُ.»^۱

دققت در این کلمات نورانی، به خوبی نشان می‌دهد که حتی در نبرد با کافران و عهده‌شکنان، خود نبرد و یا پیروزی و غلبه هدف نیست؛ بلکه انگیزه‌ی اصلی در این رویارویی‌ها رساندن آنان به هدایت و بهره‌مندی ایشان از راه‌یابی است.

یعنی جو حاکم بر فرهنگ دینی، موضوع هدایت است و بايد بر آن پای فشرد و بهترین شیوه‌ها را به کار گرفت تا بدان دست یافت.

روشن است که لازمه‌ی اویلیه‌ی این هدایتگری، برخورداری فرد از صلاحیت‌های لازم در این میدان است و الا نه تنها خیری بهبار نمی‌آید که چه بسا مشکلاتی نیز فراهم آید. امیر مؤمنان^{علیهم السلام} در بیان برخی ویژگی‌های بدکاران، حال آنان را چنین بیان می‌دارد که فردی از آنان که خود را عالم می‌خواند، در واقع:

«فاقتبس جَهَائِلَ مِنْ جُهَّالٍ وَأَضَالِيلَ مِنْ ضَلَالٍ.»

«نادانی‌هایی را از نادانان جمع آورده و گمراهی‌هایی را از گمراهان فراهم آورده.»

در واقع چنین انسانی:

فالصورة صورة الإنسان و القلب قلب حيوان: صورتی انسانی، اما سیرتی حیوانی دارد.

لا يعرفُ باب المدى فيتبعه: راه هدایتی نمی‌شناسد تا بر آن گام نهد. و لا باب العمى فيقصد عنه: و راه ناصواب و خطای را نمی‌شناسد

۱. شرح ابن أبي الحديد: ۴: ۱۳ و ۱۴.

پرهیزگاری است که شاید چندان رسانا نباشد؛ به ویژه آن که کلمه‌ی پرهیز، صرفاً یادآور دوری‌گزیدن و اجتناب است، حال آن که تقوی‌علاوه بر جنبه‌ی خودنگه‌داری در مواجهه با یک سلسله اعمال (پرهیز)، اجرای یک سلسله اعمال دیگر را هم در دل دارد (مبادرت). این پرهیز و مبادرت توأم‌اً با فرهنگی کلمه‌ی تقوی را تشکیل می‌دهد.^۱

از این رو واژه‌هایی همچون پرواپیشگی، پارسایی و خداترسی، مناسبت بیشتری با مفهوم واژه‌ی تقوی دارد. این کلمه با صورت‌های مختلف خود - نظیر متّقین، متّقون، تقوی، واق، تقاه، اتقا و نظایر آن‌ها - به فراوانی در قرآن مجید به کار رفته است.

در منطق قرآن، تقوی‌پیشگی مایه‌ی نزول برکات آسمانی و زمینی است، آن‌جا که می‌فرماید:

﴿وَ لَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرْبَىٰ آمَنُوا وَ اتَّقُوا لَتَفَحَّضَا عَلَيْهِمْ
بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ﴾^۲

و قرآن کتابی معروفی شده که هدایتگر متّقین است:

﴿لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتّقِينَ﴾^۳

خداآند همواره با متّقین همراه است:

۱. به عنوان نمونه در آیه‌ی ۱۷۷ سوره‌ی بقره - پس از ذکر ده خصوصیت که باید به آن‌ها پرداخت و این ویژگی‌ها را به دست آورد - قرآن مجید می‌فرماید: ﴿أُولَئِكَ الَّذِينَ حَدَّقُوا وَ أُولَئِكَ هُمُ الْمُشْتَقُونَ﴾ یعنی کسانی که به این اعمال مبادرت می‌ورزند، در

۲. اعراف (۷): ۹۵.

شمار متّقین قرار دارند.

۳. بقره (۲): ۱.

ضروری است انسان خود را از این ورطه‌ها دور نگاه دارد و زمینه‌های شمول هدایت‌الاھی را برای خود فراهم آورد؛ چراکه:

«ضَلَّ مَنِ اهْتَدَى بِغَيْرِ هَدَى اللَّهِ»^۱

«به راستی گمراه شد آن کس که به هدایتی جز هدایت الاھی تن داد.»

این هدایت غیر خدایی در اصل هدایت نیست و باید آن را گمراھی نامید. حضرتش ﷺ از واقعیت این امر به کناری زده و فرموده:

«مَنِ اسْتَرْشَدَ غُوْيًا ضَلَّ.»^۲

«آن کس که از گمراھی کننده‌ای رشد و هدایت طلب کند به واقع پای در گمراھی نهاده است.»

[۶۱ - وَ الْهِمْنِي التَّقْوَى]

پیش از این ذیل عبارت «وَ الْبِسْنِي زَيَّةَ الْمَتّقِين» مطالبی کوتاه پیرامون متّقین مطرح گردید. اینک فرصتی است که واژه‌ی تقوی - هر چند به طور مختصر - گشوده شود تا آگاهی افزون‌تری نسبت به این درخواست امام سجاد علیه السلام دست آید.

تقوی از ریشه‌ی وَقَی به معنی نگه‌داری و مراقبت و محافظت است. معادل فارسی که معمولاً برای این واژه به کار می‌رود، کلمه‌ی

۱. غرر و درر: ۵۹۰۶.

.۳ (۳۹)

۲. همان: ۷۹۰۳.

فُرْقَانًا^۱ او در دنیا با این پارسایی و پروایشگی راه نجات و خلاصی می‌یابد و از راهی که هرگز باور ندارد و پیش‌بینی نمی‌کند، روزی دریافت می‌دارد «وَ مَن يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلُ لَهُ مُخْرَجًا وَ يَرْزُقُهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ»^۲. گشادگی در امور نتیجه‌ی دیگری است که تقوی برای صاحب خود به‌بار می‌آورد که «وَ مَن يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلُ لَهُ مِنْ أَمْرِهِ يُسْرًا»^۳. خدا تنها و تنها پذیرای عمل از متّقین است که «إِنَّمَا يَتَّقِبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ»^۴ و سرانجام متّقین، بهشت خداوندی است آن‌جا که قرآن می‌فرماید: «إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَ نَهَرٍ فِي مَقْعُدٍ صَدْقٍ عِنْدَ مَلِيكٍ مُقْتَدِرٍ»^۵. خلاصه در فرهنگ قرآنی سرانجام از آن متّقین است «وَ الْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ»^۶ آن‌چه گذشت، تنها بخشی از مسائل قرآنی مریبوط به تقوی و متّقین بود که بیان تمامی آن کار را به تفصیل می‌کشاند. به یقین این دست آوردهای دنیوی و پیش از آن تعالی معنوی و پی‌آمدهای اخروی است که امام سجاد علیه السلام از خدای متعال تقوی را طلب می‌کند. این‌که تقوی می‌خواهد، ناظر به مطالبی است که گفته شد و این‌که از خدا می‌خواهد، ناظر به همان سمت‌گیری الاهی است که همه‌جا در کلام حضرتش شاهد و ناظر آن بوده و هستیم و در بخش گذشته به مناسبت توضیحی بر آن داده شد.

۱. طلاق (۶۵): ۲ و ۳.

۲. انفال (۸): ۲۹.

۳. مائدہ (۵): ۲۷.

۴. طلاق (۶۵): ۴.

۵. قصص (۲۸): ۸۳.

۶. قمر (۵۴): ۵۴ و ۵۵.

«وَ اتَّقُوا اللَّهَ وَ اعْمُلُوا إِنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ»^۱ از جمله پی‌آمدهای تقوی به مصدق آیات «فَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ»^۲ و «لِتَّقُوا وَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ»^۳ شکر و مورد رحم واقع شدن، بیان گردیده است. معیار طبقه‌بندی انسان‌ها در پیشگاه خدا نیز صرفاً تقوی است که فرموده: «إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ»^۴

پوشش تقوی بهترین لباس ذکر شده «وَ لِبَاسِ التَّقْوَىٰ ذَلِكَ خَيْرٌ»^۵ و همواره به پروایشگی سفارش شده‌ایم «... وَ إِنَّا كُمْ أَنْ أَتَّقُوا اللَّهَ»^۶. تقوی راه نجات کسانی است که به دام شیطان افتاده‌اند «إِنَّ الَّذِينَ اتَّقُوا إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِّنَ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُوا فَإِذَا هُمْ مُبْصِرُونَ»^۷. چنین انسان‌هایی به محض افتادن در دام شیطان، خدا را به یاد آورند. آنگاه بینش ناشی از تقوی سبب چشم آنها را گشوده و از این دامگه می‌رهاند. انسان با تقوی در فرهنگ قرآن پاداشی عظیم یافته و گناهانش پوشانیده می‌شود «وَ مَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يُكَفَّرُ عَنْهُ سَيِّئَاتِهِ وَ يَعْظَمُ لَهُ أَجْرًا»^۸.

فرد متّقی توان تشخیص و جداسازی می‌یابد که این شمره‌ی بسیار بالایی برای تقوی است «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنْ تَتَّقُوا اللَّهَ يَجْعَلَ لَكُمْ

۱. بقره (۲): ۱۹۴.

۲. آل عمران (۳): ۱۲۳.

۳. اعراف (۷): ۶۳.

۴. حجرات (۴۹): ۱۳.

۵. نساء (۴): ۱۳۱.

۶. اعراف (۷): ۲۶.

۷. اعراف (۷): ۲۰۱.

۸. طلاق (۶۵): ۵.

درخواست امام علی^{علیه السلام} در چه بلندایی قرار دارد.

این همه دست آوردهای مادی و بهره‌های معنوی - که صرفاً برخی از آن‌ها نقل شد - ثمره‌ی تقوی است که باید انسان آن را از خداوند مسأله دارد تا در دنیا با آن، بار دنیا و آخرت خویش را بربندد و از این گذرگاه توشه برگیرد تا در آن اقامتگاه، از آن بهره جوید. این سخن قرآن است که «تَرَوَّدُوا فِيْ إِنَّ حَيْرَ الرَّادِ التَّقْوَىٰ».^۱ پیام رفتگان از این جهان به مولا یمان علی^{علیه السلام} است که در پاسخ به سؤال حضرتش که چه خبری دارید، چنین آمده:

«أَمَا لَوْ أَذَنَ لَهُمْ فِي الْكَلَامِ لَا خبرُوكُمْ أَنَّ خَيْرَ الرَّادِ التَّقْوَىٰ.»^۲

خلاصه آن‌که در شمار آثار تقوی می‌توان مواردی برشمرد همچون:

نزول برکات آسمانی،
بهره‌مندی از هدایتگری قرآن و همراهی خداوند،
برخورداری از شکر و مرحمت حق تعالی،
استقرار بر بلندای کرامت،
داشتن بهترین پوشش،
پیروزی در نبرد جاری با شیطان و حصول بصیرت و بینش،
خطاپوشی،

۱. کلمات قصار، شماره‌ی ۱۳۰
۲. بقره (۲): ۱۹۷

قرآن مجید کار را تا جایی بالا می‌برد که گروهی، از خداوند درخواست می‌نمایند: «وَاجْعَلْنَا لِلْمُتَّقِينَ إِمَاماً»^۱ که پیشاپیش این گروه، رسول خدا و علیّ مرتضی و بانوی دو سرا حضرت زهرا و ائمه هدی علم صلوات‌الله قرار دارند. امیر مؤمنان علی^{علیه السلام} در بیان ویژگی‌های پیامبر علی^{علیه السلام} می‌فرماید:

«إِمَامٌ مَنِ اتَّقَ وَبَصَرَ مَنِ اهْتَدَى»^۲

«پیامبر پیشوای هر پارسا و چشم هر راه یافته بود.»

آن امام همام از پیامبر در مورد خود آورده که

«قَالَ رَسُولُ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَا مُحَمَّدَ أَنْتَ إِمَامُ الْمُسْلِمِينَ وَإِمَامُ الْمُتَّقِينَ.»^۳

همچنین از پیامبر علی^{علیه السلام} روایت شده که:

«لَمَّا عَرَجَ بِي إِلَى السَّمَاءِ... فَأَوْحَى إِلَيَّ فِي عَلَيٍّ بِثَلَاثَ خِصَالٍ إِنَّهُ سَيِّدُ الْمُسْلِمِينَ وَإِمَامُ الْمُتَّقِينَ وَقَائِدُ الْفُرُّ المُحَاجِلِينَ.»^۴

ویژگی‌های متّقین در قرآن و روایات، خود بحث مفصلی است که در این مختصر نمی‌گنجد^۵; اما به همین مقدار مشخص گردید که

۱. فرقان (۲۵): ۷۴.
۲. نهج البلاغه، خطبه‌ی ۱۱۶.

۳. تاریخ ابن عساکر ۲: ۴۴۰.
۴. همان: ۲۵۸.

۵. بخشی از این ویژگی‌ها را - اعم از قرآنی و روایی - می‌توانید در صفحات کتاب میران الحکمة ۱۰: ۶۳۷ - ۶۴۱ ملاحظه نمایید. خطبه‌ی متّقین در نهج البلاغه نیز سرآمد سخن در وصف متّقین است. (خ ۱۹۳)

اوّلًا به مصدق آیه‌ی «وَ مَا تَوْفِيقٌ إِلَّا بِاللهِ عَلَيْهِ تَوَكُّلٌ وَ إِلَيْهِ أَنِيبٌ»^۱ سزاست که چونان شعیب پیامبر ﷺ توفیق را تنها و تنها از خدا بخواهیم. در توضیح عبارت «لَا حُوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللهِ» از حضرت باقر علیہ السلام روایت شده که:

«لَا قُوَّةَ لَنَا عَلَى طَاعَةِ اللهِ إِلَّا بِتَوْفِيقِ اللهِ عَزَّ وَ جَلَّ.»^۲

پس طاعت و بندگی خدا نیز، به توفیق خود او انجام می‌گیرد. چه بسا بنده‌ای قصد گناه و عصيان می‌کند، اماً خداوند بنا به مصالحی مانع شده و او را از این معصیت بر حذر می‌دارد و فرد به آن گناه مبادرت نمی‌ورزد. در منطق روایات، اعطای این خیر به انسان، از مقوله‌ی توفیق الاهی قلمداد شده است. امام صادق علیہ السلام فرماید:

«إِذَا أَرَادَ الْعَبْدُ أَنْ يَدْخُلَ فِي شَيْءٍ مِّنْ مَعَاصِي اللهِ، فَحَالَ اللهُ تِبَارَكَ وَ تَعَالَى بَيْنَهُ وَ بَيْنَ تِلْكَ الْمُعْصِيَةِ، فَتَرَكَهَا، كَانَ تَرْكُهُ هَا بِتَوْفِيقِ اللهِ تَعَالَى ذَكْرُهِ.»^۳

مفهوم چنین احادیثی آن نیست که حضور فرد را به کلی در صحنه‌ی عمل منکر شود و به انگیزه‌ی بهره‌وری از توفیق الاهی، نقش او را کمنگ و یا اساساً بی‌رنگ بداند، بلکه موضوع حالت دیگری دارد. به عنوان نمونه در مقدمه‌ی همین حدیث که بدان اشاره رفت، امام در توضیح آیه‌ی «وَ مَا تَوْفِيقٌ إِلَّا بِاللهِ...» و نیز آیه‌ی «إِنْ يَتَصَرَّكُمُ اللهُ فَلَا

دریافت اجر عظیم،
داراشدن قوّه‌ی تمیز و جداسازی،
داشتن راه نجات، برخورداری از روزی از جایی که اساساً پیش
بینی نمی‌شود،

گشادگی در امور زندگی،
پذیرش عمل تنها از اهل تقوا،
انجام نیکو در بهشت،

هر یک از ما نیز باید هم سخن با پیشوای عزیزمان امام سجاد علیہ السلام از خدا بخواهیم که «وَ الْهُمْنِي التَّقْوَى». در عین حال به یاد داشته باشیم که این همه تنها با حرف سامان نمی‌گیرد، بلکه باید پای در میدان عمل و مساجد نهاد و گام به گام روی به جلو گذاشت تا با طی فراز و نشیب‌ها، بر بلندای تقوی جای گیریم. البته در این مسیر هیچ‌گاه نباید مددجویی از خدارا از یاد برد؛ چرا که اوست «أَهْلُ التَّقْوَى وَ الْمَغْفِرَةِ»^۱

۶۲ - وَ وَفَقْنِي لِلَّتِي هِيَ أَزْكَى

پیش از این، مختصر توضیحی پیرامون واژه‌ی توفیق بیان شد. دیدیم که همه‌جا برخورداری از توفیق الاهی را شرط وصول به مطلوب می‌دانست. حال، از منظری دیگر به این واژه می‌نگریم و به دنبال آن به توضیح «لِلَّتِي هِيَ أَزْكَى» می‌پردازیم.^۲

۱. قسمتی از قنوت نماز عید فطر و قربان.

۲. نگرش دویاره به توضیح واژه‌ی خذلان- که ضد توفیق است- ذیل جمله‌ی «وَ مِنْ خذلان الأَقْرَبُ إِلَّهُ» نیز می‌تواند به دریافت بهتر مطلب در این بخش کمک نماید.

۱. توحید صدوق: ۲۴۲، ح. ۳.

۲. هود (۱۱): ۸۸.

۳. همان، ح. ۱.

«كَمَا إِنَّ الْجَسَمَ وَ الظُّلُلَ لَا يَفْتَرِقَانَ، كَذِلِكَ التَّوْفِيقُ وَ
الدِّينُ لَا يَفْتَرِقَانَ.»^۱

در فرهنگ دینی، بهترین کوشش‌ها تلاشی است که با توفیق قرین باشد. این خود قرینه‌ی دیگری است که برخورداری از توفیق با جد و جهد پیوند ناگسته‌تری دارد. مولای متّقیان علیهم السلام فرماید:

«خَيْرُ الْاجْتِهَادِ مَا قَارَنَهُ التَّوْفِيقُ»^۲

خلاصه آن‌که واژه‌ی وفقی و درخواست توفیق از خداوند که در نیاش‌ها به فراوانی یافته می‌شود، هرگز فرد را از عمل باز نمی‌دارد و منادی عدم مسئولیت و فاصله‌گرفتن از تلاش و کار نیست. درخواست توفیق از خدا در روی آوری به پاک‌ترین پاکی‌ها، در دل خود، چنین تلاش و پیامی را دارد.

امام سجاد علیهم السلام از خداوند متعال توفیق در روی آوری به سوی پاک‌ترین پاکی‌ها را درخواست می‌نماید. این نکته، فرد را به فهم افزون‌تر واژه‌ی «أَزْكَى» فرامی‌خواند که در آغاز با دو سؤال اساسی روبرو می‌شود: اوّل این‌که چه مرجعی شایسته است تا بهترین و پاک‌ترین‌ها را تعیین نماید؟ دوم آن‌که چه چیزهایی در شمار این پاک‌ترین‌ها قرار گرفته است؟

در پاسخ به سؤال اوّل باید گفت که تنها مرجع شایسته در این تعیین خدای بزرگ است همان‌طور که از جای‌جای این دعا در مقولات

غالب لکم و إِنْ يَحْذِلُكُمْ...»^۱ چنین می‌فرمایند:

«إِذَا فَعَلَ الْعَبْدُ مَا أَمَرَهُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ بِهِ مِنَ الطَّاعَةِ،
كَانَ فَعْلُهُ وَقَاتِلًا لِمَرْأَتِهِ عَزَّ وَ جَلَّ، وَ سَمِّيَ الْعَبْدُ بِهِ مُوفَّقًا.»

یعنی انسان موفق، این برخورداری از توفیق خود را مرهون اطاعت از اوامر الاهی می‌داند و می‌کوشد تا بر مدار شرع مطهر در آین بندگی عمل کند و بدین سان موفق نامیده می‌شود. در عین حال، روایاتی از امیر مؤمنان علیهم السلام رسیده همچون: «مِنَ التَّوْفِيقِ حَفْظُ التَّجْربَةِ»^۲ و یا «مِنَ
الْتَّوْفِيقِ الْوَقْفُ عِنْدَ الْحَيْرَةِ»^۳

این احادیث، بیانگر این حقیقت است که «توفیق رفیقی است به هر کس ندهندش» یعنی حفظ تجربت‌ها و خودنگه‌داری و ایستادن در مواجهه با حیرت‌ها و پریشانی‌ها و سرگردانی‌ها و عواملی از این ردیف، موجبات بهره‌مندی از توفیق الاهی را فراهم می‌آورد. البته این نه بدان معنی که گفته شود کار خداوند تابعی از کار ماست، بلکه بدان معنی که ما موظّف به ایفای وظایف خود هستیم؛ اما این‌که خداوند به حکمت خود چگونه رفتار می‌نماید، برخاسته از حکمت‌ها و مصلحت‌های الاهی است.

فرد باید بداند که در میدان عمل، همان‌طور که سایه از شیء جدا نمی‌شود، دین‌داری و بهره‌مندی از توفیق رابطه‌ای چنین تنگاتنگ با هم دارند. امام علیهم السلام فرماید:

۱. آل عمران (۳): ۱۶۰.

۲. نهج البلاغه، حکمت ۲۱۱.

۳. بحار الانوار ۷۷: ۲۱۱.

لحوظ شده، به خوبی نشان می‌دهد که ورای این واژه دو حقیقت اساسی نهفته است: پاکی و پاکیزگی، رشد و نموّ اُزکی یعنی آن که در بین پاک‌ها، انسان سراغ پاک‌ترین می‌رود که طبیعتاً رشد و نموّ آن نیز در بالاترین سطح ممکن است.

بعد از این توضیحات مختصر لغوی، روی آوردن به «اُزکی» مفهوم روشن تری می‌یابد. وقتی چنین گرایشی صورت گرفت، خاصیت رشد و باروری آن را نیز نباید از نظر دور داشت.

قرآن مجید در بیان پاره‌ای از مسایل در زمینه‌ی زندگی مشترک و پیمان همسری، پس از تعیین تکلیف نسبت به آن موارد می‌فرماید: «ذلِكُمْ أَزْكَى لَكُمْ وَ اطْهُرْ، وَ اللَّهُ يَعْلَمُ وَ أَنْتُمْ لَا تَعْلَمُون». ^۱

این آیه، به خوبی مؤید پاسخی است که در مورد دو سؤال پیشین بیان گردید. هم مرجعیت خدای متعال را در تعیین «اُزکی» مشخص می‌سازد، هم بعنوان نمونه، ارائه‌ی طریق خداوندی را در زمینه‌ی روابط زناشویی با عنوان «اُزکی» برمی‌شمارد؛ چیزی که ما از واقعیت آن آگاه نیستیم و به تصریح قرآن، خدای عالم، دنایی به آن است.

اصحاب کهف جمعی بودند که از شرک گریختند. آنان، پس از بیدارشدن از آن خواب گران و دراز، بر اساس همان عقاید درونی در پرهیز از ناپاکی‌ها کسی از میان خود را جهت تهییه خوراکی به شهر

مختلف به دست می‌آید. دیدیم که در همه‌جا، همه چیز از خدا خواسته می‌شود و کار به او ارجاع می‌گردد، بهویژه در آن‌جا که پای فکر و عقل بشر از رسیدن به آن عاجز است. اساساً ما تنها او را در فرهنگ اعتقادی خویش عالم السُّر و الخفیات می‌شناسیم، بر علم او حد و حصری قائل نیستیم و نفع و ضرری را از سوی کائنات نسبت به او نمی‌بینیم. براساس این اندیشه‌ی الاهی تنها و تنها اوست که شایسته‌ی تعیین پاکی‌های برتر است. او خود در قرآن‌ش فرموده است:

«إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلّٰهِي أَقْوَمَ» ^۱

از این‌رو، قرآن مجموعه‌ای است که به‌سوی استواری‌ها در تمامی زمینه‌ها هدایت می‌نماید. بدین سان راه دستیابی به پاسخ سؤال دوم هموار می‌گردد.

قرآن مجید، واژه‌ی زکی و مشتقّاتش را بالغ بر ۵۹ بار در آیات خود به کار برده است. از جمله‌ی این مشتقّات، کلمه‌ی زکاة است که در لغت به معنی نموّ و زیادتی به کار می‌رود و در قرآن به معنی طهارت و پاکیزگی، مدح، تطهیر و معانی دیگری از این ردیف آمده است. زکاة خود یکی از فروع دین است به معنی مالی که در راه خداوند مصرف می‌شود و موارد مصرف و میزان آن در فقه مشخص گردیده که خارج از این بحث است.

دقّت در همین معانی و پیوند میان پاکی و نموّ که در این واژه

۱. بقره (۲): ۲۳۲

۱. اسراء (۱۷): ۹

می بینیم که ضامن اجرا برای گرایش به سوی پاکی، همان فضل خداوندی است که با تکیه به آن، انسان باید روی به سوی پاک ترین‌ها در تمامی مقولات بنهد و توفیق دست یابی را از خدای متعال خواستار گردد؛ همان حقیقتی که امام سجاد علیه السلام در جمله‌ی «وَقُفْنَيِ لِلّٰهِ هِيَ أَزْكَى» از خداوند بزرگ خواستار آن می‌گردد.

٦٣ - وَاسْتَعْمِلْنَى بِمَا هُوَ أَرْضِى [

خدا! مرا به کار بگیر در زمینه‌ای که بیشتر مورد رضای توست.
این درخواست دیگر امام سجاد علی‌الله‌آل‌هی‌اش در این بخش است. از زیباترین
حالات برای انسان معتقد به خدا و پیامبر و... آن است که وی بداند بر
مسیر رضای خدا در حرکت است. در این تلاش، مؤمن می‌کوشد تا ابتداء
راه مورد رضای خدا را به دست آورد و سپس در آن گام نهد و شائقانه
حرکت نماید؛ همان حقیقتی که امام حسین علی‌الله‌آل‌هی‌اش در جریان نهضت پُر‌شور
خود خطاب به مردم اظهار داشت و فرمود: «رضی الله رضاناً أهل
البيت».^۱

روشن است آن‌جا که این مسیر از سوی فرد به درستی انتخاب شود و برخاسته از آگاهی جامع‌الاطراف باشد، رضایت متقابل را نیز در پی خواهد داشت؛ همان حقیقتی که قرآن مجید در برخی آیات خود این‌جنس بدان متذکّر شده است که :

٢) رضي الله عنهم ورضوا عنه ذلك الفوز العظيم

فرستادند و با خود گفتند: «فلیئظُرِ آئیہ اَزْکی طَعَامًا فَلَیأُتکُم بِرِزْقٍ مِنْهُ» ۱.
بدین سان یادآور شدند که وی حتماً به سراغ پاک ترین خوردنی‌ها برود.
در رعایت آداب اجتماعی و حفظ حریم منازل، قرآن مجید
یادآور می‌شود که هنگام مراجعته به خانه‌های دیگران، برای ورود اجازه
بگیرید یا اگر کسی در خانه نبود، وارد آن نشوید.

وَإِنْ قَيْلَ لَكُمْ أَرْجُعُوا فَارْجِعُوهُ أَزْكِنِي لَكُمْ ۝

﴿اگر به شما گفته شد که بازگردید، حتماً چنین کنید که
این برای شما بهترین است.﴾

در موضوع رعایت نگاه و به دور ماندن از نظر بازی، قرآن مجید، زنان را به رعایت حجاب با آن دقّت‌های مطرح شده در آیه‌ی ۳۱ نور فرا می‌خواند، اما پیش از آن در آیه‌ی ۳۰، مردان را به چشم‌پوشانیدن و خودنگه‌داری دعوت می‌نماید. خداوند با عبارت «ذلک أَزْكِي لَهُمْ» به ایشان یادآور می‌شود که این روش، بهترین و پاک‌ترین در این مقوله است.

با دقّت در این نمونه‌ها، کلام امام سجاد علیه السلام مفهوم روش‌نتری می‌یابد و وسعت میدان آن، بیشتر شناخته می‌شود. به این آیه‌ی قرآنی

وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةُ مَا زَكَىٰ مِنْكُمْ مِنْ

٣٦

۱. کهف (۱۸) : ۱۹ . ۲. نو

۲۸ نور (۲۴):

۲۱ : (۲۴) نور

.۱۱۹ : مائدہ (۵)

ناخوش آیند اوست. ثمره‌ی چنین رضایت خاطر از خداوند (در هر دو زمینه)، جز به خیر فرد نخواهد بود.»

از پیامبر اکرم ﷺ به نقل از جبرئیل در تفسیر واژه‌ی رضا روایت شده که:

«الرَّاضِي لَا يُسْخَطُ عَلَى سَيِّدِهِ، أَصَابَ مِنَ الدُّنْيَا أَمْ يُصْبِبُ. وَ لَا يُرْضِي لِنَفْسِهِ بِالِّيسِيرِ مِنَ الْعَمَلِ.»^۱

«رضامند کسی است که نسبت به مولای خود، راه سخط و تنیدی پیش نگیرد، چیزی از دنیا اورا دررسد یا نرسد و نسبت به خود، به عمل آسان و کم قانع نباشد.»

این تبیین، دقیقاً همان توضیح اوّلیه است که انسان رضای مولی را مقدم بدارد و شیوه‌ی عملی آن را مذکور می‌شود.

امام علی علیہ السلام در جمله‌ی «مَنْ اسْخَطَ بَنِيهِ ارْضَى رَبِّهِ»^۲ بیان می‌دارد که به رنج انداختن بدن در کار و تلاش، با جلب رضای خداوندی رابطه دارد؛ همان‌که امام سجاد علیہ السلام در جمله‌ی «وَ اسْتَعْمَلْنَاهُ بِمَا هُوَ أَرْضَى» از خدا طلب می‌نمود.

رضای خدای بزرگ به مصدق کلام امیر مؤمنان علیہ السلام در بندگی او نهاده شده است که «أَخْفِ رِضَاهُ فِي طَاعَتِهِ»^۳ و نیز می‌فرماید که: «وَ لَا تُنَالُ مرضاته إِلَّا بِطَاعَتِهِ»^۴ یعنی بر بلندای رضامندی خدای متعال، جز از طریق بندگی نتوان قرار گرفت. وقتی امام سجاد علیہ السلام می‌فرماید: «وَ

در جریان تربیت دینی، اسلام می‌کوشد تا از ما، انسان‌هایی بسازد که در اوج رضامندی نسبت به خدای متعال و ساخته‌ها و پیش آورده‌های او برای خود قرار گیریم. این حالت، از یک سو نشان بندگی است و از سوی دیگر، آرامش خاطر و خیال را به ارمنان می‌آورد. آن وقت اگر انسانی رضای خداوندی را بر رضای خویش ترجیح داد، عملًا خود را به خدا سپرده است. به راستی کدام مأوى و مأمن، بهتر و دوست‌داشتنی‌تر از دامان رضای حق می‌توان سراغ داد؟

امام صادق علیہ السلام می‌فرماید:

«إِنَّا قَوْمٌ نَسْأَلُ اللَّهَ مَا تُحِبُّ فَيَمْنَعُنَا تُحِبُّ، فَيُعْطِنَا. فَإِذَا أَحَبَّ مَا نَكِرَهُ فَيَمْنَعُنَا تُحِبُّ، رَضِينَا.»^۱

«ما گروهی هستیم که از خدا آن‌چه را دوست داریم طلب می‌نماییم و او نیز مرحمت می‌فرماید. حال اگر او برای ما چیزی خواست که ما از آن اکراه داشتیم، با رضامندی خاطر به آن تن در می‌دهیم.»

هم ایشان در بیانی دیگر در این زمینه می‌فرماید:

«رَأْسُ طَاعَةِ اللَّهِ الصَّبَرُ وَ الرِّضَا عَنِ اللَّهِ فِيمَا أَحَبَّ الْعَبْدُ أَوْ كَرِهَ. وَ لَا يُرْضِي عَبْدٌ عَنِ اللَّهِ فِيمَا أَحَبَّ أَوْ كَرِهَ إِلَّا كَانَ خَيْرًا لَهُ.»^۲

«سرفصل بندگی خداوند، شکیبایی و رضامندی از خداست، در آن‌چه که بنده دوست دارد و در زمینه‌هایی که

۱. بحارالأنوار: ۷۵: ۳۱۲.

۲. بحارالأنوار: ۹۹: ۳۷۳.

۳. نهج البلاغه، خطبه‌ی: ۱۲۹.

۴. بحارالأنوار: ۶۹: ۲۷۴.

۱. بحارالأنوار: ۸۲: ۱۳۲.

۲. بحارالأنوار: ۷۳: ۳۳۳.

از میان ببرند «وَيَذْهَبُ طَرِيقَتُكُمُ الْمُشْتَلِ»^۱. روشن است که فرعون با سوء استفاده از ناآگاهی مردم می‌کوشید تا آنان را در جهالت خود نگاه دارد و در عین حال زیر فشار بار تبلیغات سنگین خود، ایشان را به راه باطل خویش دل خوش دارد، و گرنه هیچ انسان فهیم مهر تأیید بر عملکرد فرعون و فرعونیان نمی‌نهد و راه غلط ایشان را تأیید نمی‌کند؛ بلکه به مصدق «وَأَنَّ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ وَلَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقُ بِكُمْ عَنْ سَبِيلِهِ»^۲ تنها راه خدا و پیامبران، بهترین راه‌ها و شایسته‌ی پیروی است و گام‌نها در دیگر راه‌ها، انجامی جز گمراهی در پی نخواهد داشت.

عبارت «أَمْثَلُهُمْ طَرِيقَةً» (میانه‌روترین و بهترین آن‌ها) در قرآن در وصف گروهی از مجرمان واقع‌بین تر در قیامت، به کار رفته است. اینان در مواجهه با هول و احوال قیامت، مدد درنگ خویش در دنیا و قبر را در مقایسه با آن‌چه در پیش رو دارند و از سر ترس-بسیار کوتاه دانسته‌اند، آن‌جا که می‌فرماید: «إِذْ يَقُولُ أَمْثَلُهُمْ طَرِيقَةً إِنْ لَيَثِمُ إِلَّا يَوْمًا»^۳. از این آیات و مراجعه‌ی لغوی به دست می‌آید که «طریقه‌ی المثل» همان راه راست خداوندی است که بهترین و نیکوترین راه‌هast و از اعتدال و میانه‌روی و صحّت برخوردار است.

امام سجاد علی‌الله‌ی‌از خداوند می‌خواهد که حضرتش را به چنین طریقی راه نماید و چنین است که ما نیز همواره باید جویا و پویای چنین

استعملنی بطاعتک»^۱ روشن تر می‌شود که به کارگیری در طاعت با جلب رضای خدای متعال پیوند دارند.

اینک شاید بهتر بتوان اهمیت آن درخواست را دریافت که چه بسا حضرتش، ایستادن بر قله‌ی عبادت و بندگی را -که بالاترین و والاترین موجبات رضای خداست - از حضرت حق می‌طلبد و از او می‌خواهد تا بر این بلند استقر شود؛ چرا که امام علی علی‌الله‌ی‌هم می‌فرماید: «رضي الله سبحانه مuron بطاute»^۲.

با این همه می‌توان گفت که «به کار گرفته‌شدن در زمینه‌ی مورد رضایت خداوندی» همان اشتغال به آین بندگی است، چرا که پیوند میان بندگی و استقرار بر بلندای رضای حق تعالی، امری است که به روشنی در روایات اهل‌البیت علی‌الله‌ی‌به چشم می‌خورد.

٦٤ - اللَّهُمَّ اسْلُكْ بِيِ الْطَّرِيقَةَ الْمُشْتَلِ

«خداوند، مرا به نیکوترین راه- راه عدل و نیکویی و راستی- ببر». را

واژه‌ی مُشَلی از ریشه‌ی مَشَل به معنی نیکو و نمونه است. این لغت در قرآن مجید فقط یک بار به کار رفته و آن در داستان حضرت موسی علی‌الله‌ی‌با فرعون است. فرعون خطاب به مردم ناآگاه، به تعبیر خود، خطر حضرت موسی و هارون را یادآور می‌شود و می‌گوید: اینان می‌خواهند راه شما را در پرستش فرعون -که بهترین و نیکوترین راه و روش است -

۱. انعام (۶): ۱۵۳

۲. طه (۲۰): ۶۳

۳. طه (۲۰): ۱۰۴

۱. دعای ابوحمزه.

۲. میزان الحکمة: ۷۳۳۶

امیر مؤمنان علیهم السلام این راه را جاده و مسیر درست می‌داند، آن‌جا که می‌فرماید: «الْيَمِينُ وَ الشَّمَالُ مُضْلَلٌ وَ الْطَّرِيقُ الْوُسْطَىٰ هِيَ الْجَادَةُ»^۱. امام صادق علیه السلام تنها خاندان پیامبر و شیعیان ایشان را سالک این راه می‌شناسد، آن‌جا که می‌فرماید: «إِنَّ النَّاسَ أَخْذَوْا يَمِينًا وَ شَمَالًا، وَ إِنَّا وَ شَيْعَتْنَا هَدِينَا الصِّرَاطُ الْمُسْتَقِيمُ»^۲.

٦٥ - وَاجْعَلْنِي عَلَىٰ مِلْتَكَ أَمُوتُ وَأَحْيَا

واژه‌ی ملت در لغت، به معنی عقیده، کیش، آبین، جماعت و فرقه و خون‌بها آمده است. در قرآن مجید به همین صورت ده بار، به صورت ملتکم ۱ بار، ملتنا ۲ بار و ملتهم ۲ بار، جمعاً ۱۵ بار به کار رفته است. در اکثر این آیات، سخن از «ملةٌ إِبْرَاهِيمٌ» در میان آمده است و با دستور «فَاتَّبِعُوا مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ»^۳ دستور داریم راه و رسم آن حضرت را پیش گیریم. همچنین در آیه‌ای دیگر مسلمانان را در همین زمینه مورد خطاب قرار داده و می‌فرماید:

«مَا جَعَلْتُ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ، مِلَّةَ أَبِيكُمْ إِبْرَاهِيمَ، هُوَ سَمَّاَكُمُ الْمُسْلِمُونَ مِنْ قَبْلِهِ»^۴

راهی باشیم؛ همان راهی که همه روزه در نماز خود، بارها بر آن پای می‌فشاریم و با «صراط مستقیم» از آن یاد می‌کنیم. از خداوند، هدایت و استواری و پایداری بر آن راه را می‌خواهیم، با قید «صراطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ» واقعیت آن را تعریف می‌کنیم و بر کناری از لغزش‌ها و گرایش‌های انحرافی را با آیه‌ی «غَيْرُ الْمُغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَ لَا الضَّالِّينَ» از خداوند طلب می‌کنیم.

شیطان با همه‌ی شیطنت و فریب‌کاری خویش، بر سر این راه مستقیم نشسته و دام‌های خویش را گسترانیده است و به خداوند می‌گوید: «لَا قَعْدَنَّ لَهُمْ صِرَاطُكَ الْمُسْتَقِيمُ»^۱. خدای متعال نیز راه بندگی خویش را همین طریق مستقیم دانسته و می‌فرماید: «وَأَنِ اَعْبُدُو نِيَ هَذَا صِرَاطُ مُسْتَقِيمٍ»^۲ و تنها همان راه را شایسته‌ی پیروی می‌داند که: «وَأَنَّ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ»^۳.

امام سجاد علیه السلام از خدا می‌خواهد که او را در چنین راهی قرار دهد؛ راهی که مستقیم است، شایستگی پیروی و راهروی را دارد، بهترین و نیکوترين است، راه آن کسان که خدا به ایشان نعمت ارزانی داشته، نه راه مغضوبان و نه راه گمراهان است و در یک کلام جامع، راه بندگی خداست.^۴

راه را به استناد آیات قرآن به دست آوردید. همچنین بحارالأنوار: ۸: ۶۴، باب ۲۲؛ بحارالأنوار: ۸: ۷۰ (بیان شیخ مفید در معنی صراط)؛ شرح نهج البلاغه ایشان ابیالحدید: ۶: ۳۶۴ در بیان معنی صراط، از جمله مصادر دیگر در مورد مطالعه‌ی واژه‌ی صراط است.

۱. نهج البلاغه، خطبه‌ی ۱۶. ۲. کافی: ۲: ۲۴۶.

۳. آلم عمران (۳): ۹۵. ۴. حج (۲۲): ۷۸.

۱. اعراف (۷): ۱۶. ۲. یس (۳۶): ۶۱.

۳. انعام (۶): ۱۵۳.

۴. می‌توانید با مراجعه به آیات قرآن ذیل واژه‌ی صراط، مختصات افزون تر این

متقابلًاً وقتی سخن از نعمت وجود پیامبر ﷺ در میان می آورد، مردم را این چنین مورد خطاب قرار می دهد که:

«فَانظُرُوا إِلَىٰ مَوْاقِعِ نَعْمَةِ اللَّهِ عَلَيْهِمْ حِينَ بَعْثَتِ إِلَيْهِمْ رَسُولًا، فَعَدَ بِمُلْكِهِ طَاعُوتُهُمْ... وَ التَّفْتَ الْمَلَّةُ بِهِمْ...»^۱

در این بیانات نیز، ملت (آیین) خدا و رسول، طرح نظام بندگی و شکل‌گیری و استقرار امّت حول این محور تبیین شده است. هم‌چنین حضرت علی علیہ السلام در یکی از بیانات خود^۲ سخن از «شرائط‌الله» در میان می آورد. حضرتش آنانی را که با دیدن اندک محتت، روی‌گردان از این آیین می‌شوند، مورد نکوهش قرار می‌دهد. کسی که

«إِنْ عَرَضَتْ لَهُ شَهْوَةً، أَسْلَفَ الْمُعْصِيَةِ وَ سَوَّفَ التَّوْبَةَ. وَ إِنْ عَرَتْهُ مَحْنَةً انْفَرَجَ عَنْ شَرَائطِ اللَّهِ».

چنین کسی در رویارویی با امیال و شهوت‌ها، گناه را به جلو و توبه را به دنبال می‌اندازد و به محض ملاحظه‌ی کوچک‌ترین ناراحتی، از حقایق دین و آیین فاصله می‌گیرد.

آن حضرت در زمینه‌ی همین واژه‌ی ملت، به بیان ارکان دین پرداخته و می‌فرماید:

«إِنَّ أَفْضَلَ مَا تَوَسَّلَ بِهِ الْمُتَوَسِّلُونَ إِلَى اللَّهِ سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَى: الْإِيمَانُ بِهِ وَ بِرَسُولِهِ، وَ الْجَهَادُ فِي سَبِيلِهِ فَإِنَّهُ ذُرُوفٌ»

آنان که بخواهند از این راه و روش روی گردانند و فاصله بگیرند، در منطق قرآن حرکتی سفیهانه انجام داده‌اند؛ چرا که خداوند می‌فرماید:

«وَ مَنْ يَرْغِبُ عَنْ مِلَّةِ إِبْرَاهِيمَ إِلَّا مِنْ سُفَهَ نَفْسِهِ»^۱

از خط روشن نبوّت نیز، قرآن مجید با واژه‌ی ملت یاد کرده و از

زبان حضرت یوسف علیہ السلام فرماید:

«إِنِّي تَرَكْتُ مِلَّةً قَوْمًا لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ هُمْ بِالْأَخِرَةِ هُمْ كَافِرُونَ، وَ أَتَبَعْتُ مِلَّةً آبَائِي إِبْرَاهِيمَ وَ إِسْحَاقَ وَ يَعْقُوبَ...»^۲

از این آیات به دست می‌آید که اصل آیین خداوندی یکی است و تمامی انبیا بر آن راه روشن حرکت می‌کرده و مردم را به سوی آن فرا می‌خوانند. روشن است که این وجه اشتراک ادیان، همان توحید‌الاھی و تذکر به معروف فطری است که مشترک تمامی آن‌ها بوده است. حال سخن از ملت‌الاھی در میان می‌آید و امام سجاد علیہ السلام از خداوند می‌خواهد که حیات و مرگش بر اساس این ملت شکل بگیرد. این مطلب یعنی تداوم حرکت بر محور توحید و اسلام و قرآن که در این زمان، دین مورد رضایت خدای متعال می‌باشد.

امیر المؤمنین علیہ السلام در اشاره به فتنه‌ی بنی امیّه ضمن توصیفاتی که از این طایفه به عمل می‌آورد، تصریح می‌نماید که «قائد‌ها خارج مِنَ الْمِلَّةِ قَائِمٌ عَلَى الْضُّلُّةِ». بدین ترتیب خط بطلان بر آنان می‌کشد؛ چرا که ایشان را خارج از ملت اسلام و ایستاده بر مسیر گمراھی و انحراف می‌داند.^۳

۱. نهج البلاغه: خطبه‌ی ۱۹۲.

۲. نهج البلاغه، کلمات قصار، ۱۵۰.

۱. بقره (۲): ۱۳۰. ۲. یوسف (۱۲): ۳۷ و ۳۸.

۳. نهج البلاغه: خطبه ۱۰۸.

با دانستن این حقایق روشن می‌شود که تحقیق‌بخشیدن به حیات و ممات انسان بر این روش، چه ارزش بالایی دارد. در دعا از خدای متعال درخواست می‌کنیم که «اللَّهُمَّ اجْعِلْ مَحَيَا مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ، وَمَمَاتَ مَمَاتَ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ»^۱ یعنی به عنوان الگوی تمام عیار حنفیت، ابراهیم خلیل، پیامبر اکرم و خاندانش را سرمشق قرار می‌دهیم و زندگی و مرگ خود را به حیات و ممات آنان پیوند می‌زنیم. چنین است که امام سجاد علیهم السلام حیات و مرگ خویش را بر مدار ملت الاهی می‌خواهد و عرضه می‌دارد: «وَاجْعُلْنِي عَلَىٰ مِلَّتِكَ أَمُوتُ وَأَحْيَا».

الاسلام، وكلمةُ الاخلاص فِإِنَّهَا الفطرة، و إقام الصَّلاة فِإِنَّهَا
الملَّة...»^۲

بدین‌سان از عوامل زیر یاد می‌کند: ایمان به خدا و رسول، جهاد در راه او که قلّهی مرتفع اسلام است، شهادت بر وحدانیت حق که ندای فطرت و درون انسان‌هاست، و سرانجام برپایی نماز به عنوان مشخصه‌ی روشن این آیین. این خود بیانگر اهمیت نماز در نظام عبادی این دین است که از آن تعبیر به ملت شده، کنایه از این‌که اصلی ملی و مشترک در ادیان الاهی است و جلوه‌ی کامل تبعیت از ملت ابراهیم می‌باشد؛ همان‌که خداوند به پیامبرش می‌فرماید:

«قُلْ إِنَّنِي هَدَانِي رَبِّي إِلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ، دِينًا قِيمًا
مَلَّةً إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَ مَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ»^۳

در این آیه، مشخصات رسالت پیامبر ﷺ بیان شده است: هدایت به راه راست از سوی خدا، حرکت بر مسیر دین و آیینی استوار که همان ملت ابراهیم است، تأکید بر حنفیت این آیین که از لوث هرگونه شرک و بت‌پرستی پاک و مبررا است. این حقیقت در آیه‌ی دیگر جلوه می‌کند: «قُلْ إِنَّ صَلَاتِي وَ نُسُكِي وَ مَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ لَا شَرِيكَ لَهُ وَ بِذَلِكَ أُمِرْتُ وَ أَنَا أَوَّلُ الْمُؤْمِنِينَ»^۴ در آن محوریت خدای متعال برای عبادت و بندگی؛ نیز: شکل‌گیری مرگ و زندگی در ارتباط با این اصل قویم تصریح شده است.

۱. نهج البلاغه، خطبه‌ی ۱۱۰. ۲. انعام (۶): ۱۶۱.

.۳

۱. بخشی از زیارت عاشورا.

قیامت درخواست گردیده است. روشن است که میدان هدایت و ضلالت، دنیاست که اندکی از ثمرات مثبت و منفی آن در دنیا و تمام آن در عقبی آشکار می‌گردد؛ اگر درخواست شده تا از بندگان صالح حق به شمار آییم، این صلاح و درستی ابزاری است که دنیای فرد را اراده می‌کند و او را به سلامت به آخرت می‌رساند. به‌هرحال، پیام این بخش دعا، پیوستگی دنیا و آخرت و نیز آمیختگی اخلاق با اعتقاد است؛ چرا که مسائل اساسی در قالب «مکارم الأخلاق و مرضی الأفعال» طرح گردیده است.

٦٦ - وَ مَتَّعْنِي بِالْإِقْتِصَادِ

خداؤندا، مرا از میانه روی بهره‌مند ساز و در شمار استواران و از جمله راهنمایان به‌سوی حق و عدل و بندگان صالح قرار ده.

انسان باید در کارها خلق و خوی میانه روی داشته و از افراط و تفریط بپرهیزد. این، از جمله ارزش‌هایی است که مکتب دین بر آن پای فشرده و در نوع عرصه‌های زندگی به عنوان ضرورتی غیرقابل انکار مطرح کرده است.

در یک نگرش کلی به این مقوله، این کلام حضرت علی علیه السلام مطرح می‌گردد که:

«الإِقْتِصَادُ يَنْمِيُ الْقَلِيلَ؛ الْإِسْرَافُ يَفْنِيُ الْجَزِيلَ.»^۱
«اقتصاد یعنی القليل؛ الإسراف یفنی الجزيء.»
«اقتصاد، کم را رشد داده و بارور می‌سازد. در مقابل،

۱. میزان الحکمة: ۱۶۴۱۷.

بخش سیزدهم

١٣
«اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ، وَ مَتَّعْنِي بِالْإِقْتِصَادِ، وَ اجْعَلْنِي مِنْ أَهْلِ السَّدَادِ وَ مِنْ أُولَئِكَ الرَّاشِدِ وَ مِنْ صَاحِبِي الْعِبَادِ، وَ ارْزُقْنِي فَوْزَ الْمَعَادِ وَ سَلَامَةَ الْمِرْصادِ. اللَّهُمَّ خُذْ لِنَفْسِكَ مِنْ نَفْسِي مَا يُخْلِّصُهَا وَ أُبْقِي لِنَفْسِي مِنْ نَفْسِي مَا يُضْلِلُهَا، فَإِنَّ نَفْسِي هَا لِكَهُ أَوْ تَعْصِمَهَا. اللَّهُمَّ أَنْتَ عُذْتَى إِنْ حَزِنْتُ وَ أَنْتَ مُسْتَجِعِي إِنْ حُرِّمْتُ، وَ بِكَ اسْتِغْاثَتِي إِنْ كَرِثْتُ، وَ عِنْدَكَ مِمَّا فَاتَ خَلَفُ وَ لِمَا فَسَدَ صَالِحُ وَ فِيمَا أَنْكَرْتَ تَغْيِيرُ، فَامْنُنْ عَلَيَّ قَبْلَ الْبَلَاءِ بِالْعَافِيَةِ وَ قَبْلَ الْطَّلَبِ بِالْجَدَةِ وَ قَبْلَ الضَّلَالِ بِالرِّشادِ. وَ اكْفِنِي مَؤْنَةَ مَعْرَةِ الْعِبَادِ، وَ هَبْ لِي أَمْنَ يَوْمِ الْمَعَادِ، وَ امْنِحْنِي حُسْنَ الْإِرْشادِ.»

سرآغاز بخش سیزدهم

در نگرش عمومی و اوّلیه به این بخش از دعا، تجلی کامل و روشنی از آمیختگی دنیا و آخرت به چشم می‌آید. این مهم در قالب درس و بحث اخلاق مطرح می‌گردد. مهم آن است که در عین این اختلاط، سهم دنیا ملاحظه شده، اما سهم بیشتری به عناوین و مسائل اخروی داده شده است. این حاصل همان نگاه دین است که دنیا را گذرگاه و آخرت را اقامتگاه می‌داند و بر همین اساس هر یک را در جای خود پاس داشته است.

در این بخش از دعا در کنار سخن از اقتصاد، موضوع معاد و مرصاد طرح شده و همزمان با آسایش از رنج‌های دنیابی، امنیت روز

شخصیت فرد متقدی است، خود واقعیت غیرقابل انکار را می‌رساند که انسان مسلمان هرگز نباید دچار آفت افراط و تفریط نگردد. این در بسیاری از عرصه‌های دینی حکم فرماست. قرآن مجید به عنوان یک مختصه‌ی اساسی برای مردم مسلمان، آنان را امّت وسط و عدل و میانه شناسانده و فرموده است:

﴿وَ كَذِلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَ سَطْأً لِتَكُونُوا شُهَداءَ عَلَى النَّاسِ﴾^۱

بهره‌مندی از این خصلت انسان را در جریان زندگی دنیوی اداره کرده او را به سلامت به منزلگاه آخرت می‌رساند. قرآن در آیات مختلف خود بر ضرورت انفاق را تأکید می‌نماید، اما در عین حال می‌فرماید:

﴿وَ انْفَقُوا فِي سَبِيلِ اللهِ وَ لَا تُلْقِوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلِكَةِ﴾^۲

اگر سخن از نماز مطرح می‌کند، یادآور می‌شود که:

﴿وَ لَا تَجْهَرْ بِصَلاتِكَ وَ لَا تَخَافَتْ بِهَا وَ ابْتَغِ بَيْنَ ذَلِكَ سَبِيلًا﴾^۳

اگر از ضرورت پرداختن به آخرت سخن در میان می‌آورد که: «وَ ابْتَغِ فِيهَا آتِيكَ اللهُ الدَّارُ الْآخِرَةُ»، در عین حال در همانجا یادآور می‌شود که، «وَ لَا تَنْسَ نَصِيبَكَ مِنَ الدُّنْيَا»^۴.

اسراف، زیاد را به باد می‌دهد.»

به راستی اگر همین اصل در زندگی انسان‌ها حاکم شود، چه بسیار مشکلاتی که در زمینه‌های مختلف به صورت ریشه‌ای حل خواهد شد. البته نباید اقتصاد را با بُخل و دست‌تنگی و نفی گشاده‌دستی یکی دانست، بلکه بنا به رهنمودهای دینی، اگر از حد بگذرد منجر به بروز بُخل می‌شود؛ یعنی که در خود میانه‌روی هم انسان باید میانه‌رو باشد. از امام عسکری علیه السلام نقل شده که فرمودند:

«للاقتصاد مقداراً فِإِنْ زَادَ عَلَيْهِ فَهُوَ بُخْلٌ.»^۱

اگر انسانی از این خصلت پسندیده بهره‌مند باشد، به غنای الاهی مستغنى می‌شود تا آن‌جا که رسول خدا علیه السلام فرماید:

«مَنْ اقْتَصَدَ أَغْنَاهُ اللهُ.»^۲

امیر المؤمنین علیه السلام در خطبه‌ی متّقین بر این مهم در خصلت‌های

مردم تقوا پیشه تأکید می‌کند:

«مَنْطَقَهُمُ الصَّوابُ وَ مَلْبُسُهُمُ الْإِقْتَصَادُ.»^۳

«سخن به راستی و درستی می‌گویند و پوشش اقتصاد بر

تن دارند.»

اهل تقوا در همه‌ی زمینه‌ها و عرصه‌ها، اقتصاد و میانه‌روی را اصل و شعار خود قرار داد، بر این مسیر استوار حرکت می‌نمایند. پیوند میان تقوا پیشگی و اقتصاد، از جمله ویژگی‌های تشکیل دهنده‌ی

.۱. بقره (۲): ۱۹۵.

.۲. بقره (۲): ۱۴۳.

.۳. تنبیه الخواطر: ۱۳۶.

.۴. بحار الأنوار: ۶۹: ۴۰۷.

.۵. قصص (۲۸): ۷۷.

.۶. اسراء (۱۷): ۱۱۰.

.۷. نهج البلاغه، خطبه‌ی ۱۹۳.

﴿وَ آتِ ذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ وَ الْمُسْكِنَ وَ ابْنَ السَّبِيلِ وَ لاتَبْدِرْ تَبْذِيرًا﴾^۱

اگر در جایی می‌فرماید: «وَ اغْضضُ مِنْ صوتَكَ»^۲، در عین حال در موقع ضرورت تصريح می‌نماید که «لَا يَحِبُ اللَّهُ الْجَهْرُ بِالسُّوءِ مِنَ القَوْلِ إِلَّا مِنْ ظُلْمٍ»^۳. این نیز جلوه‌ی دیگری از آن اعتدال و میانه‌روی است که قرآن مجید آن را توصیه می‌نماید. سخن به درشتی و فریاد گفتن روانیست مگر آن‌جا که ظلمی بر فرد رفته باشد در این مقوله، حتی ذکر خدا و تذکر به او که امری پسندیدیه و محبوب است نیز مشمول این اعتدال شده است تا آنجا که قرآن می‌فرماید: «وَ اذْكُرْ رَبَّكَ فِي نَفْسِكَ تَضَرِّعًا وَ خِيفَةً وَ دُونَ الْجَهْرِ مِنَ الْقَوْلِ؛ لَقَدْ وَالآصَالَ وَ لَا تَكُنْ مِنَ الْغَافِلِينَ»^۴.

در یک کلام فرمان «وَ اقْصِدْ فِي مُشِيكَ»^۵ در قرآن مجید - که از زبان لقمان به فرزندش نقل شده - دستور قرآنی حاکم بر تمامی عرصه‌های زندگی است. این بینش در صورت تجلی در عمل، عرصه‌ی زندگی را از رهگذر این اعتدال، بسیار زیبا و دوست‌داشتنی می‌سازد. بدین‌سان مشاهده می‌شود که اقتصاد و میانه‌روی، واقعیتی است که بر تمامی تعالیم دینی سایه انداخته است، تا آن‌جا که امیر مؤمنان عليهم السلام این خصلت را امری مورد علاقه‌ی خداوند خوانده و می‌فرماید:

۱. لقمان (۳۱): ۱۹.

۲. اسراء (۱۷): ۲۶.

۳. اعراف (۷): ۲۰۵.

۴. لقمان (۳۱): ۱۹.

۵. لقمان (۳۱): ۱۹.

اگر سخن از ارزش تبلیغ دین و هدایتگری مطرح می‌نماید، حتی پیامبرش را مورد خطاب قرار می‌دهد که:

﴿طَهُ * مَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقِيَ﴾^۱

سخن از دنیا طرح می‌کند و برخی نعمت‌های آن را یکی پس از دیگری برمی‌شمارد و می‌فرماید:

﴿زُيْنٌ لِلنَّاسِ حُبُّ الشَّهْوَاتِ مِنَ النِّسَاءِ وَ الْبَنِينِ...﴾

ولی در پایان به منظور مصون‌ماندن از گرفتارآمدن در دام دنیا، همه‌ی آن‌ها را حقیر شمرده و می‌فرماید: «ذُلِكَ مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا». آنگاه در پایان انسان‌ها را به سوی آخرت فرامی‌خواند و می‌فرماید: «وَ اللَّهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الْمَآبِ». پس از آن، انسان‌های فریفته‌ی دنیا را با آیه‌ی «قُلْ: أَنْبَئْكُمْ بِخَيْرٍ مِنْ ذَلِكُمْ...» به بهشت جاویدان خداوندی با آن‌همه نعمت‌های پایدارش فرامی‌خواند.^۲

قرآن، گشاده‌دستی را به عنوان ضرورتی لازم در حیات دنیوی مطرح می‌کند و تنگ‌نظری و بخل را آفتدی می‌شمارد: «لَا تَجْبَلْ يَدَكَ مَغْلُولَةً إِلَى عُنْقَكَ وَ لَا تَبْسُطْهَا كُلُّ الْبِسْطِ»^۳; آنگاه سیمای حسرت‌زده‌ی انسانی را که میانه‌روی پیشه نکرده ترسیم می‌نماید که: «فَتَقْعُدْ مَلُومًا مَسْوُرًا».

اگر به ارزش پرداخت حقوق ذوی القربی تأکید می‌نماید، درست در کنار همان مسئله، به آفت اسراف می‌پردازد و می‌فرماید:

۱. طه (۲۰): ۱ و ۲.

۲. اسراء (۱۷): ۲۹.

۳. آل عمران (۳): ۱۴ و ۱۵.

دم حیات به ایشان فرمودند:

«...اقتضدِ یا بُیَّیَّ فِي مَعِيشَتِكَ وَ اقتضدُ فِي عبادَتِكَ.»^۱

واز این راه، بار دنیا و آخرت خویش را به سلامت بریندند.^۲

[٦٧ - وَاجْعَلْنِي مِنْ أهْلِ السَّدَادِ]

درخواست بعدی امام علیؑ جای گرفتن در شمار مردم استوار و درست کار است: «وَاجْعَلْنِي مِنْ أهْلِ السَّدَادِ». سداد از ریشه‌ی سد است، یعنی: معنی درستی و راستی در کردار و گفتار، بجا بودن و مناسبت. از همین ریشه، واژه‌ی سدید است به معنای محکم و مناسب؛ و مسدید مرد راست گفتار و راست کردار و استوار را گویند. واژه‌ی سدید در قرآن مجید دو بار به کار رفته که هر دو مورد در موضوع سخن‌گفتن به راستی و درستی و استواری است (وَقُولُوا قَوْلًا سَدِيدًا).^۳

دقّت در کاربرد لغوی و قرآنی این واژه، بار فرهنگی خواسته‌ی حضرت سجاد علیؑ از خدای متعال را تبیین می‌نماید. باید بیاموزیم که بهترین شیوه در گفتار، سخن‌گفتن به راستی و درستی و تناسب است. انسان تنها در پناه این ارزش، به مقصد می‌رسد و روی گرداندن از این واقعیّت، ثمره‌ای جز گرفتاری و محنت ندارد و اگر حتی موقتاً توفیقات

۱. بحارالأنوار: ٧٨: ١٠.

۲. بررسی واژه‌هایی از ردیف اسراف، تبذیر، بخل، دنیا، دین، صدقه، طمع، عدل، معروف، فقر، غنی، انفاق، قرض، قناعت، مال، ارث، وقف، عیش و دهها واژه دیگر از این قبیل، می‌تواند موضوع مورد بحث را گویا تر و ابعاد آن را گسترده‌تر بنمایاند.

۳. نساء (٤): ٩؛ احزاب (٣٣): ٧٠.

«إِنَّ الْقَصْدَ أَمْرٌ يُحِبِّهُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ وَ إِنَّ السَّرْفَ بِيغْضَهُ.»^۱

سخن در این مقوله فراوان است که به ملاحظه‌ی اختصار به همین مقدار اکتفا می‌شود. با نگاه کلی به این مطالب، حکمت درخواست امام سجاد علیؑ از خداوند روشن می‌گردد که چرا حضرتش عرضه می‌دارد: «مَتَّعْنِي بِالْإِقْتِصَادِ»؛ زیرا بهرمندی از این خصلت، حیات بخش در دنیا و نجات بخش در عقبی است.

پایان بخش این قسمت را روایتی از امام صادق علیؑ قرار می‌دهیم که به استناد آیاتی از قرآن، برگه‌ی تضمینی به دست مردم مقتضد داده‌اند که هرگز دچار فقر و نادراری نشوند. حضرتش طی آن روایت، واژه‌های عفو و قوام رانیز به معنی وسط ترجمه نموده‌اند:

«ضمنتْ لِمَنْ اقتضدَ أَنْ لَا يَفْتَقِرْ، وَ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ: يَسْأَلُونَكَ مَاذَا يَنْفَقُونَ قُلْ: الْعَفْوُ، وَ الْعَفْوُ: الْوَسْطُ. وَ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ: وَالَّذِينَ إِذَا انْفَقُوا مِمَّا يُسِرُّ فَوَّا وَ لَمْ يَقْتَرُوا وَ كَانُوا بَيْنَ ذَلِكَ قَوَاماً وَ الْقَوَامُ: الْوَسْطُ.»^۲

دقّت در این روایت می‌رساند امری خودبافت‌هه نیست، بلکه منطق بر آموخته‌هایی از پیشوایان والای دین است.

به امید آن روز که شیعیان مرتضی علیؑ این وصیّت حضرتش خطاب به امام حسن مجتبی علیؑ آویزه‌ی گوش قرار دهنده در واپسین

۱. بحارالأنوار: ٧١: ٣٤٦.

۲. من لا يحضره الفقيه: ٢: ٣٥.

چونان مردگان است:

«الكذابُ وَ الْمَيْتُ سُواءٌ، إِنْ فضْلِهَا عَلَى الْمَيْتِ،

الثَّقَةُ بِهِ، فَإِذَا لَمْ يُوْثِقْ بِكَلَامِهِ، بُطْلَتْ حَيَاتُهِ». ^۱

در دعا به ما آموخته‌اند که بگوییم: «اللَّهُمَّ اجْعَلِ السَّدَادَ فِي قَوْلِي» ^۲

و در یکی از تعاریف سداد گفته‌اند که: «السَّدَادُ دَفْعَ الْمُنْكَرِ بِالْمَعْرُوفِ» ^۳. آن دعا و این آموزش، دقیقاً راه کار عملی برای سلوک راه درستی پیش پای ما می‌نهد.

در دعا خداوند را با این ویژگی می‌خوانیم که: «يَا ذَا الْعَرْشِ الْمَجِيدِ، يَا ذَا الْقَوْلِ السَّدِيدِ» ^۴ و می‌گوییم: «سَبَحَانَكَ أَنْتَ اللَّهُ السَّدِيدُ الْمَنْعُمُ» ^۵ یعنی انسان راست‌گفتار و درست‌کردار (با حفظ موضوع عدم سنتیت و نفی تشبیه) به ارزشی الهی دست یافته است و چه زیباست که انسان این استواری را به تسدید الهی دریابد.

از این رو در دعاها آمده که خدا را این چنین بخوانیم که: «فِيَا مَنْ عَصَمَنِي عَنِ الضَّلَالِ بِتَسْدِيْدِهِ» ^۶. روشن است که این خواستن، انسان را از مسؤولیت و تلاش نمی‌اندازد. در تمام درخواست‌ها باید از خدا بخواهیم

۱. همان: ۲۱۰۴. به مصدقاق 『تعریف الأشیاء بِأَضَادِهَا』 پی‌جوبی و اژه‌ی کذب در قرآن و روایات می‌تواند به میزان زیادی ارزش تسدید و قول استوار را آشکار سازد؛ چراکه سیمای کریه انسانی را که سخن به درستی و استواری نمی‌گوید، در مقابل چهره‌ی دوست‌داشتنی انسان راست‌گفتار و درست‌کردار ترسیم می‌نماید.

۲. بحار الأنوار: ۲: ۷۸. ۱۰۸: ۲.

۳. بحار الأنوار: ۹۷: ۲۴۱. ۹۴: ۳۹۴.

۴. بحار الأنوار: ۹۴: ۱۶۱.

صوری به بار آورد، یقیناً در درازمدت به زیان قطعی فرد تمام خواهد شد.

اگر کلام امیرالمؤمنین علیه السلام را باور کردیم که «أَحْسَنُ الْقَوْلِ السَّدَادُ» ^۱ باور خواهیم داشت که در نهایت، پیروزی و توفیق واقعی از آن کسی است که این شیوه‌ی پسندیده را در قول و فعل پیشه‌ی خود سازد که «مَنْ عَمَلَ بِالسَّدَادِ مَلِكٌ» ^۲.

چه بسیارند کسانی که با این تصور غلط خو گرفته‌اند که سخن به دروغ و خلاف گفتن، نجات‌بخش ایشان و جاذب منافع است؛ حال آن که اگر به‌واقع بنگرند و چشم دل بگشايند، موافقیتی که بر اثر خیانت و دروغ‌پردازی به‌دست آید، در واقع چیزی جز شکست و عدم توفیق نیست، هر چند که در لباس موافقیت و بهره‌مندی جلوه نماید. به بیان امیرالمؤمنین علیه السلام این شیوه‌ی ناپسند برای زندگی دنیا، ننگ و عار است و برای آخرت، به دوزخ به بار می‌آورد.

«الْكَذْبُ فِي الْعَاجِلَةِ عَارٌ، وَ فِي الْآجِلَةِ عَذَابٌ النَّارِ» ^۳.

در منطق دین، انسانی که سخن به راستی نمی‌گوید، چونان مردگان تلقی شده، هر چند که میان زندگان راه می‌رود. امام علی علیه السلام این تشبیه را آن می‌داند که بر دروغ‌گو اعتمادی نیست آن‌سان که به انسان مرده نمی‌توان اعتماد و تکیه نمود. از این رو دروغ‌گو

۱. غرر و درر: ۲۸۶۵.

۲. همان: ۷۹۱۵.

اللَّهُمَّ اعْفُ عَنِي وَسَدِّدْنِي وَوْفِقْ لِي»^۱

«بِتَسْدِيدِكَ يَصْلُحُ الصَّالِحُونَ الْمُخْسِنُونَ»^۲

در این جملات دعاها مشاهده می شود که از دامن معصیت، جز به تسدید الاهی نمی توان گریخت. در عین حال ارزش هایی چون پاکی، بندگی، نیکوکاری باید در میان باشد تا انسانی مشمول تسدید خداوندی شود و توفیق و بخشش الاهی او را در بر گیرد.

به هر حال، امام سجاد علیه السلام از خداوند می خواهد که «وَاجْعَلْنِي مِنْ أَهْلِ السَّدَادِ». این جملات، ارزش والای درست کرداری و راست گفتاری و چگونگی شمول تسدید الاهی را در بر دارد.

رابطه‌ی میان قول سدید با اصلاح عمل و آمرزش گناهان، در آیه‌ی «قُولُواْ قَوْلًا سَدِيدًا يَصْلُحُ لَكُمْ أَعْمَالُكُمْ وَ يَغْفِرُ لَكُمْ ذُنُوبُكُمْ» بدان تصریح شده است. ادامه‌ی آیه با بیان «وَمَنْ يَطْعِمُ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ فَازَ فَوْزًا عَظِيمًا»^۳ نشان از آن دارد که الگوی این راست کرداری و درست گفتاری را باید در قرآن-کتاب صامت- و پیامبر و خاندان طاهرینش-کتاب ناطق- جست و جو نمود.

[۶۸ - وَ مِنْ أَدْلَةِ الرِّشادِ]

در ادامه‌ی این بخش، حضرت سجاد علیه السلام از خداوند می خواهد که حضرتش را از جمله‌ی أَدْلَةِ الرِّشادِ وَ مِنْ صَالِحِي الْعِبَادِ قرار دهد. بدین معنی که حضرتش از راهنمایان مردم به راه رشد باشد و در شمار بندگان

و خود نیز در این زمینه تلاش کنیم و نمی توان به یکی از این دو مورد بسنده کرد. نه می توان کار را به خدا سپرد و خود بیهودگی و اهمال و حتی حرکت در خلاف جهت را پیشه کرد و نه می توان غرّه به کار و تلاش خود شد و از خدای بزرگ توفیق و مدد نطلبید.

البته خداوند به حریت تامه‌ی خویش، گاهی بنا به حکمتی با فردی شیوه‌ای غیر از این اصل جاری پیشه می کند و این در جای خود امری درست و استوار است؛ اما کیست که بداند که به یقین مشمول این دستگیری استثنایی حق تعالی می گردد؟

در این مقوله، عرصه‌ی نیایش پنهانی زیبایی است که می تواند انسان را به راه خلاص و نجات بکشاند. به این چند عبارات از دعاها دقیقت کنید تا این حقیقت بر شما رخ بنمایاند:

«اللَّهُمَّ فَارْشِدْنِي وَ سَدِّدْنِي»^۱

«لَا حَوْلَ لِي عَنِ مَعْصِيَتِكَ إِلَّا بِتَسْدِيدِكَ»^۲

«اللَّهُمَّ سَدِّدْنِي فِي الْقَوْلِ وَالْعَمَلِ»^۳

«بِتَسْدِيدِكَ وَ إِرْشَادِكَ نَجَا الصَّالِحُونَ»^۴

«اللَّهُمَّ وَ سَدِّدْنِي مَا يَرْضِيَكَ عَنِّي»^۵

«بِتَسْدِيدِكَ يَسْعَدُ الصَّالِحُونَ»^۶

۱. بحار الأنوار: ۹۰: ۲۳۳.

۲. همان: ۹۴: ۱۷۳.

۳. همان: ۱۰۱: ۹۰: ۳۴۴.

۴. همان: ۱۰۱: ۱۰۱: ۳۴۴.

۵. همان: ۹۱: ۱۸۷.

۶. همان: ۱۰۱: ۸۹: ۲۸۹.

۳. احزاب (۳۳): ۷۰ و ۷۱.

﴿أَلَيْسَ مِنْكُمْ رَجُلٌ رَشِيدٌ﴾^۱

آن کس که به سوء اختیار خود عملکرد ناروا برگزیند، خداوند او را گمراه (مخذول) می‌دارد و برای او راهنمای پیشوای یافت نخواهد شد که: «وَ مَنْ يُضْلِلُ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ وَلِيًّا مُرْشِدًا»^۲

در منطق قرآن، تسلیم به حق مقدمه‌ی پی‌جویی و راه‌یافتن و
وصول به راه رشد تلقی شده است که:

﴿فَنَ أَسْلَمَ فَأُولَئِكَ تَحْرَرُوا رَشِيدًا﴾^۳

پذیرش دعوت حق و ایمان به خدا، زمینه را برای قرار گرفتن در
شمار راه‌یافتنگان-راشدون-فرابهم می‌سازد که:

﴿... فَلَيَسْتَجِبُوا إِلَيْهِ وَ لَيُؤْمِنُوا بِيَعْلَمْ يَرْشُدُون﴾^۴

گرایش به ایمان، آراستن قلب بدان، ناپسندانگاشتن کفر و
سرکشی و پلیدی، انسان را در زمره‌ی راشدون قرار می‌دهد.

﴿وَ لَكِنَّ اللَّهَ حَبَّبَ إِلَيْكُمُ الْإِيمَانَ وَ زَيَّنَهُ فِي قُلُوبِكُمْ وَ
كَرَّهَ إِلَيْكُمُ الْكُفْرَ وَ الْفُسُوقَ وَ الْعِصْيَانَ أُولَئِكَ هُمُ
الرَّاسِدُونَ﴾^۵

بار دیگر به معانی لغوی و کاربرد قرآنی واژه‌ی رشد و مشتقات آن باز می‌گردیم. در می‌یابیم که راه رشد راهی برخاسته از هوشیاری و آگاهی، برخوردار از ثبات و پایداری، پیراسته از فریب و گمراهی و

صالح خدا جای گیرد. رشد در لغت از ریشه‌ی رشد است، یعنی: هوشیاری، آگاهی، ثبات و استقامت، عقل، شعور و راست ایستادن در راه حق. رشید، انسان هوشیار و بیدار راه یافته و عاقلی است که به راه راست افتاده است. مرشد به معنی هدایت‌کننده، پیشرو و آموزگار می‌باشد.

دقّت در کاربرد قرآنی این واژه‌ها نشان می‌دهد که آن‌ها به همین معانی در این کتاب مقدس به کار رفته‌اند، با این اضافه که رشد در مقابل کلمه‌ی «غی» قرار گرفته است که معانی فریب، گمراهی، سرگردانی و میل و هوس دارد.

﴿لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ قُدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ﴾^۱

﴿وَ إِنْ يَرَوْا سَبِيلَ الرُّشْدِ لَا يَتَّخِذُوهُ سَبِيلًا وَ إِنْ يَرَوْا

سَبِيلَ الْغَيِّ يَتَّخِذُوهُ سَبِيلًا﴾^۲

راه رشد که پیش از این در توضیح عبارت حضرت سجاد عائیله به کار رفت، دقیقاً برخاسته از تعبیری قرآنی است که می‌فرماید:

﴿يَا قَوْمَ اتَّبِعُونَ أَهْدِكُمْ سَبِيلَ الرَّشادِ﴾^۳

مؤمن آل فرعون مردم را به راه رشد فرا می‌خواند. حضرت لوط از فقدان انسان‌های رشید در میان قوم خود رنج می‌برد و خطاب به آسان می‌فرماید:

.۱. کهف (۱۸): ۱۷

.۲. هود (۱۱): ۷۸

.۳. بقره (۲): ۱۸۶

.۴. جن (۷۲): ۱۴

.۵. حجرات (۴۹): ۷

.۱. اعراف (۷): ۱۴۶

.۲. بقره (۲): ۲۵۶

.۳. غافر (۴۰): ۳۸

الرُّشْدِ فِيهِ». ^۱ نیز می‌فرماید: «أَفْضَلُ السُّبُلِ الرُّشْدُ»^۲، که والاترین و بالاترین راه‌ها را همان راه رشد می‌شمارد. بر این اساس در دعا می‌خوانیم:

«اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ الْعَزِيزَةِ بِالرُّشْدِ». ^۳

با الهام از کلام امام علی علیہ السلام راهی جز راه رشد نباید پیش بگیریم و با الهام از دعا باید چنین خصلتی را از خداوند مسأله داریم. امام سجاد علیہ السلام وصول به راه رشد و استقرار در شمار فراخوان مردم به این راه را از خداوند می‌خواهد. دعا‌های مؤثر در این زمینه نوعی اطمینان خاطر به انسان می‌دهند که:

«كَيْفَ تَخْبِيبٌ مُسْتَرِّشًا قَصْدٌ إِلَى جَنَابَكَ؟»^۴

آن‌کس که در این زمینه‌ی حساس و به منظور راه‌یابی، روی به جانب حق گذارد، امید فراوان می‌رود که به مقصد برسد.

روایت «مَنْ يَطِعَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ رَشَدَ»^۵ به‌طور مشخص سرچشمه‌ی رشد و هدایت را نشان می‌دهد. حدیث «كَلَامُكُمْ نُورٌ وَأَمْرُكُمْ رُشْدٌ»^۶ در ضمن زیارت جامعه‌کبیره، راهیان آموزگار و پیشوایان این راه را می‌شناساند که پیامبر و اهل بیت حضرتش هستند. نیز بیان «القرآن رشد مِنَ الغَوَايَةِ»^۷ دفترچه‌ی راهنمای این راه یافته‌گی را در

به دور از میل و هوس و سرگردانی است. آنگاه می‌بینیم امام سجاد علیہ السلام از خداوند بزرگ می‌خواهد که او را از جمله‌ی فراخوانان مردم به چنین راهی قرار دهد که ارزش بالا و والا بی است. از جمله‌ی بعدی «وَ مِنْ صَالِحِ الْعِبَادِ» می‌توان دو نکته‌ی زیبا را برداشت نمود. اولاً: پیوند رشد و صلاح را دریافت؛ که بر این اساس شایسته نیست فرد ناصالح مردم را به راه رشد فرابخواند. دوم این‌که: ثمره‌ی تلاش در راه رشد و رسانیدن مردم به این کمال، استقرار در زمرة‌ی صالحان است؛ یعنی این دو هم‌دیگر را تقویت نموده و اثر متقابل بر هم دارند.

امیرالمؤمنین علیہ السلام از منظری دیگر به این موضوع نگریسته و بیان می‌دارد که وقتی خدا بنده‌اش را دوست دارد، راه رشد را به او می‌نمایاند و او را به طاعت الهی توفیق می‌دهد:

«إِذَا أَحَبَّ اللَّهُ عَبْدًا أَهْمَمَهُ رُشْدُهُ وَ وَفَّقَهُ لِطَاعَتِهِ». ^۸

از معصوم علیہ السلام سؤال شد: «مَمَّا عَرَفْتَ رَبِّكَ؟» می‌فرماید: «بِتَوْفِيقِهِ وَ إِرْشَادِهِ»^۹

یعنی بهره‌مندی از توفیق و ارشاد خداوندی را زمینه‌ی وصول و حصول به معرفت الله تعبیر می‌نمایند. این کلام نیز دریچه‌ی دیگری در موضوع رشد در منظر انسان می‌گشاید.

حضرت علی علیہ السلام از وجود رشد در راه و کار را پیش نیاز هر حرکت و تلاشی می‌شمارد و می‌فرماید: «لَا تَعْزِمْ عَلَى مَا لَمْ تَسْتَبِنْ

.۲. همان، ۲۹۱۶.

.۱. همان، ۱۰۱۸۳.

.۴. بحارالأنوار: ۹۴: ۲۴۴.

.۳. بحارالأنوار: ۹۷: ۲۲۸.

.۶. بحارالأنوار: ۱۰۲: ۱۵۵.

.۵. بحارالأنوار: ۸۹: ۲۳۲.

.۷. بحارالأنوار: ۹۲: ۲۶.

.۱. غرر و درر: ۴۱۷۷.

اختیار می‌گذارد.

[٦٩ - و من صالحی العباد]

در قسمت بعدی کلام، امام سجاد^{علیه السلام} از خدا می‌خواهد تا ایشان را «من صالحی العباد» قرار دهد. واژه‌ی صلح و مشتقّاتش در قرآن مجید بیش از ۱۸۰ بار به کار رفته است. این حجم آیات نشان از ارج و قدر بالای موضوع صلاح و اصلاح دارد. در مقابل، آیات فساد و مفسد نیز با مشتقّاتش ۵۰ بار به کار رفته است. اگر از ره گذر «جز به ضد، ضد راهی نتوان شناخت» آن گروه را، متوجه بار سنگین درخواست امام سجاد^{علیه السلام} از حق متعال خواهیم شد. در برخی آیات قرآن مجید، این دو واژه به صورت مقابل و با هم به کار رفته است مانند:

﴿الَّذِينَ يُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ وَ لَا يُصْلِحُونَ﴾^۱

﴿وَ قَالَ مُوسَى لِأَخِيهِ هَارُونَ اخْلُقْنِي فِي قَوْمِي وَ أَصْلِحْ وَ لَا تَتَّبِعْ سَبِيلَ الْمُغْسِدِينَ﴾^۲

بد نیست در اینجا با عنایت به کلمات امام سجاد^{علیه السلام} چهره‌ی انسانی را در نظر آوریم که در کار زندگی، اقتصاد و میانه‌روی را پیشه کرده؛ در گفتار از استواری، صحّت و درستی برخوردار است؛ خود راه رشد را شناخته و دیگران را به آن فرا می‌خواند و در شمار بندگان صالح خداوندی قرار دارد.

یقیناً این انسان از دو جهت مورد توجه و علاقه‌ی مردم قرار

می‌گیرد و حتّی در جامعه‌ای که تمامی ارزش‌ها مرده است، او می‌تواند به این ارزش‌های مرده جانی دوباره دهد. رسول خدا^{صلی الله علیه و آله و سلم} در همان جامعه‌ی جاهلی و پیش از بعثت، چنین حیاتی به واژه‌های امانت و صداقت بخشید. حضرتش با اینکه بظاهر در همان شوره‌زار رویید، اما رایحه‌ی جان‌بخش او فضای جامعه‌ی جاهلی را عطرآگین نمود. در ترسیم روش فرشت قرآن، آینده ازان بندگان صالح خداست، آن جا که می‌فرماید:

﴿وَ لَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِي الصَّالِحُونَ﴾^۱

در آیات قرآنی، صالحین در ردیف پیامبران، صدّیقان و شهیدان نشسته و در شمار کسانی قرار گرفته‌اند که خداوند ایشان را نعمت بخشیده و این خود مقامی بس والا وبالاست.

﴿... فَأَوْلِئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّنَ وَ الصَّدِيقِينَ وَ الشُّهَدَاءِ وَ الصَّالِحِينَ...﴾^۲

آنان که راه صلاح پیش گیرند، اجرشان ضایع نمی‌گردد.

﴿إِنَّا لَأَنْضِبِعُ أَجْرَ الْمُصْلِحِينَ﴾^۳

این دو ارزش چنان است که ایمنی از عذاب‌های الاهی را فراهم می‌آورد که:

۱. نساء (٤): ٦٩.

۲. اعراف (٧): ١٠٥.

۳. اعراف (٧): ١٧٠.

۱. اعراف (٧): ١٤٢.

۲. شعراء (٢٦): ١٥٢.

به مراتب افزون تر از میزان عمل برای انسان به بار خواهد آورد. چنین است که امام سجاد علیه السلام از خداوند می خواهد تا حضرتش را در شمار « صالحی العباد » قرار دهد.

٧٠ - وَ اِرْزُقْنِي فَوْزُ الْمَعَادِ وَ سَلَامَةً الْمِرْصَادِ

در راستای تلقی دینی از استمرار حیات بشری، امام سجاد علیه السلام مطالبی از خدامی خواهد که جلوه‌ی عمدی آن در دنیاست، هر چند که ثمره‌ی آن علاوه بر دنیا، در آخرت نیز متجلی می‌گردد. اینک سخن از رستگاری در آخرت و گذر به سلامت از آن کمینگاه را در میان می‌آورد. شاید ترتیب قرار گرفتن این مطالب به دنبال هم بتواند این نتیجه را بددهد که گویی نتیجه‌ی بهره‌مندی از میانه روی، پای‌بندی به راستی و تناسب و استواری در گفتار، راهنمایی دیگران به راه رشد و قرار گرفتن در شمار بندگان صالح « فوز المعااد و سلامة المرصاد » است.

پای‌بندی به معاد، از جمله ارکان اساسی اعتقاد هر مسلمان است و بالغ بر ثلث آیات قرآنی بر این حقیقت مهم پای می‌فشارد. در منطق قرآن، باور نداشتن این امر مهم، با شگفتی و استفهام همراه است، آن‌جا که می‌فرماید:

﴿أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّا خَلَقْنَاكُمْ عَبَّادًا وَ أَنَّكُمْ إِلَيْنَا لَا تَرْجِعُونَ﴾

قرآن با قاطعیت هر چه تمام تر، از واقعیت جهان واپسین سخن به میان می‌آورد و بر پایی آن رانزدیک می‌شمارد، آن‌جا که می‌فرماید:

﴿وَ مَا كَانَ رَبُّكَ لِيُهْلِكَ الْقُرْبَى بِظُلْمٍ وَ أَهْلُهَا مُصْلِحُونَ﴾^١

خداوند، مصلح را از مفسد به درستی باز می‌شناسد و هرگز نمی‌توان در این راه نعل وارونه زد که: « وَ اللَّهُ يَعْلَمُ الْمُفْسَدَ مِنَ الْمُصْلِحِ ». خلاصه این که کار با داعیه‌ی « إِنَّا نَحْنُ مُصْلِحُونَ »^٢ راست نمی‌آید. خداوند آنسان که عمل فرد صالح را ضایع نمی‌سازد، کار فرد مفسد را نیز اصلاح نمی‌کند که « إِنَّ اللَّهَ لَا يُصْلِحُ عَمَلَ الْمُفْسِدِينَ ». هشدار این که باید کوشید که تا فرصت باقی است، در کار صلاح و اصلاح باشیم؛ چرا که وقتی هنگام مرگ به خدای بزرگ بگوییم: « رَبِّ ارْجِعُونِ لَعَلَّيْ أَعْمَلُ صَالِحًا فَيَا تَرَكْتُ » با پاسخ « كَلَّا إِنَّهَا كَلِمَةً هُوَ قَائِلُهَا » روبرو خواهیم شد.^٣

سخن پایانی این که مردم صالح، خویش را زیر چتر ولايت الهی قرار داده‌اند که از هر جهت، این‌منی برایشان به بار خواهد آورد که: « إِنَّ وَلِيَّنِ اللَّهِ الَّذِي نَزَّلَ الْكِتَابَ وَ هُوَ يَنْوَلُ الصَّالِحِينَ ». زیور ایمان و بندگی، آن‌گاه که با عمل صالح پیوند می‌خورد، حیات را مفهومی تازه و واقعی خواهد بخشید که « مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثِي وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْسِنَنَّهُ حَيَاةً طَيِّبَةً وَ لَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ». همچنین پاداشی

١. هود (١١): ١١٧ . ٢. بقره (٢): ٢٢٠ . ٣. بقره (٢): ١١ . ٤. یونس (١٠): ٨١ . ٥. مؤمنون (٢٣): ٩٩ - ١٠٠ . ٦. اعراف (٧): ١٩٦ . ٧. نحل (١٦): ٩٧ .

می باشند. در صحنه‌ای دیگر:

﴿وَ نادِي أَصْحَابُ النَّارِ أَصْحَابَ الْجَنَّةِ أَنْ أَفِيضُوا عَلَيْنَا مِنَ الْمَاءِ أَوْ مِمَّا رَزَقْنَاكُمُ اللَّهُ قَالُوا: إِنَّ اللَّهَ حَرَّمَهُمَا عَلَى الْكَافِرِينَ﴾^۱

گوشه‌ای از شرح حال آنان که این روز را فراموش کردند، در دنیا آن را باور نداشتند، به استغلالات دنیوی عمر گذراندند و خلاصه فریب دنیا و جاذبه‌های فریبندی آن را خوردند، این چنین بیان می‌شود که: ﴿الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَهُمْ هُوَ وَ لَعِبًا وَ غَرَبَتُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا، فَالْيَوْمَ نَسْأَهُمْ كَمَا نَسُوا لِقَاءَ يَوْمِهِمْ هُدًى وَ مَا كَانُوا بِآيَاتِنَا يَجْحُدُونَ﴾^۲

در مقابل، باورداران این حقیقت به سلامت به ساحل فوز و فلاح رسیده و ﴿نُودُوا إِنْ تُلْكُمُ الْجَنَّةُ أُولَئِكُمُ الْمُرْتَضَى هُدًى وَ مَا كَانُوا تَعْمَلُونَ﴾^۳. در اینجا قصد طرح موضوع معاد در میان نیست که این خود تفصیل زیادی را می‌طلبد. بلکه مقصد اصلی از ذکر این مطالب، آن است

۱. اعراف (۷): ۴۳.

۲. اعراف (۷): ۵۱.

۳. اعراف (۷): ۴۳.

۴. پرداختن به سیمای قرآنی معاد، خود می‌تواند از جمله زمینه‌های مهم و مؤثر در کار تحقیق دینی باشد و نباید جنبه‌ی اعتقادزایی آن را از نظر دور داشت. به عنوان نمونه آیات ۴۳ تا ۵۱ سوره‌ی اعراف، تابلوی زنده‌ای از معاد و نحوه رویارویی گروه‌های مختلف با آن را به دست می‌دهد. مراجعته به این آیات و اساساً کار تحقیقی در زمینه‌ی این ترسیم‌ها، موضوعی است که به طور اکید توصیه می‌گردد.

﴿قَدِ افْتَرَتِ السَّاعَةُ﴾^۱

لحن قاطع قرآن در موضوع معاد و مسائل مربوط به آن، از جمله زیبایی‌های وصف ناشدنشی این کتاب الاهی است و ترسیم گویا از این حقیقت، کاری است که قرآن در ابعاد مختلف به آن پرداخته است. قرآن، از یک سوی، سیمای حسرت‌زده انسانی را نشان می‌دهد که در مواجهه با نخستین منزلگه معاد - عالم بزرخ - از سر درد و نیاز، از خدا می‌خواهد که:

﴿رَبِّ ارجُوني لَعَلَّيْ أَعْمَلُ صَالِحاً فِيمَا تَرَكْتُ﴾^۲

واز سوی دیگر، چهره‌ی شادمان انسان پای بند به باورهای دینی را می‌نمایاند که برای ورود به همین موقف، مخاطب دعوت «ارجعی إلى ربک راضیةً مرضیة»^۳ می‌باشد. بین تفاوت ره، از کجاست تا به کجا. در ارائه‌ی دیگر، گفت‌وگوی میان بهشتیان و دوزخیان را بیان می‌کند. انسانی که دل به کلام خداوند سپرده، گویی ناظر این صحنه است و هم امروز این سخنان را می‌شنود که:

﴿وَ نادِي أَصْحَابُ الْجَنَّةِ أَصْحَابُ النَّارِ أَنْ قَدْ وَجَدْنَا مَا وَعَدَنَا رَبُّنَا حَقًّا، فَهَلْ وَجَدْتُمْ مَا وَعَدَ رَبُّكُمْ حَقًّا؟ قَالُوا: نَعَمْ، فَأَذْنَ مُؤَذْنٌ بِيَهُمْ أَنْ لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ﴾^۴

بدین سان هر دو گروه تحقق و عده و وعید خداوندی را شاهد

۱.

۲.

۳.

۴. اعراف (۷): ۵۰.

فراهم می‌آورد و آماده‌ی سرای دیگر می‌گردد.^۱
 پیامبر اکرم ﷺ بستگان خویش را مورد خطاب قرار داده و
 فرمود:

«يَا بْنَى عَبْدِ الْمُطْلَبِ، إِنَّ الرَّائِدَ لَا يَكْذِبُ أَهْلَهُ، وَ الَّذِي
 يَعْثَنِي بِالْحَقِّ لَتَوْتُنَّ كَمَا تَنَامُونَ وَ لَتَبْعَثُنَّ كَمَا تَسْتَيْقُظُونَ، وَ مَا
 بَعْدُ الْمَوْتِ دَارٌ إِلَّا جَنَّةً أَوْ نَارًا...»^۲

بدین‌سان با قاطعیت، دو واقعیت مرگ و زندگی دوباره را با تشبیه به خواب و بیداری یادآور شده و به دنبال آن، برپایی بهشت و جهنم را در آن جهان نیز خبر داد. در روایات دیگر نیز به این تشبیه پرداخته شده است. در این روایات تأکید گردیده که مرگ و حیات دوباره اتفاق می‌افتد. به همان سادگی فرورفتن در خواب و بیدارشدن که توان جلوگیری از هیچ‌یک از آن دو در انسان نیست، از زبان لقمان خطاب به فرزندش نقل شده که به او گفت:

«يَا بُنَيَّ، إِنَّ تَكَ في شَكَّ مِنَ الْمَوْتِ، فَإِذْ فَعَ عَنْ نَفْسِكَ

۱. علاوه بر قرآن مجید، بی‌جوبی در مجموعه‌های روایی ذیل واژه‌های معاد، آخرت، جنت، ساعت، جهنم، حساب، شفاعت، صراط، عمل، موت، میزان و واژه‌های از این ردیف و بررسی روایات رسیده از مخصوصین، می‌تواند در بالادردن سطح آگاهی و بالتلّیع هشیاری و مراقبت در انسان هوشمند، تأثیر فراوان داشته باشد. مجلدات ۵ تا ۸ مجموعه‌ی ارزنده‌ی بحار الانوار مرحوم علامه‌ی مجلسی ذیل عنوان کلی کتاب العدل و العاد، مشحون از این روایات هشداردهنده و آگاهی‌بخش است.

۲. بحار الانوار ۷: ۴۷.

که گفته شود: اسلام به دنیا و آخرت، با هم و به طور یکجا می‌نگرد و آن دو را در امتداد هم می‌بیند. اسلام با القای این باور بر آن است که مردم پای‌بند به این آیین، به گونه‌ای زندگی و طی طریق نمایند که در این هر دو، سر بلند و پیروز و کامیاب شوند و یکی را فدای دیگری نمایند. البته اوج و قدر و والای آخرت اساساً قابل مقایسه با دنیا نیست و اگر هم قرار بر فدا کردن یکی به نفع دیگری باشد، سزاوار چنان است که دنیا قربانی آخرت گردد؛ چرا که به فرموده‌ی امیر مؤمنان علیه السلام:

«أَئِهَا النَّاسُ، إِنَّا الدُّنْيَا دَارٌ مَجَازٌ وَ الْآخِرَةُ دَارُ قَرَارٍ؛
 فَخُذُوا مِنْ مَرْكُمْ لِتَقْرَرُكُمْ.»^۱

به یقین که هیچ انسان هوشمندی جهان گذرا را بر ابدیتی پایدار ترجیح نخواهد داد. مهم آن است که انسان به گونه‌ای در جهان زندگی کند که از نعمت‌های آن، بهره گیرد. در عین حال، با نوعی آینده‌نگری بکوشد کالایی فراهم آورد که در جهان دیگر خریدار دارد. تنها این هوشمندی می‌تواند او را سالم به مقصد برساند و از خواب و غفلت‌زدگی در این جهان برخاند. انسان تنها بدین‌سان می‌تواند با روش‌بنیانی به آن دوردست بنگرد و خود را برای مواجهه سر بلند با آن واقعیت انکارناشدنی آماده سازد. در این صورت، انسان به گوش جان، از زبان امام علی علیه السلام مردگان را می‌شنود که: «... لَوْ أُذْنَ لَهُمْ فِي الْكَلَامِ لَاَخْبُرُوكُمْ أَنَّ حَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَىٰ.»^۲ بدین‌سان از این جهان توشیه‌ی تقوی

۱. نهج البلاغه، خطبه‌ی ۲۰۳. ۲. نهج البلاغه، خطبه‌ی ۱۳۰.

﴿وَ مَسَاكِنَ طَيِّبَةً فِي جَنَّاتٍ عِذْنَ ذَلِكُ هُوَ الْفَوْزُ
الْعَظِيمُ﴾^۱

دقّت در این آیات، نشان می‌دهد که رابطه‌ی محکمی میان اطاعت خدا و رسول، جلب رضایت خداوند، رضایت متقابل نسبت به خدا، تقوی‌پیشگی و اجتناب از گناهان، شکیباًی در مشکلات دنیوی و خداترسی با رسیدن به فوز و فلاح و جای‌گرفتن در شمار «فائزین» وجود دارد. این امور همه در دنیا انجام می‌گیرد، پس انسان فائز کسی است که با چنین اعمال پسندیده، آن جایگاه نیکو را برای خود به بار آورد. اینک حکمت درخواست امام سجاد علیه السلام روش‌تر می‌گردد که از خدا می‌خواهند که «وَ اَرْزُقْنِي فَوْزَ الْعَادِ». رسیدن به چنین کرامت و مرتبت، می‌طلبد که انسان در زندگی این جهانی خود راه و رسم مناسب برای چنین انجامی را پیشه نماید.

[٧١ - و سلامة المرصاد]

واژه‌ی «رصد» یعنی در کمین نشستن و مرصاد به معنی کمینگاه. این کلمه دو بار در آیات قرآن آمده است:

﴿إِنَّ رَبَّكَ لِيَأْمُرُ صَادَ﴾^۲
﴿إِنَّ جَهَنَّمَ كَانَتْ مِرْصَادًا﴾^۳

در آیه‌ی اول، این حقیقت مورد نظر است که خدای متعال بندگان خویش را به دقّت زیر نظر دارد و تمامی احوال و اعمال ایشان را با

۱. فجر (٨٩): ١٤

۲. صاف (٦١): ١٢

۳. نباء (٧٨): ٢١

الْتَّوْمَ وَ لَنْ تُسْتَطِعَ ذَلِكَ. وَ إِنْ كُنْتَ فِي شَكٍّ مِنَ الْبَعْثِ،
فَارْفَعْ عَنْ نَفْسِكَ الْإِنْتِبَاهَ وَ لَنْ تُسْتَطِعَ ذَلِكَ...﴾^۱

در نگاه به آیات قرآن مجید، کلمه‌ی فوز با سه پسوند عظیم، مبین، کبیر، جمعاً طی ۲۱ آیه آمده است. این لغت در معانی رستگاری، نجات، پیروزی و کامیابی به کار رفته است و آیه‌ی «إِنَّ لِمُتَّقِينَ مَفَازًا»^۲ بیانگر سرانجام مردم تقوی‌پیشه است.

اگر کسی از آتش مصون مانده و به بهشت خداوندی گام نهد، در منطق قرآن به این رستگاری و فلاح فائز گردیده است.

﴿فَنَّزَحَ عَنِ النَّارِ وَ أَدْخَلَ الْجَنَّةَ فَقَدْ فَازَ﴾^۳

آن کس که در این دنیا اطاعت خدا و رسول را پیشه کند، رستگاری بزرگ را خواهد داشت.

﴿مَنْ يُطِعَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ فَازَ فَوْزًا عَظِيمًا﴾^۴

خشنوودی خدا از بندۀ و شادمانی بندۀ از خدا، به «فوز عظيم» تعبیر شده که «رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ»^۵ همین تعبیر در مورد جای‌گرفتن در رضوان خداوندی نیز به کار رفته است که «وَ رِضْوَانٌ مِنَ اللَّهِ أَكْبَرُ ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ»^۶ و سرانجام، مسکن‌گزیدن در بهشت عدن در جهان دیگر نیز فوز عظیم خوانده شده است:

۱. امام باقر علیه السلام، بحار الأنوار ٧: ٤٢.

۲. نباء (٧٨): ٣١.

۳. آل عمران (٣): ١٨٥.

۴. مائدہ (٥): ١١٩.

۵. احزاب (٣٣): ٧١.

۶. مائدہ (٥): ١١٩.

جایگاه خطرناک در جهان دیگر، امری است که هر فرد مسلمان باید به آن معتقد و پای بند باشد و بر آن پای بفسارد و بگوید: «أَشْهَدُ أَنَّ الصِّرَاطَ حَقٌّ وَ الْمِرْصَادَ حَقٌّ»^۱. شیعه نیز در قالب زیارت آل یاسین، عقاید خویش را به امام عصر ارواحنافه اعرضه می‌دارد و از حضرتش می‌خواهد که: «فَأَشْهَدُ عَلَىٰ مَا أَشْهَدْتُكَ عَلَيْهِ». در این زمینه یادآور می‌شود که: «أَشْهَدُ أَنَّ النَّشْرَ حَقٌّ وَ الْبَعْثَ حَقٌّ وَ أَنَّ الصِّرَاطَ حَقٌّ وَ الْمِرْصَادَ حَقٌّ»^۲. بدین سان شیعه در باب موضوع مرصاد به عنوان گوشاهی از باورهای خود در موضوع معاد و حیات بعد از این جهان، الزام خود را به پیشوای گران قدر خود اعلام می‌دارد. ضمناً در برخی از روایات، از مرصاد به عنوان «قنطرة علی الصِّرَاط»^۳ (پلی بر روی صراط) تعبیر شده است.

[۷۲ - اللَّهُمَّ حُذِّلِنَفْسِكَ مِنْ نَفْسِي مَا يُحَلِّصُهَا وَ أَبْقِنَفْسِي مِنْ نَفْسِي
ما يُضْلِحُهَا فَإِنَّ نَفْسِي هَالِكَةُ أَوْ تَعْصِيمَهَا]

این بخش از کلام امام سجاد علیه السلام خبر از نفس‌شناسی دقیق دارد. براساس آن، عواملی راه‌گشای انسان در مهالکی است که نفس عمده‌ترین عامل برای برپایی آن مهلهکه‌هاست. سخن از نفسی است که:

- ۱- بِالسُّوءِ أَمْارَة، فرمان به بدی‌ها می‌دهد
- ۲- وَ إِلَى الْخَطِيئَةِ مُبَادِرَة، به انجام گناه مبادرت می‌ورزد

۲. مفاتیح الجنان، زیارت آلیس.

۱. بحار الانوار: ۹۴: ۳۸.

۳. بحار الانوار: ۷۵: ۳۲۳.

ریزبینی و دقت می‌نگرد. به عنوان نمونه در آیات پیشین، رفتار نادرست قوم عاد، قوم ثمود و فرعون را مشمول چنین نظارت دقیقی می‌داند. در آیه‌ی دوم، سخن از انتظار جهنم است برای این که انسان‌های تبه کار را در بر گیرد.

آیات پیشین، ابتدا سخن از خلقت دنیا و سپس جمع آوری این نظام و برپایی قیامت را مطرح می‌کند. سپس تأکید می‌کند که جهنم در کمین و انتظار است، منزلگه نهایی سرکشان است و اینسان در جهنم می‌مانند: «لَا يَشِينَ فِيهَا أَحْقَابًا * لَا يَدُوْقُونَ فِيهَا بَرْدًا وَ لَا شَرَابًا * إِلَّا حَمِيًّا وَ غَسَّاقًا». قرآن این مجازات را «جَزَاءً وَفَاقًا» می‌داند، وصف الحال دوزخیان را در «إِنَّهُمْ كَانُوا لَا يَرْجُونَ حِسَابًا * وَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا كِذَّابًا» خلاصه می‌کند. سپس با تأکید می‌گوید که ما تمامی حساب‌ها در عالم به دقت نگاه می‌داریم: «وَ كُلُّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ كِتَابًا». آنگاه جهتمنیان را خطاب می‌کند که: «فَذُوقُوا فَلَنْ نَزِدَ كُمْ إِلَّا عَذَابًا»^۱

این مجازات‌های سخت، نتیجه‌ی جریان نظام دقیق و حساب شده در عالم هستی است که خدای متعال آن را بنیان نهاده است. خداوند به عنوان ناظری توana و بینا در کمین نشسته و جهنم نیز آماده شده تا بی اعتقادان به این حساب‌رسی و تکذیب‌کنندگان را در میان بگیرد.

امام سجاد علیه السلام عبارت «وَ سَلَامَةُ الْمِرْصَاد» از خداوند می‌خواهد که از چنین کمینگاه پُرخطر به سلامت بگذرد. وجود چنین

۱. نباء (۷۸): ۲۳ - ۲۴.

می‌اندازد.^۱

امام سجاد علیه السلام چهارده ویژگی را یکی پس از دیگری برای نفس
برمی‌شمارد. دقّت در آنها نشان می‌دهد که چگونه ممکن است
ناخالصی‌هایی به این غلطت، جان انسان را در میان گیرد؛ آفت‌هایی که
هر یک از آن‌ها می‌تواند انسان قدرتمندی را به زیر کشاند، چه رسید که
این‌همه دست به دست هم دهد، به راستی فرد را از پای در خواهد آورد.
در نخستین ویژگی سخن از فرمان دادن نفس به بدی‌هast؛
همان‌که قرآن مجید از زبان حضرت یوسف علیه السلام بیان می‌دارد که: «وَ مَا
أُبْرِئُ نَفْسِي إِنَّ النَّفْسَ لَآمَارَةٌ بِالسُّوءِ إِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّي»^۲. استثنایی که در
پایان آیه بدان اشاره رفته، جای بسی امیدواری است؛ یعنی که تنها
خداآوند می‌تواند انسان را از این مهالک برهاند و مورد لطف و عنایت
خوبیش قرار دهد. خدای متعال انسان‌ها را در میدان کارزار این دشمن
غدّار دست در دست شیطان دارد و گاهی هم به صورت ابزار دست آن
دشمن قوی، عمل می‌نماید، اما خدای متعال، انسان‌ها را در میدان کارزار
با چنان دشمنی غدّار، رهانتموده است. بدین روی، از جنس همان نفس،
اما با ویژگی دیگر، ما را به داشتن نفس لوّامه مجّهّز می‌دارد؛ نفسی که
انسان را در مواجهه با گناهان از درون مورد ملامت و سرزنش قرار
می‌دهد. اگر این نفس در انسان قوی شود، پس از گناه موجبات پشیمانی
و بالّتیّع توبه و اนา به برای فرد پیش می‌آورد، بلکه کم‌کم بر اثر پرورش،

۱. امام سجاد علیه السلام، مناجة الشّاكين.

۲. یوسف (۱۲): ۵۳.

۳- و معاصیک مولعه، به انجام نافرمانی و سرکشی تمایل و ولع

دارد

۴- و لسخطک متعرّضة، انسان را در معرض سخط و غضب

خداآوندی قرار می‌دهد

۵- تسلک بی مسائل المھالک، انسان را به مهلکه می‌کشاند

۶- و تجعلنی عندك أهون هالك، فرد را به پایین ترین درجه‌ی

خواری و بی‌مقداری نزد خدا می‌کشاند

۷- كثيرة العلل، چه بسیار دردها و بیماری‌ها که دارد

۸- طولیلة الأمل، بسا آرزوهای دور و دراز که در سر دارد

۹- إِنْ مَسَّهُ الشَّرُّ تَجْزَعُ، اگر بدی او را رسید، زبان به جزع و فرع
می‌گشاید

۱۰- إِنْ مَسَّهَا الْخَيْرُ قَنْعُ، وَ آنَّ گاه که او را خیرات در میان می‌گیرد،
از خیرسانی به دیگران مانع می‌شود

۱۱- میالله إلى اللّعب، تمایل شدید به سرگرمی‌های هیچ و پسچ

دارد

۱۲- مملوة بالغفلة و السّهو، سرتاپای او را غفلت و بی‌خبری و
فراموشی گرفته است

۱۳- تسرع بی إلى الحوبة، به سرعت انسان را به سوی تباھی و گناه

می‌راند

۱۴- و تسوّقني بالّتّویة، کار بازگشت و توبه را هم چنان به دنبال

خواهد گرفت.

به هر حال، ناخالصی‌های چهارده گانه از یک طرف انسان را در میان می‌گیرد. از سوی دیگر «شیطاناً یغوینی» ابلیسی است که در کار گمراه کردن انسان می‌افتد. او در نخستین گام‌های خود، «قَدْ مَلَأَ بِالْوُسُوَاسِ صَدَرِي» دل و روح انسان را جولانگاه انواع وسوسه‌های شیطانی می‌نماید. «وَ يَزِّينُ لِي حُبَ الدُّنْيَا»: دنیا را در چشم انسانی می‌آراید «وَ يَحُولُ بَيْنِ الْطَّاعَةِ وَ الزَّلْفِ» و میان انسان با طاعت و بندگی و تقرّب او به خدای متعال حائل می‌گردد. در این حالت، این قلب را قساوت و «مَعَ الْوُسُوَاسِ مَتَقْلِبًا»: و وسوسه‌های رنگارنگ، او را می‌چرخاند.^۱

با این مقدمات، بار دیگر به کلام امام سجاد علیهم السلام باز می‌گردیم. حضرتش از خدا می‌خواهد که نفس او را خالص گرداند، از بدی‌ها پیلاشد و به نیکی‌ها بیاراید. در این میان تعبیر زیبای امام علیهم السلام جالب است که در این جذب و دفع، آن‌چه به جای می‌ماند نفسی پاک و خالص و به دور از تباہی همراه با ویژگی‌های مثبت و سازنده و اصلاح‌گر است، نفسی که به عصمت خداوندی، از انحراف مصون مانده و راه صلاح و اصلاح پیش گرفته است. اگر جز این باشد، اصل بر هلاکت است و کسی که در کار این پالایش نفس بر نیاید، سخت در مهلکه افتاده است. راه عملی در این میدان برای خلاصی، کوبیدن نفس است که

۱. بخش‌هایی از مناجاة الشائکین، امام سجاد علیهم السلام.

می‌تواند پیش از مبادرت به گناه و خطأ، انسان را هشیار کند و از میان راه غفلت و آلدگی بازگرددند «وَ لَا أُقْسِمُ بِالنَّفْسِ اللَّوَامَةِ»^۲.

در چنین حالتی باید انسان از راه خداترسی به درجه‌ای توانمند شود که نفس سرکش را مهار نماید. آن هنگام مصدق کلام الهی می‌شود: «وَ أَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَ نَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَى * فَإِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمُأْمَوْى»^۳. بدین سان می‌تواند پیشاپیش، با دست خود و با اتکا به فضل الاهی، جایگاه خویش در دنیا و اپسین - یعنی بهشت - را تدارک بییند. خداوند بزرگ، نفس انسانی را در هر دو پنهانی پاکی و ناپاکی، توانمند ساخته تا به قاعده‌ی اختیار مشخص شود چه کسی با حُسن اختیار، زمام را به دست تقوی پیشگی داده و کدامین فرد با سوء اختیار، آن را به دست پلیدی و زشت‌کاری می‌سپارد:

«وَ نَفْسٌ وَ مَا سَوَّاها * فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَ تَقْوَاهَا * قَدْ أَفْلَحَ مَنْ رَكِّاها * وَ قَدْ خَابَ مَنْ دَسَاهَا»^۴

برخی سر در راه تقوی نهاده و عنان نفس را کشیده‌اند. اینان روی به تعالی و بالایی و والایی می‌نهند تا آن‌جا که مخاطب آیه‌ی «يا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَةُ»^۵ قرار می‌گیرند. امّا آنکس که سر در پی نفس و سوسه‌گر گذارد، به مصدق «وَ لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ وَ تَعْلَمُ مَا تُوَسِّعُ بِهِ نَفْسُهُ»^۶ سرانجام با فرمان «أَلْقِيَا فِي جَهَنَّمْ كُلَّ كَفَّارٍ عَنِيدٍ»^۷ در دوزخ جای

۱. قیامت (۷۵): ۴۰ و ۴۱. ۲. نازعات (۷۹): ۷ - ۱۰. ۳. شمس (۹۱): ۸۹ - ۹۱. ۴. فجر (۸۹): ۲۷. ۵. ق (۵۰): ۲۴.

۶. ق (۵۰): ۲۴. ۷. ق (۵۰): ۷ - ۱۰.

می‌کند!

چاره آن است که در این میان «إِلَهِي هُذِهِ أَزِمَّةُ نَفْسِي عَقْتُهَا يِعْقَالِ مَشِيقَّتَكَ»^۱ آنگاه زمام رهای نفس را به امر و نهی خداوندی به بند کشیم و مهار سازیم. در این حالت به توفیق الاهی به سلامت به مقصد خواهیم رسید، نفسی پیراسته از بدی و کثری و آراسته به خیر و راستی که به امر خداوندی پای بند شده است. چنین نفسی نه تنها از آن ناخالصی‌های چهارده‌گانه به دور می‌ماند، بلکه از رهگذر اطاعت و بندگی و سرسپاری به پیشگاه خدا، آراستگی‌هایی دارد که «لَيَسْ عَلَى وَجْهِ الْأَرْضِ أَكْرَمُ عَلَى اللَّهِ سُبْحَانَهُ مِنَ النَّفْسِ الْمُطِيقَةِ لِأَمْرِهِ»^۲. بدین‌سان همان نفس که می‌توانست آدمی را به مهلکه بکشاند، اینک بر بلندای رضا و کرامت خداوندی جای گرفته است.

[٧٣] - اللَّهُمَّ أَنْتَ عُذْتِي إِنْ حَزِنْتُ

بس‌اوقات که انسان در گذران زندگی، با غم و رنج و اندوه مواجه می‌گردد. دنیا همیشه به کام انسان نیست. به مصدق «يَوْمُ لَكَ وَ يَوْمُ عَلَيْكَ»، گاهی حزن و اندوه چنان به انسان روی می‌آورد که تاب تحمل از فرد ربوده، می‌گیرد، تا آن‌جا که زبان به شکوه و شکایت و ناسیاپسی می‌گشاید. امیرالمؤمنین علی علیله دنیا را «دار بالباء محفوفة و بالغار معروفة»^۳ می‌شناساند. اساساً بلا و ابتلا و درد و رنج با دنیا و زندگی آن

۱. همان.

۲. غرر و درر: ۷۵۳۰

۳. نهج البلاغه: خطبه‌ی ۲۲۶

امیرمؤمنان علیله فرمود: «إِقْعُوا هُذِهِ النُّفُوسَ، فَإِنَّهَا طَلَعَةٌ. إِنْ تَطِيعُوهَا تَزَعَّ بِكُمْ إِلَى شَرِّ غَايَةٍ»^۱: باید در کار نزع با نفس افتاد، چراکه اگر زمام به دست او داده شود، کار به بدترین نتایج ممکن منتهی خواهد شد.^۲ انسان همواره در کار رویارویی با کشش‌های نفسانی و زمام‌داری شیطانی باید از خدای متعال مدد گیرد و چونان مولای متّقیان علیله به خداوند که:

«إِنْ خَذَلَنِي نَصْرُكَ عِنْدَ مُحَارَبَةِ النَّفْسِ وَ الشَّيْطَانِ، فَقَدْ وَكَلَنِي خِذْلَانُكَ إِلَى حَيْثُ النَّصْبِ وَ الْحِرْمَانِ»^۳

در این نبرد همه‌جانبه با نفس و شیطان، اگر انسان از سوی خدا مخدول شود (تتها و بدون یاور بماند)، جز شکست و افتادن در بند هزاران درد و رنج، نتیجه‌ای عاید نخواهد گردید.

این نفس چگونه است؟ به تعبیر پیشوای پارسا یان علیله: «فَبِئْسَ الْكَطِيَّةُ الَّتِي امْتَطَّتْ نَفْسِي مِنْ هَوَاها! فَوَاهاً هَلِمَا سَوَّلَتْ هَا ظُنُونُهَا وَ مُنَاهَا! وَ تَبَأَّ لَهَا لِجُرُاتها عَلَى سَيِّدِهَا وَ مَوْلَاهَا!»^۴ گمان‌ها را جلوه می‌دهد و می‌آراید، آرزوهای دور را بزرگ می‌شمارد و در منظر انسان می‌آورد. و به راستی که چه توان و جرأتی دارد که در قبال خدای جهان چنین

۱. غرر و درر: ۲۵۵۹

۲. فهرست برخی روایات رسیده از امیرمؤمنان علی علیله در موضوع نفس در کتاب غرر و درر: ۳۸۷ - ۳۹۴، آمده است. مراجعه و دقت در آن‌ها می‌تواند دریچه‌های فراوان دیگری در موضوع نفس و مسائل مربوط به آن پیش رو بگشاید.

۳. مفاتیح الجنان، دعای صباح. ۴. همان.

این راه می‌تواند انسان را از خطر نومیدی برکنار دارد تا فرد به جای خودخوری و رنج درونی، با اطمینان خاطر به خداوند تکیه نماید و حرکت و توانی دوباره یابد. امام سجاد علیه السلام چاره را در این راه می‌داند و توصیه می‌کند که انسان در مواجهه با این ناملایمات، به خدای متعال پناهنده شود و بدینسان غم از دل بزداید. و از بار رنج خوبیش بکاهد.

[٧٤] - وَ أَنْتَ مُنْتَجَعٍ إِنْ حُرْمَتُ

خدایا! تو بی پناهگاه و نفع رسان من، آن گاه که دیگران مرا تحریم نموده و وا می‌رهانند.

زندگی مشحون از فراز و نشیب است و معمول چنان است که دوستان و اطرافیان انسان نیز روابط خود را بر این اساس تنظیم می‌کنند. روزهای خوش زندگی در کنار انسان می‌مانند و در ایام محنت فرد را و می‌رهانند. چه خوب است که انسان بر این اقبال و ادبیار (روی‌آوری و روی‌گردانی) چندان تکیه نکند، بلکه اساساً بداند که نوع مردم چنین‌اند و در این روزگاران اگر خلاف آن دیده شود، جای شگفتی دارد و استثناست. در این صورت به گفته‌ی صائب تبریزی:

پر در مقام تجربه‌ی دوستان میباش

صائب! که زود بی‌کس و بی‌یار می‌شوی

انسان باید به گونه‌ای خود را بسازد که چنین نوسانات در رفتار اطرافیان او را نیازارد، هر چند که خود باید بکوشد که تابعی از چرخش زمان نباشد و همواره اصولی را که بدان پای بند است مورد نظر و عمل

عجین است تا آن‌جا که قرآن می‌فرماید: «لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي كَبَدٍ». ثمره و بازتاب اوّلیه‌ی این درد و رنج بر فرد، بروز حزن و غم و اندوه است. با این پدیده چگونه باید روبرو شد؟ آیا به محض آن‌که تنگی معیشتی پیش آمد، باید روی ترش کرد و فریاد براورد که «رَبِّي أَهانَ»^۲ یا آن‌که زیر لب باید زمزمه کنیم که «فَإِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا»^۳؟

به راستی کدام‌یک از این دو، آرامبخش و کارساز و چاره‌ساز است؟ داشتن موضع افعالی و بدگفتن به زمین و زمان؟ یا زبان شاکر و دل امیدوار و قلب مطمئن به خدا داشتن؟ کدام‌یک می‌تواند بار اندوه و غم را بکاهد و انسان را توانی دوباره بخشد و مجدداً به میدان کار و تلاش کشاند؟

«إِذَا ضَاقَتْ لَكَ الدُّنْيَا، تَفَكَّرْ فِي أَمْ نَشْرَحْ
تجد يسرین مع عسٍ، تذگر ذلك
فالفرح»^۴

۱. بلد (٩٠): ٤. فجر (٨٩): ١٦

۲. انشراح (٩٤): ٥ - ٦

۳. این بیت، ناظر به دو آیه‌ی سوره انشراح است: «فَإِنَّ مَعَ الْعُسْرِ أَنَّ مَعَ الْعِيَا». کلمه «الْعُسْرِ» در آیه‌ی دوم، میان دو «الْعِيَا» قرار گرفته به گفته شاعر، می‌رساند که قبل و بعد از هر سختی، آسانی است. توجه به این نکته می‌تواند در شدت دشواری‌ها، به انسان امید بدهد. (ویراستار)

نديده‌اي، تحرريم نموده‌اي.»

و با صراحة و از سر صدق به پيشگاه الهي عرضه مى دارد که :

«إِنْ وَكَلَّتِي إِلَى نُفْسِي هَلَّكْتَ»^۱

«اگر زمام را به خودم بسپاري و رهايم کني، يقين که به هلاكت فرو در خواهم افتاد.»

به هر حال، پناه‌جوبي در پيشگاه مرحمت و لطف خداوندي- به ويژه آن‌گاه که مردم روزگار، انسان را تنها مى گذارند- توفيق و ارزشی است که حضرت سجاد^{علیه السلام} بر آن پاي مى فشارد. دورافتادن از اين مامن که خدا، انسان را و اگزارد، امری است که باید به شدت مراقب آن باشيم و به گونه‌اي عمل کnim تا مشمول اين خذلان نشويم.

[٧٥] - وَ بِكَ اسْتِغْاثَتِي إِنْ كَرَثْتُ

خدايا! در هجوم غم و اندوه و دشواری توبي فريادرس من.

از جمله اسماء الاهي «غياث المستغيثين» است. در دعا مى خوانيم که: «فَأَغْثِ يَا غَياثَ الْمُسْتَغْاثِينَ عَبِيدُكَ الْمُبْتَلِي»^۲ و نيز مى خوانيم: «يَا غَياثَ مَنْ لَا غَياثَ لَهُ». ^۳ به هر حال، واژه‌ي غوث به معنى فريادرسي و مشتقاش در ادعیه، فراوان به کار رفته است.

«كرث الغم فلاناً كرثاً» يعني که بار غم و اندوه بر او دشوار گردیده.

انسان در مواجهه با غم و اندوه و برای فرار از اين دشواری، خود را به آب

قرار دهد و بداند که «في تقلب الأحوال علم جواهر الرّجال».^۴

البته داشتن روحیه قوي که در پناه آن، انسان از اين کنش و واکنش‌ها چندان شادمان و اندوه‌گین نشود، امری است که مى تواند به فرد، توان رویارویی با اين مشکل را بدهد. اما در منطق دین خدا و راه گشایي ائمه‌ي هدي، پناه بردن به خدای متعال در دوران تنها‌ي، به مراتب کارسازتر است. انسان در ارتباط با خدای متعال، آن چنان بي نيازي در خود احساس مى کند که وقتی تمام خلايق او را واگذارند، برايش چندان مهم و غم انگيز نیست، بلکه در اين حالت، خود را در اوچي دست نا يافتنی مى بیند که بگويد: «إِلَهِي كَفِي بِي عَزَّاً إِنْ أَكُونْ لَكَ عَبْدًا وَ كَفِي بِي فَخَرًا إِنْ تَكُونْ لِي رَبًا، أَنْتَ كَمَا أَحَبْ فاجعلني كَمَا تُحِبْ». ^۵

در اينجا باید گفته شود: مشکل آن جاست که خدا انسان را تحریم کند که در اين حالت، اگر تمامی زمین و زمان با فرد، همراه شود، کاري از پيش خواهد رفت. امام سجاد^{علیه السلام} در اينجا مى خواهد که خدايا، در هنگام تحریم مردم که دست از ياري من پناه و مامن و متکاي من توبي.

حضرتش در دعای دیگر، آن روی سکه را آشکار نموده و اين امر را براي خود خطير مى شمارد که:

«لَعْلَكَ رَأَيْتِنِي غَيرَ شَاكِرٍ لِنَعْمَائِكَ فَحَرَّمْتَنِي»

«نکند چون مرا سپاس‌گزار نعمت‌های بی‌کران خود

۱. نهج البلاغه، حکمت ۲۱۷.

۲. مفاتيح الجنان، مناجة أمير المؤمنين علیه السلام.

۳. بخش‌هایی از دعای ابو حمزه‌ي شمالی.

۴. دعای ندبه.

۵. دعای مشلول.

«يارفيق يا شفيف فكني من حلق المضيق»^۱

[٧٦ - وَ عِنْدَكَ مِمَّا فَاتَ حَلْفُ وَ لِمَا فَسَدَ صَالِحٌ وَ فِيمَا أَنْكَرْتَ تَغْيِيرٌ]

امام سجاد علیه السلام سخن از واقعیتی ملموس در میان می آورد؛ چه بسا دارایی‌ها، دانایی‌ها، توانایی‌ها که دستخوش تباہی و فساد می‌گردد؛ چه بسیار نعمت‌هایی که از انسان باز ستانده می‌شود؛ چه بسا تغییرات و دگرگونی‌هایی که در جریان زندگی برای انسان پیش می‌آید. در مواجهه با این تحولات چه باید کرد؟ این سؤالی مقدّر است که حضرتش در این قسمت به آن پاسخ می‌دهد.

خوب است که انسان به جان و دل این حقیقت را باور داشته باشد که به راستی، آن‌هنگام که چیزی را از دست می‌دهد و یا خدای متعال آن را بازمی‌ستاند، یقیناً حکمت‌هایی در کار است که چه بسا ابعاد آن برای ما ناشناخته می‌باشد. این خود از مصادیق تسلیم به پیشگاه باری است. شایسته چنان است که

اوّلاً: انسان خود را بنازد و به محض بازستانی نعمت گمان نبرد که خداوند به او اهانت کرده است: «فَأَمَا إِذَا مَا ابْتَلَاهُ فَقَدَرَ عَلَيْهِ رِزْقَهُ فَيَئُولُ رَبِّيْ إِهَانَةً»^۲ بلکه این پدیده را آزمون الاهی بداند و از هر جهت آماده تحمّل آن باشد.

ثانیاً: حکمت‌های گسترده‌ی خداوند را در جهان، جاری و ساری

و آتش می‌زند و به این سوی و آن سوی می‌رود تا به گونه‌ای این نگرانی و رنج را چاره کند. اگر در این مددجویی خدا را در نظر نگیرد، چه بسا که به انگیزه‌ی نجات از آن مشکلات، تصمیم نابجا بگیرد. به هر حال، مشکلات فراوان، انسان را در میان می‌گیرد، اما نباید عمل و گرایش بی‌مطالعه و شتاب‌زدگی او مصدق ضربالمثل «افتادن از چاله به چاه» گردد، و چه بسیارند کسانی که دچار این مهلکه‌ها شده‌اند. چه بسا هجوم غم تنهایی و افسردگی، انسان بی‌پناه را به دامن الكل و مواد مخدّر و در دام دوستان ناصالح گرفتار کند که از این رهگذر، عمری رنج و درد سخت را برای خود بهبار می‌آورد. او که می‌خواست از بار غم برهد، اما اینک به دامی افتاد که غم و رنجش به مراتب افزون و دوصد چندان گردید.

انسان باید بداند که خدای متعال چنین است که «للملهوفين بمرصد اغاثه» اساساً در انتظار و در کمین رسیدگی به احوال کسانی است که روی به او نهاده‌اند، با خیال راحت روی به درگاه حق آورده از سر عجز و نیاز می‌گوید که: «جعلتِكَ اشتغاثي»^۳

از این روی، امام سجاد علیه السلام و تنها دامن رحمت و فریادرسی خداوند را مأمن انسان دانسته و عرضه می‌دارد: خدا یا! در زیر بار فشار غم و رنج و دشواری و اندوه، از تو پناه می‌جویم و از تو راه حل می‌طلبم و به بیانی دیگر:

۱. بخش‌هایی از دعای ابوحمزه‌ی ثمالي.

۲. فجر (۸۹): ۱۶.

مشکلات او را خواهد گشود.

[۷۷- فامنن علی... بالرشاد]

پس از اعلام این اطمینان و رضایت خاطر نسبت به خدای متعال، امام علی^ع از خدای بزرگ می خواهد: «فَامْنُنْ عَلَيَّ قَبْلَ الْبَلَاءِ بِالْعَافِيَةِ وَ قَبْلَ الْطَّلَبِ بِالْجِدَةِ وَ قَبْلَ الْأَضَالِلِ بِالرُّشَادِ». آن حضرت با این عبارت، پیش گیری از بروز سه آفت را از خدای متعال می طلبد که ممکن است دامن گیر هر انسانی شود امام علی^ع این مهمات را با واژه «منّت» از خداوند طلب می نمایند. بلا و ابتلا، تهی دستی و درخواست و گمراهی، سه بليه‌اي است که از آن نام می برند و چاره‌ي آنها را به ترتیب در عافیت و سلامتی، عطا و بخشش و هدایت و راه رشد می جویند.

نکته‌ی جالب آن است که حضرتش برخورداری از این نعمت‌ها را قبل از پیدایش آن نقمت‌ها، از خدا می خواهند. شاید یکی از رموز آن، عدم تحمل و مقاومت فرد در قبال بلایابی از این ردیف باشد. چه بسیار انسان‌هایی که در این میدان تاب نیاورده و فرو می‌ریزند. از این رو سزاوار چنان است که شخص از این حالت به خدای بزرگ پناه ببرد.

در عین حال، مقام تسلیم که پیش از این بدان اشاره رفت، هم‌چنان در جای خود استوار است و نافی و مناقض این درخواست نیست. این هر دو، کاملاً با هم قابل جمع است؛ چرا که انسان خواسته‌های خود را در عین اعلام پیشاپیش تسلیم بی‌چون و چرا در محضر حق مطرح می‌سازد. در این مقام، کیست شایسته‌تر از خداوندی که به فرموده‌ی امام سجاد علی^ع «راها به سویش گشوده و چشم‌های امید به

بداند.

این هر دو امر می طلبد که انسان تسلیم پیشگاه الاهی باشد، با اطمینان خاطر به خداوند تکیه کند و هرگز با بروز تغییرات و تحولات در جریان زندگی دنیوی خویش دچار تحول در اعتقاد نشود، هم‌چنان بر عقاید الاهی خویش پای بفسردد و بداند که خداوند «جابر» است؛ یعنی جبران مافات می کند و در بزنگاه‌های سخت زندگی انسان را درمی یابد. در دعا می خوانیم که: «يا جابر العظيم الكسير»^۱، یعنی خداوند استخوان شکسته را ترمیم می نماید. وجود چنین روحیه‌ای می تواند فرد را در برابر مصائب و مشکلات مقاوم سازد تا هیچ گونه تزلزل در او راه نیابد. در عین حال این امکان رانیز فراهم می سازد که شخص با روحیه‌ی تسلیم، آرامش درون خویش را هم حفظ کند. به همین دلیل، رواست که فرد آشنا با اخلاق اسلامی از چنین والایی‌هایی برخوردار باشد که هم این جهان او را به خوبی اداره می نماید و هم وی را سربلند، از گستره‌ی گیتی عبور دهد و ره‌سپار جهان آخرت سازد.

پیام روشن این بخش از دعای مکارم، آن است که فرد به راستی خداوند را پناه و پناهگاه خویش بداند و بشناسد، حق متعال را تنها تکیه‌گاه قابل اعتماد خود در روی آوری بلایا و مصائب بشمارد، به خواسته‌های او با جان و دل رضایت دهد و یقین داشته باشد که خداوند، بنده‌ی سرسپرده‌ی خویش را در تنگناهای زندگی رها نمی سازد و

۱. دعای مشلول.

کفایت خدای متعال است. در مكتب دین، فرد احساس استقلال و خودمحوری نمی‌کند و توفیق‌های خود را صرفاً مرهون تلاش و استعداد خویش نمی‌داند. انسانِ دین مدار، در عین کار و کوشش، به مصدق **﴿فَإِذَا عَزَّمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ﴾**^۱ از پیامبر خود آموخته که به خود بسنه نکند، نیروی چاره‌ساز خداوندی را سبک نشمارد و از دل و جان بگوید: **﴿أُفْوِضُ أَمْرِي إِلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ﴾**^۲. او چونان مؤمن آل فرعون در اوج فشار و تحمل درد و رنج و در نهایت تهدید به مرگ و خطر گرفتارآمدن در بندهای فرعونی، خود را به خدا بسپارد و چاره‌ی کار از او بخواهد.

چنین انسانی نمی‌خواهد حاجت نزد کسان برد و رنج طلب از دیگران را تحمل نماید؛ چرا که خدای او در جایگاه **«يُعْطِي مَنْ سَأَلَهُ وَ يَعْطِي مَنْ لَمْ يَسْأَلْهُ وَ مَنْ لَمْ يَعْرِفْهُ»**^۳ قرار دارد. لذا نه تنها سائلان را پاسخ می‌گوید که حتی ناآشنايان به خود رانیز که از او حتی درخواست ندارند، از رهگذر مهربانی خویش حاجت‌روا می‌نماید. در این صورت، فرد دلیلی نمی‌بیند که روی از چنین خدای مهربانی بر تافته و سراغ نیازمندانی دیگر چون خود برود.

از این مقدمه‌ی کوتاه مشخص می‌شود که چرا امام سجاد^{علی‌الله‌ی} از خدا می‌خواهد که او از رنج و شدت (درخواست از بندگان) بر هاند؛ زیرا این «بارگرانی است که نتوان کشید»؛ چرا که خداوند، بنده‌ی خویش

عطایش دوخته» است.^۱

٧٨ - وَ اكْفَنِي مَؤْنَةً مَعَرَّةً الْعِبَادَ وَ هَبْ لِي أَمْنَ يَوْمَ الْمَعَادِ وَ امْنِحْنِي حُسْنَ الْإِرْشَادِ

از جمله نام‌های زیبای حق تعالی، «کافی» است. قرآن مجید می‌فرماید:

﴿أَلَيْسَ اللَّهُ بِكَافِ عَبْدَهُ؟﴾^۲

تکیه کردن بر کفایت الاهی در تمام عرصه‌های زندگی و اعتماد به او، ارزشی بس والاست. انسانی که به واقع خدا را برای خود کافی بداند، سر در برابر فلك خم نمی‌دارد، و کوههای مشکلات را به جان می‌خرد و هرگز از پای در نمی‌آید؛ زیرا آموخته است که **﴿كَفِي بِاللَّهِ وَ كَيْلًا﴾**^۳، **﴿كَفِي بِاللَّهِ نَصِيرًا﴾**^۴، **﴿كَفِي بِاللَّهِ عَلِيمًا﴾**^۵، **﴿كَفِي بِاللَّهِ شَهِيدًا﴾**^۶. او وکیل و مدافع و یاور و دانا و شاهد آگاهی جز خدا نمی‌شناسد. از این‌رو به حضرت حق تکیه نموده او را تکیه گاه امن و مطمئنی برای خود می‌داند.

روشن است که این باور قلی هرگز به معنای سستی و تنبیلی و کاهلی و بی‌عاری و بی‌هدگی نیست؛ این‌ها همه ضد ارزش‌هایی است که دامن دین و ساحت دین‌داری از آن‌ها بیزار است؛ بلکه این توکل و واگذاری امر به خدای متعال، اوج خداشناسی و وجودان همه‌جانبه‌ی

۱. بخش آغازین دعای ابو حمزه.

۲. زمر (۳۹): ۳۶.

۳. احزاب (۳۳): ۳.

۴. نساء (۴): ۴۵.

۵. نساء (۴): ۷۰.

۶. نساء (۴): ۷۹.

۲. غافر (۴۰): ۴۴.

۱. آل عمران (۳): ۱۵۹.

۳. قسمتی از دعای روزهای ماه رجب.

روشن است؛ چرا که به فرموده‌ی قرآن: «قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ»^۱. شایسته ترین مرجع برای درخواستِ یافتن و گام‌هادن در این راه، خدای متعال است همان‌طور که اصحاب کهف چنین کردند که: «رَبَّنَا آتَنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً وَ هَيَّئَ لَنَا مِنْ أَمْرِنَا رَشْدًا»^۲.

قرآن از زبان مؤمن آل فرعون نقل می‌کند: «وَ قَالَ الَّذِي آمَنَ يَا قَوْمَ اتَّبَعُونَ أَهْدِكُمْ سَبِيلُ الرِّشادِ»^۳ ثمره‌ی تبعیت از راه‌الاھی به هدایت پیامبران خدا، همان یافتن راه رشد است. البته فرعون نیز ادعایی کند که: «وَ مَا أَهْدِيْكُمْ إِلَّا سَبِيلُ الرِّشادِ»^۴ ولی این مدعای امری گزار و دور از حقیقت است؛ چرا که رفتار مفسدۀ انگیز او به خوبی نشان می‌دهد که فرسنگ‌ها از راه رشد فاصله دارد و اساساً خلاف آن جهت حرکت می‌کند و به فرموده‌ی قرآن: «وَ مَا أَمْرَ فَرَعُونَ بِرَشِيدٍ»^۵.

به‌حال، امام سجاد علی‌الله‌ی‌یافتن این راه را عطای خدا دانسته و از او می‌خواهد که رهیافتی نیکو برای حضرتش تدارک ببیند. امام به خوبی و با تمام وجود، می‌داند و می‌یابد که «وَ مَنْ يَضْلُلْ فَلَنْ تَجْدَ لَهُ وَلِيًّا مَرْشِدًا»^۶ هر کس را که خدا-به جبران سوء‌اختیارش - گمراه کند، هرگز سرپرست هدایتگری نخواهد یافت. از این‌روی، امام علی‌الله‌ی‌با درخواست «وَ امْنَحْنِيْ حُسْنَ الْإِرْشادِ» ضمن اذعان به این‌که هدایت کار خدا و عطا و بخشش اوست، بهترین و الاترین درجه‌ی آن را از حضرت حق مسائل

را از هر جهت کفايت نموده و می‌نماید. سزاست که این ارزش، دل و روح فرد مؤمن را مالامال سازد و در خود فرو برد که «كَفَى بِاللَّهِ حَسِيبًا»^۱، و «كَفَى بِاللَّهِ وَلِيًّا»^۲.

امام در بلندای بینیازی هرگز از یاد نمی‌برد که این توانمندی را «بِاللَّهِ» دریافت‌هه است. از این رو خود را مصدق کامل «أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَيْ اللهِ وَ اللهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ»^۳ می‌شناسد و مشکل‌گشایی را صرفاً از خداوند مسأله‌ی دارد.

در همین راستاست که آن‌حضرت، دامنه‌ی این درخواست را به جهان دیگر نیز کشانده و امنیت و سلامت در جهان واپسین را طلب می‌کند که پیش از این، مختصری ذیل عبارت «فَوْزَ الْمَعَادِ وَ سَلَامَةَ الْمِرْصَادِ» بدان پرداخته شد. در عبارت پایانی این بخش، با جمله‌ی «وَ امْنَحْنِيْ حُسْنَ الْإِرْشادِ» هدایتی نیکو را از خداوند برای خود مسأله‌ی دارند.

در منطق قرآن، پی‌آمد اجابت دعوت خداوندی و ایمان به او، همان یافتن راه رشد است، آن‌جا که می‌فرماید: «فَلَيُسْتَجِيبُوا لِي وَ لِيُؤْمِنُوا بِ لَعَلَّهُمْ يَرْشَدُونَ»^۴ پیش از این نیز در مواضع مختلف این شرح^۵ به مناسب توضیح داده شد که راه رشد، امری تعریف شده و

۱. کهف (۱۸): ۱۰.

۲. بقره (۲): ۲۵۶.

۳. غافر (۴۰): ۲۹.

۴. غافر (۴۰): ۳۸.

۵. کهف (۱۸): ۱۷.

۶. هود (۱۱): ۹۷.

۱. نساء (۴): ۶.

۲. بقره (۲): ۱۸۶.

۳. فاطر (۳۵): ۱۵.

۴. از جمله ذیل عبارت «و متابعة من أرشید».

بخش چهاردهم

۱۴

«اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَىٰ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ، وَ ادْرُأْ عَنِّي بِلُطْفِكَ، وَ
اغْدُنِي بِنِعْمَتِكَ، وَ أصْلِحْنِي بِكَرْمِكَ، وَ دَاوِنِي بِصُنْعِكَ، وَ
أَظِلَّنِي فِي ذَرَاكَ، وَ جَلِّلْنِي رِضَاكَ، وَ وَقْفِنِي إِذَا اشْتَكَلتْ عَلَيَّ
الْأُمُورُ لِأَهْدَاهَا، وَ إِذَا تَشَابَهَتِ الْأَعْمَالُ لِإِزْكَاهَا، وَ إِذَا
تَنَاقَضَتِ الْمِلَلُ لِإِرْضَاها.»

«خداوندا، بر محمد و خاندانش درود فرست، به لطف خود از من حمایت فرما، و با نعمت‌های خود مرا بپروان. از رهگانرکرم خویش مرا صالح گردان، و به صنع خود-دردهای- مرا چاره کن. مرا در سایه‌ی رحمت خویش بدار و به لباس خشنودی و رضایت خاطر خود بیارای. آن‌گاه که امور بر من دشوار می‌گردد، مرا توفیق - حل مشکلات و وصول به بهترین راه‌ها- عنایت فرما، و آن‌گاه که کارها به هم درمی‌آمیزد و امور مشتبه می‌گردد، مرا به بهترین و پاکیزه‌ترین آن‌ها راهنمایی کن و در آن هنگام که مردم و شیوه‌ها- در تشخیص مسائل دچار تناقض و سردرگمی می‌شوند- مرا به امری که از هر جهت موجب رضایت کامل توست، هدایت فرما.»

روح این بخش دعا، احراز آمادگی برای حضور در جمع و توان حل مشکلاتی است که این امر طلب می‌نماید.

در آغاز ضروری است که انسان خود قوّتی یابد تا در پناه آن نیرومندی، امکان حرکت، تلاش و راه‌یابی در میان مردم را داشته باشد. از این‌رو، در گام اوّل، امام از خدای متعال می‌خواهد که حامی، پشتیبان

سبب می شود که انسان در پیدا کردن راه حل نهایی و نجات بخش و اتخاذ روش و منشی مناسب دچار مشکل و تردید در تصمیم گیری گردد. این امری روشن و بدیهی برای انسان هایی است که واقعیت آثار اعمال خود و دیگران، برایشان به صورت تام و گویا روشن نیست. این جاست که از آن توانمندی ها که پیش از این بدان اشاره رفت، باید مدد گرفت و از خدا خواست که در چنین بحبوحه ای که کار اخذ تصمیم، دشوار می شود و تشخیص نهایی و مصلحت انگیز برای فرد به تنها بی امری دور از دسترس می گردد، او را تنها نگذارد و به بهترین ها رهنمونش گردد. دو مسأله ای بعدی که امام سجاد علیه السلام دو را «به هم ریختگی اعمال و گم شدن ارزش ها» و نیز «درگیر شدن مردم در ارزش گذاری ها» می داند، نیز در همین ردیف است.

در یک نگاه زودگذر به جوامع انسانی، در می یابیم که این نبرد و درگیری همواره و از دیر زمان میان مردم وجود داشته تا جایی که حالت سردرگمی برای انسان ها به بار می آورده که کدام عمل و با چه تعریفی پاک ترین است و در میدان کار و عمل - که هر کس روی به سوابی کدام یک از آنان رضایت بخش است؟

صد البته این پاکی و رضامندی، صرفاً در پیشگاه خدای متعال به عنوان تنها مرجع شایسته ای ارزش گذار مطرح است، و گرنه به مصدق ایشان «هر کسی از ظن خود شد یار من» و به فرموده ای «کل حزب با لدیهم

و مدافعت او باشد و این موضوع را در سایه ای لطف حق مسائل می دارد. در قدم بعدی توانمند شدن خود را در برخورداری از نعمت های خداوندی طلب می نماید؛ همان نعمت ها که به مصدق «و أَسْبَغَ عَلَيْكُمْ نِعْمَةً ظَاهِرَةً وَ باطِنَةً^۱ به صورت فراگیر، انسان را در بر دارد. در سومین گام، شایستگی و صلاح را به یمن کرم حق از حضرتش می خواهد و به دنبال آن سلامت کامل و شفای دردها را از او جویا می شود. سپس می خواهد که در سایه سار - رحمت - خداوندی لباس زیبای رضامندی او را برابر تن داشته باشد.

حضرت سجاد علیه السلام این مراحل را، به عنوان پیش نیاز برای درگیر شدن در غوغای زندگی - که از آن گریز و گزیری نیست - لازم می شمرد. شش ویژگی خاص که هر یک از آنها به تنها بی می تواند انسانی را برای حضور در این غوغای فراگیر توانمند نماید؛ چه رسد که این هر شش ویژگی را با هم داشته باشد. کسی که به لطف حق در حصن حصین خداوندی قرار گرفته، به نعمت او پرورانیده و فربه شده، به کرم او شایسته گردیده، به صنع او مداوا شده، در سایه رحمت او جای گرفته و به لباس رضایت خاطرش در آمده است.

اینک چنین انسانی راهی حضور در جمع و زندگی با مردمی غوغای افرین می شود که نمی تواند از آثار اعمال آنها به دور بماند. گرایش ها، تحلیل ها، روش ها، ارزش ها و ده ها عامل دیگر از این دست،

بخش پانزدهم

۱۵

«اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَىٰ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ، وَتَوْجِنِي بِالْكِفَايَةِ، وَسُمِّنِي حُسْنَ الْوِلَايَةِ، وَهَبْ لِي صِدْقَ الْهِدَايَةِ، وَلَا تَقْنِنِي
بِالسُّعَةِ، وَامْنِحْنِي حُسْنَ الدَّعَةِ، وَلَا تَجْعَلْ عِيشِي كَدَّاً كَدَّاً، وَلَا تَرْدَدْ دُعَائِي عَلَيَّ رَدَّاً، فَإِنِّي لَا أَجْعَلُ لَكَ ضِدًا، وَلَا أَدْعُو مَعَكَ
نِدًا».

«خداؤندا، بر محمد و خاندانش درود فرست و تاج
لياقت و شايستگي و کفايت بر سرم نه و مرا به حسن دوستي
خويش نامور کن و راه صدق و هدايت عطايم کن. مرا به
گشادگي-در زندگي-ميازماي و زندگي خوش ارزاني ام دار و مرا
در تنگنا قرار مده و زمان دعا و نيايش دست رده به سينهام منز که
من-موحدم و- همپاى تو هيج ضد و شريکي باور ندارم و
نمى خوانم».

در اين بخش امام علیه السلام ضمن درخواست کفايت و لياقت و
شايستگي، از خدا مى خواهد که به حسن ولايت و دوستي حق نامور
شده و از هدايتی راستين بهره مند گردد. همچنین مى خواهد که به آزمون
گشادگي در زندگي آزموده نشود و زندگي خوش و دور از سختي و رنج
و تنكى در معیشت را به حضرتش ارزاني دارد، و خداوند دعا و
درخواست او را رد نکند. حضرتش برای اجابت همه‌ی اين خواسته‌ها به
پشتوانه‌ی توحيدی خويش تکيه مى نماید.

در نگرشی کلی به اين بخش، چنین به دست مى آيد که فرد برای
زندگي موفق در ميان جمع، شايستگي‌هايي لازم دارد که بدون آن‌ها

فرحون^۱ همه از عملکرد خود شادمان و بدان دلخوش مى دارند، تا
جايی که خلاصی از اين ميدان و تعیین تکليف قطعی و نهايی برای کسی
امكان پذير نبود.

به هر حال، ما نيازمند آن توانمندي و اين راه يابي هستيم. و وصول
به اين دو، جز با مددجوبي از خدai متعال و گام‌هادن در ميدان عمل به
اتکاي او، امكان پذير نیست.

بار و پيام ديگر اين بخش از دعا، توجه به همان واقعيتی است که
به مناسبت در جاي جاي اين شرح بدان اشاره رفت که گستره‌ی اخلاق
رفتاري در منطق دين، تا بدان جاست که عرصه‌های فردی و اجتماعی را
در بر گرفته و با اعتقاد الاهی درمی آميزد. نگرشی اين چنین به سرفصل
اخلاق، می تواند حيات بخش فرد و نجات بخش جامعه گردد.

۱. مؤمنون (۲۳): ۵۳

سلطنتی نیست.

بنابراین، وقتی امام سجاد علیه السلام از خدا می‌خواهد که تاج کفایت بر سرش نهاد، قاعده‌تاً منظور همین آراستگی و شایستگی است که هم مقبولیت و پذیرش طبیعی و مورد توجه و نظر واقع شدن را در پی دارد و هم ضرورتی انکارناپذیر برای امکان حرکت موفق در میان جمع است.

[٨٠ - و سمنی حسن الولاية، و هب لی صدق الهدایة]

انسان باید به دوستی خداوند شهره گردد و بر مسیر هدایتی راستین گام نهد. به این دو نکته در این قسمت از دعا پرداخته شده است؛ دو زمینه‌ای که بی‌ارتباط به یک دیگر نیست. نتیجه‌ی طبیعی و لازم خدادوستی، حرکت بر مسیر حق و حرکت صادقانه در راه هدایت است. از سویی ثمره‌ی حرکتی آنچنان در چنین مسیری سرشار از نور، منجر به خدادوستی هرچه افزون‌تر می‌گردد. لذا می‌توان گفت: این دو نیز یک دیگر را استوار می‌دارد، همان‌سان که در رابطه‌ی علم و تقوی به بیان قرآن چنین نکته‌ای ملحوظ است که «إِنَّقُوا اللَّهَ وَ يَعْلَمُكُمُ اللَّهُ»^۱ یعنی افزونی هر یک از این دو مسأله، افزایش دیگری را در پی خواهد آورد.

[٨١ - و لا تفتئ بالسعية و امنحنى حسن الدعوة]

حال انسانی را در نظر گیرید که با چنین آراستگی و وقار و کفایت و ولایت و هدایت در جامعه ظاهر شود. طبیعی است راموجب نظر نموده و موجبات تحکیم جایگاه اجتماعی او فراهم می‌گردد.

۱. بقره (۲): ۲۸۲

نخواهد توانست با آرامش و سربلندی، حیات دنیوی خویش را سامان دهد.

[٧٩ - و توّجني بالكافية]

کفایت و لیاقت که در نخستین قسمت مطرح شده، ابزار اوّلیه‌ی این حرکت موفق است. امام برای نشان‌دادن ضرورت آراستگی شخصیت انسانی به این مهم، از واژه‌ی «توّجني» در آغاز کلام خویش بهره می‌گیرد که ریشه‌ی آن کلمه‌ی تَوَجَّه است. همان‌گونه که تاج برای پادشاهان موجب زینت و جلب توجه کسان دیگر می‌شود، آراسته‌شدن انسان به عنصر کفایت و لیاقت نیز موجب می‌گردد تا شخص مورد توجه دیگران قرار گیرد و از مقبولیت طبیعی برخوردار گردد.

پیامبر، «صاحب التّاج و المعراج»^۲ و «صاحب التّاج و المغفرة والخطبة والمنبر» نامیده شده‌اند.^۳ روش است که پیامبر اکرم ﷺ هرگز چونان پادشاهان تاج بر سر نمی‌نهاد؛ اما آن‌حضرت آراسته به شایستگی‌های فراوانی بود که هریک از آن‌ها ایشان را در جایگاه مقبولیت قرار می‌داد و موجبات جلب نظر بیننده را فراهم می‌آورد، تا آن‌جا که حضرتش را «تاج الأولياء و إمام الأتقياء» خوانده‌اند.^۴ امام صادق علیه السلام فرمود که پیامبر ﷺ: «إِلَمَّام... أَلْبَسَهُ اللَّهُ تَاجَ الْوَقَارِ»؛ یعنی امام آن‌کس است که خداوند تاج وقار را بر سر او نهاده است. این جمله می‌رساند که مراد از این کلمه، تاج ظاهری معمول در دستگاه‌های

۱. بحار الأنوار ۱۶: ۱۳۰. ۲. بحار الأنوار ۱۶: ۱۰۶.

۳. بحار الأنوار ۱۶: ۱۰۶. ۴. بحار الأنوار ۲۵: ۱۴۶.

خودمحوری می‌پمدارند که این سعه‌ی دارایی، صرفاً بر اثر دانایی و مهارت خودشان برای آنان محقق شده است.

[٨٢] و لا تجعل عيشي كدآ كدآ

درخواست بعدی حضرت از خدای متعال که عرضه می‌دارد: «وَ لَا تَجْعُلْ عَيْشِيْ كَدَّا كَدَّا»، خود قرینه‌ی روشنی است که زندگی در تنگی از فقر و درد و رنج، ارزش نیست؛ بلکه ارزش واقعی در بهره‌وری از نعمت گشادگی و زندگی خوش و برکنار ماندن از تنگ‌دستی است، مشروط به آن‌که انسان غرّه نشود، خود را از لطف خداوند مستغنى نداند، طغيان پیشه نکند، امتحانات الاهی را چه در وسعت رزق تنگ‌دستی امری جاری در طی مرافقه حیات بشناسد و بکوشد تا در مواجهه با این آزمون در حال فقر و گشاده‌دستی، موفق و سربلند بیرون بیاید.

به‌حال، از این‌روست که امام سجاد علی‌الله‌یابه دنبال درخواست مصون‌ماندن از آزمون به وسعت در زندگی، از خداوند می‌خواهد تا حیات خوش و راحتی به او ارزانی دارد و در این زمینه‌ی وی را در تنگی از رنج و تعب شدید نیفکند. این بیانات حضرتش جلوه‌ی دیگری بر مسئله‌ی اساسی ضرورت بکارگیری تعادل در جریان حیات و اهمیّت آن در بینش اسلامی است. امام در این درخواست‌ها، گویی عملاً دستور قرآنی «وَ ابْتَغِ بَيْنَ ذَلِكَ سَبِيلًا»^۱ را به شيعيان خویش می‌آموزد تا گرفتار افراط و تفريط نشوند. رفاه بی‌حدّ و حصر، هدف زندگی ایشان قرار

بنابه منطق صریح قرآن، آحاد بشر همگی در معرض آزمون خداوندی قرار دارند و زمینه‌های این امتحان در طول زندگی، به فراخور افراد و احوال، به صورت‌های گوناگون پیش می‌آید.

پیش از این در توضیح عبارت «وَ أَوْسَعْ عَلَيْ فِي رِزْقَكَ» در بخش دوم دعا گفته شد که از جمله نعمت‌های خداوندی بر انسان، آن است که گشادگی در روزی را نصیب وی بدارد. اکنون این سؤال مطرح است که اگر وسعت در زندگی نعمت خداوندی است و پیش از این امام علی‌الله‌یابه آن را از خدا خواسته، آیا جمله «وَ لَا تَمْتَنِي بِالسّعَةِ» به نوعی در تعارض با آن خواست قبلی نیست؟

با کمی دقّت در دعا - به ویژه دو درخواست بعدی حضرت از خداوند در همین زمینه - به خوبی در می‌یابیم که چنین نیست. امام علی‌الله‌یابه وسعت رزق را از خدا درخواست می‌نماید، اما در همان حال، از او می‌خواهد که این گشادگی در روزی و برخورداری از موهاب دنیوی را موجب امتحان حضرتش قرار ندهد. یعنی ضمن آگاهی و اعتقاد به نظام فراگیر افتتان و امتحان در جریان زندگی، هشدار می‌دهد که چه بسا وسعت رزق هم - که در اصل امر پسندیده و دوست‌داشتنی است - موجب امتحان فرد گردد. به یاد می‌آوریم افرادی را که در جریان برخورداری از این نعمت در غلتیده و به مصدق «إِنَّا أَوْتَيْنَاهُ عَلَى عِلْمٍ عَنْدِي»^۱ قارون وار سقوط کرده و در دل زمین فرو می‌روند؛ چرا که بزاساس اندیشه‌ی باطل

۱. انبیاء (۲۱): ۱۱۰.

۱. قصص (۲۸): ۷۸.

کلی چنین به نظر می‌رسد که امام از خدا می‌خواهد تا به حسنات اخلاقی آراسته و از سیّئات اخلاقی پیراسته گردد. در اینجا حضرت شش درخواست اجابت دعا دارد و از پیشگاه خداوندی می‌خواهد که «وَلَا تُرْدُ دُعَائِي عَلَيَّ رَدًّا». توجه به مسائل مهمی در باب دعا ضرورت دارد، از جمله: مفهوم دعا، جایگاه ارزشی آن، تشویق و تحریص به دعا، چگونگی اجابت دعا، کسانی که دعا یشان در پیشگاه حق مستجاب است، آنان که دعا یشان راه به جایی نمی‌برد، ثمرات دنیوی و اخروی دعا و دهها سرفصل دیگر که باید بمناسبت بحث دعا بدان‌ها پرداخته شود. اما در این نوشته صرفاً شرح موضوعات اخلاقی دعای مکارم مطرح است، لذا امکان طرح آن مسائل نیست.^۱ اما باید بدانیم که در منطق قرآن مجید، تنها و تنها نیایش است که راه انسان را به سوی حق می‌گشاید و توجه ویژه‌ی الاهی را در پی دارد. آن گاه به ارج و قدر این کار پی‌خواهیم برد، آن‌جا که خدا می‌فرماید: «قُلْ مَا يَعْوَبُكُمْ رَبِّي لَوْلَا دَعَاؤُكُمْ»^۲ که اگر دعای ما در میان نبود، اساساً توجّهی از سوی حق به ما صورت نمی‌گرفت.

ضرورت اصلاح ساختار اخلاقی فرد، تا بدان جاست که امام علیه السلام به ما می‌آموزد تا آن را در پیشگاه خدای متعال باز گوییم و از پیشگاه الهی درخواست گشایش در این امر بنماییم. دیدیم که بار اساسی کلام امام در

۱. نویسنده در کتاب دیگر خود با نام «بر بساط نیایش» به تفصیل به ذکر مسائل

متنزّعی پیرامون دعا، از جمله عنوانین مورد اشاره در متن پرداخته است.

۲. فرقان (۲۵): ۷۷

نگیرد که پی‌آمد آن به مصدق «إِنَّ الْإِنْسَانَ لَيَطْغِي»^۱ طغیان و سرکشی است و نه به غلط، زندگی در رنج و فقر و درد و سختی مطلوب آنان باشد و در نظرشان ارزش تلقی گردد که «كاد الفقر أن يكون كفراً».^۲ ثمره‌ی توجه به این دو امر برقراری تعادل و قوام در زندگی است. این حرکت متعادل (یعنی پرهیز از گشاده‌دستی بی‌حساب و اجتناب از گرفتارآمدن در خشک‌دستی در انفاق) تعادل در جریان زندگی را پیدید می‌آورد که امام سجاد علیه السلام به نوعی این امر را در این بخش از کلام خویش یادآور می‌شوند.

در اینجا موضوع «حُسْنَ الدَّعَةِ» یعنی ملایمت و نرم خوبی را نیز نباید از خاطر دور داشت. این عنصر در مقوله‌ی اخلاق برای انسانی که می‌خواهد به زیبایی‌های اخلاقی آراسته باشد، اهمیّت دارد. قبل‌به مناسبت، ذیل عبارات «كظم الغيظة»، «لين العريكة»، «سکون الرّیح»، «طیب المخالفة» توضیحاتی در این باب داده شده و اینک بار دیگر امام علیه السلام از آن سخن به میان می‌آورد که این خود می‌تواند اهمیّت و ارزش والای این خصیصه‌ی اخلاقی را نشان دهد.

[۸۳ - تردد عالی علی ردّ]

می‌دانیم که دعای مکارم‌الاخلاق نیایشی ویژه است که امام سجاد علیه السلام آن اساس اخلاق پسندیده را طرح نموده و این همه را صرفاً زیر چتر دعا مطرح کرده و از خدای متعال می‌خواهد. در تقسیم‌بندی

«من هر چند چونان صالحان، پیش‌پیش عمل صالحی به پیشگاه حضرت عرضه نداشته‌ام؛ اما اینک اعتقادم به توحید و نفی هرگونه شبه و ندّ و ضدّی از تو را به حضورت عرضه می‌دارم.»

این بیان با صراحة نشان می‌دهد که انسان موحد، اگر به راستی به توحید و لوازم آن پای بند باشد، می‌تواند آن موضوع اعتقادی را در صدر اعمال و پیش‌فرستاده‌های خود نزد خداوند به حساب آورد.

هم ایشان در جایی دیگر می‌فرمایند:

«إِلَهِي... وَسِيلَتِي إِلَيْكَ التَّوْحِيدُ؛ وَ ذَرِيعَتِي إِلَيْكَ
لَمْ أَشْرُكْ بِكَ شَيْئًا وَ لَمْ أَتَخْذُ مَعَكَ إِلَهًا.»^۱

«خدایا! دست‌آوریم نزد تو، اعتقاد توحیدی من است و وسیله‌ام در پیشگاهت، آن است که من برای تو شریکی قائل نشده و معبدی همیای تو برای خویش برنگرفته‌ام.»

در دعا می‌خوانیم که: «لا عمل لي استحق به الجنّة و لا طاعة لي استوجب بها الرّضوان، إِلّا أَنّي اعتقدت توحيدك و عدلک». ^۲ بدین ترتیب درست در همانجا که استحقاق خود را برای بهشت و رضوان خداوندی به ازای عمل و طاعت و اطاعت از خود نفی می‌کنیم، موضوع اعتقاد به توحید و عدل خداوند را بدان اعتماد می‌ورزیم، یعنی: خدا! من با آن که تنها دست از عمل قابل عرضه‌ای هستم؛ اما اعتقاد توحیدی خود را مفتتم

سر تاسر دعای مکارم، دست نیاز به سوی بی‌نیاز بردن است تا بی‌اموزیم که تنها مرجع صالح و توانمند برای ایجاد این تحول اخلاقی در جهت بهبود و درمان کاستی‌های فرد در این مقوله، خدای متعال است. اگر خدا این درخواست را پذیرد و موجبات این اصلاح درون و بالتّبع دگرگونی برون را فراهم نیاورد، خسرانی جبران‌ناپذیر دامن فرد را می‌گیرد. این جاست که مفهوم جمله‌ی «وَ لَا تَرُدَّ دُعَائِي عَلَيَّ رَدًّا» آشکارتر می‌گردد.

[۸۴] - فَإِنِّي لَا أَجْعَلُ لَكَ ضَدًا وَ لَا أَدْعُوكَ نَدًا]

آن‌گاه امام علی‌الله‌ی‌در پایان این قسمت سخن از پشتونهای در میان می‌آورد که خود بدان متّکی است: اعتقاد به توحید خالص که فرد می‌تواند بر آن تکیه کند و بدان مطمئن گردد تا بدان‌جا که این اعتقاد را ضریب اطمینانی برای تحقق درخواست‌های خود در پیشگاه خداوندی به حساب آورد. ضمن آن که طرح مبحثی عقیدتی در خلال مقولات اخلاقی، جلوه‌ی دیگری از آمیختگی این امور با هم در منطق اسلام است که قبلًا به دفعات به آن اشاره گردیده است.

در همین زمینه‌ی اخیر، امام سجاد علی‌الله‌ی خطاب به خدای متعال عرضه می‌دارد:

«وَ إِنِّي وَ إِنْ لَمْ أَقْدِمْ مَا قَدَّمْتُ مِنِ الصَّالِحَاتِ، فَقَدْ قَدَّمْتُ توحيدك و نفي الأضداد و الأنداد و الأشباء عنك.»^۳

۱. صحیفه‌ی سجادیه، دعای ۴۹.

۲. دعای عدیله.

۳. صحیفه‌ی سجادیه، دعای ۴۷ (عرفه).

بخش شانزدهم

١٦

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَىٰ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ، وَامْتَعْنِي مِنَ السَّرَّفِ، وَ
حَسْنٌ رِزْقٌ مِنَ التَّلْفِ، وَوَفْرٌ مَلَكَتِي بِالْبَرَكَةِ فِيهِ، وَأَصِبْ بِي
سَبِيلَ الْهِدايَةِ لِلْبَرِّ فِيهَا أُنْفِقُ مِنْهُ۔

«بارالاها، بر محمد و خاندانش درود فرست، و مرا از اسراف باز دار و روزی ام را از اتلاف مصون دار؛ دارایی ام را وفور و برکت بخش؛ و برای کارهای نیک، مرا در آنچه که انفاق می‌کنم به راه حق رهنمون باش.»

حضرت در این بخش از دعا برای خود از خداوند متعال چهار موضوع مسالت می‌دارند: مصونیت از اسراف پیشگی و اتلاف روزی، برخورداری از فراوانی و برکت، و راه یابی در رسانیدن صحیح انفاق به مقصد.

[٨٥ - وَ امْتَعْنِي مِنَ السَّرَّفِ، وَ حَسْنٌ رِزْقٌ مِنَ التَّلْفِ]

دو موضوع اول یعنی اسراف و اتلاف، از جمله اموری است که اگر در عملکرد انسان راه یابد، روزگار او را تباہ خواهد کرد. واژه‌ی اسراف و مشتقّاتش ۲۳ بار در قرآن مجید به کار رفته است. در نگرشی کلی به آیات مربوط به اسراف حقایق چندی آشکار می‌گردد.

۱- موضوع اسراف به خلاف تصوّر، صرفاً در حوزه‌ی مادی انسان مطرح نمی‌شود، بلکه از آن فراتر می‌رود و حوزه‌های معنوی را نیز در بر می‌گیرد، که خداوند متعال می‌فرماید: «يا عبادي الّذين أسرفووا علی

شمرده و مهم و اساسی می‌دانم، تا آن‌جا که می‌تواند بر اعمال من پوشش اندازد و سرانجام سبب نجات و فلاح گردد.

بیانات امام سجاد علیه السلام ارزش و ارج و قدر اندیشه‌ی توحیدی را یادآور می‌شود و جنبه‌ی ریشه‌ای آ را عملاً به ما می‌آموزد. از اینجا می‌فهمیم کسی که در کارصلاح و اصلاح باشد، باید پیش از هر چیز و بیش از هر امر به عقاید توحیدی خود پردازد که اگر این موضوع سامان گیرد، بقیه‌ی کارها رانیز به سامان خواهد رسانید. امام علیه السلام تصریح می‌کند که:

«فَإِنِّي لَا أَجْعَلُ ضِدًا وَ لَا أَدْعُو مَعَكَ نِدًّا۔»

بدین سان حضرتش همین حقیقت انکارناپذیر را یادآور می‌شوند.

است به آیات زیرین توجه نماییم.

الف: عذابی سخت و ماندگار، دامن‌گیر فرد مسرف است.

﴿كَذِلِكَ نَجْزِي مَنْ أَسْرَفَ وَ لَمْ يُؤْمِنْ بِآيَاتِ رَبِّهِ وَ لِعْنَابُ الْآخِرَةِ أَشَدُ وَ أَبْقِ﴾^۱

با مراجعه به آیات پیشین، قضیه بسیار سخت‌تر می‌شود؛ زیرا در آن آیات، سخن در باب کسانی است که از یاد خدا روی‌گردن می‌شوند. اینان در دنیا به تنگی معيشتی گرفتار شده و در آخرت نایبیناً محشور می‌شوند. از خدای خود می‌پرسند که چرا مرا این چنین محشور کرده‌ای و حال آن‌که من در دنیا بینا بودم؟ در پاسخ به آنان گفته می‌شود: این شمره‌ی چشم‌بستن شما در دنیا از آیات الاهی است. آیه‌ی مورد بحث در دنباله‌ی این مطلب آمده است، یعنی روی‌گردانی از ذکر خدا و پشت‌کردن و چشم‌بستن بر آیات الاهی، از مصاديق اسراف شمرده شده و چنین عقوبات‌های سختی را در دنیا و آخرت به دنبال دارد.

ب: مسرف طعم هدایت را نچشیده و به ورطه‌ی ضلالت در خواهد غلتید. قرآن می‌فرماید:

﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ كَذَّابٌ﴾^۲

تصریح می‌نماید که:

۱. طه (۲۰): ۱۲۷: «آن کس را که اسراف پیشه کند و به آیات خداوند خویش ایمان نیاورد، این چنین مجازات خواهیم نمود. و عذاب آخرت سخت‌تر و ماندگارتر است.»

۲. غافر (۴۰): ۲۸: «خداؤند اسرافکار دروغ‌گو را هدایت نمی‌کند.»

أَنفُسْهُمْ لَا تَنْقُضُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ^۱ گویی که خداوند می‌خواهد به بندگان خویش هشدار دهد که ظلم بر خود یعنی آلوهه شدن به گناه و سقوط در دامان معصیت نیز، مشمول همین اسرافی است که در منطق قرآن، با قاطعیت از آن نهی به عمل آمده است. از این‌رو قرآن به نقل از افرادی که با استواری در کنار پیامبر شان با استقامت و پایداری عمل می‌کردند، چنین فرموده که:

﴿وَ مَا كَانَ قَوْلَهُمْ إِلَّا أَنْ قَالُوا: رَبَّنَا أَغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَ إِسْرَافُنَا فِي أُمْرِنَا وَ ثَبَّتْ أَقْدَامُنَا وَ انْصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ﴾^۲

این آیه نیز نشان می‌دهد که در بینش قرآنی گناهکاری به نوعی اسراف و ستم رواداشتن بر خود است.

در این صورت، وقتی قرآن می‌فرماید: «إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ»^۳، لزوماً تنها به آنانی که در عرصه‌های مادی زندگی خود اسراف می‌کنند، نظر ندارد. نکته‌ی مهم دیگر، آن است که نباید تسلیم رأی و نظر مسرفان شد؛ چرا که قرآن می‌فرماید: «وَ لَا تَطِيعُوا أَمْرَ الْمُسْرِفِينَ»^۴.

۲- اگر بخواهیم سرنوشت مسرفین را در زبان قرآن بشنویم، کافی

.۵۳. زمر (۳۹):

۲. آل عمران (۳): ۱۴۷: «سخن آنان جز این نبود که می‌گفتند: خدایا، از گناهان ما درگذر و اسراف و زیاده‌روی ما را در کارهایمان ببخشای و گام‌هایمان را استوار بدار و در قبال کافران، ما را یاری فرما.»

۴. شعراء (۲۶): ۱۵۱.

۳. انعام (۶): ۱۴۱.

دسته جمعی ظاهر شود. نکته‌ی مهم، سرنوشت شومی است که اسراف کاران را- با عنایت به مطالب بیان شده در بند ۱ - انتظار می‌کشد. و: رفتار فرد مسرف به نوعی آراسته در نظر او جلوه می‌کند که همین امر، اسباب فریب او گردیده و به مصدق **﴿كَذِلِكَ يُضْلِلُ اللَّهُ مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ مِّنْ طَرِيقٍ﴾**^۱ سرانجام دامن او را خواهد گرفت.

توجه به واژه‌ی متضاد اسراف یعنی اقتار نیز می‌تواند مفهوم اسراف را روشن تر سازد. قبلاً به مناسبت بحث ضرورت کاربرد عنصر تعادل در عرصه‌های مختلف زندگی، - ضمن مطالبی که به تفصیل بیان شد - به این آیه‌ی قرآن نیز استناد به عمل آمد: **﴿إِذَا انفَقُوا لَمْ يُسْرُفُوا وَ لَمْ يَقْتَرُوا وَ كَانَ بَيْنَ ذَلِكَ قَوَاماً﴾**^۲. این ویژگی مؤمنان وارسته و بندگان خالص خداوند است. امام صادق علیه السلام[ؑ] برای تفہیم صحیح این آیه، مشتبه سنگ‌ریزه را در دست خود فشردند، به گونه‌ای که هیچ‌کدام از آن سنگ‌ها بر زمین نریخت و فرمودند: «هذا الاقتار». سپس مشتبه دیگر از سنگ‌ها را برداشته و این‌بار همه را بر زمین ریختند، به‌طوری‌که هیچ سنگ‌ریزه‌ای در دستشان باقی نماند و فرمودند: «هذا الإسراف». در مرتبه‌ی سوم مشت خود را از سنگ‌ریزه پُر کردند، مقداری از آن را رها

۱. یونس (۱۰): ۱۲ : **﴿أَعْمَالُ اسْرَافِيَّشِگَانِ اِنْچَنِينِ در نظرشان جلوه می‌نماید﴾**

۲. فرقان (۲۵): ۶۷ : **﴿آنانِ کسانی هستند که در انفاق اسراف‌پیشگی و خشک‌دستی نمی‌کنند بلکه راه میانه را می‌روند﴾**

﴿كَذِلِكَ يُضْلِلُ اللَّهُ مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ مِّنْ طَرِيقٍ﴾^۱

ج: جایگاه مسrafان در آتش است. خدای بزرگ می‌فرماید:
﴿وَانَّ الْمَسْرَفِينَ هُمُّ أَصْحَابُ النَّارِ﴾^۲

د: فرعون با آن سرکشی‌ها که پیشه کرد، در شمار مسrafان است:

﴿وَإِنَّ فَرْعَوْنَ لَعَالَ فِي الْأَرْضِ وَانَّهُ لِمَنِ الْمَسْرَفِينَ﴾^۳

به بیان دیگر قرآن **﴿إِنَّهُ كَانَ عَالِيًّا مِّنَ الْمُسْرَفِينَ﴾**^۴ یعنی که مثل اعلای مسrafین، در شخص و شخصیت فرعون، خلاصه و مجسم شده است.

ه: هلاکت، سرنوشت محظوظ مسrafان است. که فرمود: **﴿وَأَهْلُكَنَا الْمَسْرَفِينَ﴾**^۵ قوم لوط نیز به خاطر گنهکاری مصدق مسrafان دانسته شده و با سنگ‌باران آسمانی دچار هلاکت شد. قرآن در این‌باره می‌فرماید:
﴿لَزَلَ عَلَيْهِمْ حِجَارَةٌ مِّنْ طِينٍ مَّسْوِمَةٌ عِنْدَ رِبْكَ لِلْمَسْرَفِينَ﴾^۶

البته این هلاکت می‌تواند در صورت‌های فردی و یا عذاب‌های

۱. غافر (۴۰): ۳۴ : **﴿خَدَاوَنَدِ فَرَدِ اسْرَافِكَارِ شَكْكَنَدِهِ رَايِنْچَنِينِ گَمَرَهِ مِنْ نَمَایِد﴾**

۲. غافر (۴۰): ۴۳ : **﴿جَایِگَاهِ اسْرَافِکَارِانِ در آتِشِ است﴾**

۳. یونس (۱۰): ۸۳ : **﴿فَرْعَوْنَ در زمِینِ طغیانِ پیشه کرد و او در زمِرهِ اسْرَافِپیشگانِ است﴾**

۴. دخان (۴۴): ۳۱

۵. انبیاء (۲۱): ۹

۶. ذاریات (۵۱): ۳۳ و ۳۴ : **﴿ما بر آنانِ سنگ‌هاییِ فراهم‌آمده از گلِ فرو می‌ریزیم؛ همان‌ها که نزد پروردگار تو نشان‌دار و مشخصِ است﴾**

است که قبلًا بدان پرداخته شد. خلاصه اگر دامن سخاوت به اسراف کشانیده شود، آن اخلاق و رفتار پسندیده را لگه دار می‌کند. از این رو امیرالمؤمنین علیه السلام فرماید: «شَيْنَ السَّخَاءِ السُّرْفِ».^۱

پس از واژه‌ی اقتار، می‌توان لغت تبذیر را نیز مورد دقت قرار داد. قرآن می‌فرماید: «وَلَا تَبْذِيرًا إِنَّ الْمُبَذِّرِينَ كَانُوا أَخْوَانَ الشَّيَاطِينَ».^۲. در روایات معصومین علیهم السلام می‌توان به تحقیق پیرامون آن‌ها پرداخت تا چهره‌ی واژه‌ی اسراف نمایان تر گردد.^۳

پرداختن به دو واژه‌ی سخاوت و اقتصاد نیز می‌تواند در جنبه‌ی مثبت، وجوده دیگری را در این بحث روشن سازد. ضمن آن‌که انجام کارهای خیر، مشمول اسراف نمی‌شود، که در روایت آمده: «لَا خَيْرٌ فِي السُّرْفِ وَ لَا سُرْفٌ فِي الْخَيْرِ».^۴.

در ادامه‌ی این بخش، امام سجاد علیه السلام با جمله‌ی «الْحَسْنُ رِزْقٌ مِّنَ التَّأْفِ» از خداوند می‌خواهد که روزی او را از ائتلاف و هدر رفتن مصون

←

آن اسراف است».

۱. غرر و دُرر، حدیث ۵۷۸۵: «اسراف موجب زشتی سخاوت است».

۲. اسراء (۱۷): ۲۶ و ۲۷.

۳. در مجموعه‌ی ارزنده‌ی بحارالأنوار ۶۸: ۳۴۴ - ۳۴۹ باب ۸۶، بیست روایت ذیل عنوان الاقتصاد و ذم الإسراف و التبذير و التقیر آمده است. در همان کتاب، جلد ۷۲، ۷۷ و ۷۸، چهارده روایت از معصومین در همین مقوله نقل گردیده است.

۴. میزان الحكم، حدیث ۸۵۰۰. در اسراف هیچ خیری نیست و در کار خیر، اسراف بی معنی است.

کرده و مقداری را در دست خویش نگه داشتند و فرمودند: «هَذَا الْقَوْمُ»^۱ و بدین سان، هر سه واژه را توضیح دادند.

توجه به این تبیین روشن و نیز صراحتی که در آیه‌ی قرآن به کار رفته، امری است که باید از هر جهت بدان توجه داشت تا انسان در این میان به یکی از دو سوی افراط و تفریط در نغلتد.

امیرالمؤمنین علیه السلام در تذکری هشدار دهنده می‌فرمایند:

«ذَرِ السُّرْفَ، فَإِنَّ الْمُسْرَفَ لَا يُحِمِّدُ جُودَهُ وَ لَا يَرْحَمُ فَقْرَهُ».^۲

دققت در این بیان، به خوبی نشان می‌دهد که پی‌آمد اسراف پیشگی - حتی در بخشش به این و آن - به خلاف تصویر، نه تنها ارزش نیست، بلکه امر ناپسندی است که نه در هنگام دارایی کارآیی دارد، و نه در زمان تنگ‌دستی. اساساً آنگاه که این سیئه‌ی اخلاقی در رفتار انسانی ظاهر می‌شود، هیچ برتری و شرفی برای فرد در پی نخواهد داشت که «لَيْسَ فِي سُرْفِ شَرَفٍ».^۳. سخاوت امری پسندیده و ممدوح است نه اسراف، تا آن‌جا که امام عسکری علیه السلام فرماید: «إِنَّ لِسَخَاءِ مَقْدَارًا فَإِنْ زَادَ عَلَيْهِ فَهُوَ سُرْفٌ».^۴. این نیز جلوه‌ی دیگری بر موضوع اعتدال و میانه‌روی

۱. میزان الحكم، حدیث ۸۴۸۵.

۲. غرر و دُرر، حدیث ۵۱۸۸: «اسراف را رها کن که فرد مسرف، نه در هنگام بخشش ستوده می‌شود و نه آن‌هنگام که دچار فقر می‌گردد، مورد ترخّم واقع می‌شود».

۳. غرر و دُرر، حدیث ۷۵۱۱۵.

۴. بحارالأنوار ۷۸: ۳۷۷: «برای سخاوت و گشاده‌دستی حدی است که فراتر از

کند. ثمره‌ی چنین حرکت دو جانبیه، مصون‌ماندن از بلیه‌ی اتلاف خواهد بود؛ همان درخواستی که امام سجاد علیه‌الله‌ی طی عبارت «وَ حَسْنُ رِزْقٍ مِّنَ التَّلَفِ» از خداوند متعال مسئلت دارد.

حضرتش در دنباله‌ی آن عرضه می‌دارد: «وَ وَفْرُ مَلَكَتِي بِالْبَرَكَةِ فِيهِ». واژه‌ی برکت و مشتقات آن که ۲۸ بار در قرآن مجید به کار رفته، به معنی فراوانی و ریزش مداوم است. در اصطلاح «برکات السماء» ناظر به ریزش باران و «برکات الأرض» اشاره به رویش گیاهان است. در این زمینه قرآن مجید می‌فرماید:

﴿وَ لَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرْبَىٰ آمَنُوا وَ اتَّقُوا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِمْ بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ﴾^۱

بدین‌سان پی‌آمد دو عنصر ایمان و تقوی را برای مردم، گشادگی درهای رحمت خداوندی از آسمان و زمین می‌شمارد. امیر مؤمنان علیه‌الله‌ی نیز می‌فرماید: «إِذَا ظَهَرَتِ الْجَنَاحِيَّاتِ ارْتَفَعَتِ الْبَرَكَاتِ».^۲ شاید نتوان با ابزار مادی، مکانیزم این اثرگذاری مثبت و منفی را تبیین نمود؛ اما این حقیقتی غیرقابل انکار است و شواهد حسی و عینی فراوانی بر آن اقامه می‌گردد. حال آن‌چه را که انسان در اختیار دارد، اگر از ناحیه‌ی خداوندی مشمول این فراوانی و برکت گردد، بدون شک خیرات فراوانی در پی خواهد

۱. اعراف (۷): ۹۶: «اگر مردم ایمان آورند و نقوی پیشه کنند، راه‌های برکات آسمانی و زمینی را بر آن‌ها خواهیم گشود.»

۲. غُرر و دُرر، ح ۴۰۳۰: «آن‌گاه که گناه و جنایت در جامعه‌ای ظاهر شود، برکت از میان آنان رخت بر می‌بنند.»

بدارد. این قسمت دقیقاً در ارتباط با جمله قبلی است؛ زیرا اسراف عملاً اتلاف را به دنبال خواهد داشت. در منطق روایات از یک طرف گفته‌اند: «كُلٌّ ما زادَ عَلَى الاقتَصَادِ اسْرَافٌ»^۱، (مازاد بر میانه‌روی اسراف خواهد بود) و از طرف دیگر گفته‌اند: «لَيْسَ مِنْ اقْتَصَادِ تَلْفٍ»^۲ (به کارگیری اقتصاد در زندگی اتلافی در پی نخواهد داشت).

از این‌رو فرموده‌اند: «مَنْ لَمْ يَحْسِنِ الْاقْتَصَادَ أَهْلُكَهُ الْاسْرَافُ»^۳ آن‌کس که اقتصاد و مشی میانه‌روی را گرامی نشمرد، سرانجام اسراف و زیاده‌روی او را هلاک خواهد کرد.

خلاصه این‌که اقتصاد، امری پسندیده است و مرز اسراف می‌باشد. در عین حال کسی که مشی اقتصاد در زندگی پیشه می‌کند، نه تنها دچار اسراف نمی‌شود، بلکه از بلیه‌ی اتلاف نیز مصون خواهد ماند. ضمن آن‌که به فرموده‌ی پیشوای اهل تقوی، امام علی علیه‌الله‌ی این روش اگر در هر دو زمینه‌ی توانگری و درویشی به کار گرفته شود، انسان را برای رویارویی با مصائب روزگار آماده می‌سازد.

«مَنْ قَتَصَدَ فِي الْغَنِيِّ وَ الْفَقْرِ، فَقَدْ اسْتَعْدَ لِنَوَابِ الدَّهْرِ.»^۴

در این صورت، اگر فرد بخواهد روزی خویش را از اتلاف باز دارد، راه عملی آن است که مرز میان اقتصاد و اسراف را به دقت بشناسد، به اویلی خوگیرد و بر آن اساس رفتار نماید؛ اما از دومی به شدت حذر

۱. غرر و دُرر، ح ۶۸۹۹.

۲. همان: ح ۷۵۱۲.

۳. همان: ح ۸۲۰۶.

۴. همان: ح ۹۰۴۸.

تائب...»^۱

[٨٦ - وَوْفُرْ مِلْكَتِي، بَاتِبِرْلَةِ فِيهِ]

امام سجاد علیه السلام در دنباله‌ی بحث اسراف و اتلاف، از خدامی خواهد که آن‌چه در دست دارد، مشمول برکت و فزوونی و زیادتی گردد. قبلًا اشاره شد که برکت الاهی می‌تواند خُردها را کلان دارد. البته امروزه گرفتار شدن در غوغای مادّیت زندگی تصوّر این واقعیت را برای بعضی دشوار یا محال ساخته است، حال آن‌که واقعیتی ملموس و محسوس و غیرقابل انکار است.

[٨٧ - وَأَصْبَبْ بِي سَبِيلَ الْهَدايَا لِلْبَرِ فِي مَا انْفَقَ مِنْهُ]

در آخرین قسمت از این بخش، امام این نکته‌ی جالب را مطرح می‌نماید که از خدامی خواهد تا تلاش او در زمینه‌ی انجام امور خیر و در آن‌چه که از آن انفاق می‌کند، به هدف صحیح بنشینند. یعنی این امر در جایی به کار گرفته شود که از ضرورت و شایستگی لازم برخوردار باشد. البته نفس انفاق و انجام امور خیر، کاری پسندیده و مورد رضایت حق تعالی است^۲؛ اما به هدف نشستن این امور، وجه دیگری است که به کارهای خیر ارزش افزوده‌ای خواهد داد. این عبارت حضرت بدان معنی

۱. نهج البلاغه، خطبه‌ی ۱۴۳: «خداؤند، بندگانش را آن‌هنگام که مرتكب گناه می‌شوند، به کمبود حاصل و زراعت و برکت در آن و بستن راه خیرات دچار می‌سازد تا توبه کنندگان، راه توبه و انباه پیش گیرند».

۲. پیش از این در توضیح «وَاجْرِ لِلْتَّاسِ غَيْدِيّ»، پیرامون این موضوع، مطالب مختلف بیان شد.

داشت. در این حال دیگر کمی مؤنه نمی‌تواند برای فرد تهدیدی به حساب آید؛ چرا که در پوشش برکت، همان قلت، کثرت می‌یابد. بسا اوقات، بسیاری از فراوانی‌های صوری به سرعت نابود شده و از بین می‌رود و هرگز اثر همان قلیل با برکت را ندارد.

وقت، عمر، توان، فکر و دهها مقوله‌ی دیگر از این ردیف نیز می‌تواند مبارک- یعنی مورد برکت- واقع شود. از این رو نباید این مطلب را صرفاً در محدوده‌ی مادّی منحصر دانست. در قرآن مجید، خود این کتاب، همچنین خانه‌ی خدا، حضرت عیسیٰ علیه السلام، باران و... نیز به عنوان مبارک یاد شده است. سرانجام منزلگاه نوح پیامبر علیه السلام در پایان طوفان با آیه‌ی «وَقُلْ رَبِّ أَنْزَلْنِي مُنْزَلًا مُبَارَكًا وَأَنْتَ خَيْرُ الْمَزَلِينَ»^۳ ساحل آرام و نجات‌بخشی است که با قید مبارک مقید گردیده است.

باید دانست که از جمله امتحان‌های الاهی، آن است که بندگان خدا، آن‌هنگام که مبادرت به گناه می‌نمایند، دچار کمبود در حاصل زراعات و نزول برکات می‌شوند. امام علی علیه السلام از جمله حکمت‌های این پدیده را تذکر و تنبیه و توبه و بازگشت افراد بیدار و هشیار می‌داند. آن جا که می‌فرماید:

«إِنَّ اللَّهَ يَبْتَلِي عِبَادَهِ عِنْدَ الْأَعْمَالِ السَّيِّئَةِ، بِنَقصِ الشَّمَراتِ وَحِسْبِ الْبَرَكَاتِ وَإِغْلَاقِ خَزَائِنِ الْخَيْرَاتِ لِتَوَبَّ

۱. مؤمنون (۲۳): «ای نوح، بگو: خدایا، مرا به منزلگاهی مبارک فرود آر که تو بهترین فرودآورندگان ای.»

امیر المؤمنین علیهم السلام فرماید: «أَفْضَلُ الْبَرِّ مَا أُصِيبُ بِهِ أَهْلَهُ»^۱ و نیز می فرمایند: «خَيْرُ الْبَرِّ مَا وَصَلَ بِهِ الْمُحْتَاجُ»^۲. این ارائه‌ی طریق‌ها می‌رساند که یافتن نیازمندان واقعی که باید زیر پوشش اعمال خیر انسان‌های نیکوکار قرار گیرند، ارزش زیادی دارد و فرد برای یافتن مورد نیاز و فرد محتاج با دقّت عمل کند.

روشن است که اگر این خصلت نیکوکاری میان مردم جامعه‌ای رواج گیرد، به مصدق «مع البر تدر الرّحمة»^۳ باران رحمت‌الاھی باریدن خواهد گرفت و نه تنها صاحب خیر، که چه بسا دیگران نیز، از آن نصیب خواهند برد.

در پایان این بخش به دو نکته‌ی لطیف قرآنی اشاره می‌شود. ● اوّل آن که اساساً در کارهای خیر، نیاز به حرکت جمعی و بهره‌گیری از نوعی تعاون و همراهی ضروری است. البته نه بدان معنی که این کار به صورت فردی عملی نیست و یا غیر ضرور است، بلکه بدان معنی که تأثیر چشم‌گیر کارهای جمعی شکل‌گیری کارها و پدیده‌های بزرگ است که قرآن می‌فرماید: «تَعَاوُنُوا عَلَى الْبِرِّ وَ التَّقْوَى»^۴.

● دوم آن که نجوى و سخن‌گفتن آهسته و زیرگوشی میان دو تن

نیست که افراد را به انگیزه‌ی عدم آگاهی از نتیجه‌ی کار خیر خود و این که آیا به واقع در محل خود قرار گرفته یا خیر، اساساً از این کار باز دارد. بلکه بر آن است که علاوه بر شوق به انجام کارهای خیر، ضرورت تلاش در پی‌جویی و یافتن موارد نیاز فردی و اجتماعی رانیز در انسان خیر فراهم آورده که این نیز امر پسندیده‌ی دیگری است.

در قسمت‌های پیشین، ذیل جمله‌ی «وَ الْاَفْضَالُ عَلَى الْغَيْرِ المُسْتَحْقَقِ» مطالی بیان شد. ضمن آن مطالب تأکید گردید که عدم آگاهی از وضعیت دقیق فرد نیازمند، نباید سبب منع کار خیر شود. افرون بر آن، ارزش بالاتری مطرح است و آن این که انسان بتواند به غیر نیازمند واقعی نیز کمک کند و دست او را بگیرد. در عبارت اخیر، امام سجاد علی‌الله‌ی راهیابی به شناخت اشخاص در این زمینه را از خدا می‌خواهد.

در بحث انفاق، اشاره شد که حرکت ممدوح آن است که فرد منفق با حفظ تعادل بین دو قطب اقتدار و اسراف عمل کند. در این بخش از کلام حضرت نیز به گونه‌ای دیگر همان بحث انفاق و اسراف مطرح است. از این رو شاهدیم که آن حضرت با چه دقّتی موضوع را در میان می‌کشند و به جوانب مختلف آن می‌پردازند. در همان حال که از خداوند می‌خواهند تا در ورطه‌ی اسراف نیفتند و به بلیه‌ی اتلاف گرفتار نیایند، پی‌جوی برکت در داده‌های الاھی نزد خود هستند و در زمینه امور خیر به هدف درست نشستن تلاش‌های خود را مسأّلت می‌دارند.

۱. غرر و دُرُر، ح ۲۹۵۷ : «بِهُتَرِينِ كَارِخَيرٍ، آنِ اسْتَكَهُ بِهِ اهْلِشَ بِرْسَدٍ».

۲. همان، ح ۴۹۷۴ : «بِهُتَرِينِ نِيكُوكَارِيٍّ، آنِ اسْتَكَهُ نِيزَمَندَ رَدَ رَسَدٍ».

۳. همان، ح ۹۷۳۳ .

۴. مائدہ (۵) : ۲ : «در کارهای خیر و تقوی پیشگی با یک‌دیگر هم راهی کنید».

بخش هفدهم	۱۷
<p style="text-align: right;">«اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَىٰ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ، وَاكْفِنِي مَؤْنَةً إِلَّا كِتْسَابٍ</p> <p style="text-align: right;">وَ ارْزُقْنِي مِنْ غَيْرِ اخْتِسَابٍ؛ فَلَا أَشْتَغِلَ عَنْ عِبَادَتِكَ بِالظَّلْبِ</p> <p style="text-align: right;">وَ لَا أُحْتَمِلَ إِصْرَ تَيَعَاتِ الْمَكْسَبِ. اللَّهُمَّ فَأَطْلِنِي بِقُدْرَتِكَ مَا</p> <p style="text-align: right;">أَطْلَبُ، وَأَجِرْنِي بِعِزَّتِكَ مَمَّا رَهَبُ.»</p> <p>«خداؤنداد، بر محمد و خاندانش درود فرست، و مرا از رنج و مشقت پی جویی و به دست آوردن-روزی-کفايت فرماد. از آن جا که گمان نمی برم- و انتظار آن را ندارم -روزی ام ده. خدا، چنان کن که به خاطر طلب روزی، از بندگی تو باز نمایم و رنج به دست آوردن روزی را بر من بار مکن. پروردگارا، به قدرت خود آن چه را که می طلبم عطا یم فرماد و به عزت خود، از آن چه بیم در دل دارم پناهم ده.»</p>	

را که به لحاظ اخلاقی در منطق قرآن امری ناپسند و مذموم و شیطانی^۱ شمرده شده است؛ در زمینه‌ی کارهای خیر کاری پسندیده دانسته‌اند، تا آن جا که قرآن می‌فرماید: «تَنَاجِوَا بِالْبَرِّ وَ التَّقْوَىٰ»^۲.

سر آغاز بخش هجدهم

نکات مهم در این بخش به ترتیب چنین است:

- ۱- برکنار ماندن از رنج و تعب در طلب روزی.
- ۲- برخورداری از مجاری ویژه در دست یابی به روزی
- ۳- عدم انصراف از بندگی به خاطر اشتغال به امور دنیوی، از جمله طلب روزی.
- ۴- آسودگی از مشقت پی جویی روزی.
- ۵- تأمین نیازها به قدرت خداوندی و بر مبنای درخواست‌های مطرح شده.

۱. مجادله (۵۸) ۱۰.

۲. مجادله (۵۸) ۹: «به نیکویی و تقوی پیشگی با یکدیگر نجوی کنید.»

آن جا که به حساب نمی آید و انسان گمان آن را نمی برد.

۵- شهیدان، هر چند که روح از جسم عنصری ایشان مفارق است

می کند و می میرند؛ اماً به واقع زنده‌اند و نزد خداوند روزی می خورند.

۶- جایگاه زنان و مردان مؤمن و صالح، بهشت است و در آن جا به

فراوانی- بغير حساب- روزی می خورند.

۷- روزی‌های پاک را خداوند، برای بندگان مؤمن خویش قرار

داده و آن‌ها نباید خود، این روزی را بی‌جهت بر خویش حرام نمایند.

۸- مردم در برخورداری از روزی، یک‌سان نیستند. جمعی

گشاده‌روزی و برخی از این‌جهت در تنگنا هستند.

۹- بندگان مخلص خدا در جهان واپسین، روزی مشخص و معلوم

دارند. این ثمره‌ی رفتار پسندیده‌ی آنان در این جهان است.

۱۰- اگر همگان از گشاده‌روزی برخوردار شوند، چه‌بسا که سر به طغیان برمی‌دارند.

۱۱- خداوند، عمدۀ ترین منبع روزی‌رسانی را زمین و آسمان قرار

داده است، که بیشتر آیات در این زمینه، ناظر به بارش آسمانی و رویش

زمینی است.

۱۲- آن‌کس که از نظر روزی در تنگنا قرار گرفته، سزاست تا از

همان مقدار که خدا به او داده نیز انفاق نماید.

۱۳- ملاک ارزش‌گذاری روی فرد، به‌هیچ‌وجه چنین نیست که

گشاده‌روزی باشد یا در تنگی معیشت. خود انسان نیز نباید این دو

حالت را دلیل بداند براین که از جانب خداوند، مورد اکرام یا اهانت قرار

۶- پناه‌جویی به ائمکای عزّت الاهی در امور ترسناک و خوف‌انگیز.

بار اصلی کلام امام در این بخش و قسمت بعدی، عمدتاً در مسائلی تأمین معاش خلاصه می‌شود. ما، خدای متعال را رازق می‌دانیم. البته این ویژگی هرگز بدان معنی نیست که فرد، دست از کار و تلاش بردارد و امر را به خدا واگذارد. روند عادی زندگی بشر و سنت‌الاهی در این زمین چنین نیست، بلکه باید انسان، پی‌جوبی و کوشش کند و در عین حال، از خدا بخواهد که به لازمه‌ی رازقیت خویش با او عمل نماید؛ همان‌طور که در مواجهه با بیماری، راه حل عاقلانه، مراجعت به پزشک و دریافت نسخه و دارو و عمل به دستورات اوست. اماً مطلب به همین جا ختم نمی‌شود و انسان باید تنها و تنها خدای بزرگ را شافی بداند و از او درخواست سلامت نماید. با دقّت در واژه‌ی رزق و مشتقّاتش در قرآن مجید - که بیش از ۲۱ بار به کار رفته - و ملاحظه‌ی کاربرد آن، مطالب متنوّعی روشن می‌شود از جمله:

۱- رازق - به مفهومی که بدان اشاره رفت - خداست و بس. و دیگر معبدوهاي بشر به‌هیچ‌وجه توان روزی‌رسانی را ندارند.

۲- مردم دستور دارند که از آن‌چه خدا ایشان را روزی داده، در نهان و آشکارا انفاق نمایند.

۳- خدا، هر آن‌کس را که بخواهد به فراوانی- به تعبیر قرآن: بغير حساب - روزی می‌دهد.

۴- ثمره‌ی تقوی‌پیشگی، گشايش در کار است و روزی‌بردن از

لایحه‌سیب^۱

﴿آنکس که تقوای خدا پیشه کند، از یک سوی، راه نجات و خلاصی خواهد یافت و نیز از آن جا که گمان نمی‌برد برخوردار از روزی خواهد شد.﴾

آن عبارت حضرت و این آیه‌ی قرآن، دقیقاً دعوت و تشویق به تقوی‌پیشگی است که خود ارزش والایی است و موجب سربلندی و کرامت در پیشگاه خداوند می‌گردد که: «إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَانُكُمْ»^۲ آن دعا و این آیه، به روشنی به ما می‌نمایاند که راه‌ها بر چنین انسانی گشاده می‌شود، از تنگنا می‌رهد و به گونه‌ای به روزی دست می‌یابد که هیچ‌ش گمان نمی‌رفت.

[۹۰ - فلا استغل عن عبادتك بالطلب]

امام سجاد علیه السلام از خدا می‌خواهد که: «فَلَا أَشْتَغَلَ عَنْ عِبَادَتِكَ بِالْطَّلْبِ»؛ یعنی تمایل ندارد که به خاطر طلب روزی، از ارزش والای بندگی و عبادت باز ماند؛ زیرا به جدّ باور دارد که اگر خدا بخواهد، چنین خواهد کرد؛ آنسان که با برخی مسلمین صدر اسلام رفتار کرد و بعدها از آنان خواست که

﴿وَ اذْكُرُوا إِذْ أَنْتُمْ قَلِيلٌ مُسْتَضْعِفُونَ فِي الْأَرْضِ
تَحْافُونَ إِنْ يَتْخَذُكُمُ النَّاسُ، فَآوَاكُمْ وَ أَيْدِكُمْ بِنَصْرِهِ وَ
رَزْقَكُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ لَعَلَّكُمْ تَشَكَّرُونَ﴾^۳

گرفته است.

مواردی که در بالا بدان اشاره رفت، لزوماً تمام حقایق مندرج در آیات قرآنی در زمینه‌ی رزق نیست. با این همه، به میزان زیادی، فهم و بهره‌گیری از کلام امام سجاد علیه السلام آسان می‌دارد.

[۸۸ - والكفني مؤونة الاكتساب]

آن حضرت از خدا می‌خواهد که «وَ اكْفِنِي مَؤْنَةً الِّإِكْتِسَابِ»، این آیه‌ی قرآن تداعی می‌شود که:

«كَلَّمَا دَخَلَ عَلَيْهَا زَكْرِيَا الْمَحَرَابَ وَجَدَ عِنْدَهَا رِزْقًا»^۴

حضرت مریم علیها السلام بی‌هیچ رنج و تعی، روزی از سوی خداوند دریافت می‌کرد و زکریا علیه السلام همه‌روزه شاهد این برخورداری بود. نیز داستان بنی اسرائیل به یاد می‌آید که:

«وَ أَنْزَلْنَا عَلَيْكُمُ الْمَنَّ وَ اسْلَوْيَ كُلُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا

رَزَقْنَاكُمْ»^۵

یعنی این امکان وجود دارد که انسان بدون رنج و زحمت چندانی، آن جا که خدا بخواهد، رزق خود را کریمانه دریافت نماید.

[۸۹ - و ارزقني من غير احتساب]

● حضرتش از خدا می‌خواهد که «وَ ارْزُقْنِي مِنْ غَيْرِ احْتِسَابِ»، این آیه‌ی قرآن تداعی می‌شود که:

«وَ مَنْ يَتَّقِ اللهُ يَجْعَلُ لَهُ مَحْرَجاً وَ يَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ

.۱. طلاق (۶۵): ۳.

.۲. حجرات (۴۹): ۱۳.

.۳. افال (۸): ۲۶ : «به یاد آرید آن زمان را که شما گروهی کم‌شمار و ناتوان

.۴. بقره (۲): ۵۷.

.۵. آل عمران (۳): ۳۷.

بِغَيرِ حِسابٍ^۱ و ضامن این روزی رسانی، از یک طرف آگاهی دقیق و ریزبینانه‌ی خدا نسبت به بندگان و از طرف دیگر، قوّت و قدرت بی‌متنه‌ای اوست که: «اللَّهُ لطِيفٌ بِعِبَادِهِ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ وَ هُوَ أَكْوَيُ الْعَزِيزِ»^۲.

[۹۳ - واجرنی بعزنک مما ارهب]

در کلام پایانی حضرت سجاد علیه السلام واژه‌ی رزق به کار نرفته، ولی زمینه‌ی قبلی سخن که «أَجْرُنِي بِعِزْنَكَ مِمَّا أَرْهَبُ»، خود قرینه‌ی روشنی است که قاعده‌تاً موضوع ناظر به همان درخواست بهره‌مندی از رزق و روزی است و این که حضرتش از عوامل مسبب نگرانی در این باب، مصون و محفوظ مانده و در پناه خداوندی جای گیرد.

روشن است که دغدغه‌ی تأمین معاش، امری است که همواره ذهن و فکر فرد را به خود مشغول می‌دارد و چه بسافر در را تا آن‌جا پیش می‌برد که به غلط تلاش در این زمینه را اصلی ترین کار زندگی خود می‌شمارد. چه بسیار انسان‌هایی که در این مسیر، آن‌چنان مفتون و مروعوب شده‌اند که گویی اساساً تنها و تنها برای همین امر، پای به گیتی از این رو بسیاری از ضابطه‌ها را در این راه به هم ریخته و نادیده می‌گیرند، تا صرفاً با بی‌خبری کامل به دنبال تدارک امور مادی زندگی خود بروند و از دیگر ضروریات زندگی غافل بمانند. این جاست که انسان‌های زیرک، برای مصون‌ماندن از سقوط در چنین ورطه‌ای هولناک، خدا را می‌خوانند

۱. بقره (۲): ۲۱۲؛ آل عمران (۳): ۳۷؛ نور (۲۴): ۳۸.

۲. شوری (۴۲): ۱۹.

روشن است که یکی از جلوه‌های عمدۀ بندگی در پیشگاه خدا، شکرگزاری است که باید همیشه بدان پرداخت، به ویژه در برخورداری از نعمت‌های خدا. نیز روشن است که عدم اشتغال صرف به امور دنیا، از عمدۀ‌ترین عوامل زمینه‌ساز برای تدارک حال و هوای عبادت و بندگی می‌باشد به این دلیل، امام سجاد علیه السلام پیشگاه حق عرضه می‌دارد:

«استغفرُك... مِنْ كُلِّ شُغْلٍ بِغَيرِ طَاعَتِك.»^۱

[۹۱ - ولا احتمل اصرارات المکسب]

بر همین مبنای آن حضرت در دنباله‌ی کلام، از خدا می‌خواهد که: «وَ لَا أَحْتَمِلُ إِصْرَارَ تِيعَاتِ الْمَكْسَبِ»؛ چراکه درگیر شدن با پی‌آمدهای سخت و پُررنج پی‌جویی روزی، فضای آماده‌شده برای بندگی را تیره و تار می‌نماید.

[۹۲ - اللهم فأطلبني بقدرتك ما اطلب]

جمله‌ی بعدی این مبحث در این بخش از کلام امام سجاد علیه السلام است که: «اللَّهُمَّ فَأَطْلِبْنِي بِقُدْرَتِكَ مَا أَطْلُبُ» این درخواست به نوعی هم‌جهت شدن با خواست و قدرت خداوندی در زمینه‌ی پی‌جویی روزی است؛ زیرا آن حضرت با تمام وجود باور دارد که «إِنَّ اللَّهَ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ



بودید؛ و از این‌که دیگر مردم شما را بربایند، امنیت نداشти. اما خداوند شما را منزل و مأوى داد، به پشتیبانی خود یاریتان بخشدید و از خوراکی‌های پاک نصیبتان ساخت، باشد که در پیشگاه او سپاس گزارید.»^۱

برخورداری از روزی، آرامش و آسایشی است که متأسفانه بسیاری از مردم زمان ما به عناوین مختلف از آن بی بهره مانده‌اند. در نتیجه علی‌رغم تلاش‌های جان‌کاه خودبسیاری غم و رنج و اندوه و خوف و هراس در این باب، آنان را در میان گرفته است.

۲- «وَ قَدْرُ الْأَرْزاقِ، فَكُثُرُهَا وَ قَلْلُهَا وَ قَسْمُهَا عَلَى الضّيقِ وَ السّعَةِ، فَعَدْلٌ فِيهَا لِيَتَلَقّى مَنْ أَرَادَ بِيَسُورِهَا وَ مَعْسُورِهَا، وَ لِيَخْتَبِرَ بِذَلِكَ الشُّكْرُ وَ الصَّبْرُ مِنْ غَنِيَّهَا وَ فَقِيرِهَا». ^۱

چنین دیدگاهی در مورد نحوه بهره‌مندی از روزی خدادادی و دقت در عامل اصلی آن- که موضوع آزمون مردم است - می‌تواند بسیاری از درد و رنج‌ها را آسان سازد و طغيان‌ها را مهار کند.^۲

و خود به پناه او می‌روند تا جان به سلامت برند و گذران زندگی را با سر بلندی بپیمايند.

اين بخش از شرح دعا را با دو قسمت از کلمات امير مؤمنان على عاليه در نهج البلاغه به پايان می‌بريم. دقت در اين بيانات، می‌تواند روشنگری افرون تری پيرامون کلام امام سجاد علیه السلام پديد آورد. حضرتش در زمينه‌ی رزق می‌فرماید:

۱- يابن آدم! الرِّزْقُ رِزْقَان: رِزْقُ تَطْلِبِهِ وَ رِزْقُ يُطْلِبَكَ، فَإِنْ لَمْ تَأْتِهِ أَتَاكَ. فَلَا تَحْمِلْ هَمَّ سَنْتِكَ عَلَىٰ هَمَّ يَوْمِكَ، كَفَافُ كُلِّ يَوْمٍ مَا فِيهِ. فَإِنْ تَكُنَ السَّنَةُ مِنْ عُمْرِكَ، فَإِنَّ اللَّهَ تَعَالَى جَدَّهُ سَيِّوتِيكَ فِي كُلِّ غَدْجِيدٍ مَا قَسَّمَ لَكَ. وَ إِنْ لَمْ تَكُنَ السَّنَةُ مِنْ عُمْرِكَ، فَمَا تَصْنَعُ بِالْهَمِّ لَمَّا لَيْسَ لَكَ؟ وَ لَنْ يَسْبِقَكَ إِلَى رِزْقِكَ طَالِبٌ، وَ لَنْ يَغْلِبَكَ عَلَيْهِ غَالِبٌ، وَ لَنْ يَبْطِئَ عَنْكَ مَا قَدْ قُدِّرَ لَكَ.»^۱

روشن است که ثمره‌ی نگرشی اين چنین به موضوع نحوه

۱. نهج‌البلاغه، خ ۱۹ : «روزی‌ها را مقدار داشت و اندازه گرفت. گاهی کم و گاهی زیاد و به تنگی و وسعت به طور عادلانه تقسیم فرمود تا هر که را بخواهد به وسعت روزی و تنگی آن بیازماید و با آن، شکر و صبر غنی و فقیر را امتحان کند».
۲. برای مطالعه‌ی بیشتر در این زمینه و آگاهی افزون‌تر از آیات و روایات مربوطه، به کتاب ميزان‌الحكمة ۴: ۱۰۱ - ۱۲۶ ذیل کلمه‌ی رزق و بحار الانوار، ج ۵، باب ۵ مراجعه نمایید.

۱. نهج‌البلاغه، حکمت ۳۷۹ : «ای آدمی‌زاده! روزی بر دو گونه است: یکی آن که تو در جست و جوی آن هستی و دیگر آن که او تو را می‌جوید که حتی اگر به دنبال آن نروی به سراغ تو می‌آید. انده سال را بر رنج امروزت می‌فرزای؛ چرا که حل مشکلات روزانه تو را کافی است. اگر سال آینده از عمر تو باشد، خداوند هر روز تو را نو به نو روزی می‌دهد. و اگر چنین نیست، چرا غم و اندوه چیزی را بخوری که ازان تو نیست؟ بدآن که هیچ‌کس قبل از تو، به روزی تو دست نمی‌باشد و کسی بر آن چیزه نخواهد شد. و آن‌چه برای تو مقدار شده هرگز تأخیر نخواهد کرد.

بخش هجدهم

۱۸

«اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَىٰ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ، وَصُنْ وَجْهِي بِالْيَسَارِ وَ
لَا تَبْيَذِلْ جاهِي بِالْإِقْتَارِ؛ فَأَشْرِزْقَ أهْلَ رِزْقِكَ وَ أَسْتَعْطِي
شِرَارَ خَلْقِكَ؛ فَأَفْتَنْ بِحَمْدِ مَنْ أَعْطَانِي وَ أَبْتَلِ بِذَمِّ مَنْ مَنَعَني،
وَ أَنْتَ مِنْ دُونِهِمْ وَ لِيُ الْإِعْطَاءُ وَ الْمُنْعَ».»

«بار خدایا! بر محمد و خاندانش درود فرست، و
وجهه‌ام را با گشايش-در رزق- محفوظ بدار، و جاه و منزلتم را با
تگ‌دستی بر باد مده تا - مجبور شوم- روزی ام را از کسی طلب
نمایم که خود روزی خوار توست و عطا نزد شریران از خلق تو
بخواهم، و - بدین‌سان- به ستایش فردی مبتلا شوم که عطايم
نموده و به نکوهش آن‌کس گرفتار‌آیم که از من باز داشته است، و
حال آن‌که به راستی، عطا و منع- هر دو- تنها و تنها از جانب
توست.»

از جمله مصائب سخت روزگار، آن است که انسان در تنگنای
تلاش و معاش مجبور شود که برای «دونان» نزد «دونان» شتابد و
 حاجت نزد کسانی برد که خود نیز در واقع چون او نیازمندند. فرهنگ
دینی می‌کوشد تا انسان مؤمن را به این باور اساسی رساند که کسی جز
خدای بزرگ، در این زمینه کارساز و نقش‌آفرین نیست. قرآن مجید
می‌فرماید: «هَلْ مَنْ خَالَقَ غَيْرَ اللَّهِ يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ؟»^۱ و این
مفهوم در آیات چندی از قرآن، به تعابیر مختلف مورد تأکید قرار گرفته

است.

به هر حال، قرآن بر آن است تا زیربنای فکری انسان مؤمن را بر
این سنگ نهد که تنها نیروی مؤثر و چاره‌ساز در این زمینه را خدا بداند
«وَرِزْقَ رِبِّكَ خَيْرٌ وَأَبْقَ»^۲ و پیامبر گرامی اسلام، خود مورد خطاب در
این کریمه‌ی فرآنی است: «لَا نَسْأَلُكَ رِزْقًا نَحْنُ نَرْزُقُكَ وَ الْعَاقِبةُ
لِلتَّقْوَىٰ»^۳.

توجه به همین مقدمه‌ی کوتاه، رنج جانکاه درخواست از این و آن
و گرفتار‌امدن در این چرخه‌ی نیاز را روشن تر می‌کند؛ رنجی که عزت
نفس و کرامت والای انسانی را در هم می‌کوبد و از او فردی زیون و
گرفتار می‌سازد. واژه‌ی اقتار^۴ دقیقاً نشان از این تنگنا و فروافتادن در
قعر آن دارد. امام سجاد علیه السلام^۵ در جمله‌ی «أَمْ تَفَرَّقْنِ إِلَىٰ مُثْلِيٍّ وَأَنَا اعْتَصِمُ
بِحَبْلِكَ» به خدای بزرگ شیکوه می‌نماید از این‌که نیاز نزد نیازمندی چون
خود برد حضرتش، برای خود کافی می‌داند که رشته‌ی محکم الاهی
دست بیاویزد و به خدای متعال عرضه می‌دارد: «كِيفَ أَرْجُو غَيْرَكَ وَ الْغَيْرَ
كُلُّهُ بِيَدِكَ»^۶. بدین‌سان خدای بزرگ را در اوج خیر و خیردهی و
خیرخواهی می‌داند و راه هرگونه مراجعته به غیر را بر خود می‌بندد.
در دعا از خدای متعال می‌خواهیم: «وَ لَا تَنْقِرْ عَلَيَّ رِزْقِي وَ اجْعَلْهُ

۱. طه (۲۰): ۱۳۱.

۲. طه (۲۰): ۱۳۲.

۳. پیش از این به مناسبت در بحث اسراف بدان اشاره رفت.

۴. مناجات الراجیین از مجموعه‌ی مناجات خمس عشر.

۵. همان.

۶. فاطر (۳۵): ۳.

امکانات خود، هر چند محدود، به فکر دیگران باشد و این خود ارزشی وال است. در روایات می‌خوانیم:

«مِنْ حَقَائِقِ الْإِيمَانِ الْإِنْفَاقُ فِي الْأَقْتَارِ»^۱

از جمله حقایق ایمانی آن است که فرد در هنگام تنگ‌دستی خود، دست دیگران را بگیرد و به یاری نیازمندان بستابد. در مقابل، انسان گشاده‌روزی نیز موظّف است که به مصدق «وَ ارْزُقْنِي مَوَاسِةً مِنْ قَرْتَ عَلَيْهِ مِنْ رِزْقِكَ مَمَّا وَسَعْتَ عَلَيْهِ مِنْ فَضْلِكَ»^۲ بنيازمندان تنگ‌دست رفتار کند.

امام سجاد علیه السلام در این بخش از دعای مکارم، از خدا می‌خواهد که وجهه‌ی حضرتش را با گشاده‌رزوی و آسایش نزد مردم محفوظ دارد و منزلتش را با تنگ‌دستی در مخاطره نیفکند. در کلمات امیر مؤمنان علیه السلام نیز چنین دعا یی به چشم می‌خورد.^۳ آن حضرت نیز از خدا می‌خواهد که او اثر طلب روزی از نیازمندی چون خود مجبور نشود کسی را بستاید که او را دست می‌گیرد یا نکوهش آن کس کند که به او در این زمینه توجّهی ندارد.

به‌هرحال، حقایقی را که در این بخش از کلام امام مطرح شده می‌توانیم چنین فهرست کنیم:

۱. بحارالأنوار ۷۴: ۴۵. از سفارشات رسول خدا علیه السلام به امیر مؤمنان علیه السلام.

۲. بحارالأنوار ۴: ۶۸: «خدایا، مرا به مواتات و برادری نسبت به آن کس که روزیش را تنگ نموده‌ای - توفیق ده - تا از گشایشی که از فضلت مرا نصیب نموده‌ای او را نیز ارزانی دارم.»

اللَّهُمَّ وَاسْعَاً عَلَىٰ عِنْدَ كَبْرُسْنِي»^۱. بر این اساس، فرد از خدا می‌خواهد که: بارالاها! مرا در تنگنای روزی قرار مده و به‌ویژه آن‌هنگام که پای به سن می‌گذارم، آن را گشاده بدار. همچنین می‌گوییم: خدا یا!

«إِنْ كَانَ فِي أُمّ الْكِتَابِ عِنْدَكَ أَنِّي شَقِّيْ أَوْ مَحْرُومُ أَوْ مَقْرُّ عَلَىٰ رِزْقِيْ، فَامْحُ مِنْ أُمّ الْكِتَابِ شَقَاعِيْ وَ حَرْمَانِيْ وَ اقْتَارِ رِزْقِيْ؛ وَ اكْتَبْنِي عِنْدَكَ سَعِيدًا مَوْفَقًا لِلْخَيْرِ، مَوْسِعًا عَلَىٰ رِزْقِكَ».^۲

«بارالاها! اگر در کتابی (کتاب تقدیرها) که نزد توست، چنین رقم خورده است که من شقی یا محروم و یا در تنگنای روزی باشم؛ خدا یا، شقاوت و محرومیت و روزی فشرده و سخت مرا از آن کتاب بزدای؛ و نزد خود مرا سعید و موفق به کار خیر و گشاده‌رزوی منظور و مکتوب بدار.»

این مطالب و دههای مورد دیگر در ادعیه و روایات، همگی می‌رساند که تنگ‌رزوی، رنجی است جان‌کاه که باید از آن به خدای متعال پناه برد و از او جبران و چاره خواست.

در این میانه باید از نظر دور داشت که انسانی که دچار این بلیه شده، نباید بیندارد که به‌حاطر تنگ‌دستی، دیگر وظیفه‌ای در مورد اتفاق و دست‌گیری از نیازمندان ندارد. نظام تربیتی اسلامی بر آن است تا اساساً روح فدایکاری و ایثار را در افراد، به گونه‌ای رشد دهد که هیچ‌کس در هیچ‌حال - حتی در سختی و ناکامی - فراموش نکند که باید به تناسب

۱. بحارالأنوار ۹۴: ۲۵۴. ۲. بحارالأنوار ۹۴: ۳۶۷.

به هر حال، سزاست که انسان موحد، از بليه‌ی تنگ‌دستی به خدای متعال پناه برد و چاره‌ی اين درد را از او بخواهد که:

«تَعُوْذُ بِاللّٰهِ مِنْ قَتْرَهٖ وَ مَا وَلَدَ». ^۱

«از تنگ‌دستی و پی‌آمدها و تبعات و زاده‌های آن، به خدا پناه ببریل.»

۱- گشادگی در رزق و بهره‌مندی از آسایش در زندگی، وجهه‌ی انسان را نزد مردم نگاه می‌دارد.

۲- تنگ‌دستی و افتادن در تنگنای روزی، منزلت انسان را به مخاطره می‌اندازد.

۳- این حالت، سرانجام انسان را به طرح نیاز نزد کسانی چون خود-به‌واقع نیازمند- می‌کشاند که گاهی از مخلوقاتِ شریر خدایند.

۴- در چنین شرایط، گشاده شدن زبان به ستایش آن‌کس که عطا می‌کند و نکوهش آن دیگری که باز می‌دارد، خود امتحان و ابتلای بزرگی است که برای انسان پیش می‌آید.

۵- در بینش توحیدی انسان موحد، تنها و تنها خدای متعال در جایگاه عطا و منع قرار دارد و سزاست که انسان حاجت را تنها نزد او برد. اگر یک‌بار دیگر این سیر با دقیقت مورد نظر قرار گیرد، آنگاه روشن می‌شود که چگونه می‌توان ارزش‌ها را نگاه داشت و چه سان باید رفتار کرد تا ضمن حفظ شخصیت انسانی، پایگاه فکری - اعتقادی انسان نیز آسیب نبیند و توحید او خدشه‌دار نگردد. از این‌رو بنا به روایات، در ثلث آخر شب - که هنگام عبادت و تهجد عابدان و پارسايان شب است - منادی خدای متعال در آسمان ندا درمی‌دهد که:

«هَلْ مَنْ مَقْتُورٍ يَدْعُونِي فَابْسِطْ لَهُ؟» ^۱

«آیا تنگ‌دستی هست که مرا برای خلاصی از آن تنگنا بخواند تا من برایش گشايش فراهم آورم؟»

۸- اعمال حضرتش در تمامی احوال به شایستگی و زیبایی

آراسته شود.

٩٤ - و ارزقنى صحة في عيادة

طراوت و شادابی و توان و سلامت در عبادت و بندگی خدا امری است که مطلوب عابدان و زاهدان است. در مقابل، کسالت و خستگی در این زمینه نه تنها طعم شیرین بندگی خدا را بر کام جان انسان نمی‌نشاند، بلکه نوعی دل‌زدگی و دل‌سردی هم در پی خواهد داشت. سلامت جسم و روح، این امکان را به فرد می‌دهد تا با فراغت بال و آسایش خیال سر به سجده‌ی حق گذارد و با او به گفت‌وگو و مناجات بنشیند. قضای تشریعی خداوند، آن است که بنده سر در راه بندگی نهد و به حُسن اختیار خویش آیه‌ی «وَ قَضَى رَبُّكَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ»^۱ را مصدق خارجی بخشد؛ پس سزاست که بنده چنین کند و زبان حال و قال او این باشد که:

﴿وَ مَا لِي لَا أَبْعُدُ الَّذِي فَطَرَنِي وَ إِلَيْهِ تَرْجِعُونَ﴾^۲

﴿چرا آن‌کس را بندگی نکنم که مرا بر فطرت توحیدی آفریده و سرانجام و بازگشت به سوی اوست؟﴾

حکمت برپایی نظام آفرینش در منطق قرآن برقراری نظام بندگی است که در قرآن آمده: «وَ مَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَ الْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونَ»^۳؛ پس چرا انسان چنین نکند و از سرِ شوق و ذوق تن به این کار ندهد و جریان حیات خویش را با حکمت آفرینش منطبق نسازد؟

۱. یس (۳۶): ۲۲.

۲. اسراء (۱۷): ۲۳.

۳. ذاريات (۵۱): ۵۶.

بخش نوزدهم

۱۹

«اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ، وَأرْزُقْنِي صِحَّةً فِي عِبَادَةِ وَفَرَاغًا فِي زَهَادَةِ وَعِلْمًا فِي اسْتِغْمَالٍ وَوَرَعًا فِي إِجْمَالٍ。اللَّهُمَّ اخْتِمْ بِعَفْوِكَ أَجْلِي، وَحَقًّا فِي رَجَاءِ رَحْمَتِكَ أَمْلِي، وَسَهْلًا إِلَى بُلُوغِ رِضَاكَ سُبْلِي، وَحَسْنًا فِي جَمِيعِ أَحْوَالِي عَمَلِي。»

«خدایا، بر محمد و خاندانش درود فرست، و سلامتی در عبادت را روزی امکن، و فراغت بال را و آگاهی و علمی را که به کارگیرم و پارسایی را به زیبایی و نیکویی نصیب‌ام گردان. خدایا، طومار زندگی ام را به آمرزش خویش در هم پیچان، و امید و آرزویم را در جهت رحمت خود برایم محقق ساز. راههای وصول به رضا و خشنودی خودت را برایم آسان کن و در تمامی احوال، کارهای مرا شایسته ساز.»

سرآغاز بخش نوزدهم

به طور فهرست‌وار، حضرت سجاد^{علیه السلام} از خدا می‌خواهد که:

۱- در بندگی خدا از سلامت برخوردار باشد.

۲- در زهدورزی از آسایش و فراغت بال بهره‌مند گردد.

۳- علم و آگاهی خویش را در عمل به کار گیرد.

۴- پارسایی و پرواییشگی را با در نظر گرفتن همه‌ی جهات آن داشته باشد.

۵- نقطه‌ی پایان عمرش را خداوند به آمرزش بنهد.

۶- آرزویش در امید به بهره‌مندی از رحمت خدا محقق شود.

۷- راههای جلب رضامندی خدای متعال بر او آسان گردد.

این دوام و قوام در بندگی جز به سلامت ممکن نمی‌گردد؛ و آن نیک‌بختی و فوز و پیروزی نهايی جز با بهره‌مندی از این نعمت فراهم نمی‌آيد. نشاط و سرزندگی نخستین شرط در عبادت است و این دو جز با سلامت جسم و روح فراهم نمی‌آيد. بندگی از سری بی‌حواله‌گری راه به جایی ندارد که امام صادق علیه السلام فرماید: «لاتکرهوا إلی أنسفکُم العبادة».^۱ مرحوم مجلسی در بیان توضیحی خود ذیل روایت آورده که:

... بحیث یکرها النَّفْسُ وَ لَا تکون فیهَا راغبًاً ناشطًا.
به گونه‌ای که انسان را خوش نیاید و به آن رغبت نداشته باشد و در آن نشاطی نیاید.

به هر حال، این مختصر بدان جهت آمد تا مشخص شود که برخورداری از صحّت و سلامت، امری ضروری در تحقیق بخشیدن فرد به نظام بندگی است و در فقدان آن چه بسا که این امر محقق نگردد. از این روست که حضرت سجاد علیه السلام که خود «زین‌العابدین»^۲ و «سید‌الساجدین» لقب گرفته – از خدا می‌خواهد تا با بهره‌مندی از عافیت، بتواند بندگی خدا را، به گونه‌ی شایسته و باسته، به انجام برساند که رسول خدا علیه السلام فرمود:

۱. بحار الانوار ۶۸: ۲۱۳.

۲. بحار الانوار ۴۶: ۳: «إِذَا كَانَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يُنَادِي مُنَادِي: أَيْنَ زَيْنُ الْعَابِدِينَ؟ فَكَانَ يُنْظَرُ إِلَى وَلَدِي عَلَيَّ بْنِ الْحَسِينِ بْنِ أَبِي طَالِبٍ يَخْطُرُ بَيْنَ الصَّفَرَيْنَ». «چون روز قیامت شود منادی ندا درمی‌دهد که: زیور عابدان کجاست؟ گویی در آن زمان من به فرزندم علی بن الحسین می‌نگرم که میان صفوی جمعیت می‌خرامد».

آنان که به طوع و رغبت به این امر تن ندهند و راه سرپیچی و عصیان در پیش گیرند، انجامی سخت و دردناک در پی خواهند داشت؛ چرا که به فرموده‌ی قرآن:

«إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنِ عِبَادَتِي سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ دَاخِرِينَ»^۱

آنان که از بندگی من روی گردان شوند، جهنّم در انتظار ایشان است که با خواری و ذلت در آن فروافکنده خواهند شد.^۲ حال، این عبادت و بندگی لوازمی دارد که در صدر آن توان و سلامت است که اگر چنین نبود، این کار پسندیده به درستی محقق نمی‌شود و اهلیت در این زمینه برای فرد فراهم نمی‌گردد. امیر المؤمنین علیه السلام فرماید:

«مَنْ قَامَ بِشَرائطِ الْعِبُودِيَّةِ أَهْلُ الْلَّعْقَ».^۳

(آنکس که به شرایط بندگی اقدام کند، برای آزادی و رهایی-از دوزخ- اهلیت یافته است).

و نیز می‌فرماید:

«إِذَا أَحَبَّ اللَّهَ عَبَدَأً أَهْمَهُ حُسْنُ الْعِبَادَةِ».^۴

آن جا که خدا بنده‌ای را دوست بدارد، زیبایی عبادت خویش را به او الهام می‌نماید).

در منطق آن امام همام علیه السلام «دوام العبادة برهان الظفر بالسعادة»^۵

۱. غافر (۴۰): ۶۰.

۲. غررو درر، ح ۸۵۲۹.

۳. همان، ح ۴۰۶۶.

۴. همان، ح ۵۱۴۷.

به بیان امام صادق علیه السلام، زهد پیشگی در دنیا راحت قلب و بدن را در پی دارد، در حالی که گرایش بی حد و حصر به دنیا و رغبت و پی جویی آن غم، و اندوه را به دنبال خواهد آورد.^۱ به فرموده‌ی امام صادق علیه السلام پی آمد زهدورزیدن در دنیا فراغت بال و آسایش قلب است؛ آن‌جا که فرمودند:

«إِنَّمَا أَرَادُوا الزُّهْدَ فِي الدُّنْيَا لِتَفَرَّغُ قُلُوبَهُمْ لِلآخِرَةِ».^۲
 «آن‌دان در دنیا زهد پیشه کردند تا آسوده‌خاطر، روی به آخرت نهند و فراغت بال یابند.»

اشاره شد که راحت قلب و بدن را باید در زهدورزی (دل نبستن) نسبت به دنیا یافت، همان‌طور که رنج و تعجب این دو در دنیا گرایی قرار داده شده است. رسول خدا علیه السلام فرمود:

«الرِّغْبَةُ فِي الدُّنْيَا تَكْثُرُ الْهَمَّ وَ الْحُزْنَ، وَ الزُّهْدُ فِي الدُّنْيَا يَرْجِعُ الْقَلْبَ وَ الْبَدْنَ».^۳
 امام صادق علیه السلام فرمید:

«شَيَعْتُنَا أَهْلُ الزُّهْدِ وَ الْعِبَادَةِ».^۴

«شیعیان ما اهل زهد و بنده‌گی می‌باشند.»

امام سجاد علیه السلام در یکی از مناجات‌های خود سخن از دنیا در میان آورده و عواملی بر می‌شمارد، از جمله: مکر و فریب‌های آن، وابستگی‌های انسان به آن فرو افتادن فرد در دام دنیا. حضرتش آن را

۱. بحارالأنوار: ۶۷: ۵۹ و ۲۳۹.

۲. همان: ۲۴۰.

۳. بحارالأنوار: ۶۷: ۹۱ و ۱۲۰.

۴. بحارالأنوار: ۸۲: ۷۰ و ۲۹۲.

«المُؤْمِنُ... لَا يَعْدُلُ بِالسَّلَامَةِ شَيْئًا»^۱

«مؤمن چیزی را همانند سلامت نمی‌شمارد.»

۹۵ - و فراغاً في زهادة [۱]

فراغت بال و آسایش و زهدورزیدن، نکته‌ی بعدی است که در این بخش مطلوب حضرت سجاد علیه السلام فراغت گرفته است. مرحوم صدوقد در تبیین مردم امامیه تصریح می‌نماید که: «مِنْ شَرِاعِطِ دِينِ الإِمَامِيَّةِ... الزُّهْدُ»^۲؛ یعنی زهد را از ارکان دین امامیه برمی‌شمارد. امام باقر علیه السلام فرمایند:

«أَلَا وَ إِنَّ الزُّهْدَ فِي آيَةٍ مِنْ كِتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ:

﴿لِكِيلَاتٍ سُوا عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ وَ لَا تَفَرَّجُوا بِمَا آتَاكُمْ﴾.^۳

(آگاه باشید که- مفهوم- زهد در آیه‌ای از قرآن آمده که می‌فرماید: ﴿تَا بِرَ آنْجَهِ از دَسْتِ دَادَهِ اِيَّدِ تَائِسَفُ مَخْوِرِيَّدِ وَ بَدَانِ چَهِ- خَدَا شَمَا رَا دَادَهِ- شَادَمَانِ وَ سَرْخُوشِ نَگَرْدِيَّدِ﴾.)

امام سجاد علیه السلام آن چنان بود که بنا به نقل ابو حمزه‌ی ثمالي:

«إِذَا تَكَلَّمَ فِي الزُّهْدِ وَ وَعَظَ أَبْكَى مَنْ بَحْضُرَتِهِ».^۴

(آن‌گاه که در زمینه‌ی زهد سخن می‌راند، هر آن‌کس را که

نژد او بود می‌گریاند.)

۱. بحارالأنوار: ۶۷: ۳۱۱.

۲. بحارالأنوار: ۱۰: ۴۰۴، به نقل از کتاب مجالس صدوقد. (مرحوم مجلسی در بحارالأنوار: ۶۷، باب ۵۸ تحت عنوان الزهد و درجه‌های آیات و روایات مربوط به زهد را آورده است.)

۳. بحارالأنوار: ۶۷: ۳۱۰.

۴. بحارالأنوار: ۷۵: ۱۵۱.

بنا به روایات رسیده از معصومین علیهم السلام زهدورزی در دنیا ثمراتی در پی دارد، از جمله: رویش نهال حکمت^۱، توان تحمل مصیبت^۲، کوتاهی آرزوها^۳، پاکی ظاهر و باطن^۴، چشم روشنی و شادمانی واقعی و انسان را از این بابت، هیچ‌گونه کمبودی در نخواهد رسید^۵. به بیان امیر مؤمنان علیهم السلام:

«أصحابوا اللّهُ زهد الدّنيا في دُنياهم.»^۶

(آنان ثمره‌ی لذت زهدورزی در دنیا را در همین زندگی
دنیا هم می‌بینند).»

بدین سان، بهره‌مندی از آسایش خیال در زهدورزی به دنیا، با جمله‌ی «وَفَرَاغًا فِي زَهَادَةٍ» مورد خواست امام سجاد علیهم السلام از خدای متعال قرار گرفته است.

[۹۶ - و عملاً في استعمال]

در گام بعدی، امام سجاد علیهم السلام از خدا می‌خواهد که به او توفیق دهد تا علمش را در عمل به کار گیرد. این نکته اهمیت فراوان دارد که انسان دانسته‌ها یش را در میدان عمل به کار برد: هم خود از آن بهره گیرد و هم دیگران نیز از ثمرات آن سود ببرند. در منطق دین، علم برای علم پسندیده

نابودکننده خواستاران خود می‌خواند و از خداوند می‌خواهد که: «فَزَهَدْنَا فِيهَا و سَلَّمْنَا مِنْهَا بِتَوْفِيقَكَ وَ عَصْمَتَكَ»^۱; یعنی «خدایا، ما را از این دنیا و دنیاگرایی بر حذر بدار و به توفیق و نگاهداری ات ما را در این میدان سلامت بدار!». چنین است که در دعا از خداوند می‌خواهیم که: «أَنْ تَفَرِّغَنِي لِمَا خَلَقْتَ لَهُ، وَ لَا تَشْغُلَنِي بِمَا تَكْفِلَهُ لِي، وَ تَجْعَلْنِي مِنْ عِبَادِكَ وَ زُهادِكَ فِي الدُّنْيَا، مِنْ خَلْقَتِهِ لِلْعَافِيَةِ وَ هَنَأْتَهُ بِهَا مَعَ كِرَامَتِكَ».^۲

«خداوند، فراغت بال و آسایش خیال در زمینه‌ی آن چه که بدان جهت آفریده شده‌ام به بار آر، و مرا به آن چه که خود برايم تکفل کرده‌ای سرگرم مدار. مرا از بندگان خودت و زاهدان در دنیا قرار ده؛ از شمار آنانی که برای سلامت آفریده‌ای و با کرامت خویش این زندگی را بر آنان شیرین نموده‌ای.»

اندکی دقیقت در همین کلام مولایمان حضرت مهدی علیه السلام ما می‌آموزد که ما برای عبادت و بندگی آفریده شده‌ایم، از این روی نباید چندان غم روزی در دل داشته باشیم که خدای متعال خود آن را تکفل فرموده است. باید خویش را در شمار بندگان خدا و زاهدان نسبت به دنیا- به همان بیان و مفهوم که پیش از این بدان اشاره رفت- جای دهیم که خداوند، اینان- عابدان زاهد- را برای بهره‌مندی از سلامت جسم و شیرینی خویش آفریده است.

۱. همان ۷۷: ۶۸؛ ۲. همان ۳۴۸.

۳. همان ۷۷: ۴۳۴.

۱. همان ۸۲: ۷۷.

۲. همان ۹۵.

۴. همان ۷۳: ۵۲.

۵. همان ۲۷: نهج البلاغه، نامه‌ی ۲۷ خطاب به محمدبن ابی‌بکر.

۱. مناجات الزاهدین، از مجموعه‌ی مناجات‌های خمس‌عشر.

۲. بحار الانوار ۹۵: ۲۷۳. امام عصر علیهم السلام، دعای علوی مصری.

خدالله^{عَلَيْهِ السَّلَامُ} به علی مرتضی^{عَلَيْهِ السَّلَامُ} فرمایند:

«إِنَّ أَشَدَّ أَهْلِ النَّارِ نَدَامَةً وَ حَسَرَةً، رَجُلٌ دَعَا بَعْدًا إِلَى اللَّهِ سُبْحَانَهُ، فَاسْتَجَابَ لَهُ وَ قَبْلَ مِنْهُ، فَأَطْاعَ اللَّهَ فَأَدْخَلَهُ اللَّهُجَّةَ، وَأَدْخَلَ الدَّاعِيَ النَّارَ بِتَرْكِهِ عِلْمَهُ.»

دشوارترین حالت بر اهل آتش از سر ندامت و حسرت، آن است که فرد می بیند آن کس را که خود به سوی خدا فراخوانده او پذیرفته و طاعت و اطاعت حق پیشه کرده، خدایش او را به بهشت می برد؛ اما خود این دعوت کننده را - بدان جهت که از آگاهی اش دست شسته و بدان عمل ننموده - به آتش می اندازد.

سخن در این مقوله بسیار است که تنها دققت در برخی عناوین

نیست، بلکه به مصدق «اللَّهُمَّ مَا عَرَّفْتَنَا مِنَ الْحُقُوقِ فَاحْمِلْنَاهُ»^۱ آن عرفان و آگاهی ممدوح است که در صحنه‌ی عمل به کار گرفته شود، و گرنه صرف علم آنجا که به خودی خود و بی هیچ مسؤولیت و جهت، هدف قرار گیرد، به کار نخواهد آمد. خلاصه، در میدان عمل است که آگاهی، ارزش خود را نشان می دهد. حال آن که به دور از حوزه‌ی عمل، هر چند که انسان علم و آگاهی داشته باشد، کار مفید و مؤثری صورت نخواهد گرفت.

«إِنَّ أَهْلَ النَّارِ لَيَتَأْذَّونَ مِنْ رِيحِ الْعَالَمِ التَّارِكُ لِعِلْمِهِ.»^۲
 «جهنمیان، از بوی عالمی آزرده می شوند که دانش و آگاهی خویش را رها کرده (یعنی در عمل به کار نگرفته است).»
 «أَشَدُ النَّاسَ عَذَابًا عَالِمًا لَا يَتَفَعَّلُ مِنْ عِلْمِهِ بِشَيْءٍ.»^۳
 «سخت ترین عذاب‌ها آن عالمی را در رسید که از علم خویش در میدان عمل بهره نبرده است.»

در حدیث اول، حضرت امیر^{عَلَيْهِ السَّلَامُ} از قول پیامبر^{صلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ} نقل می نماید

که ایشان ضمن بیانی فرمودند:

«عالمان به دو گونه‌اند: دانشمندی که به علم خویش عمل می کند که او اهل نجات است؛ و دیگری که عمل به آگاهی خویش را رها می کند که او هلاک خواهد شد.»

پس از آن بیان که در متن بدان اشاره رفت، آنگاه رسول

۱. مفاتیح الجنان، دعای افتتاح.

۲. بحار الأنوار ۲: ۴. از حضرت علی^{عَلَيْهِ السَّلَامُ}.

۳. همان ۲: ۳۷. از امام صادق^{عَلَيْهِ السَّلَامُ}.

۱. مرحوم مجلسی در مجلد دوم بحار الأنوار در باب ۹ ذیل عنوان «استغل العلم و...» ۷۱ حدیث نقل کرده است. همچنین در کتاب میزان الحکمه، ج ۶، باب ۳۶۷ احادیث شماره‌ی ۱۳۳۳۰ تا ۱۳۸۸۱ یعنی بالغ بر ۵۵۰ حدیث در باب علم در موضوعات مختلف جمع آوری شده است از جمله: «کا العلم»، «الستأکل بالعلم»، «من تعلم العلم لغة من عمل به»، «أشدّ